

سخن سردبیر:

## «اوباما» چماق جدید غربگرایان علیه انقلاب اسلامی

آیا نخبگان سیاسی ایران و ملت ما از تاریخ درس عبرت خواهند گرفت؟ آیا ممکن است دیدگاه سیاسی ما در عصر انقلاب اسلامی تحت تأثیر جنون سیاسی دوران قاجاری و پهلوی پخته‌تر شود؟ آیا ممکن است بر سر ایران اسلامی رها شده از سیطره گفتمان‌های رسمی غرب بین جریان‌ها، گروه‌ها و رهبران سیاسی وحدت نظر به وجود آید؟

آنچه می‌گوییم نه یک پیش‌داوری اتوپیایی است، نه تحت تأثیر اصولگرایی نامتعارف که عده‌ای نظام جمهوری اسلامی را به آن متهم می‌کنند. این یادداشت صرفاً خطاری فوری است و از شرایط تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی امروز جهان و ایران سخن می‌گوید، از آزمون تاریخی دیگری که مجدداً ملت ایران در آستانه آن قرار گرفته است.

آنهایی که معتقدند تحولات در حال وقوع، خارج از کنترل ماست و در مسیر آن قرار گرفتن

یک ضرورت تاریخی و حیاتی برای ملت ایران است، حتی اگر به این اخطار معتقد نیستند نیاز نیست ما را به اصولگرایی نامتعارف، ساده‌اندیشی و سرعت در اقدام، تقدم عمل بر علم، تقابل تعهد و تخصص، تکیه بر ذهنیت به جای واقعیت، قلب اهداف بزرگ، پیدایش خودکامگی ملی، فکری و سیاسی، خودشیفتگی و خود نظام‌پنداری، شیوع توهم توطئه، حلقه‌های تکراری حذف دگراندیشان، واقعیت‌گریزی و امثال اینها متهم کنند. فقط برای یک بار هم که شده خارج از قالب‌های از پیش پذیرفته شده به امکانات و احتمالاتی بیندیشند که در پس این اخطار خوابیده است.

وقایعی که در حال وقوع است آن‌چنان در هم تنیده شده است که بر خلاف گذشته دیگر نمی‌توان هزینه آزمون‌های بدون اندیشه را پرداخت کرد و به انتظار دور دیگری از تاریخ نشست تا فرهیختگانی مانند میرزای شیرازی و امام خمینی از راه برسند و دورنمای جدیدتری از تاریخ برای ما ترسیم کنند و ما مجدداً همان غفلت‌های تاریخی را تکرار کنیم.

روی سخن این یادداشت با کسانی است که در جستجوی یک «اوباما»ی ایرانی باز هم از یک سنت غیر حسنه روشنفکری در تاریخ ایران پیروی می‌کنند و با وقوع پاره‌ای از اتفاقات عجیب و غریب در غرب، در اینجا ذوق زده شده و آن رخداد را الگوی حرکت آینده در ایران کرده‌اند و اکنون در حسرت پاسخ به این سؤال مانده‌اند که چرا ایران اوباما ندارد؟!

نمی‌توان محاسبه کرد که در آینده، ملت ایران تا کی باید تاوان چنین حیرت‌ها و حسرت‌هایی را بپردازند، همان‌طور که در عصر قاجاری و پهلوی هزینه‌های سنگینی پرداخت کرد، اما نگران آن هستیم که این چماق جدید دنیای سرمایه‌داری امپریالیستی، مانند گذشته بر سر استقلال، آزادی، پیشرفت، تمامیت ارضی، عدالتخواهی، عقلانیت و معنویت‌گرایی ایران فرود آید و دوباره فرصت‌های تاریخی از ملت ما دریغ شود. شما را به عظمت ملت ایران سوگند می‌دهیم که لااقل «اوباما» شناسی شما مثل غرب‌شناسی، تجددخواهی و اصلاح‌طلبی دوران قاجاریه و پهلوی نباشد. ملت ایران برای آن غرب‌شناسی، تجددخواهی و اصلاح‌طلبی هزینه‌های سنگینی را پرداخت و آخر هم به سرمنزل مقصود نرسید.

به نظر می‌رسد وقایع این فصل می‌تواند چشم‌انداز خوبی برای برآورد حداقل هزینه‌هایی باشد که ملت ایران برای ناکجاآباد تجدد و ترقی و اصلاحات پرداخت. ما در این فصل شهادت آیت‌الله مدرس، شهادت آخوند خراسانی، شهادت سید علی اندرزگو، شهادت آیت‌الله دستغیب، شهادت دکتر مفتاح، شهادت زائران خانه خدا به دستور امریکا، تسخیر لانه جاسوسی امریکا در ایران و سایر وقایع مهم دیگر را داریم که می‌تواند محل تفکر و تأمل باشد.

فراموش نکنید که ما در این فصل وقوع جنگ نهران علیه حکومت عدالت‌محور امام مؤمنان علی بن ابی‌طالب(ع) را نیز داریم. جنگی که برآمده از حس خشک‌اندیشی و نفهمیدن موضوعات زمان و امام دوران بود.

«اوباما» در سخنرانی پیروزی خود در شیکاگو راست گفت که «امریکا جایی است که همه چیز در آن امکان‌پذیر است.» حداقل، ملت ایران این سخن را با تمام پوست و گوشت خود در دوران پهلوی و انقلاب اسلامی درک کرده است. فرهنگ توده‌ای در امریکا ماهیتی پیچیده، پرتنوع، پرتعارض، فریبنده و چندوجهی دارد. چنین فرهنگی را نمی‌توان با یک رخداد تاریخی یا چند رخداد مشابه تحلیل کرد و نتایج آن را الگو قرار داد.

فرهنگ توده‌ای در امریکا هم ابعاد مصنوعی و تولید شده دارد، هم جوهری خودجوش و طبیعی، هم سرکوبگر است و هم به ظاهر رهایی‌بخش، هم در متن ساختارهای از پیش تعیین شده شکل می‌گیرد و هم از حدود این ساختارها فراتر می‌رود. هم برای اعمال سلطه و توجیه آن تولید می‌شود و هم برای مصرف‌کنندگان موجب لذت، شادی، اعجاب و حسرت می‌شود. هم با ساختار سلطه ملی می‌تواند همساز شود و هم با ساختار سلطه جهانی و استکباری، هم موجد آرمان‌ها، ارزش‌ها و هویت‌هاست و هم شاخصه تمام عیار عصر سرمایه‌داری که ضد آرمان، ارزش و هویت است. هم نابودکننده نظم اخلاقی و دینی است و هم تولیدکننده نظم قراردادی، هم ضد انسان مؤمن و اخلاقی است و هم موجد شهروند قانونمند. رفتارهای چنین جامعه‌ای چگونه می‌تواند الگوی جوامع دیگر گردد؟

چرا می‌خواهیم خطاهای تاریخی خود را تکرار کنیم و بعد تاوان آن را از دین و ایمان و

فرهنگ و آزادی و استقلال مردم بگیریم؟! آنهایی که رفتار انتخاباتی امریکاییان را چماق دموکراسی می‌کنند و در ایران دنبال «اوبامای ایرانی» می‌گردند، آیا از انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ ایران عبرت نگرفتند.

آنجا هم روشنفکری غربگرا و سکولار ایران دچار توهم شد و رفتار انتخاباتی ملت ایران را در یک فرآیند طبیعی، مبنای ایجاد یک جنبش اجتماعی کاذب علیه انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی قرار داد و پاسخ جانانه ملت ایران را دریافت کرد و اکنون می‌بینیم که همان داستان در فضای دیگری دنبال می‌شود و همان توهم تاریخی دوباره به سراغ روشنفکری ایرانی آمد و از همه بدتر اینکه، بر اساس این توهم از دولت وحدت ملی و اتحاد برای نجات ایران بحث می‌شود.

#### ◆ اوباما و صلاحیت تغییر در استراتژی امنیت ملی امریکا در قرن ۲۱

به نظر من لیبرال توتالیتار امریکا برای خروج از بحران سرمایه‌داری و اقتصاد آزاد، امروز پا را فراتر از کشتارها، جنگ‌افروزی‌ها و ترورهای عامدانه خواهد گذاشت و جهان را به پذیرش اتوپیاها دور از ذهن به مفهوم «سر عقل آمدن دموکراسی توده‌ای امریکایی» تشویق خواهد کرد. شواهد تا حدود زیادی نشان می‌دهد که «اوباما» چماق و هویج این استراتژی جدید است. برژینسکی در کتاب خارج از کنترل، ضرورت پرداختن به چنین اتوپیایی را گوشزد کرده بود. او می‌نویسد:

اگر چه پیروزی غرب در جنگ سرد چهل ساله یکی از نشانه‌های قطعی توسعه در عصر ماست... و اکنون ایالات متحده امریکا بدون رقیب شده است... لیکن معضلات داخلی، حدود طبیعی قدرت امریکا را محدود می‌کند و مانع از تبدیل شدن این قدرت به اقتدار شناخته شده جهانی می‌شود.<sup>۱</sup>

۱. زیگنیو برژینسکی، خارج از کنترل، ترجمه عبدالرحیم نوه ابراهیم (تهران: اطلاعات، ۱۳۷۲)، ص ۱۶۷.

برژینسکی معتقد است که امریکا با توجه به اوضاع داخلی خود نه تنها نمی‌تواند ژاندارم جهانی باشد بلکه نمی‌تواند بانکدار و یا حتی موعظه‌گر جهانی نیز باشد، زیرا امریکا برای قرار گرفتن در مقام ژاندارمی جهانی نیازمند مشروعیت، برای بانکداری جهانی نیازمند نقدینگی کافی و برای موعظه‌گری جهانی باید عاری از هر گونه فساد و آلودگی باشد.<sup>۱</sup>

سیاست‌های جاهلانه دولت بوش ماهیت متزلزل رهبری امریکایی را که اغلب استراتژیست‌ها پیش‌بینی می‌کردند از عمق به سطح آورد و بحران جهان امریکایی و امریکاگزیده را فرا گرفت. اکنون خطر تسلط روند سرمایه‌اندوزی بر فرهنگ غرب که برژینسکی در مورد آن هشدار داده بود، از نظر سیاسی یک سؤال مهم را مطرح می‌کند و آن اینکه، آیا غرب و امریکا بصیرت زندگی و مجموعه‌ای از ارزش‌ها و یا یک الگوی زندگی مناسب مطابق با بیداری‌های سیاسی جهان جدید را دارد؟

امریکاییان معتقدند که دموکراسی غربی احتمالا هنوز می‌تواند نقش محوری در این رابطه ایفا کند، اما نه با محتوای آسیب‌دیده دوران برده‌داری و استعماری. "دموکراسی ظرفی است که باید به آن محتوا و غنی بخشید."<sup>۲</sup> دموکراسی اگر چه با تضمین حقوق فردی و حراست از آزادی‌های شخصی فضای خوبی برای رشد سرمایه‌داری ایجاد کرد اما اکنون با توجه به سوابق ویران‌کننده‌ای که از خود به جا گذاشت دیگر به تنهایی جوابگوی معضلات حیات اجتماعی و به ویژه تعریف یک زندگی خوب نیست.

پس باید چهره فرهنگی جدیدی از دموکراسی تولید کرد و ارزش‌هایی آفرید که بتواند رفتار اجتماعی جدیدی را شکل بخشد و به حرکت درآورد. انتخابات جدید ریاست جمهوری امریکا را می‌توان در سپهر این چهره فرهنگی جدید تحلیل کرد.

یکی از سؤالات مهم که باید برای ملت ما، دولتمردان ما، روشنفکران ما و متفکران ما مطرح

۱. همان.

۲. همان، ص ۹۱.

شود این است که این رئیس جمهور جدید امریکا تا چه حد صلاحیت تغییر استراتژی امنیت ملی امریکا را دارد؟

آنهایی که ساختار حقوق سیاسی و قانون اساسی امریکا را مطالعه کرده‌اند، می‌دانند که رئیس جمهور در امریکا قدرت اجرایی بالایی دارد، اما این قدرت اجرایی در پرتو سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌های کنگره و شاخه‌های وابسته به آن است.

آنهایی که از آمدن «اوباما» ذوق‌زده شده‌اند و تصور می‌کنند که دگرگونی‌های بنیادینی از طریق وی در قانون امنیت ملی امریکا - که در چهارچوب کمیسیون مشورتی فدرال طراحی و به مرحله اجرا در می‌آید - ایجاد خواهد شد، گرفتار همان توهمی هستند که اسلاف آنها مثل رضاخان، تقی‌زاده، فروغی، میرزا ملکم‌خان، میرزا حسین‌خان سپهسالار و امثال اینها گرفتارش بودند و خیال می‌کردند که با برداشتن و گذاشتن کلاه و کفش و چادر و تغییر خط و زبان و غیره، مملکت قلعه‌های سخت تجدید و ترقی را فتح خواهد کرد و به قلعه‌های تمدن بزرگ خواهد رسید!

قانون امنیت ملی امریکا که در سال ۱۹۹۸ اصلاح و بازنگری شده و در قالب استراتژی امنیت ملی امریکا در قرن ۲۱ توسط کمیسیون تدوین استراتژی مذکور، منتشر شده است آن‌چنان گویا است که نیاز به تفسیر و شرح ندارد.

آنهایی که تصور می‌کنند با آمدن رئیس جمهور سیاه‌پوست جدید، تغییرات ساختاری مهمی در برنامه‌های این قانون ایجاد خواهد شد، سخت در دنیای خیالی خود سیر می‌کنند. شاید در مدیریت استراتژی شاهد تغییراتی باشیم اما در ماهیت این استراتژی تحولات بنیادینی رخ نخواهد داد.

اکنون بخش‌هایی از این استراتژی را که اهمیت ویژه دارد و به ایران هم مربوط می‌شود بازخوانی می‌کنیم تا روشن شود چرا پاره‌ای از جریان‌های غربگرا و سکولار از آمدن اوباما و توانایی احتمالی او در اجماع جهانی علیه ایران، ذوق‌زده شده‌اند.

۱. به احتمال زیاد در ۲۵ سال آینده، ممکن است حکومت مذهبی ایران سقوط کند. در حال

حاضر حکومت ایران، جمهوری اسلامی است، اما نمی‌تواند به مدت طولانی هم جمهوری و هم اسلامی باقی بماند. ایران باید یا از جمهوری بودن دست بردارد و به یک حکومت واقعا قرون وسطایی تنزل یابد و یا اسلامی بودن را کنار بگذارد. نبرد برای آن آینده، هم اینک آغاز شده اما نتیجه برای کسی روشن نیست.<sup>۱</sup>

اکنون ملت ایران باید از خود سؤال کند چه کسانی نقش ستون پنجم این نبرد علیه منافع ملی، هویت، استقلال و آزادی ما را به عهده دارند؟! نیروهای عمل‌کننده آمریکا در ایران چه گروه‌ها و جریان‌هایی هستند؟

۲. استراتژی امنیت ملی آمریکا بر اساس قانون مورد نظر، بر پایه حفظ منافع ملی آمریکا در قرون جدید قرار دارد. این منافع را می‌توان به سه سطح تقسیم کرد:

الف) منافع مربوط به حفظ بقا

ب) منافع حیاتی

ج) منافع مهم

منافع مربوط به حفظ بقا منافی است که بدون آن آمریکا وجود خارجی نخواهد داشت؛ مثل امنیت آمریکا در برابر حمله مستقیم یا حفظ نظم مبتنی بر قانون اساسی.

منافع حیاتی منافی است که یک درجه از منافع حفظ بقا پایین‌تر است مثل استمرار و امنیت نظام‌های کلیدی بین‌الملل از جمله انرژی، اقتصاد، ارتباطات، حمل و نقل، بهداشت و غیره که زندگی و آسایش امریکاییان وابسته به آن است.

- همچنین هیچ قدرت مهاجم و متخاصمی در مرزهای آمریکا مستقر نباشد یا نتواند کنترل زمین و هوا و دریا و خطوط ارتباطی را در اختیار بگیرد و به فضا یا محیط اطلاعاتی دسترسی داشته باشد.

- هیچ نوع سلطه‌گری و سلطه‌جویی مخالف امریکا در هیچ نقطه از مناطق مهم جهان مشاهده نشود. رقیب جدی به وجود نیاید و کشورهای مختلف در قالب ائتلاف و به صورت رقیب در جهان ظهور پیدا نکنند.
- امنیت دوستان و متحدان امریکا نیز یکی از منافع حیاتی ایالات متحده امریکا محسوب می‌شود.
- جلوگیری از دستیابی کشورهای مخالف و یا بالقوه مخالف [توجه شود حتی بالقوه مخالف!!] به سلاح‌های تخریب و کشتار جمعی و سلاح اتمی.
- منافع مهم منافعی است که به گونه‌ای چشمگیر عرصه جهانی را که امریکا در آن فعالیت می‌کند تحت تأثیر قرار خواهد داد؛ مثل:
- تعمیق و نهادینه کردن دموکراسی و حکومت قانون در کشورهای خارجی، این دموکراسی باید بر اساس اقتصاد بازار و احترام به حقوق بشر باشد.
- ایالات متحده امریکا منافع فراوانی در گسترش نظم بین‌المللی بر پایه قوانین توافق‌شده بین قدرت‌های بزرگ برای اداره مشکلات جاری جهان دارد و نباید فقط به مسائل مربوط به محیط زیست فیزیکی بسنده کند. [یعنی به محیط زیست غیر فیزیکی جهان نیز باید تجاوز کرد و آنها را نیز تحت کنترل گرفت!]
- از دیگر منافع بسیار مهم امریکا این است که کشورهای دیگر به رشد اقتصادی برسند [و البته بخوانید به رشدی که بازار مصرف برای امریکا باشد، کاری که در ایران عصر پهلوی کردند] به این ترتیب و با ارتقای سطح زندگی کشورهای فقیر بحران‌ها و معضلات اقتصادی و سیاسی نیز تعدیل می‌شوند.
- از دیگر منافع بسیار مهم ایالات متحده امریکا این است که تروریسم و بزهکاری جهانی (مانند قاچاق مواد مخدر) بدون آسیب رساندن به گستردگی مبادلات اقتصادی و فرهنگی به



حداقل برسند.<sup>۱</sup>

آنچه گفته شد شمه‌ای از سیاست‌های امنیت ملی امریکا در قرن ۲۱ است که روسای جمهوری امریکا برنامه‌های خود را بر اساس آن تدوین می‌کنند. این استراتژی و منافع حفظ بقا منافع حیاتی و منافع بسیار مهم آن در هیچ‌کدام از استراتژی‌های تدوین امنیت ملی از دوران کارتر تا به امروز تغییری نکرده است.

در ژانویه ۱۹۸۸ نیز ریگان استراتژی امنیت ملی امریکا را بر اساس همین اهداف تقدیم کنگره کرده بود.<sup>۲</sup> اکنون از کسانی که فکر می‌کنند با آمدن «اوباما» تغییرات بنیادین در روابط با ایران ایجاد خواهد شد و بر اساس چنین توهمی از پیش به ما توصیه می‌کنند که تعامل با دنیای خارج و چگونگی تجارت جهانی را - که مبتنی بر روابط با امریکا هست - بهبود بخشیم و از گفتمان امام خمینی و انقلاب اسلامی - که امریکا را محور شرارت جهانی معرفی کرده است - عدول کنیم، سؤال این است که بر اساس کدام منطق سیاسی و تاریخی فکر می‌کنید که اوباما از سیاست استراتژیک امنیت ملی امریکا که یک قانون الزامی است، عدول خواهد کرد؟!

به نظر می‌رسد که دولتمردان، سیاستمداران، متفکران و روشنفکران ایران بازنگری در روابط با امریکا را باید مبتنی بر برنامه‌ها و نتایج حاصله از آن، که تحت تأثیر آزادی، استقلال، عدالت، عقلانیت و هویت و عزت ایران است تدوین کنند و در این تدوین حتماً به استراتژی‌های امنیتی امریکا و سایر کشورهای غربی نظر تام داشته باشند، زیرا رفتارهای امریکاییان مبتنی بر این استراتژی‌هاست و ساده‌لوحانه خواهد بود اگر کسی تصور کند آمدن و رفتن رؤسای جمهوری در امریکا تغییری در این سیاست‌ها و برنامه‌ها ایجاد خواهد کرد.

فاعتبروا یا اولی الابصار

۱. برای مطالعه بیشتر نک: استراتژی امنیت ملی امریکا در قرن ۲۱، ص ۲۹۳ - ۲۷۰.

۲. استراتژی امنیت ملی ایالات متحده، ترجمه م جعفری، (تهران: سگال، ۱۳۶۹).

## فراسوی بیداری ایرانی - اسلامی

بازخوانی نظریه دیکتاتوری منور دوره رضاخانی، در قالب نظریه انقلاب مخملی  
جریان‌های روشنفکری عصر انقلاب اسلامی در پرتو اندیشه امام خمینی

دکتر مظفر نامدار<sup>۱</sup>

ما از شر رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم لکن از شر تربیت‌یافتگان غرب و شرق به  
این زودی‌ها نجات نخواهیم یافت. اینان برپادارندگان سلطه ابرقدرت‌ها هستند و  
سرسپردگانی می‌باشند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی‌شوند و هم اکنون با تمام  
ورشکستگی‌ها دست از توطئه علیه جمهوری اسلامی و شکستن این سد عظیم الهی  
برنمی‌دارند.<sup>۲</sup>

---

۱. عضو پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و سردبیر فصلنامه [namdar@iranemoaser.ir](mailto:namdar@iranemoaser.ir)

۲. صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۴۴۷، همچنین نک: خودباختگی و خودباوری از دیدگاه امام خمینی، تیبان، تدوین  
علی محمد حاضری و علی‌اکبر علیخانی، دفتر ۲۶ (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۷)، ص ۴۹.

## ◆ چکیده

فهم تفاوت استبداد قاجاری (استبداد کلاسیک) با استبداد پهلوی (استبداد مدرن)، فهم دو مقطع حساس تاریخ تحولات دوران معاصر ایران است. به نظر می‌رسد، شناخت نحوه استحاله انقلاب مشروطه در استبداد رضاخانی به نوعی به تفاوت ساختاری این دو نوع از استبداد بستگی دارد. نویسندگان این مقاله تلاش میکنند در پرتو اندیشه امام خمینی، ضمن برشماری تفاوت‌های ساختاری این دو نوع از استبداد، علل بازگشت جریان‌های روشنفکری غربگرا و سکولار عصر جمهوری اسلامی را به گفتمان‌های ارتجاعی و ضد عقلی این ایدئولوژی تحلیل نماید. سیاست‌های ضد فرهنگی رضاخان و الیگارشی وابسته به حکومت وی، در مقابله با دین و فرهنگ ملی ایران، بازتابی از این ایدئولوژی بود. با شناخت دقیق ماهیت نظام حکومت استبدادی رضاخان، به نوعی می‌توان خاستگاه اصلی و اساسی جنبش‌های اجتماعی این دوره به ویژه ریشه‌های انقلاب اسلامی را نیز تحلیل کرد. واژگان کلیدی: استبداد قانونی‌شده، رژیم قاجاری، رژیم پهلوی، بیداری اسلامی، استبداد کلاسیک، استبداد مدرن، روشنفکری، دیکتاتوری منور.

## ◆ مقدمه

استبداد قانونی‌شده، عنوانی است که می‌توان به نظام مشروطه سلطنتی داد. نظام مشروطه سلطنتی در ساختار سیاسی و اجتماعی ایران دگرگونی‌های عجیبی ایجاد کرد. مهم‌ترین و کلیدی‌ترین تحولی که این نظام به وجود آورد، تبدیل استبداد کلاسیک قاجاری به استبداد مدرن سلطنتی بود.

تا قبل از نهضت مشروطه و تأسیس نظام مشروطه سلطنتی در ایران، سلطنت و خانواده سلطنتی هیچ‌گاه ماهیت قانونی یا شرعی نداشت. جابه‌جایی سلطنت‌ها و فراز و فرود آنها تحت تأثیر یک سنت ملوک‌الطوایفی - که عموماً به اقتدار ایلات ایران برمی‌گشت - در ساختار اجتماعی و سیاسی ایران رخ می‌داد. ایلی به دلایلی قدرت را به دست می‌گرفت و دوران چندی را که عموماً به توانایی و اقتدار ایل و ایلخان وابسته بود، حکومت میکرد، اما به محض اینکه عصیت لازم برای نگهداری قدرت ایل از میان می‌رفت و در ایل دیگری متمرکز می‌شد،

جابه‌جایی در سلطنت نیز اتفاق می‌افتاد. این جابه‌جایی، عموماً به قدرت شمشیر و توانایی‌های یک ایل در همساز کردن ایلات دیگر و به نوعی یک جابه‌جایی درون‌ساختاری متکی بود. نظام مشروطه سلطنتی این جابه‌جایی طبیعی و درون‌ساختاری را ملغی کرد و با قانون اساسی مشروطه، سلطنت را به صورت مادام‌العمر در یک خانواده و یک ایل تثبیت نمود و به آن ماهیت قانونی داد. چنین چیزی در تاریخ ایران سابقه نداشت.

استبداد، با نظام مشروطه سلطنتی قانونی شد و این استبداد قانونی‌شده سلطنت را مادام‌العمر در خاندان بی‌کفایت قاجار و پس از آن در خاندان بی‌ریشه پهلوی ماهیت شرعی و

قانونی بخشید و منورالفکران این مملکت اسم چنین عمل غیر عقلانی را تجدد و ترقی گذاشتند و به آن بالیدند. این مدل از نظام پادشاهی فقط ریشه در نظام‌های استبدادی الیگارشیک اروپا خصوصاً انگلیس، فرانسه و آلمان داشت.

نظام مشروطه سلطنتی با مصادره انقلاب بزرگ عدالتخواهانه ملت ایران، ساختار غیر عقلانی و پوسیده استبداد پادشاهی را مدرن و قانونی کرد و برای توجیه قدرت مطلقه سلطنت، پشتوانه قانونی درست کرد. استبداد مدرن با

**استبداد، با نظام مشروطه سلطنتی قانونی شد و این استبداد قانونی‌شده سلطنت را مادام‌العمر در خاندان بی‌کفایت قاجار و پس از آن در خاندان بی‌ریشه پهلوی ماهیت شرعی و قانونی بخشید و منورالفکران این مملکت اسم چنین عمل غیر عقلانی را تجدد و ترقی گذاشتند و به آن بالیدند.**

استبداد کلاسیک از جنبه شکلی، ساختاری و سازمانی تفاوت‌های مهمی دارد. تا این تفاوت‌ها درک نشود علت صدور فتوای حرمت حکومت مشروطه سلطنتی توسط بعضی از مخالفان درک نخواهد شد. همچنانکه خاستگاه استبداد مدرن نیز خاستگاهی کاملاً متفاوت‌تر از خاستگاه استبداد کلاسیک و در نتیجه پیچیده‌تر از آن و عمق سیطره‌اش بر زندگی شخصی مردم بیشتر

است.

### ◆ گذار از استبداد کلاسیک قاجاری به استبداد مدرن پهلوی

واژه استبداد قانونی شده در معنای خود بیانگر واقعیت‌ها و مکانیسم‌هایی است که مطالعات سیاسی در ایران هنوز برای آن جواب روشن و قانع کننده‌ای ندارد. با وجودی که منطق نابودکننده این نظریه در دوره قاجاریه و پهلوی، بعد از حاکمیت خود در ساختار سیاسی و اجتماعی ایران مجموعه رفتارهای جامعه را هدایت کرد و عامل اصلی بدبختی ایران در دوران معاصر شد، اما می‌بینیم که هنوز واقعیت‌های به نقد کشیده شده این پدیده کافی نیست. بلکه باید قربانیان این نظریه علیه کادرهای متفکری که در منطق استبداد قانونی شده و مسائل پیچیده آن می‌گنجند، اعلام جرم کنند.

اگر چه بعد از انقلاب اسلامی از نظر سیاسی حکومت و حاکمیت چنین رژیم‌هایی در ایران به پایان رسیده است، اما ساده‌لوحانه است اگر تصور شود امکان بازگشت حامیان ایدئولوژیک این نظریه و شکل‌گیری آنها در قالب‌های جدید چون دموکراسی‌خواهی، ملی - مذهبی و غیره نیز قابل تصور نیست، چرا؟ چون استبداد قانونی شده که در علم سیاست جدید از آن تحت عنوان «دیکتاتوری منور» نیز یاد می‌شود، به صورت نقطه عطفی در تاریخ تجددطلبی غرب‌گرای ایران درآمده و زیربنای همه سیاست‌های حکومت مشروطه سلطنتی در اواخر دوره قاجاریه و تمام دوران پهلوی شد.

در عصر انقلاب اسلامی و در درون ساختارهای اعتقادی و آرمان‌های روشنفکری غرب‌گرا و سکولار، هنوز این نظریه، بقیه رفتارهای فرهنگی و اجتماعی این جریان‌ها را تحت تأثیر خود دارد و به عنوان یک نظریه زیربنایی به گونه‌ای رفتار میکند که بقیه آرمان‌ها در نسبت با آن حالت روبنا پیدا کنند.

در هسته مرکزی گفتمان استبداد قانونی شده، ادعا شده است که تجدد و تجددطلبی در ایران،

به خاطر تنگناهای فرهنگی‌ای که با آن روبه‌رو شد، راهی نداشت مگر اینکه مشکلات خود را از طریق استبداد قانونی‌شده حل و فصل کند. این‌گونه است که استبداد قانونی‌شده با تظاهر به اهمیت دادن به تجدد، با حذف بی‌رحمانه هر نوع رقیبی، به نیروی آماده تفکر و عمل جدیدی تبدیل گردید. بنابراین، برای آنهایی که این دوره تاریخی را زمینه‌ای برای مطالعه ریشه‌های انقلاب اسلامی ایران قرار می‌دهند باید این سؤال بسیار اهمیت داشته باشد که: چگونه چنین منطق ساده‌لوحانه‌ای توانست خود را به جامعه روشنفکری ایران تحمیل کند؟ چگونه منورالفکرانی که آرمان تجدد و ترقی ایران را در سر داشتند و تصور میکردند با ضابطه‌مند کردن نظام ملوک‌الطوایفی قاجاری می‌توانند به این مهم نائل آیند، پیاده‌نظام خرده‌پای نظریه استبداد منور شدند؟!

به نظر من، برای فهمیدن عمق این سؤال باید ساده‌انگاری سیاسی و تاریخی را به کناری انداخت و خاستگاه نظریه استبداد قانونی‌شده (دیکتاتوری منور) و نتایج فرهنگی، سیاسی و اجتماعی آن را مورد مطالعه و تعمق قرار داد، چرا؟ چون ایران عصر انقلاب اسلامی اگر چه از شر نظام مشروطه سلطنتی و ساختارهای وابسته به این نظام رهایی پیدا کرد ولی از شرارت‌های نظریه‌پردازان این حکومت،



**نظام مشروطه سلطنتی با مصادره انقلاب بزرگ عدالتخواهانه ملت ایران، ساختار غیر عقلانی و پوسیده استبداد پادشاهی را مدرن و قانونی کرد و برای توجیه قدرت مطلقه سلطنت، پشتوانه قانونی درست کرد.**



که در قالب جریان‌های مختلف روشنفکری غربگرا، سلطنت‌طلب، ملی - مذهبی و غیره فعالیت میکنند و از شعارهای فریبنده‌ای نیز همانند گذشته استفاده می‌نمایند، در امان نیست. امام در خط مقدم مقابله با این جریان، هشدارهای استراتژیکی دقیقی به ملت ایران داد. ایشان در تاریخ ۱۳۶۰/۱۰/۷ در پیامی که به مناسبت بازگشایی مراکز تربیت معلم صادر شد، فرمود:

ما از شر رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم لکن از شر تربیت‌یافتگان غرب و شرق به این زودی‌ها نجات نخواهیم یافت. اینان برپادارندگان سلطه ابرقدرت‌ها هستند و سرسپردگانی می‌باشند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی‌شوند و هم اکنون با تمام ورشکستگی‌ها دست از توطئه علیه جمهوری اسلامی و شکستن این سد عظیم الهی برنمی‌دارند.<sup>۱</sup>

در دو دهه گذشته ملت ایران نحوه عمل این تربیت‌یافتگان غرب و شرق را در همراهی و همسویی با بازگشت سیطره ابرقدرت‌ها به ایران، با تمام وجودش درک کرد. سرسپردگانی که با هیچ منطقی بر جای خود ننشستند و تا توانستند یا در راه استقلال، آزادی و پیشرفت کشور سنگ اندازی کردند و یا با نفوذ در مراکز دانشگاهی و اجرایی، قلب حقایق نمودند و به سیاه‌نمایی تحولاتی مشغول شدند که در این سه دهه در ایران اتفاق افتاد و ده‌ها برابر از تحولات دوران رژیم

استبداد قانونی شده که در علم سیاست جدید از آن تحت عنوان «دیکتاتوری منور» نیز یاد می‌شود، به صورت نقطه عطفی در تاریخ تجددطلبی غرب‌گرای ایران درآمده و زیربنای همه سیاست‌های حکومت مشروطه سلطنتی در اواخر دوره قاجاریه و تمام دوران پهلوی شد.

استبدادی مشروطه سلطنتی در هفت دهه بیشتر بود.

آیا رفتار روشنفکران غرب‌گرا و سکولار عصر انقلاب اسلامی، که اکنون با تابلوهای ایدئولوژیکی جدیدتری فعالیت می‌کنند، مانند دوران قاجاریه و پهلوی، روی کار آمدن یک دیکتاتوری جدید را در ایران تداعی می‌کند؟ آیا این دیکتاتوری همان‌طوری که امام راحل فرمود: ایران را بر می‌گرداند به وضع سابق؟ اما نه در فرم سلطنت، بلکه به فرم اسلام، لیکن

۱. صحیفه امام، همان. همچنین نک: خودباختگی و خود باوری از دیدگاه امام خمینی، تبیان، همان.

اسلامی که آنها می‌خواهند.<sup>۱</sup> اسلامی که بارها امام از آن به عنوان: اسلام مرفهین بی‌درد، اسلام ابوسفیان، اسلام انحرافی، اسلام انور سادات، اسلام عهد پهلوی، اسلام صدامی، اسلام شاهی، اسلام معاویه و یزید، اسلام منهای روحانیت، اسلام نفاق، اسلام کفر و در یک کلام، اسلام امریکایی یاد کردند.<sup>۲</sup>

به نظر می‌رسد، دیکتاتوری منور یا نظام مشروطه سلطنتی توتالیتیر، ایده‌ای است که امروزه تمام مسیر حرکت تجددخواهی غربگرا را در ایران بحث‌انگیز می‌کند. بنابراین بهتر است چنین نظریه‌ای را خارج از حوزه تحقیق و القائنات این نوع از منورالفکران با دقت مورد آزمون و تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

جریان منورالفکری غربگرا و سکولار بعد از فضاحتی که در یگانگی با استبداد قانونی‌شده در ایران به وجود آورد، تلاش می‌کند در قالب نظریه‌های فریبنده علم سیاست کلاسیک، شکلی علمی و عقلانی به این نظریه و دوره سیطره آن در ایران بدهد.<sup>۳</sup>

بنابراین، بررسی این پدیده خارج از چهارچوب قواعدی که این افراد تعیین می‌کنند بیش از حدی که امروزه برای توجیه نظریه استبداد قانونی‌شده ارائه می‌شود، ضرورت دارد. در کاربرد گمراه‌کننده این واژه، هر نوع سرکوب و جنایتی تشبیه به تجدد گردید و ضروری نشان داده شد.

۱. نقل به مضمون از سخنان امام در دیدار صبح روز ۱۳ مهر ۱۳۶۲، در آستانه فرا رسیدن ماه محرم، نک: صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۱۷۸.

۲. برای آشنایی با این اسلام‌ها نک: صحیفه امام، ج ۲۲، ص ۲۴۶ و ۲۴۷.

۳. برای آشنایی با کسانی که در حوزه توجیه عملکردهای این نظریه در دوران قاجاری و پهلوی قلمفرسایی و تلاش می‌کنند با بازگرداندن کارکردهای فاجعه‌بار این نظریه و پیروان آن به ساختار فرهنگی، سیاسی، جغرافیایی و اقتصادی ایران، عقب نگه داشته شدن ایران را در دوره معاصر توجیه فلسفی، جامعه‌شناختی و علمی نمایند، رجوع کنید به آثار نویسندگانی مانند: محمدعلی همایون کاتوزیان، حسین بشیریه، صادق زیباکلام، علی میرسپاسی، سید جواد طباطبایی، عباس میلانی، محسن میلانی، فرزین وحدت، مسعود کمالی، کاظم علمداری، حسن قاضی‌مرادی، هوشنگ ماهرویان و...



به نظر من، بحث درباره استبداد قانونی شده، بر خلاف اینکه عده‌ای تلاش می‌کنند با علمی‌نشان دادن این پدیده پرونده عملکرد آن را بسته نگه دارند، یک ضرورت است. قرابت بین استبداد قانونی شده و نظریاتی که امروز جریان منورالفکری غربگرا و سکولار تحت عنوان مدرنیته و مدرنیسم یا شعارهایی چون آزادی، جامعه مدنی، حقوق بشر، لیبرالیسم، دموکراسی و غیره ارائه می‌دهد، فرصت می‌دهد تا با بازنگری آنچه در گذشته نه چندان دور در ایران اتفاق افتاد، فضای دگرذیسی‌های جدید پیروان دیروز نظریه استبداد منور را در شرایط جدید بهتر درک کنیم.

ما از شر رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم لکن از شر تربیت‌یافتگان غرب و شرق به این زودی‌ها نجات نخواهیم یافت. اینان برپادارندگان سلطه ابرقدرت‌ها هستند و سرسپردگانی می‌باشند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی‌شوند و هم اکنون با تمام ورشکستگی‌ها دست از توطئه علیه جمهوری اسلامی و شکستن این سد عظیم الهی بر نمی‌دارند.

تفسیرهای گوناگون از دیکتاتوری و استبداد از یک طرف، خصلت‌های عمومی نظام‌های قاجاری و پهلوی و غربگرایان وابسته به آنها را نشان می‌دهد و از طرف دیگر، این بررسی‌ها نشان خواهد داد که این دو پدیده (دیکتاتوری منور و روشنفکری غربگرا و سکولار) در بسیاری از نکات کلیدی، نه تنها تفاوت‌های معنی‌داری با هم نداشتند، بلکه مسلح شدن استبداد به قانون، چگونه از آرمان منورالفکری عصر قاجاری به ایدئولوژی سرکوبگر دوران پهلوی تبدیل شد و آشفتگی‌های پیچیده‌ای در روابط بین سلطنت و جامعه ایجاد کرد و با چه منطقی نقش اول تجدطلبی ایرانی به یک خانواده داده شد و سرکوب، ترور، کشتار، تجاوز به حقوق مردم، فروش نخایر ملی و غیره ماهیت قانونی پیدا کرد و عینیت بخشیدن به امور و

صورت‌بندی‌های جامعه و همگون شدن همه نهادها به عهده یک دولت مستبد و رئیس آن گذاشته شد.

چنین مشخصه‌هایی برای اعتبار بخشیدن به مفهوم استبداد قانونی شده به عنوان یک مد تازه از راه رسیده غرب در این دوران، کاملاً قانع‌کننده است. پدیده منحصر به فردی که سلطنت استبدادی را با تفسیر کردن شبه عقلی و شبه تاریخی و مسلح کردن به قانون و حتی دین توجیه کرد.

غربگرایان سکولار با مستمسک قرار دادن استبداد قانونی شده، حتی شماری از مفاهیم کاملاً مردم‌پسند را که در اصل هیچ تعلقی به آنها نداشت، وام گرفتند و به این مفاهیم که در رأس همه آنها تجدید، قانون و آزادی و عدالت قرار داشت، معنی و برد جدیدی دادند و از این طریق راه را برای هر اندیشه تازه دیگری مسدود کردند.

بنابراین بحث درباره استبداد قانونی شده اگر چه در ظاهر بعد از انقلاب اسلامی این‌گونه نشان داده می‌شود که دیگر محلی از اعراب ندارد و باید پرونده آن بسته شود؛ اما یک بحث زنده و حاضر در جامعه امروزی ماست

و به فراموشی سپردن این بحث به معنای به فراموشی سپردن زیرساخت‌های نابود شده توسعه ایران در عصر حاکمیت استبداد قانونی شده است. مصیبتی که هنوز از ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران رخت برنبرسته و همه برنامه‌های توسعه را به نوعی تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

**دیکتاتوری منور یا نظام مشروطه  
سلطنتی توتالیتر، ایده‌ای است که  
امروزه تمام مسیر حرکت  
تجددخواهی غربگرا را در ایران  
بحث‌انگیز می‌کند.**

افتاد، میسر گردد، زیرا اگر چه داستان استبداد در عصر جمهوری اسلامی به پایان رسیده است ولی همان‌طور که معمار بزرگ اندیشه حکومت جمهوری اسلامی، امام خمینی فرمود ملت ایران با روی دیگر این نظریه سر و کار دارد. غربگرایان سکولار با همه گرایش‌های خود در این دوران، هنوز هم به دنبال همان خطاهای تاریخی هستند که در آن دوران مرتکب شدند و انقلاب بسیار باشکوه ملت ایران را به نام انقلاب مشروطه در زیر پای دیکتاتوری قربانی نمودند. اکنون همان نقشی که از ناحیه این جریان در آن دوران ایفا شد، همچنان قرار است تحت عناوین دیگری در ایران دوران جمهوری اسلامی تکرار شود.

بنابراین، منتقدان این نظریه باید با برجسته کردن حد و مرز ظرفیت‌های تشریحی نظریه استبداد قانونی‌شده و مقایسه تئوریک منورالفکری و استبداد و در نظر داشتن شرایط اجتماعی، تاریخی و فرهنگی که این پدیده در آن پدیدار شد و رشد کرد، علل عقب‌ماندگی ایران را از این زاویه از نظر دور ندارند. همچنان که پرسش از دلایل گوناگون وجود تعهد ماهوی و نانوشته و رسمی و غیر رسمی میان منورالفکری، غربگرایی و استبداد قانونی‌شده نباید مورد بی‌توجهی قرار گیرد.

تفسیرهای متضاد و متناقض منورالفکری از دیکتاتوری منور، خصیلت‌های عمومی نظام مشروطه سلطنتی و رژیم پهلوی و ارج و قرب انقلاب اسلامی را در تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران نشان می‌دهد. اگر چه عده‌ای تلاش می‌کنند نشان دهند که از جنبه ذاتی دو پدیده منورالفکری و استبداد با هم یکی نیستند، اما بی‌تردید تاریخ نظام مشروطه سلطنتی نشان می‌دهد که این دو پدیده در بسیاری از نکات کلیدی تفاوت‌های معنی‌داری با هم ندارند.

وجود یک الیگارش‌ی متمایل به غرب، آشفتگی کردن روابط دولت و جامعه، دادن نقش اول به ایدئولوژی استبداد قانونی‌شده، رشد سرکوب و ترور - که نه تنها شامل مخالفان بلکه شامل اغلب دسته‌هایی بود که به نوعی مددکار دیکتاتوری بودند - نشان‌دهنده این توافق نانوشته در تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی دوران معاصر می‌باشد. توافقی که باعث شد عینیت بخشیدن به ترقی و تجدد و صورت‌بندی‌های جامعه مطیع و سر به زیر، به عهده دولت دیکتاتوری و

رئیس آن گذاشته شود.

این مشخصه‌های کلی برای اعتبار بخشیدن به مفهوم استبداد قانونی‌شده به عنوان تحفه جدید روشنفکری غربگرا و سکولار برای حکومت و حاکمیت در ایران، کاملاً به بررسی نیاز دارد تا با روشن شدن زوایای پنهان نگه داشته شده آن، دوباره فضای آزاد انقلاب اسلامی و مسیر بازنگری‌های متنوع جریان روشنفکری با مارک‌ها و مدهای تازه از راه رسیده، از حافظه تاریخی ملت ایران و نسل امروز محو نگردد.

انقلاب اسلامی با تفسیر نمودهای ظاهری و عملکرد این پدیده، می‌تواند خود را تعریف، تفسیر و توجیه کند. این امکان بسیار مهمی است که جریان منورالفکری غربگرا، سکولار و نقابدار در سه دهه اخیر تلاش کرده است با فرار به جلو و فرافکنی‌های سیاسی و جنجال‌آفرینی‌های حقوق بشری و مرثیه‌سرایی‌های آزادیخواهی و دموکراسی و در قبض و بسط نشان دادن‌های معرفتی و تاریخی، آن را از ملت ایران سلب کند و نگذارد فهم



**جریان منورالفکری غربگرا و سکولار بعد از فضاحتی که در یگانگی با استبداد قانونی‌شده در ایران به وجود آورد، تلاش می‌کند در قالب نظریه‌های فریبنده علم سیاست کلاسیک، شکلی علمی و عقلانی به این نظریه و دوره سیطره آن در ایران بدهد.**



جدیدی خلاف ذهنیت‌های ایجاد شده و مستقل از تفسیرهای تاریخی و هدایت شده آنها در آنچه در دوران حاکمیت این جریان بر سر ملت ایران آمد، به وجود آید.

بنابراین، نمودهایی که در تفسیر تاریخ این دوره در متون متنوعی که در قالب‌های جدید و الفاظ فریبنده تولید می‌کنند، کاملاً گمراه‌کننده است. همان طور که گفته شد استبداد قانونی‌شده و روشنفکری متصل به آن، شمار زیادی از مفاهیمی را که در اصل به آن تعلق ندارند وام می‌گیرند، به آنها معنا و برد جدیدی می‌دهند و از این طریق راه را بر سایر تفسیرهای تاریخی

و تولید اندیشه‌های تازه می‌بندند.

اشکال جدید نفی مردم‌سالاری دینی و دفاع از استبداد قانونی شده، اکنون که مرزبندی‌های اساسی این بحث مشخص شد، می‌تواند این سؤال را مطرح کند که انقلاب اسلامی در ایران در چه بستری ظهور کرد؟ در تمامی صد ساله گذشته استبداد قانونی شده با کمک منورالفکری غربگرا و سکولار و کسب حمایت از دولت‌های اروپایی و امریکا قصد داشت که مردم‌سالاری، دموکراسی و دین را در ایران از ریشه منسوخ کند و در نهایت آثار آنها را در کشور خنثی سازد. آیا امروز با شکل جدیدی از نفی مردم‌سالاری و دین مواجه نیستیم؟



غربگرایان سکولار با مستمسک قرار دادن استبداد قانونی شده، حتی شماری از مفاهیم کاملاً مردم‌پسند را که در اصل هیچ تعلقى به آنها نداشت، وام گرفتند و به این مفاهیم که در رأس همه آنها تجدد، قانون و آزادی و عدالت قرار داشت، معنی و برد جدیدی دادند و از این طریق راه را برای هر اندیشه تازه دیگری مسدود کردند.



این مهم‌ترین پرسشی است که این مقاله سعی دارد با تأکید بر وقایع ایران در دوران مشروطه سلطنتی طرح کند. بیداری اسلامی - ایرانی به ما حکم می‌کند تمام امکانات جدید این نظریه را مورد بحث و بررسی قرار دهیم. اکنون بارها می‌شنویم که چرا برای نشان دادن عظمت انقلاب اسلامی به کارکردهای رژیم‌های گذشته استناد می‌کنید! طرح این‌گونه سؤال‌ها آن‌چنان فریبنده است که حتی فرزندان انقلاب اسلامی را نیز در تارهای خود مسحور می‌کند. سنجش‌ها مبتنی بر معیارها و میزان‌هاست و در خلأ اتفاق

نمی‌افتد. سنجش باید مبتنی بر نشانه باشد. آنهایی که این سؤال‌ها را طرح می‌کنند، در حقیقت می‌خواهند نشانه‌های سنجش را از ما بگیرند و نشانه‌ها را گم کنند. گمگشتگی و سرگشتگی نشانه‌ها در تاریخ ایران، وابسته به اندیشه و عمل جریان‌ها روشنفکری سکولار و غربگرا است

که هنوز هم با تمام قدرت ادامه دارد. روشنفکران غربگرا از ابتدای پیدایش خود کشف کرده بودند که ملت ایران به دلیل برخورداری از نشانه‌هایی چون دین، تاریخ، اخلاق، فرهنگ و هنر برای کشف حقیقت احتیاج چندانی به او ندارد، زیرا این نشانه‌ها در همه دوران به کمال و بدون وهم و نشانند پنداشته‌ها به جای دانش‌ها به مدد این ملت آمده است. لذا مردم از آنها بهتر می‌دانستند و به خوبی قادر به بیان حقیقت بودند، اما روشنفکران به تاسی از اسلاف خود در غرب، چنین حقی را برای مردم قائل نبودند و حق انحصاری رازدانی را از آن خود می‌دانستند و بر نمی‌تابیدند که غیر از آنها کسی واقف به سر قدرت و شناخت باطن عالم و برخوردار از علم موهبی و آگاه به باطن و ظاهر امور و رازدان باشد. بر اساس چنین توهمی این جریان از همان ابتدا برای کسب این حق از آن خود پنداشته، نظامی از قدرت به وجود آورد که سد راه شکفته شدن هر اندیشه دیگر شد.

این قدرت نوظهور نمی‌توانست در ساختار حکومت استبدادی کلاسیک قاجاری و رهبری پادشاهان مستبد شکل بگیرد و در جامعه به گونه‌ای عمیق وارد شبکه اجتماعی شود. بنابراین ضروری بود که روشنفکران نظامی را پایه‌ریزی کنند که خود عوامل اصلی شبکه‌های اجتماعی این نظام شوند و در قبال خودآگاهی و سخنوری و رازدانی اجتماعی مسئولیت اصلی را به دوش بکشند و خود جزئی از این نظام باشند. نظام مشروطه سلطنتی که میراث‌خوار انقلاب عدالتخواهی ملت ایران شد بر اساس همین آرمان شکل گرفت و استبداد کلاسیک قاجاری را به استبداد ضابطه‌مند یا استبداد قانونی شده تبدیل کرد.

نقش روشنفکری در ایران این بود که جلوتر از توده‌ها و نه در کنار آنها، قرار گیرد تا بتواند حقیقت را سرکوب کند و برخلاف ماهیت روشنفکری حقیقی، علیه آن شکل‌هایی از قدرت که او را در حوزه دانش، حقیقت، خودآگاهی و رازدانی‌های خود به حساب نمی‌آورد، مبارزه نماید.

هر گونه تفسیری خارج از چهارچوب مذکور در مورد روشنفکری ایران به بیراهه رفتن و نشانه‌ها را گم کردن است. یکی از دلایل نفرت روشنفکران غربگرا و سکولار از امام خمینی، انقلاب اسلامی و ملت انقلابی و مسلمان ایران، این است که به ماهیت این جریان در انقلاب

اسلامی پی برده شد.

بنابراین، تلاش برای فهم و درک معنا و مفهوم استبداد قانونی‌شده و کانون قرار دادن بعد ایدئولوژیکی و نمادین آن در حکومت پهلوی و نقش حساس و حیاتی‌ای که روشنفکران این دوره در توصیف‌های آرمان‌گرایانه‌ای که از این پدیده ارائه دادند و آن را یگانه راه رسیدن به تجدد و ترقی معرفی کردند، کلید فهم بسترهای شکل‌گیری انقلاب اسلامی است.

اگر چه هدف من در این مقاله آن نیست که از این نظریه تفسیرهای سیاسی ارائه دهم، بلکه می‌خواهم با بازخوانی مجدد رابطه نظریه استبداد قانونی‌شده و روشنفکری غربگرا و سکولار، سطوح متفاوتی از نسل جدید را با آنچه این جریان بر سر ملت ایران آورد نشان دهم و اثبات کنم که چگونه این جریان که امروزه داعیه آزادی، دموکراسی، قانون و حقوق بشر دارد، در آن دوران خصلت اساسی گفتمان مدرنیزاسیون و ابزارهای آن را منطبق با استبداد کرد و جوانان این مرز و بوم را به مسلخ دیکتاتوری مدرن فرستاد و حساس‌ترین دوره از فرصت‌های تاریخی برای تحول ایران را نابود کرد.

این مقاله با چنین مقایسه‌ای قصد دارد فراتر از خصلت‌های به ظاهر همانند، این دو پدیده را بشکافد و نشان دهد چگونه منطق‌هایی که مبنای اتحاد این دو جریان قرار گرفت فاقد مبانی لازم است. با بررسی منطق‌های مورد نظر، فرآیند دگرگونی و بازسازی بازنمودهایی که امکان دارد در هر دوره‌ای مجدداً سر برآورد، بهتر شناخته شود.

این امکان یک حقیقت تاریخی است که منورالفکری جز در اتحاد با استبداد،

---

◆

**منتقدان این نظریه باید با برجسته کردن حد و مرز ظرفیت‌های تشریحی نظریه استبداد قانونی‌شده و مقایسه تئوریک منورالفکری و استبداد و در نظر داشتن شرایط اجتماعی، تاریخی و فرهنگی که این پدیده در آن پدیدار شد و رشد کرد، علل عقب‌ماندگی ایران را از این زاویه از نظر دور ندارند.**

---

امکان رشد و حاکمیت را در ایران ندارد.

مطالعه و بررسی این نقطه از تاریخ ایران به ما این امکان را خواهد داد که فرآیند دگرگونی و

بازتولید نمودهایی که هنوز هم ادامه دارد، بهتر شناخته شود. در واقع با روی کار آمدن نظام مشروطه سلطنتی، انتقاد از سلطنت به طور علنی به اتحاد با استبداد و تسویه حساب با دموکراسی و دین تبدیل شد. ناگهان استبدادستیزی منورالفکری به مقدار زیاد با بار منفی همراه شد و مانع نوسازی سیاسی و دگرگونی اجتماعی ایران گردید.

انقلاب اسلامی با تفسیر نمودهای ظاهری و عملکرد این پدیده، می تواند خود را تعریف، تفسیر و توجیه کند. این امکان بسیار مهمی است که جریان منورالفکری غربگرا، سکولار و نقابدار در سه دهه اخیر تلاش کرده است با فرار به جلو و فرافکنی های سیاسی و جنجال آفرینی های حقوق بشری و مرثیه سرایی های آزادیخواهی و دموکراسی و در قبض و بسط نشان دادن های معرفتی و تاریخی، آن را از ملت ایران سلب کند و نگذارد فهم جدیدی خلاف ذهنیت های ایجاد شده و مستقل از تفسیرهای تاریخی و هدایت شده آنها در آنچه در دوران حاکمیت این جریان بر سر ملت ایران آمد، به وجود آید.

گفتمان استبداد قانونی شده تمایل جانبدارانه و عینی تحولات در تمام زمینه هایی بود که توقع جریان هایی را نمایان می ساخت که خود را با آن همسان کرده بودند. اگر چه در ظاهر، این گفتمان چیزی جز یک تمایل ساده و بسیار کلی القا نکرد اما نگرش جامعی از اوضاع تجددطلبی ایران معاصر و روشنفکران غربگرای آن را به دست می دهد و روندی از آهنگی را که از متن این تجددطلبی برمی خیزد، بسط می دهد و نوعی معیار و ملاک برای ایدئولوژی تجددطلبی در



تاریخ معاصر ایران ترسیم می‌کند.

در ابتدا، گفتمان استبداد قانونی شده یک تابوی متحرک و درهم از فضای حاکم بر روشنفکری ایران را به تصویر می‌کشد که فهم‌پذیر نیست. ضرورت تحولات از طریق این ایدئولوژی به صورت یک جنبش طبیعی و اجتناب‌ناپذیر نمایش داده می‌شود که گویی هیچ توفیقی در ایران غیر از مجرای عمل به این ایدئولوژی وجود ندارد. در چنین اوضاعی کسی انتظار ندارد که جامعه پیچیده و در عین حال کاملاً از هم گسیخته ایران به نحو بهتری اداره شود و وضعیت آن‌چنان بی‌ثبات و آینده آن قدر مبهم است که تصور می‌شود امکان بازیافت آشفتگی‌ها جز از این طریق وجود ندارد. در چنین اوضاعی همه چیز، خود ارجاع، بدون مقصد، بدون ادراک و فاقد نشانه‌هایی از ثبات و پایداری نشان می‌دهد که اصلاً نمی‌توان به آن اتکا کرد.

پس از چنین تصویری از گسست اجتماعی و فرهنگی و نابسامانی و فقدان صمیمیت و انسانیت، گفتمان استبداد قانونی شده که آرمان روشنفکران عصر انقلاب فرانسه بود وارد صحنه می‌شود و خود را به‌گونه‌ای نشان می‌دهد که گویی تنها راه تفسیر و فهم تحولات اجتماعی و فرهنگی است.

با وجود اینکه نخبگان مذهبی جامعه می‌دانستند که این ایدئولوژی در تفاوت با ایدئولوژی انقلاب مشروطه هیچ امیدی به آینده‌ای درخشان را نوید و بشارت نمی‌دهد اما ضرورت دگرگونی در پس تفسیرهای ایدئولوژی استبداد قانونی شده آن‌چنان خود را در کلیه حوزه‌ها، در اندیشه و عمل تحمیل می‌کند و تغییرات آینده را درخشان و انقلابی نشان می‌دهد که گویی هر گونه تجدد و ترقی و هر انقلابی در ایران جز بر پایه تفسیرهای سردمداران این ایدئولوژی ممکن نیست.

بخش تکمیلی این گفتمان، ایده ساختن انسان جدید منطبق با وضعیت مدرن بود. ایدئولوژی استبداد قانونی شده آن‌چنان در نقش منطق سازش‌پذیری با حیات اجتماعی ایران و ضروریات آن ظاهر می‌شود و به سهولت مورد حمایت قرار می‌گیرد که گویا برای جامعه‌ای مثل ایران که

نمی‌خواهد از همه گسیخته و نابود شود گزینش دیگری وجود ندارد. لذا باید سریعا خود را با آن همساز نماید. امام خمینی در تبیین بخش تکمیلی این ایدئولوژی می‌فرماید:

در مشروطه هم این‌طور بود، یک دسته واقعا به آنها آن‌قدر تزریق شده بود که اعتقاد کرده بودند که باید فلان جور را عمل کرد... این سلطنت‌طلب‌های آن وقت، آن‌قدر تزریق کرده بودند که مردم استبداد را ترویج میکردند... حالا هم همین‌طور است. ممکن است شیاطین در بین مردم بیفتند و آن‌قدر تزریق کنند که تکلیف شرعی معین کنند برایتان؛ که باید ما مخالف با فلان مقام، مخالفت با فلان امر بکنیم. بیدار باشید! آنها با توطئه‌های شیاطینی دارند عمل میکنند. توطئه‌های شیاطینی غیر از این لشکرکشی است...<sup>۱</sup>

اساس ایدئولوژی استبداد قانونی‌شده و سیاست‌های رضاخان و روشنفکران حامی او در چنین فضایی ریخته شد. رضاخان و ایدئولوژی دیکتاتوری منور در چنین دنیای پر آشوب و پیچیده‌ای، مرجع تحرک، تعامل، انعطاف‌پذیری و ارزش‌های مرجعی به حساب می‌آمد، در حالی که چنین ضرورتی در ساختار چنان حکومتی وجود نداشت، اما اوضاع به‌گونه‌ای ترسیم شد که هر گونه مقاومت یا مخالفتی با این منطق به منزله همراه نبودن با جمع و خواسته‌های مردم و مزاحمت در مسیر تجدد و مخالفت با دموکراسی و پیشرفت تلقی می‌شد. بنابراین، مسابقه روشنفکری برای همگام شدن با نظریه استبداد قانونی‌شده و سردار آن یعنی رضاخان، پایانی نداشت. همه باور کرده بودند که در این جنبش دائمی هیچ روشنفکری نباید در مسیر تجدد و توسعه جا بماند. گوش‌ها و چشم‌ها آن‌چنان بسته شد و عقل‌ها آن‌چنان از کار افتاد که هیچ‌کس حالت ناپایداری دائمی و خردگریزی چنین نظریه و دولت برآمده از آن را ندید و خود را در خدمت اشتهای سیری‌ناپذیر استبداد جدید قرار داد. اشتهایی که بر طبق قانون خاص خود حرکت می‌کرد و وقتی به حرکت افتاد دیگر امکان توقف آن وجود نداشت.

همان تصویری که آنتونی گیدنز از گردونه بی‌مهار مدرنیته ترسیم می‌کند؛ ماشین بی‌فرمانی که قدرت عظیمی دارد و هر آن ممکن است از نظارت و کنترل ما خارج شود و خودش و هر

۱. صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۱۷۸.

چیزی که سر راهش قرار می‌گیرد، نابود کند.<sup>۱</sup> حرکت استبداد در ایران پس از قانونی شدن به مثابه حرکت گردونه بی‌مهاری، در مسیری می‌افتد که دیگر قابل کنترل نبود. نه مجلس قانونگذاری مشروطه، نه احزاب سیاسی، نه روشنفکری بی‌بنیاد این دوره نمی‌تواند مسیر و سرعت گردونه استبداد منور را مهار کنند. این گردونه سرشار از تنش، تعارض و کشمکش‌های متخالف، تمامی مراجع اقتدار ملی را مورد تهاجم قرار می‌دهد و زیر پای تجدد قربانی می‌کند.

نقش روشنفکری در ایران این بود که جلوتر از توده‌ها و نه در کنار آنها، قرار گیرد تا بتواند حقیقت را سرکوب کند و برخلاف ماهیت روشنفکری حقیقی، علیه آن شکل‌هایی از قدرت که او را در حوزه دانش، حقیقت، خودآگاهی و رازدانی‌های خود به حساب نمی‌آورد، مبارزه نماید.

استبداد قانونی‌شده هیچ عملی را خارج از اراده خود مثبت ارزیابی نکرد، مگر آنکه در چهارچوب این نظریه جای گیرد و به سهم خود به آن شتاب بخشد. آزادی حتمی برای کسانی که در به ثمر نشستن استبداد قانونی‌شده هزینه کرده بودند، مانعی بود که راه حرکت این نظریه را کند می‌کرد. بنابراین، تمام کسانی که به هر دلیلی در حرکت استبداد قانونی‌شده مانع ایجاد می‌کردند، دشمن تلقی می‌شدند و با آنان چون دشمن رفتار شد.

مجرمیت و بی‌گناهی در عصر حاکمیت این نظریه به صورت تصورات عاری از معنا جلوه‌گر شد، کسی که در راه سیطره طبیعی یا تاریخی تجدد و استبداد قانونی‌شده و دیکتاتوری منور مانع ایجاد کند مجرم است. استبداد مدرن معنای جدیدی به فهم قانون و عملکردهای ضد قانون داد. قانون به جای آنکه عامل ثبات و پایداری شود به صورت ابزار اعمال خشونت دیکتاتوری

در آمد. حکومتی که ناپایداری دائمی و عمقی جامعه را در سطحی آرام و به ظاهر باثبات یدک می‌کشید.

انقلاب عدالت‌طلبانه‌ای که بعداً در نظام مشروطه سلطنتی استحاله شد، به نسلی تعلق داشت که قرار بود دستاوردهای فرهنگ ایرانی را برای انتقال به نسل بعدی حفظ و حراست نماید و بر آن چیزهایی بیفزاید.

اما ایدئولوژی استبداد قانونی‌شده با رها کردن افکار و تعالیم ریشه‌دار و تولیدکننده گذشته، به بهانه پذیرش افکار و اندیشه‌های نو، گسستگی رعب‌آوری در بنیادهای جامعه ایران ایجاد کرد.

انقلاب مردم ایران قرار نبود نوآوری‌های ویران‌کننده‌ای به همراه آورد، تنها قرار بود آغازی برای گذار از نظم پوسیده و کهنه گذشته و از نو بنا کردن دنیای مشترک جدیدی باشد؛ دنیایی که نسل انقلابی، ثبات و پایداری آن را به عهده بگیرد و از آن محافظت کند و به آن معنا بخشد. اما استبداد قانونی‌شده با تمام وجودش با چنین انقلابی مخالف بود و معتقد بود که باید با تداوم تاریخی ایران قطع رابطه کرد و ۱۴۰۰ سال فرهنگ و تمدن و تولیدات فرهنگی و شعر و عرفان و سیاست و مذهب و دین و دولت را نادیده گرفت و به دوره‌ای پیش از آن بازگشت، دوره‌ای که نمادهای شاخصی برای دفاع عقلانی از آن وجود نداشت. این ایده، ایده‌ای کاملاً ضد ثبات و پایداری و همسازی و هم‌آوازی و وحدت اجتماعی بود.

استبداد قانونی‌شده تداوم تاریخی ایران را از بین برد و بین دستاوردهای گذشته، ابتکارات زمان حال و آرمان‌های آینده دره‌های عمیقی ایجاد کرد و به ایده گسست از ریشه و ساختن جامعه‌ای بی‌هویت در درون خود اقدام کرد. پیروان این نظریه در شرایطی این مصیبت را بر ایران نازل کردند که دنیا با تمام توان خود به سمت سازندگی و کشف فضاهای جدید و پیشرفت در تلاش بود. اما نظریه‌پردازان استبداد منور تمام تجدد را در جابه‌جایی کفش و کلاه مردم و برداشتن چادر از سر زنان و رواج بی‌عفتی و بی‌دینی و نابودی نشانه‌های دینی و فرهنگی جامعه خلاصه کردند و برای این اقدامات نابخردانه، جشن و هنر در مرکز ادب و شعر

فارسی برگزار نمودند و به عقل، درایت، آزادی‌خواهی و عدالت‌طلبی مردم ایران لبخند تمسخر زدند.

### ◆ استبداد منور و شکل‌گیری حاکمیت قدرت بی‌شکل در ایران

استبداد قانونی‌شده یا منور، نظامی بود که در آن سازندگان دنیای خیالی جدید در مراقبت از دنیای خود پیوسته در برخورد با عوامل مزاحم درگیر می‌شدند. محافظت از یک اوضاع ناپایدار مستمر، منطق استبداد منور بود. تبلیغات رضاخانی نقش اصلی را در عقلانی‌نشان دادن این اوضاع دنبال کرد، تبلیغاتی که به عقل سلیم جامعه به شدت توهین می‌کرد و فهم واقعیت را از جامعه دریغ می‌نمود و پنهان نگه می‌داشت. دنیای استبداد قانونی‌شده دنیایی خیالی، متکی به دروغ و تزویر و انسجامی ادراک‌ناپذیر بود. تبلیغ از چنین اوضاعی جزء وظایف سازمان نهفته در دل استبداد منور برد، روشنفکرانی که هدف آنها عبور دادن دروغ‌ها از مجرای واقعیت‌ها و بنا کردن یک دنیای خیالی جدا از دنیای واقعی بود.

منطق دیکتاتوری منور لزوماً شکل جدیدی از قدرت لجام‌گسیخته حکومتی را یدک می‌کشید. قدرتی که با نیروی پلیس مدیریت می‌شد و در جامعه کلیه بخش‌ها را تکلیف می‌کرد تا بر اساس آن رفتار کنند. استبداد قانونی‌شده بدون وجود هر گونه سلسله‌مراتبی از طریق ویران ساختن هر نوع وساطت، رقابت، احساس مسئولیت و مشارکت، قدرت بی‌شکلی را در جامعه ایران پایه‌ریزی کرد. استبداد قانونی‌شده برخلاف شعارها و ظواهرش با هر اصلی از اصول اقتدار مخالف بود و تمامی سلسله‌مراتب‌های واقعی و مقاومت در برابر حتی منطق خود را برنمی‌تابید.

حکومت رضاخان به معنای واقعی، حکومت توتالیتری بود که سطوح سیاسی مسئولیت‌ها را از بین برد و اجازه نداد که طبقات، نهادهای اجتماعی و سایر سازمان‌های مسئول، سهم خود را از اقتدار و فرمانبری دریافت کنند. معزول کردن، ترفیع گرفتن و هر گونه جابه‌جایی در طول

دوران حکومت پهلوی فاقد منطق سازمان بود و عمل اقتدار از سطح ظاهر و عینی به پشت صحنه منتقل شد.

در استبداد قانونی شده رضاخانی جذب، در آمیختگی و هم‌مایگی بی‌معنا بود. به جای اینکه دولت در جامعه شکل بگیرد، انگیزه دولت به سمت حل کردن جامعه و نهادهای آن در درون دولت و یکی شدن آنها در دولت رفت.

حکومت رضاخان، حکومتی بود که در آن کانون قدرت اگر چه قابل مکان‌یابی بود، اما به صورت عاملی اجرایی در همه جا حضور و قصور داشت و به‌طور پنهان و آشکار جامعه را تحت سیطره خود گرفت و برنامه‌هایش را به جامعه تحمیل کرد. استبداد قانونی شده برای اینکه جامعه‌ای سوای جامعه گذشته بنا کند و شهروندان ایده‌آل برای خود ترتیب دهد در هر سطحی اراده خود را بر جامعه تحمیل و در نشر آن کوشید و با مهار کردن تنوع و تعهد به فرهنگ و دین، هنجارهای خود را به نمایش گذاشت. استبداد قانونی شده تلاش کرد تمامی نشانه‌های متمایز کننده جامعه از حکومت را از بین ببرد و تیشه به ریشه شناسایی دوجانبه دولت و ملت بزند.

#### ◆ استبداد مدرن در قالب جنبش‌های مخملی

- روشنفکری ایران عصر انقلاب اسلامی چرا هنوز هم در حال و هوای استبداد قانونی شده زندگی می‌کند؟

- روشنفکری در عصر انقلابی اسلامی چرا معترض است؟

- آیا این اعتراض مبتنی بر واقعیت‌های اجتماعی است؟

- می‌توانیم به شعور اجتماعی و تاریخی جریان روشنفکری در ایران اعتماد کنیم؟

- دلایل این اعتماد چیست؟

نیست. تاریخی است تنیده شده در تاریخ استبداد مدرن ایران؛ چگونه می‌توان به چنین تاریخی اعتماد کرد؟ روشنفکری نه تنها به ندرت در تاریخ معاصر به سرکوبی‌های استبداد، سلب آزادی‌های منبعث از جنبش‌های اجتماعی که عموماً به دست روحانیت رهبری شده حساسیت‌های منفی نشان داده است و در کنار دیکتاتورها نه تنها به سرکوبی و انحراف و استحاله این جنبش‌ها پرداخته است بلکه از بدو پیدایش تا به امروز بر دیدگاه‌هایی تأکید می‌کند که بر پایه آن کل جامعه زیر سیطره و سلطه دولت مقتدری است که به طور منظم و مستمر ترس، نفرت، وحشت، ترور و سرکوب را تولید می‌کند.

روشنفکری در ایران با حضور در سرکوبی‌های روزمره استبداد قانونی‌شده و تسری این سرکوب در کلیه بخش‌های زندگی مردم، قدرت استبداد مدرن و حامیان خارج از مرزهای آن را از طریق فنون سمعی و بصری، رسانه‌ها و تولید انبوه مطبوعات و تشکیل اجتماعات و تأسیس احزاب و گروه‌های ذی‌نفوذی که از درون قدرت حاکم ارتزاق می‌کردند، افراد جامعه را هیپنوتیسم کردند و اندیشه‌ها و عقاید مردم را دستکاری نمودند.

به نظر نمی‌رسد که هنوز هم ملت ایران این سابقه تاریخی و آن سرکوبی‌های رعب‌آور و گجی‌های روزمره ناشی از آن را از یاد برده باشند. حتی اگر هنوز در متن جامعه مردم‌سالار عصر جمهوری اسلامی زندگی کنند اما به محض اینکه فریادی از این جریان بلند می‌شود که در آن بویی از دموکراسی، حقوق بشر، تجدد و ترقی و امثال اینها به مشام برسد، مردم گویی صدای پای استبداد،

**آزادی حتمی برای کسانی که در به  
ثمر نشستن استبداد قانونی‌شده  
هزینه کرده بودند، مانعی بود که راه  
حرکت این نظریه را کند می‌کرد.  
بنابراین، تمام کسانی که به هر  
دلیلی در حرکت استبداد  
قانونی‌شده مانع ایجاد می‌کردند،  
دشمن تلقی می‌شدند و با آنان چون  
دشمن رفتار شد.**

دیکتاتوری، آنارشیسم، توتالیتریسم و فاشیسم را به گوش خود می‌شنوند.

مردم می‌فهمند که این استبداد مانند سال‌های حاکمیت مشروطه سلطنتی و حکومت‌های قاجاریه و پهلوی دیگر چکمه و سرنیزه و تفنگ ندارد. آنها می‌دانند در عصر جمهوری اسلامی دیگر غربگرایان شبه روشنفکر را نباید از طریق چکمه و سرنیزه شناسایی کنند بلکه امروز استبداد مدرن در قالب مسائل سیاسی و حقوقی مانند دموکراسی، حقوق بشر، حقوق اقلیت‌ها، حقوق شهروندی، آزادی‌های سیاسی و اخلاقی، حقوق زنان، حقوق همجنس‌بازان و قبض و بسط‌های متصل به اینها به میدان می‌آید. امروزه غربگرایان سکولار تمام چرخ‌دنده‌های جامعه را از طریق فیلتر کردن هویت‌های واهی و مجازی در ضمیر افراد و جامعه، به‌گونه‌ای القا می‌کنند که شرایط زندگی در آن هیچ تفاوتی با زندگی در دوران استبداد قانونی‌شده ندارد. اکنون نباید تردید کرد که استبداد در ایران دیگر به صورت نظام سیاسی و ایدئولوژی‌های فریبنده غربی عمل نمی‌کند، بلکه در ماهیت واقعی و در هیئت و هیبت ارمان‌های حقوق بشر و لیبرال دموکراسی، قبض و بسط معرفت، جامعه مدنی، حقوق شهروندی و امثال اینها به میدان می‌آید.

در عصر جمهوری اسلامی پیروان استبداد منور با استفاده از امیال منبعث از انقلابات رسانه‌ای و بهره‌برداری از سرخوردگی‌های جنسی جامعه، خوب به هم پیوند می‌خورند و از این طریق در دل جوانان این مملکت نفوذ می‌کنند. پدرسالارهای عصر پایان مدرنیته با استفاده از هویت‌های مجازی، فلسفه‌های مجازی، دین مجازی، حقوق بشرهای



**ایدئولوژی استبداد قانونی‌شده با رها کردن افکار و تعالیم ریشه‌دار و تولیدکننده گذشته، به بهانه پذیرش افکار و اندیشه‌های نو، گسستگی رعب‌آوری در بنیادهای جامعه ایران ایجاد کرد.**



مجازی و سرکوب عقل و حقیقت و واقعیت و نابودی دین و اخلاق و فلسفه‌های حقیقی راه را



برای سرکوب‌های بعدی هموار می‌سازند و این فاشیسم و توتالیتریسم جدید همان چیزی است که ماهیت خود را در افغانستان و عراق نشان داد.

اکنون در ایران، شمار فعالان این نوع فاشیسم در میان جریان‌های منورالفکری کم نیستند. در واقع تردیدی نباید کرد که در درون هر منورالفکر غربگرایی نوعی فاشیست و آنارشویست خفته وجود دارد. از این پس باید بپذیریم که در ایران و در سایر کشورهای جهان، فاشیسم و استبداد منور، به کار مخفیانه‌ای اطلاق می‌شود که به تمام معنا عمل سیاسی را بی‌اعتبار و به جنبش‌های مخملی روی می‌آورد.

سرکوب آرمان‌ها، باورها، اعتقادات، دین، اخلاق، فلسفه، عقل، معنویت، آزادی و عدالت با نفی عمل سیاسی و مردود شمردن هر گونه تحول اجتماعی خارج از سیطره گفتمان‌های رسمی غرب در حوزه فلسفه سیاسی و اجتماعی، به صورت کلمات نمادین عمل خواهد کرد.

این تم‌هایی که جناح چپ و راست غربگرا در ایران از آن بهره می‌گیرند، اکنون مدت‌هاست که به شکل دستور کار این گروه در قالب پروژه انقلابات مخملی قرار دارد. انقلابات مخملی تنها برای انحراف مستقیم نظام‌های اجتماعی و مردمی غیر غربی به کار نمی‌رود و فقط با ایدئولوژی غرب پیوند ندارد، بلکه تلاش می‌کند که الگوها و هنجارهای پذیرفته شده خود را بر جامعه تحمیل کند و هر آنچه یا هر آن کس را که به آن تأکید نکند حذف نماید. اقدامات زنجیره‌ای در صدور بیانیه‌ها، نامه‌های مستمر برای بحرانی نشان دادن اوضاع، از دست رفتن حقوق بشر و آزادی، دفاع از حقوق آدمکشان و مفسدان و قاچاقچیان به بهانه حذف اعداها، دفاع از حقوق زنان و کودکان و غیره روشی است که مارک خود را بر جسم و روان جامعه ایران می‌زند، جامعه را کنترل می‌کند و به دلخواه خود نظام می‌بخشد و تا آنجایی این روش را ادامه می‌دهد که نوعی صمیمیت مجازی از این طریق به وجود آید و همه باور کنند که واقعا اوضاع بحرانی است و باید به دنبال دست آهینی بود که بیاید همه را نجات دهد؛ یعنی همان روشی که انقلاب فرانسه را به ناپلئون و انقلاب مشروطه ایران را به رضاخان و جنبش ملی شدن صنعت نفت را به مصدق و انقلاب اسلامی را به بنی‌صدر و جمهوری اسلامی را به دوم

خرداد رساند!!

استبداد مدرن امروزه در ایران با تکیه بر نظریه انقلاب مخملی، کلیه زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و حتی جسم و ذهن جامعه به خصوص جوانان را در برمی‌گیرد. در استبداد مدرن دیگر دادگاه‌ها، پناهگاه‌ها و زندان‌ها نیستند که برای زندانی کردن انسان عمل می‌کنند بلکه مجموع نهادهای درگیر در امور آموزشی، تربیتی، اجتماعی، نهادهای مدنی و سایر مراکز به ظاهر دفاع از حقوق اجتماعی، جامعه را به بند می‌کشند.

اکنون ما در ایران نحوه حضور این جریان را در همه جا به خوبی حس می‌کنیم. در بخش‌های اجتماعی، آموزشی، بیمارستان‌ها، پزشکان، مدرسه، دانشگاه، مراکز دانش‌آموزی و در شبکه‌های وسیعی از جامعه به گونه‌ای حضور دارند که بتوانند باورها را سامان دهند و مقررات مربوط به نظارت بر همه کسانی که به نوعی به انقلاب اسلامی، آرمان‌های امام خمینی و نظام جمهوری اسلامی معتقدند؛ تنظیم کنند.

#### ◆ انقلاب مخملی، جمهوری اسلامی و حکومت اکثریت‌های خاموش

شاید باور کردن این مسئله سخت باشد که در ساختار نظام جمهوری اسلامی در درون مراکز آموزشی دانشگاه‌ها و غیره دفاع کردن از جمهوری اسلامی و آرمان‌های امام خمینی این‌قدر سخت باشد و اکثریتی که به ظاهر و بر اساس قواعد مردم‌سالاری، حکومت از آن آنها است این‌گونه مغبون اقلیت غوغاسالار باشد!

اکنون فضا را به گونه‌ای سنگین و تنظیم کرده‌اند که اگر استاد یا معلمی به دفاع از نظام جمهوری اسلامی در سر کلاس بپردازد، مورد تردید علمی، اخلاقی و سیاسی قرار می‌گیرد. کسی جرئت دفاع از جانفشانی‌های فرزندان این مرز و بوم را در حفاظت از کشور و حمایت از هشت سال دفاع مقدس ندارد و جمهوری اسلامی به خاطر دفاع از عدالت، مبارزه با استکبار و حفظ هویت، فرهنگ و استقلال کشور باید از گذشته خود توبه کند. استادی که در دوران سخت

این مملکت از کشور گریخته بود و در سایه‌سار استکبار به تحصیل مشغول شده بود، با سلام و صلوات به کشور برگردانده می‌شود و نام این عمل احمقانه را دفاع از علم می‌گذارند و سپس اساتیدی را که با تمام وجود از این مملکت دفاع کردند، محروم می‌نمایند.

باور کنید معنای انقلاب مخملی همین است. در ایدئولوژی استبداد قانونی شده که امروز در قالب انقلاب مخملی عمل می‌کند، همه چیز باید مارک غربی داشته باشد. همان‌طوری‌که در انقلاب مشروطه و عصر رضاخان و محمدرضا چنین بود.

دفاع از مذهب در جامعه بسیار سخت

شده بود همان‌طوری‌که امروز هم شرایط

را به گونه‌ای ساخته و می‌سازند که

مذهبی بودن و دفاع از دین در حال سخت

شدن است. فهم نظریه انقلاب، نظام

جمهوری اسلامی، فهم دین، فلسفه،

## دنیای استبداد قانونی شده دنیایی خیالی، متکی به دروغ و تزویر و انسجامی ادراک‌ناپذیر بود.

انقلاب، فهم علم، معرفت، سیاست، اجتماع، فهم علوم انسانی، علوم پایه و غیره اگر خارج از گفتمان‌های رسمی غرب باشد از افتخار علمی بودن محروم می‌شود و مارک کفرآمیز ایدئولوژیک می‌خورد. تاریخ، علم، دانش و معرفت، سیاست و ... باید خنثی باشد تا علمی باشد. حرف زدن از هویت، فرهنگ ملی، استقلال و آزادی، اقتصاد بومی و علم بومی، سیاست بومی و جامعه‌شناسی بومی و غیره مورد تمسخر قرار می‌گیرد و مبشران دیکتاتوری مدرن و مدرنیسم، برای ما فتوا صادر می‌کنند که «در ایران معاصر پذیرش چشم‌انداز مدرن و دموکراتیک می‌بایست با نقد مفاهیم محافظه‌کارانه‌ای مانند «هویت ایرانی» یا «اصالت فرهنگی» توأم باشد»<sup>۱</sup>.

۱. علی میرسپاسی، دموکراسی یا حقیقت، رساله‌ای جامعه‌شناختی در باب روشنفکری ایران (تهران: طرح نو، ۱۳۸۱

، چ ۲)، ص ۳۷.

از نظر هواداران استبداد مدرن، ارائه هر نوع چشم‌اندازی از آینده ایران که بر اساس گفتمان «اصالت» و «هویت» باشد نه با دموکراسی سازگار خواهد بود، نه با مدرنیته ... از این منظر فرقی نمی‌کند که این تلاش به نام دین یا نژاد یا فرهنگ ایرانی صورت گیرد یا به نام حفظ خود در برابر هجوم بیگانگان و نفوذ فرهنگی آنان.<sup>۱</sup>

فهم آنچه گفته شد نیاز به تلاش زیادی ندارد. اکنون روشنفکری غربگرا و سکولار در ایران مأموریت جدیدی دارد. سیاق حرف روشنفکری پیرو نظریه انقلاب مخملی با روشنفکری پیرو نظریه استبداد قانونی‌شده (دیکتاتوری منور) هیچ تفاوتی ندارد.

میرزا ملک‌خان، آخوندزاده، تقی‌زاده و سایر اصحاب نظریه استبداد قانونی‌شده همان چیزی را می‌گفتند که امروزه اصحاب انقلاب مخملی می‌گویند. آنها در عصری به ما می‌گویند که گفتمان‌های مبتنی بر «اصالت» و «هویت» دیر یا زود یا به ابزار دستکاری ایدئولوژی‌های مستبدانه، یا به دل‌مشغولی‌های فکری روشنفکران آشفته‌فکر بدل خواهد شد<sup>۲</sup> که نظریه‌پردازان بزرگ‌ترین مبشر پایان ایدئولوژی و پایان تاریخ و شعاردهنده اصلی جهان‌سازی و جهانی شدن، فریاد می‌زنند که بعد از ۱۱ سپتامبر ما امریکایی‌ها با مشکل اساسی هویت ملی روبه‌رو هستیم.<sup>۳</sup>

منطقی که در عصر جمهوری اسلامی اساس اعتراضات روشنفکری را به وجود آورده است، مبانی عقلانی ندارد، بلکه از همان پیشینه تاریخی‌ای سرچشمه می‌گیرد که جناح افراطی منورالفکری غربگرایی عصر قاجاری و حکومت پهلوی همواره بیدادگری‌ها و اعمال سرکوب‌های واقعی حکومت‌های دیکتاتوری را در مقاطع خونبار تاریخ ایران توجیه کردند و همواره در برابر وجدان بیدار ملی و دینی به گونه‌ای عمل کردند که گویی از جنایات این

۱. همان.

۲. همان.

۳. ساموئل هانتینگتون، چالش‌های هویت در امریکا (تهران: مؤسسه فرهنگی ابرار معاصر، ۱۳۸۴)، ص ۲۵.

دوره‌های تاریک و خانمان‌برانداز و فرصت‌سوز بی‌خبرند یا اساساً در این دوره‌ها سرکوبی واقع نشده است و ملتی عقب‌نگه داشته نشده‌اند.

اگر چنین نبود کدام وجدان تاریخی به این جریان‌ها اجازه می‌داد که ایران عصر انقلاب اسلامی را با آن همه آزادی‌ها و عزت و استقلال و آبادانی و شرافت، بدتر از رژیم‌های استبدادی دوران گذشته القا کنند!!

از شکست ایران در جنگ با روسیه و از دست دادن بخش اعظمی از خاک وطن تا انعقاد قرارداد رویترو و سایر قراردادهای استعماری که توان هر گونه رشد و توسعه را در ایران از بین برد و از انقلاب مشروطه و قانونی شدن استبداد و دیکتاتوری در درون یک خانواده و مادام‌العمر شدن حکومت در این خانواده‌های بی‌خاصیت تا روی کار آمدن سیاه‌ترین استبداد تاریخ ایران یعنی حکومت رضاخان پهلوی و جنایت‌هایی که این حکومت و وارث آن علیه فرهنگ، استقلال، دیانت و پیشرفت این کشور کرد و از شکست جنبش ملی شدن صنعت نفت تا جنایت‌هایی که در انقلاب اسلامی سال

◆

حکومت رضاخان به معنای واقعی، حکومت توتالیتری بود که سطوح سیاسی مسئولیت‌ها را از بین برد و اجازه نداد که طبقات، نهادهای اجتماعی و سایر سازمان‌های مسئول، سهم خود را از اقتدار و فرمانبری دریافت کنند. معزول کردن، ترفیع گرفتن و هر گونه جابه‌جایی در طول دوران حکومت پهلوی فاقد منطق سازمان بود و عمل اقتدار از سطح ظاهر و عینی به پشت صحنه منتقل شد.

۱۳۵۷ علیه ملت ایران به وقوع پیوست، تاریخ بیشترین وحشی‌گری و اعمال بی‌رحمانه خشونت را از ناحیه سلطنتی که پایه‌ریزان آن منورالفکران غربگرایی ایران بودند، در سینه خود ثبت نموده است، اما این صفحات تاریک هنوز آن بصیرت لازم را برای کالبدشکافی واقعی انقلاب

بزرگ ملت ایران و حکومت مردم‌سالار جمهوری اسلامی، خارج از چهارچوب‌های گفتمان‌های رسمی غرب برای جریان روشنفکری ایران ایجاد نکرد.

اکنون روشنفکران نظریه استبداد قانونی‌شده و انقلاب مخملی را باید به داشتن ماسک عصبیت و تمایل برای پنهان ساختن وزن واقعی خطاکاری‌ها و جنایت‌های گذشته و همچنین دستاوردهای عظیم انقلاب اسلامی و نظام مردم‌سالار جمهوری اسلامی متهم کرد. همان‌طور که امام فرمود آنها برپادارندگان سلطه ابرقدرت‌ها هستند و با هیچ منطقی خلع سلاح نمی‌شوند، چون اهل منطق نیستند. آنها در توجیه دقیق ارزش‌های انقلاب اسلامی، مزیت‌های مردم‌سالاری دینی و پیشرفت جامعه ایرانی در سه دهه حاکمیت جمهوری اسلامی و بازنمایی فرهنگ جامعه‌ای در حال پیشرفت و توسعه، تصویر کاملاً وارونه‌ای را ترسیم می‌کنند.

اکنون همه حلقه‌های متصل به روشنفکری غربگرا از جریان‌های تکنوکرات، احزاب و گروه‌های سیاسی چپ و راست و به ظاهر ملی‌گرا با تمام توان خود برای سرکوب انقلاب مردم ایران فعالیت می‌کنند. به بیانی دیگر، دنیای این گروه‌های به اصطلاح روشنفکر، ترقی‌خواه، توسعه‌یافته و ملی‌گرا، آکنده از انواع و اقسام نیرنگ‌ها و تهدیدهاست.

سیاست‌های روشنفکری غربگرا در ایران تابلویی از مدرنیته و آینده انسان‌ها را ترسیم می‌کند که بسیار تاریک و رعب‌آور است. این گروه نزدیک به دویست سال است که به ملت ایران وعده پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیکی و برای همگان سعادت و نیکبختی و ترقی دادند، اما نه تنها این‌گونه نشد بلکه با رها کردن ملت ایران در چنگال استبداد قانونی‌شده و سرمایه‌داری و کمونیسم جهان‌خوار، جز تباهی زندگی انسانی اجتماعی و فرهنگ و اعتقادات ملی چیزی به بار نیاوردند.

اکنون به برکت رهبری‌های خردمندانه و فرهنگ‌دانه معمار بزرگ انقلاب اسلامی، ملت ایران سه دهه است که با تکیه بر اعتقادات و توانایی‌های خود راه دشوار رشد و سعادت و اعتلای اسلامی و انسانی را طی می‌کند.

روشنفکران غربگرا می‌خواهند تاریخ را تکرار کنند و ما را دوباره به دامن غرب و

نظریه‌های استبداد منور و انقلاب مخملی آن برگردانند. آگاهی دادن به خطرات فعالیت‌های فریبنده و شعارهای عوام‌فریبانه این جریان وظیفه همیشگی نخبگان فکری و روشنفکران واقعی این مرز و بوم و از ارکان بیداری اسلامی - ایرانی است. مردم ایران باید به این جریان بفهمانند که قطع رابطه با گذشته تلخ این مرز و بوم جدی است و از این پس برای پاسخگویی به نیازهای واقعی خود هیچ‌گاه به نظریه‌های بیگانگان و مبشران اندیشه‌های آنها اعتماد نخواهند کرد و برای مقابله با مشکلات و رویدادهای ناگوار طبیعی و غیر طبیعی که همیشه زیست طبیعی و اجتماعی ما را تهدید می‌کند راه حل دیگری جز رجوع به اصول و آرمان‌های خود نخواهند جست.

سوء ظن داشتن به هر نوع جریان غربگرایی روشنفکری و ایدئولوژی‌هایی که از آنجا بسته‌بندی شده و به جاهای دیگر صادر می‌شود و کسب آگاهی از تاریخ جوامعی که زیر سیطره غرب و غربگرایان از هم گسیخته شدند و آرزوی تجدد و ترقی را به گور بردند، یک وظیفه ملی و دینی است. این تصویر واقعی آرمان‌های منبعث از انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی است که موجب تغییر نگرش عمیقی در ارتباط با نظام باروری فرهنگ و سیاست در کشور ما خواهد شد. این حقایق بدون توجه به تاریخ گذشته ایران و بدون توجه به عملکرد جریان‌هایی که این تاریخ را بر ما تحمیل کردند و همچنین بدون توجه به باورها، اعتقادات و ارزش‌های پذیرفته شده مردم عمل نمی‌کند و به بازتولید نمی‌رسد. زندگی خصوصی، زندگی دینی و زندگی سیاسی در ایران دیگر به صورت موضوعات جدای از هم مطرح نیستند. دین خود را در همه برش‌های زندگی شخصی و سیاسی و اجتماعی ملت ایران از نظر محتوا و عملکرد در آمیخته است. در واقع بسیاری از امور سیاسی از مسیر احساسات دینی در ایران به جریان می‌افتد.

دین در ایران مثل غرب نیست. دین بعد از انقلاب اسلامی تمام هم خود را در توفیق و تحقق الزام‌های شکوفا شدن جامعه ایران به کار می‌گیرد. برای همین است که دین و دینداران امروزه در معرض افکار عمومی قرار دارند و پیوسته کالبدشکافی می‌شوند. ما امروزه در جهانی

زندگی می‌کنیم که مدرنیته و مدرنیسم نماد کارآمدی توتالیتری حکومت‌هایی است که در آن کمیته‌های اجرایی، رؤسای سیاسی، بازوهای اجرایی و احزاب و گروه‌های ذی‌نفوذ و فشار، بازوهای اجرایی کرامت‌های سرمایه‌داری‌ای هستند که با تمام توان خود بر جمعیت بردگان در جهان غیر سرمایه‌داری و سرمایه‌داری حکومت می‌کنند و برای این حکومت نیازی به جبر و زورگویی کلاسیک ندارند، زیرا با به کارگیری بازوان اجرایی به نام روشنفکری به‌گونه‌ای در جوامع القا می‌کنند که اعضای آن جامعه در کنار معشوق و دلدار خود به سر می‌برند.

مدرنیته، حقوق بشر، دموکراسی، لیبرالیسم و تجدد را دوست بدارید، زندگی جز در جوار آن امکان‌پذیر نیست. این است وظیفه تعیین شده برای روشنفکران غربگرا، سازمان‌های تبلیغاتی و رسانه‌ای، سردبیران جراید، اساتید دانشگاه‌ها و نیز کسانی که قبله آرمان‌ها و آرزوهای خود را در ایدئولوژی‌های غربی و اتوپیاها وابسته به آن می‌بینند.

ناکجاآبادی که سال‌هاست در چشم‌اندازهای دوردست به ما نشان می‌دهند، اما اکنون سال‌هاست که ناکجاآبادهای غرب تحقق پیدا کرده و به پایان راه رسیده است. الان مشکل مردم ایران و جهان این است که در برابر مسئله بسیار دلهره‌آورتری قرار دارند و آن این است که از تحقق نهایی ناکجاآبادهای غربی چگونه احتراز کنند؟ و اگر احتراز

**در ایدئولوژی استبداد قانونی شده که امروز در قالب انقلاب مخملی عمل می‌کند، همه چیز باید مارک غربی داشته باشد. همان طوری که در انقلاب مشروطه و عصر رضاخان و محمدرضا چنین بود.**

کردند و نخواستند بر اساس کارخانجات مونتاژ آرمانشهرهای این اتوپیا زندگی کنند، چگونه از تجاوزات و شیخون‌های نظامی، سیاسی و فرهنگی آنها در امان باشند. ناکجاآبادهای غربی ارمغانی جز عقب‌ماندگی، فقر، بیماری، جنگ و خشونت، نابودی محیط زیست، تخریب خانواده، تخریب انسانیت و سرگشتگی و حیرانی و گمگشتگی نشانه‌ها چیزی به ارمغان نیاورده است.



اکنون با انقلاب اسلامی برای ملت ایران، قرن تازه‌ای آغاز شده است. قرنی که در آن دانشمندان، فرهیختگان و روشنفکران، آرزوی احتراز از ناکجاآباد ضد عفونی شده غربی و بازگشت به جامعه‌ای واقعی دارند. جامعه‌ای که اگر چه به اندازه ناکجاآبادهای غربی پیشرفته نیست ولی مبتنی بر آزادی، عقلانیت، معنویت و عدالت است، جامعه‌ای نیست که توسط تراست‌های جهانی هدایت، توسط علم اغوا و از بی‌عاطفگی بیمار باشد.<sup>۱</sup>

### ◆ نتیجه‌گیری: ضد انقلاب و بازگشت استبداد مدرن

ضد انقلاب و استبداد منور هر دو پدیده‌ای هستند که در انقلاب فرانسه به وجود آمدند. در پشت نظام تئوریک استبداد مدرن متفکران معروفی از عصر روشنگری اروپا و انقلاب فرانسه

خوابیده‌اند. فلاسفه، مؤلفان دایره‌المعارف

و علمای اقتصاد اروپا در قرن هجدهم

پشتوانه تئوریک استبداد مدرن بودند. اگر

چه اینها به ظاهر خود را دشمن حکومت

استبدادی نشان می‌دادند (همان‌طوری که

منورالفکران عصر قاجاری نیز چنین

نشان می‌دادند)، اما هیچ‌یک با بودن نظام

سلطانی در مملکت مخالف نبودند و هیچ

کدام علمدار مرام دموکراسی به شمار

دفاع از مذهب در جامعه بسیار  
سخت شده بود همان‌طوری که امروز  
هم شرایط را به گونه‌ای ساخته و  
می‌سازند که مذهبی بودن و دفاع از  
دین در حال سخت شدن است.

۱. برای درک ناکجاآبادهای ضد عفونی شده غربی نک: آلدوس هاکسلی، دنیای قشنگ نو، ترجمه سعید حمیدیان (تهران: نیلوفر، ۱۳۷۸، چ ۳) و همچنین: اتین کابه، سفر به آرمانشهر (ایکاری)، ترجمه محمد قاضی (تهران: تهران، ۱۳۷۲). درخور ذکر است که: این مقاله با الهام از کتاب دموکراسی پساتوتالیترا اثر ژان پیرلوگوف نوشته شده است، نک: ژان پیرلوگوف، دموکراسی پساتوتالیترا، ترجمه کاظم ایزدی (تهران: چشمه، ۱۳۸۶).

نمی آمدند.

غالب این روشنفکران مثل دیدرو، دالامبر، منتسکیو، لاوازیه، روسو و غیره همان طور که آلبر ماله و ژول ایزاک در کتاب تاریخ قرن هجدهم، انقلاب فرانسه و امپراتوری ناپلئون گفته اند: با ولتر همصدا بودند که مردم به واسطه جهلشان قابل اداره کردن خود نیستند و بهتر است که همیشه در این جهل باقی باشند.<sup>۱</sup> منتسکیو حکومت مشروطه سلطنتی انگلیس را بالاترین و بهترین اقسام حکومت ها می شناخت و ولتر هم به چنین حکومتی که در رأسش یک شاه قانونی شده قرار داشت تمایل نشان می داد شاید فقط روسو بود که چنین حکومتی را نمی پسندید و ملت انگلیس را به خاطر پذیرش چنین حکومتی احمق می شمرد.<sup>۲</sup> شعار بنیادین روشنفکران عصر انقلاب فرانسه این بود:

همه چیز برای ملت و هیچ چیز توسط ملت، یعنی وظیفه حکومت این است که مردم را وسیله کسب خیرات قرار ندهد و آنها را در امور دخالت ندهد، زیرا جهل ملت موجب ندامت است. مرام آنها سلطنت یک پادشاه مقتدر بود. پادشاهی که قدرت سلطنت را با نیروی عقل و خرد خود قرین سازد و مردم را به ساحل نجات نزدیک کند. از نظر روشنفکران انقلاب فرانسه متقاعد کردن و به راه آوردن یک مستبد بهتر از متقاعد کردن یک ملت جاهل بود و حصول نتیجه به وسیله این مستبد منور سریع تر به دست می آمد.

روشنفکران عصر انقلاب فرانسه نمی توانستند به انتظار ترقی عقلانی مردم بنشینند. از آنجایی که روشنفکران ایران در این دوران مقلد بی چون و چرای روشنفکران انقلاب فرانسه بودند دقیقاً به همان راهی رفتند که آنها رفتند. روشنفکران فرانسه تمام آرمان های دیکتاتوری منور را در حکومت ناپلئون و بناپارتیسم انقلاب فرانسه و روشنفکران عصر نهضت مشروطیت همه آرمان های دیکتاتوری منور را در رضاخان و پهلویسم مشروطیت پیدا کردند.

۱. آلبر ماله و ژول ایزاک، تاریخ قرن هجدهم، انقلاب کبیر فرانسه و امپراتوری ناپلئون، ترجمه رشید یاسمی

(تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴، ج ۶)، ص ۳۱۳ - ۲۹۹.

۲. ماله، همان، ص ۳۱۲.

با این تفصیل باید گفت که استبداد منور در ایران نسبت به استبداد کلاسیک دو ویژگی عمده داشت:

۱. برخورداری از ایدئولوژی

۲. بهره‌گیری از تکنولوژی‌های مدرن در همه حوزه‌ها

این دو ویژگی استبداد جدید، بعد از نهضت مشروطیت خطری بود که حتی در متن زندگی سیاسی و فرهنگی ما ایرانیان به وجود آمد، اما متوجه نشدیم که با ما چه خواهد کرد. فقط تعداد معدودی از علمای ما متوجه عمق پیچیدگی‌ها و کارکردهای این استبداد نسبت به استبداد قاجاری شده بودند که در رأس آنها مرحوم شیخ فضل‌الله نوری قرار داشت. مرحوم شیخ به زبان علم سیاست جدید این پدیده را تحت عنوان استبداد بسیط و استبداد مرکب مورد تحلیل قرار داد ولی روشنفکران غربگرا و سکولار این دوران

از نظر هواداران استبداد مدرن، ارائه هر نوع چشم‌اندازی از آینده ایران که بر اساس گفتمان «اصالت» و «هویت» باشد نه با دموکراسی سازگار خواهد بود، نه با مدرنیته ... از این منظر فرقی نمی‌کند که این تلاش به نام دین یا نژاد یا فرهنگ ایرانی صورت گیرد یا به نام حفظ خود در برابر هجوم بیگانگان و نفوذ فرهنگی آنان.

و حتی پاره‌ای از جریان‌های مذهبی، غافل از نحوه عملکرد نظریه‌های جدید علم سیاست که از دل انقلاب فرانسه برخاسته بود، صدای برحق او را بریدند و در پای دار او پایکوبی کردند. بنابراین نباید شکل‌گیری استبداد مدرن و روی کار آمدن رضاخان و روشنفکری متصل به آن را رخدادی عادی و فاقد میانی تئوریک تحلیل کرد. همه آن اتفاقات ویران‌سازی که به وقوع پیوست از یک ساختار ایدئولوژی حساب شده‌ای مایه می‌گرفت که در ذات روشنفکری تحت تأثیر انقلاب فرانسه رشد کرد و روشنفکری عصر نهضت مشروطیت جز این ایدئولوژی چیزی

در چنته نداشت.

متأسفانه اغلب منابعی که در مورد دوران سلطنت پهلوی و روشنفکری حامی آن نوشته شده فاقد منطق تحلیل برای فهم ساختار تئوریک این دوره است. رضاخان با تمام وجودش زاده مبانی تئوریک این نظریه بود. آنچه برای برپادارندگان حکومت او اهمیت داشت بیش از آنکه زاده شخصیت، خیره‌سری و توانایی او در اعمال قدرت لخت و عریان باشد، زاده آن شرایطی بود که نظریه‌پردازان دیکتاتوری منور را به رضاخان رساند.

پیروان این نظریه مانند اسلاف خود در انقلاب فرانسه از بعد از شکست نظام الیگارشی قاجاری از روسیه و از دست رفتن سرزمین‌های ایران، در جستجوی سلطانی بودند که با معیارهای نظریه استبداد منور سازگار باشد. نهضت مشروطه فضای رشد این سلطان را فراهم کرد و رضاخان در اوضاع از هم پاشیده ایران نظام مشروطه سلطنتی، به آرمان‌ها و آرزوهای روشنفکری سکولار و غربگرا جامه عمل پوشاند.

همان‌طور که روشنفکران عصر انقلاب فرانسه از پادشاه نظریه دیکتاتوری منور انتظار داشتند که در سرلوحه اهداف خود سه استراتژی را تعقیب کند، روشنفکران نظام مشروطه سلطنتی از رضاخان انتظار داشتند که این سه استراتژی را سرلوحه برنامه‌های خود قرار دهد:

۱. افزودن قدرت پادشاه.

۲. تکثیر ثروت و عواید مملکت.

۳. کاستن قدرت و نفوذ مذهب و روحانیت.

همه این اهداف در نظام سلطانی استبداد منور رضاخانی در رأس استراتژی‌ها قرار گرفت. استبداد منور برای افزایش قدرت پادشاه باید تمامی مراجع اقتدار در کشور را از هم می‌پاشید. در ایران دو منبع اقتدار در این دوران وجود داشت:

۱. ایلات

۲. مذهب و روحانیت

رضاخان در تمام دوران حکومت خود تلاش کرد این دو منبع اقتدار را از هم بپاشاند.

ایلستیزی، دین‌ستیزی و فرهنگ‌گزیزی در رأس سیاست‌های نظریه استبداد منور قرار داشت. بنابراین فهم انقلاب و ضد انقلاب در عصر مشروطه سلطنتی بدون فهم مبانی تئوریک اندیشه‌های روشنفکری غربگرا و سکولار امکان‌پذیر نیست. منورالفکران این دوره از اقتدار بی‌ضابطه یا دیسپورت‌گریزان بودند، چون در چنین اقتداری امکان حکومت نداشتند. آنها می‌دانستند که باید پایگاه‌های اصلی خود را در نمادهایی چون پارلمان، احزاب و امثال اینها پیدا کنند و چنین چیزی امکان ندارد مگر اینکه حتی به صورت نمادین هم که شده استبداد قانونی شود.

آنچه گفته شد می‌تواند مبنای تئوریک فهم روشنفکری غربگرا و سکولار در عصر انقلاب اسلامی باشد. اکنون همه آن سؤالات در این دوره نیز مطرح است. روشنفکری ضد انقلاب عصر انقلاب اسلامی، در پیکار سیاسی و فرهنگی و اجتماعی خود علیه نظام جمهوری اسلامی



**دین بعد از انقلاب اسلامی تمام هم خود را در توفیق و تحقق الزام‌های شکوفا شدن جامعه ایران به کار می‌گیرد. برای همین است که دین و دینداران امروزه در معرض افکار عمومی قرار دارند و پیوسته کالبدشکافی می‌شوند.**

و آرمان‌های امام خمینی بر چه اصلی تکیه دارد؟ به نظر می‌رسد که ضد انقلاب از آغاز به نفع امپریالیسم، طرفداران نظام مشروطه سلطنتی، روشنفکری سکولار و غربگرا و علیه استقلال، هویت و اصالت ایرانی - اسلامی با حاملان انقلاب می‌جنگید. روشنفکری سکولار عصر انقلاب اسلامی جز برای تحقق چنین اهدافی امکان بقا ندارد، زیرا معتقد است که هر نوع گفتمانی تحت عنوان هویت،

اصالت و استقلال امکان رابطه با سلطه ایدئولوژی مدرنیته را که در قالب‌های جدید عرض اندام می‌کند نفی می‌سازد. اکنون به پرسش اولیه این مقاله بر می‌گردیم:

- آیا در آرمان‌های منورالفکری غربگرا و سکولار باید در انتظار ظهور استبداد قانونی شده

در قالب‌های جدید باشیم؟

- این قالب‌ها چه می‌تواند باشد؟

- حقوق بشر؟ آزادی؟ لیبرال دموکراسی؟ جامعه مدنی؟ تابعیت محض از نظام سلطه بین‌المللی؟ صرف‌نظر کردن از اصولگرایی و آرمان‌های اسلامی؟ کنار نهادن مفاهیمی چون: استقلال، هویت و اصالت برای گرفتن جواز ورود به مدرنیته؟ جهانی شدن؟ تعریف همه مفاهیم بر اساس گفتمان‌های رسمی غرب؟ پرهیز از تفکر و پایبندی به اصل تقلید؟ متابعت محض از قواعد از پیش تعیین شده توسعه و تجدد؟ پرهیز از رسیدن به علم بومی، اقتصاد بومی، سیاست و علوم اجتماعی بومی و...؟ عضویت بی‌چون‌وچرا در سازمان‌های بین‌المللی مثل سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول و غیره؟ نپرداختن به واقعیت‌های وجود توطئه در تاریخ؟ اعتماد مطلق به رایانه‌ها، نامه‌های الکترونیک، داده‌های دیجیتال و...؟ گرفتن سیستم یکپارچه غرب از تکنولوژی، فرهنگ، سیاست، و اقتصاد بدون دخالت عقل ایرانی و بدون گزینش؟ کنار نهادن رفتار اسلامی و راهنما قرار دادن اسلام در تصمیم‌گیری‌ها و اقدام برای همکاری با نظام سرمایه‌داری و ائتلاف‌های آن؟ خارج کردن دین و متدینین از حوزه اجتماعی و سیاست و سپردن نظام مملکت به تکنوکرات‌های علوم سیاسی، اقتصاد و روابط بین‌الملل؟ کنار نهادن عدالت و آرمان‌های عدالت‌محور؟<sup>۱</sup>

به راستی ایدئولوژی استبداد مدرن روشنفکران غربگرا و سکولار در چه قالب‌هایی در عصر انقلاب اسلامی به میدان ملت ایران، آرمان‌ها و اعتقادات ما خواهد آمد؟

۱. آنچه گفته شد اغلب توصیه‌هایی است که نویسنده کتاب ایران و جهانی شدن: چالش‌ها و راه حل‌ها - که به سفارش مرکز تحقیقات استراتژیک وابسته به مجمع تشخیص مصلحت نظام منتشر شده است - در کتاب خود آورده است و لابد جزء مصلحت‌های نظام جمهوری اسلامی می‌باشد!! نک: محمود سریع‌القلم، ایران و جهانی شدن - چالش‌ها و راه حل‌ها (تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۴). ضمناً این کتاب در فصلنامه پانزده خرداد مورد نقد و ارزیابی قرار گرفته است. نک: فصلنامه پانزده خرداد، س ۴، ش ۱۱، بهار ۱۳۸۶، ص ۲۵۱ - ۲۱۲.

## امام خمینی و نقد غرب در پرتو آرمان‌های انقلاب اسلامی

علی علوی سیستانی

### ◆ چکیده

غرب جدید در سه مرحله متوالی و هر بار با چهره‌ای متفاوت وارد ایران شده است: در مرحله نخست، از اوایل عصر صفویه تا ابتدای قاجار و با چهره تبلیغی - مسیحی، در مرحله دوم، از ابتدای قاجار تا آستانه نهضت مشروطه و با چهره سیاسی، نظامی و اقتصادی، و در نهایت در مرحله سوم، از آستانه مشروطه تا کمی پس از آن و با چهره فکری - نرم‌افزاری وارد شد. موضع عالمان شیعه با هر کدام از چهره‌های متفاوت غرب، موضعی مناسب با همان چهره بود. این جریان با چهره فکری - نرم‌افزاری غرب در سه مرحله و هر بار به شیوه‌ای متفاوت روبه‌رو شده است: نخست به شکل توصیفی به گزارش آن، در گام دوم به انتقاد از آن و نهایتاً در گام سوم به تأسیس طرح و برنامه در برابر آن می‌پردازد. این نوشته به اجمال به سومین مرحله (غرب‌شناسی اثباتی) می‌پردازد.

واژگان کلیدی: غرب‌شناسی، انقلاب اسلامی، امام خمینی، ایران، نهضت مشروطیت.

## ◆ مقدمه

به نظر می‌رسد، وجه اجمالی مجموعه آن چیزی که امروزه از غرب ارتکاز داریم - اعم از سیاست، اقتصاد و فرهنگ آن - در عصر مشروطه در ایران حضور داشته است. به عبارت دیگر، عصر مشروطه، نوعی غرب نابالغ، اما جامع به لحاظ عناصر و ابعاد را در درون خود تجربه کرده است، بدین معنی که ایرانیان همه ابعاد و چهره‌های غرب را تا عصر مشروطه تجربه کرده‌اند و از آن پس، چهره‌های جدیدتر از غرب در ایران نیامده، بلکه همان چهره‌های پیشین از اجمال به تفصیل رسیده است. در خصوص فاصله عصر مشروطه تا انقلاب اسلامی، توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است:

۱. تقریباً سه ربع قرن فاصله نهضت مشروطه تا انقلاب اسلامی را باید مدت زمان تأمل عنصر ایرانی در مجموعه پیکره غرب دانست. پیش از این، از آنجا که همه ابعاد و چهره‌های غرب را تجربه نکرده بودیم، منطقاً نمی‌توانستیم به تأملی جامع درباره آن پردازیم و حتی، چه بسا امید داشتیم که ابعاد و چهره‌های دیگر غرب از چنان امتیازی برخوردار باشند که در مجموع آن را پذیرفتنی کند. با کامل شدن اجمالی پیکره غرب در ایران، فرصت و امکان این تأمل جامع به عنصر ایرانی داده شد و گرایش عمومی بلکه اجماعی جامعه ایران به سوی انقلاب اسلامی را باید به معنی تصمیم عنصر ایرانی به گذار از کلیت پیکره غرب تفسیر کرد، چرا که انقلاب اسلامی در زیرین‌ترین لایه‌های خود - در حوزه فلسفه سیاسی، فلسفه تاریخ و... - بنیان‌های فلسفی غرب را به گونه‌ای به چالش کشید که نمی‌توان احتمال جمع میان آن را داد.

۲. فاصله نهضت مشروطه تا انقلاب اسلامی، نوعی تجربه منحصر به فرد دیگری را نیز در اختیار عنصر ایرانی قرار داده است که بر اساس آن، عنصر ایرانی با دولت وابسته‌ای مواجه بود که هیچ‌گونه اشتراکی با آن احساس نمی‌کرد. پیش از این، هر چند «اهل ظلمه» بودن حکومتیان تا اندازه‌ای به فاصله میان دولت و ملت در ایران کمک می‌کرد اما به نظر می‌رسد، تلقی ظل‌اللهی از سلطان در اندیشه ایرانی، عدم جواز شورش بر حاکم به دلیل شق عصای



مسلمین و هرج و مرج شدن (به یادگار از کلام سیاسی اهل سنت) و نیز تعامل با دستگاه حاکم به دلیل آموزه‌هایی شیعی از قبیل «لابد للناس من امیر بر او فاجر» و... از جمله عواملی هستند که همچنان نوعی تعامل میان ملت و دولت را در اندیشه عنصر ایرانی تجویز می‌کرد و به همین علت، در گذشته تاریخی ما، همواره میان ملت و دولت همکاری وجود داشته است، هر چند به تناسب زمان، این همکاری از شدت و ضعف برخوردار بوده است. این در حالی است که در فاصله نهضت مشروطه تا انقلاب اسلامی، رابطه ملت با دولت در نهایت تیرگی قرار می‌گیرد. دلیل این امر نه ظلم و استبداد آنها - که پیش از آن هم وجود داشته - بلکه وابستگی تام و تمام آنها به غرب می‌باشد. خاندان پهلوی در شرایطی که برای عنصر ایرانی امکان محک زدن و تأمل در بسته غرب فراهم بود، در نهایت سرسپردگی به غرب و نیز مدعی اجرای برنامه‌های آن در ایران بودند و از این لحاظ عنصر ایرانی به راحتی می‌توانست میان نظر (مدرنیسم) و عمل (مدرنیزاسیون) ارتباط برقرار کند و تصمیم نهایی را در خصوص غرب بگیرد.

۳. اتفاقاتی که در کشور ما در فاصله نهضت مشروطه تا انقلاب اسلامی رخ داد به گونه‌ای بود که تأمل نظری ما درباره غرب را در متن یکی از ابعاد و چهره‌های آن ممکن کرد و این‌گونه نبود که این تأمل تنها در پس اتفاقاتی که سال‌ها پیش در کشور رخ داد، صورت گرفته باشد. به عنوان مثال، جریان کشف حجاب بستری مناسب برای حضور چهره فرهنگی غرب در ایران مهیا کرده بود که عنصر ایرانی در متن این بستر طولانی درباره آن اندیشیده است. همچنان که نهضت نفت و ماجرای کودتای ۲۸ مرداد، جریان قرارداد کاپیتولاسیون و... نیز تبلور چهره سیاسی - اقتصادی غرب در ایران آن عصر بوده است. به هر حال، تأمل عنصر ایرانی در ماهیت پیکره غرب، در ضمن مقاومت آگاهانه او در جلوگیری از ورود بی‌منطق چهره‌های غرب در ایران صورت گرفته است.

۴. هم تأمل و هم مقاومت عنصر ایرانی در قبال پیکره غرب در ایران در فاصله نهضت مشروطه تا انقلاب اسلامی، آن‌گاه که به نقطه اوج خود رسید و مستلزم عزم بر انتخاب و اتخاذ موضع شد، توسط رهبری دلسوز و آگاه مدیریت شده است. در مقایسه با شرایط عصر

مشروطه، اتخاذ موضع در قبال غرب در انتهای فاصله مذکور از جهاتی چند متفاوت و تأمل برانگیز است:

الف) بر خلاف عصر مشروطه که رهبری نهضت در آن از مرکز حادثه دور بود و به همین علت نمی‌توانست از روند دقیق حوادث اطلاع درست و کافی داشته باشد - و این امر به نوبه خود ضمن اینکه تصمیم‌گیری را درباره آنها سخت می‌کرد، در مواردی به تصمیم‌گیری‌های غلط و اشتباهی می‌انجامید که تدارک و جبران آنها یا ناممکن بود و یا هزینه زیادی در پی داشت - در شرایط گذار از غرب به انقلاب اسلامی، هر چند رهبری جریان گذار در خارج از ایران به سر می‌برد، اما بر خلاف شرایط مشروطه - که اطلاعات کما و کیفاً به شکل نامناسبی در اختیار رهبری جریان قرار می‌گرفت - از این امتیاز برخوردار بود که اطلاعات صحیح و کافی از جریانی در اختیار داشت که در حال مدیریتش بود. علاوه بر این، بخش در خور توجهی از نیروهای بخش اطلاع‌رسانی در نهضت مشروطه، در حقیقت جز به تاکتیک و از سر نفاق، نیروهای همسو با رهبری اصیل جریان نبودند. آنها (گروه روشنفکران مستقر در تهران) تنها به ضرورت شرایط و از سر ناگزیری تن به تاکتیک هماهنگی با رهبری دینی جریان داده بودند. این در حالی است که در آستانه انقلاب اسلامی (شرایط گذار اساسی از پیکره غرب)، بخش پشتیبانی خبری جریان گذار، خود از صادق‌ترین و نیز نزدیک‌ترین افراد به رهبری جریان بودند و این امر، ضمانت گذار را تقویت می‌کرد. به عبارت دیگر، نسبت رهبری و یارانش در شرایط گذار از پیکره غرب، به گونه‌ای بود که گذار را شدنی و ممکن می‌کرد، همچنان که تجربه تاریخ نیز این مطلب را تأیید می‌کند.

ب) تفاوت مهم دیگر میان شرایط رهبری نهضت مشروطه با رهبری جریان گذار از پیکره غرب در آستانه انقلاب اسلامی، این است که رهبری نهضت مشروطه ناگزیر بود در موارد متعددی در میدانی به بازی و رقابت بپردازد که خود طراح آن نبود و بلکه تنها در شرایط آن قرار گرفته بود و از این حیث، کار به غایت مشکل بود. چه، او ابتدا باید تلاش می‌کرد تا در جوهره میدان بازی تصرف کند و سپس تلاش می‌کرد تا امر تصرف شده را به سمت و سویی

که می‌خواست هدایت کند و به تکامل برساند. به عبارت دیگر، رهبری نهضت مشروطه همواره باید به مسئله‌هایی که رقیبش طراحی کرده بود، پاسخی مناسب با برنامه‌های خودش بدهد و از این حیث، او کمتر فرصت داشت تا مسئله‌های خود را طرح و مطالبه پاسخ کند. این در حالی است که رهبری جریان گذار از پیکره غرب به انقلاب اسلامی، هیچ‌گاه در میدان رقیب نیفتاده بود تا نیازی به پاسخگویی مسئله‌های آنها داشته باشد، بلکه برعکس این او بود که طرح مسئله می‌کرد و رقیبش بود که ناگزیر باید پاسخ می‌داد. در مشروطه، مسئله مشروطیت (نه مسئله عدالتخانه)، مجلس ملی و... از جانب رقیب مطرح شده بود، این در حالی بود که در آستانه انقلاب اسلامی، ولایت فقیه، جمهوری اسلامی، استقلال سیاسی و... مسئله‌هایی بودند که رهبری انقلاب مطرح می‌کرد و جریان شاه و امریکا باید در میدان او به آنها پاسخ می‌دادند. به عبارت دیگر، در نهضت مشروطه، رهبری دینی نهضت همواره دفاع‌کننده و پاسخ‌دهنده، ولی در جریان گذار از پیکره غرب به انقلاب اسلامی، رهبری جریان، همواره حمله‌کننده و سؤال‌کننده است.

ج) تجربه نهضت‌های موفق و ناموفق پیش از مرحله گذار از پیکره غرب به انقلاب اسلامی، به ضمیمه مجموعه شرایط مساعدتر این مرحله و نیز ویژگی‌های شخصی بارزی که در رهبری جریان گذار وجود داشت از وی مقام و موقعیتی ساخت که در تاریخ، همسان با کل جریان تلقی شده است. بی‌شک،

او به گونه‌ای اسلام را دقیق شناخته بود که هر فکر غربی‌های را که غیر اسلامی بود، وقتی وارد منظومه فکری‌اش می‌شد، به راحتی تشخیص می‌داد.

نهضت مشروطه را می‌توان نهضت دینی یا نهضت عالمان دینی دانست، اما هرگز شرایط در آن به گونه‌ای نبود که بتوانیم آن را به نام یکی از رهبران دینی حتی مرجعیت تشیع (آخوند خراسانی) صادره کنیم، این در حالی است که جایگاه رهبری جریان گذار از پیکره غرب در

آستانه انقلاب اسلامی، به اندازه‌های محوری است که بی‌شک می‌توان تمام جریان انقلاب اسلامی را به نام وی مصادره کرد، چه اینکه هم در داخل و بیشتر در خارج از کشور، انقلاب اسلامی را به نام رهبری آن - امام خمینی(س) - می‌خوانند و این تسمیه چندان بی‌وجه هم نیست، چرا که هم قبل از انقلاب موقعیت ایشان در این جریان به اندازه‌ای بود که اگر حذف می‌شد، کل جریان متوقف می‌شد و هم پس از انقلاب، جریان فکری وی به اندازه‌ای در ساختار و نهادهای نظام تسری یافته است که حذف آنها حقیقتاً به مسخ واقعی انقلاب خواهد انجامید. از این رو به جرئت می‌توان ادعا کرد که انقلاب اسلامی - حداقل در ساحت نظر - همان تبلور اندیشه‌های امام است و لاغیر. با این حساب، اگر بخواهیم مواجهه این مرحله تاریخی از حضور جریان دینی را در قبال غرب تحلیل کنیم، ناگزیر از تحلیل اندیشه و رفتار امام با غرب هستیم. البته این بدین معنی نیست که غیر از ایشان، جریان‌ها و گروه‌های دیگری در طراح‌گذار از پیکره غرب سهم نداشته‌اند، بلکه بدین معنی است که آن جریان‌ها یا با فاصله‌ای قابل ملاحظه در طول اندیشه و رفتار امام هستند یا اساساً از سهم بسیار ناچیزی برخوردارند و در هر دو صورت، بررسی اندیشه و رفتار امام تا حدودی ما را از بررسی دیگر طرح‌های تأسیسی در قبال نظام سیاسی غرب مستغنی می‌کند.

#### ◆ غرب‌شناسی امام خمینی

اگر از محتوای کتاب «کشف اسرار» امام خمینی بگذریم، باید اذعان کنیم که رویارویی امام با غرب، در بستر تحولات مربوط به انقلاب اسلامی (چه قبل و چه بعد از پیروزی انقلاب) رخ داده است. از آنجا که موج انقلاب اسلامی بسیار قوی و گسترده بوده است، غرب‌شناسی امام نیز به تبع آن، به گونه‌ای خاص و نوین تبلور یافته و از ابعاد و سطوح گسترده‌تر و عمیق‌تری برخوردار شده است. البته مسلم است که غرب‌شناسی به مفهوم مصطلح امروزی آن، توسط امام هرگز صورت نگرفته است. چه، نه ایشان با مکاتب و جریان‌های مختلف غربی از قبیل

اگزستانسیالیسم، پوزیتیویسم، پست‌مدرنیسم، فمینیسم و... - آن‌گونه که دانش‌پژوهان رشته‌های مربوط به این مکاتب از جمله فلسفه، علوم سیاسی و... آشنا هستند - آشنا بوده و نه اندیشه‌های شخصیت‌های علمی - سیاسی غرب از قبیل دکارت، کانت، هگل، نیچه، هایدگر، فوکو و... را مطالعه کرده است. درباره ایشان بیش از هر چیز دیگر، می‌توان واژه اسلام‌شناس را به کار برد. او به گونه‌ای اسلام را دقیق شناخته بود که هر فکر غریبه‌ای را که غیر اسلامی بود، وقتی وارد منظومه فکری‌اش می‌شد، به راحتی تشخیص می‌داد. او هرگز غرب را مطالعه نکرده بود، اما اسلام را به گونه‌ای فهمیده بود که قادر بود تمایز و تفاوت اسلام و غرب را به راحتی تبیین کند.

به عبارت دیگر، امام غرب را از دریچه اسلام نگریسته بود، نه آن‌چنان که روشنفکران بدان از دریچه خودش می‌نگرند. در حقیقت، دغدغه وی اسلام بود و نه غرب. او اسلام را در زمانه‌ای شناخت که غرب، در تار و پود جوامع اسلامی از جمله جامعه ایرانی تنیده شده بود. گو اینکه وی در ضمن جدا کردن مؤلفه‌ها و دانه‌های اسلام از میان یک خرمن - که کم‌ترین سهم دانه‌های موجود در آن مربوط به اسلام بوده است - ناگزیر بوده است تا حتی با جزئی‌ترین مؤلفه‌ها و دانه‌های غربی آشنا شود، اما این آشنایی، آشنایی بالعرض بوده، نه بالذات. با نگاه به مجموعه معارفی که از ایشان در میان ما به یادگار مانده است، به روشنی درمی‌یابیم که بخش اساسی و مهم سخنان ایشان مستقیماً مربوط به اسلام و احکام اسلامی است و تنها بخشی اندک به غرب اختصاص دارد و همان بخش اندک نیز به منظور تبیین حوزه‌ای از مسائل دینی استفاده شده است. از سوی دیگر، به رغم کم بودن سخنان امام درباره غرب، همان مقدار کم نیز، از وجوه متعددی بسیار در خور توجه، کارگشا و راهبر می‌باشد و باید آنها را با توجه به نکات زیر فهم کرد:

۱. امام آخرین میراث‌دار اندیشه‌های علمای پیش از خود بوده است. با کمی مسامحه می‌توان گفت که همه تجارب علمای سلف، یکجا در کوله‌بار ایشان جمع بوده و لذا می‌توان گفت که امام، هم به راز توفیق میرزای شیرازی در نهضت تنباکو واقف بود و هم به نقاط ضعف و انحراف

در اندیشه و رفتار بزرگانی چون سید جمال‌الدین اسدآبادی و مرحوم آیت‌الله کاشانی. او، هم تجربه تاریخی تلخ بالای دار رفتن شیخ فضل‌الله نوری و هم تجربه روش سیاسی شهید مدرس را داشت. به عبارت دیگر، امام برای بنای بنایی که در سر داشت، مواد خام و مصالح زیادی در دست داشت که آنها را از علمای پیش از خود به ارث برده بود. از این رو، منطقی است که راهی که ایشان برای انسان‌های معاصرش باز می‌کند، بسیار هموارتر از جاده‌های پیشین باشد و نیز از ضمانت تداوم و بقای بیشتری برخوردار باشد.



**امام غرب را از دریچه اسلام  
نگریسته بود، نه آن‌چنان که  
روشنفکران بدان از دریچه خودش  
می‌نگرند. در حقیقت، دغدغه وی  
اسلام بود و نه غرب. او اسلام را در  
زمانه‌ای شناخت که غرب، در تار و  
پود جوامع اسلامی از جمله جامعه  
ایرانی تنیده شده بود.**



۲. تجربه امام از حکومت اسلامی و از دنیای غرب در خلأ اتفاق نیفتاده است، بلکه مسبوق به نمونه‌های تاریخی می‌باشد. این نمونه‌ها گاه معطوف به تنها شرایط داخلی (نظام پادشاهی و سلطنتی و...) بوده - که نمونه بارز آن را می‌توان در حکومت صفویه که در نوع و زمان خود، به عنوان یکی از نمونه‌های موفق حکومت اسلامی می‌باشد، یافت - و یا معطوف به شرایط داخلی و خارجی (استبداد سلطنتی داخلی و استعمار

خارجی) بوده است که نمونه بارز آن را می‌توان در طرح حکومتی میرزای شیرازی (که در اندیشه‌های شیخ فضل‌الله نوری تبلور یافت) و طرح حکومتی آخوند خراسانی (که در اندیشه‌های میرزای نائینی به ویژه کتاب «تنبيه‌الامة و تنزیه‌المله» تبلور یافت) مشاهده کرد. امام باید طرح حکومت اسلامی خود را آن‌چنان می‌ریخت که نه به حکومتی مثل صفویه منجر شود (بلکه نوع تکامل‌یافته‌تر آن باشد) و نه از نواقص طرح‌های مکتب سامرا (به طلایه‌داری میرزای

شیرازی) و مکتب نجف (به طلایه‌داری آخوند خراسانی) رنج ببرد<sup>۱</sup> و در عین حال، ناظر به شرایط هم درونی و هم بیرونی جامعه عصر خود باشد. چه، در زمان حیات امام، شرایط زمانی - مکانی که غرب بر مسلمین تحمیل کرده بود، هرگز نمی‌تواند قابل چشم‌پوشی باشد.

۳. زمانه امام، زمانه‌ای است که قریب به دو قرن از ورود افکار و مظاهر تمدن غربی در جامعه ایرانی می‌گذرد. گذشت دو سده، فرصت مناسبی است برای یک آزمون و خطای تجربی - تاریخی. در این مدت نسبتاً کافی، آنچه طرفداران غرب نوین در پروسه اقتباس از غرب، از سر دلدادگی و شیدایی و یا از سر التقاط در میانی معرفتی و فکری، به جامعه مسلمین وعده می‌دادند، در حوزه‌های مختلف، امتحان خود را پس داده بود. نه نرم‌افزارهای حکومتی غرب - که نمونه بارز آن در ایران تا عصر امام، حکومت مشروطه و پارلمان‌تاریسم می‌باشد - و نه پایبندی و تعهد اخلاقی غربی‌ها به قراردادهای دیپلماتیک، هیچ‌کدام تجربه‌ای خوش‌فرجام و نیک برای خرد جمعی ایرانی - و بلکه برای خرد جمعی مسلمین در جوامع اسلامی - به یادگار نگذاشته بود. شاید تنها مظهر غربی که تا زمان امام امکان نفی آن با ضرر قاطع نبود، منافع برآمده از ابزار محسوس و تکنولوژی غربی بود، چیزی که برای تحقق آن هنوز نیاز به گذشت زمان داشتیم. با این حساب، تا حد زیادی چهره غرب در ایران عیان شده بود و نرم‌افزار تمدن و حکومت اسلامی - که قرار بود آن را به عنوان منشور حرکت اجتماعی ایرانیان عصر خود و نیز به عنوان جانشین و الترناتیوی برای همه مدل‌ها و شیوه‌هایی که غربی‌ها پیشنهاد می‌دادند، ارائه نماید - ناگزیر باید خارج از سیطره و چنبره تبلیغاتی غرب و طرفداران آن تنظیم شده باشد.

۴. تأمل در مجموعه فکری ثبت شده از امام (صحیفه امام) و نیز سیره عملی ایشان، به روشنی نشان‌دهنده این مطلب است که وی به همه رخدادها و پدیده‌های عالم از پایگاه و

منظری توحیدی - عرفانی می‌نگریسته است و گو اینکه در سیر معنوی و ملکوتی خود، حب و بغض خود را به میزان قرب و بعد به خدای تعالی تقسیم می‌کرده است و به همین علت، نگاه وی به غرب به عنوان بستر و فضایی که در آن ارتباط با عالم غیب و ماورای ماده قطع شده و تأثیر و تنیدگی عالم عرش در عالم فرش مورد انکار قرار گرفته است، نگاهی ثانوی، منکرانه و منفی است. البته این مطلب ویژه امام نمی‌باشد، بلکه همه کسانی که مراحل بالای سیر الی الله را طی می‌کنند، ناگزیر از چنین اولویت‌بندی هستند. مقصود، تنبیه به این مطلب است، به ویژه با توجه به این نکته که چنین نگاهی به عالم، در سیره عملی امام جاری و ساری بوده است و از همین رو، شایسته و بلکه بایسته است که فرمایشات ایشان درباره غرب را برخاسته از چنین فضایی دید، فضایی که یک عارف سالک الی الله به صرافت طینت و روحش را در عالمی و رای عالم طبیعت محض می‌بیند و از آن به عنوان پایگاهی برای نظاره کردن عالم دنیا استفاده می‌کند.

۵. انواع ارتباطات فقیه و مردم در تاریخ معاصر ایران را در سه نوع می‌توان دسته‌بندی کرد: الف) از زمان ظهور و حاکمیت اخباریون شیعه تا زمان رونق گرفتن مکتب اصولی آیت‌الله وحید بهبهانی (تقریباً به مدت دو قرن)، رابطه فقیه و مردم، رابطه محدث - مستمع بود، به گونه‌ای که کسی حدیث می‌گفت و دیگری می‌شنید. این نوع ارتباط هر چند می‌توانست عمیق باشد، اما در هر حال، محدود بود و به همین علت هم، حوزه اقتدار فقیه را نیز محدود می‌کرد. ب) با رونق گرفتن مکتب اصولی آیت‌الله وحید بهبهانی و غلبه اصولیون بر اخباریون، سطح رابطه فقیه و مردم از سطح محدث - مستمع، به سطح مقلد - مقلد ارتقا یافت. در این نوع رابطه، دایره نفوذ و اقتدار فقیه گسترش یافت به گونه‌ای که یک مرجع تقلید می‌توانست بی‌آنکه ارتباط مستقیمی با مقلدان خود داشته باشد، در اقصی نقاط عالم دارای مقلد باشد و فتاوی خود را در حوزه زندگی فردی و جمعی آنها تسری بخشد. ج) رابطه مقلد - مقلد هر چند بسیار گسترده‌تر از رابطه محدث - مستمع بود، اما به رغم این، از جهاتی محدود بود. چه، حوزه اقتدار مرجع تقلید (مقلد) تنها می‌توانست در ساحت زندگی فردی و اجتماعی مقلدانش رقم خورد و بر این اساس،



می‌توان مصادیقی را در نظر گرفت که هر چند با مقلد در ارتباطی مستقیم و شفاهی باشند، اما در عین حال به این دلیل که مقلد وی نیستند از دایره اقتدار وی بیرون هستند. جایگاهی که امام برای فقیه جامع‌الشرایط تعریف کرد، به گونه‌ای رفیع و دارای حوزه اقتداری گسترده بود که این معضل را نیز می‌توانست حل کند. امام سطح رابطه فقیه و مردم را از سطح مقلد - مقلد به سطح امام امت ارتقا داد. بر این اساس، نه تنها مقلدان چنین فقیهی زیر نفوذ و اقتدارش قرار می‌گیرند، بلکه آنجا که پای حکم حکومتی به میان آید، سایر مراجع تقلید - حتی در فرض مخالفت فتوای آنها با فتوای فقیه جامع‌الشرایط حاکم (ولی فقیه) - نیز در ذیل اقتدار و نفوذ وی قرار می‌گیرند.<sup>۱</sup> حتی بالاتر از این، از آنجا که جایگاه و شأن چنین فقیهی بالاترین جایگاه حکومتی در اندیشه سیاسی اسلام می‌باشد، خود به خود از رفعت ویژه‌ای در اندیشه سایر فرق و مذاهب اسلامی (از جمله برادران اهل سنت) نیز برخوردار می‌شود. به همین علت است که فرامین حکومتی خود امام - که در چنین جایگاهی قرار داشت - در دنیای اهل سنت نیز قابلیت اجرا پیدا کرد. می‌توان به مواردی از جمله تعیین هفته وحدت (۱۲ تا ۱۷ ربیع‌الاول هر سال)، تعیین روز جهانی قدس (جمعه آخر ماه رمضان هر سال)، حکم ارتداد سلمان رشدی و ضرورت اعدام وی و... اشاره کرد. رفعت مقام ولی فقیه مسلمین که طلایه‌دار مبارزه با تمدن رقیب (غرب) می‌باشد، رابطه مستقیمی با توان و قابلیت به چالش کشاندن قوی‌تر رقیب دارد. چه، فتاوای چنین فقیهی به راحتی می‌تواند علیه غرب موج ایجاد کند (نمونه‌هایی از این امواج در ادامه این نوشتار مورد تحلیل و بررسی قرار خواهند گرفت). این مطلب صحیح است که به هر میزان که شدت درگیری با دنیای رقیب زیادتر باشد، ابزار قوی‌تری برای ادامه مبارزه نیاز است و بالعکس، به هر میزان که ابزار قوی‌تری در اختیار داشته باشیم، می‌توان به مبارزه شدت بیشتری ببخشیم. از جمله ابزار قوی‌ای که امام از طریق آن، مبارزه علیه غرب را شدت بخشید، تعریف جایگاه ویژه برای رهبری جریان مبارزه با کفر است.

۱. اقتباس از سخنرانی آیت‌الله جوادی آملی در کنگره فاضلین نراقی (قم، تالار دانشگاه مفید، بهار ۱۳۸۱).

## ۱) روش‌های اثباتی مبارزه امام با غرب

### ۱-۱) تولید ارزش، قالب و فرمول اداره

به نظر می‌رسد، تمدن غرب جدید در سه مرحله بر سایر تمدن‌ها سیطره یافته است: الف) مرحله توسعه: در مرحله نخست، غرب دست به تولید ارزش زد. روش غرب در این مرحله، یا جعل و تأسیس مفاهیم جدید بود و یا تفسیر جدید از مفاهیم گذشته. به نظر می‌رسد، مهم‌ترین، عام‌ترین، تأثیرگذارترین و محوری‌ترین مفهوم و ارزشی که غرب در این سطح تولید کرد، تفسیر جدید از مفهوم انسان بود. قبل از غرب قرون ۱۴ و ۱۵ میلادی، جهان‌بینی تمامی اقوام و ملل - به رغم همه تکثر و تفاوت‌هایی که داشتند - با محوریت خداوند تفسیر می‌شد، بدین‌گونه که جهان به مثابه هرمی در نظر گرفته می‌شد که در رأس آن خداوند، در میانه آن انسان و در قاعده آن سایر کائنات قرار داشتند. بدین ترتیب، انسان واسطه خداوند و کائنات بود. در چنین نظامی، مطلوبیت همه مخلوقات از جمله انسان به هر چه بهتر هماهنگ بودن با محور هستی یعنی خداوند بود. در تفکر غرب جدید، این جهت روابط اشیا از خداوند به سوی انسان تغییر کرد. در این تفسیر، انسان دیگر نه واسطه خدا و کائنات، بلکه خود محور هستی قرار گرفت و مطلوبیت اشیا به هر چه بهتر هماهنگ شدن با انسان بود. در این تفسیر، انسان مبدأ و مقصد هستی تعریف شد.

در غرب، بشر، اول و آخر و محور و مدار همه چیز است. همه چیز از اوست و همه چیز برای اوست، از آغاز فلسفه جدید در این معنی اصرار می‌شود که عالم و آدم غایت ندارد. تا تعیین غایات هم به عهده بشر باشد. درست است که کانت غایت را اثبات می‌کند، اما غایت در نظر او بشر است. دستورالعمل اخلاف او این است که چنان رفتار کنیم که هیچ بشری را وسیله نینگاریم. زیرا بشر غایت است. بشر در ذات خود غایت است.<sup>۱</sup>

یکی دیگر از محققان معاصر در این خصوص می‌نویسد:

با قطع رابطه لطیف بین خداوند و جهانی که مخلوق اوست، دکارت عملاً خداوند را از جهان تبعید کرد و یا بهتر است گفته شود، جهان را از خداوند دور کرد. از نظر دکارت، اشیایی که خداوند خلق کرده است، آیات و نشانه‌های خداوند نیستند، این افکار دیگر حتی برای عقیده پیروان اسکولاستیسیسم فلسفی که می‌گفتند: بین خداوند و جهان نسبتی برقرار است، جایی باقی نمی‌گذارد. هیچ صورتی و یا آیتی از خداوند در جهان نیست، به جز آنچه که دکارت روح یا نفس می‌نامد و آن را صرفاً و به سادگی با عقل جزئی انسان و افکار روشن و بدیهی که خداوند در آن به ودیعه گذاشته، یکی می‌داند، چنان که ژیلسون می‌گوید: این خدای مفهومی اگر به کار پرستش نمی‌آید، نقصان فلسفه دکارت را رفع می‌کند. جهان دکارت جهانی صرفاً ریاضی است. جهانی هندسی که در آن هیچ چیز جز امتداد و حرکت نیست و اگر خداوند حکمتی برای خلق این جهان داشته باشد، آن دلایل فقط برای خود خداوند معلوم است و ما کوچک‌ترین عقیده‌ای در مورد آنها و یا حقایق الهی و غایت‌شناسانه نداریم و نمی‌توانیم داشته باشیم.<sup>۱</sup>

بنیان انسان بر چنین تفسیری، اصل موضوعه و بنیان مکتب اومانیسم گشت. به نظر می‌رسد، بیشتر ترجمه‌هایی که از این واژه به فارسی شده است، از جمله: انسان‌باوری، انسان‌محوری، اصالت انسان و... هر چند تا حدی بیانگر بخشی از حقیقت این واژه می‌باشند، اما برگردان دقیق آن نمی‌باشند. با توضیحی که داده شد، شایسته و بلکه بایسته است که واژه اومانیسم به «انسان‌خدایی» یا «انسان‌سالاری» ترجمه شود. چه، در حقیقت آنچه در غرب اتفاق افتاد، جابه‌جایی جایگاه خدا و انسان می‌باشد به گونه‌ای که انسان در محور هستی قرار گرفت و خدا در حاشیه. از این پس، این خدا نیست که برای انسان حد و حدود تعیین کند، بلکه انسان برای خدا حد و حدود تعیین می‌کند. و عجیب اینکه، انسان غربی، در این تعیین حدود و ثغور،

بسیار از جاده انصاف دور شد. او از میان همه زمان‌ها، تنها روز یکشنبه را و از میان همه مکان‌ها، تنها کلیسا را محدوده حضور خداوند تعیین کرد و بلکه با ساختن کاباره‌ها در کنار محراب کلیساها، حتی به خود اجازه داد تا در همان کلیسا و در روز یکشنبه نیز فرصت حضور خداوند را به اقتضای هوس درونی خود تنگ و ضیق کند.

ب) مرحله کلان: در مرحله دوم، غرب قالبی ساخت که به ارزش ساخته شده در مرحله پیشین به بهترین نحو امکان ظهور و بروز می‌داد. بهترین قالبی که غرب برای ظهور انسان‌خدای مرحله قبل ساخت، قالب دموکراسی بود. در این قالب، همه انسان‌خداها می‌توانستند ظهور یابند و هیچ حدی برای آزادی‌های این خدایگان جدید وجود ندارد، مگر آزادی خدای دیگر! از سوی دیگر، برای فرار از هرج و مرج اجتماعی، فرمول نصف + ۱ تولید شد تا در مقام عمل به توقف نرسند.

امام، هم به راز توفیق میرزای شیرازی در نهضت تنباکو واقف بود و هم به نقاط ضعف و انحراف در اندیشه و رفتار بزرگانی چون سید جمال‌الدین اسدآبادی و مرحوم آیت‌الله کاشانی. او، هم تجربه تاریخی تلخ بالای دار رفتن شیخ فضل‌الله نوری و هم تجربه روش سیاسی شهید مدرس را داشت.

البته در این فرض، باقیمانده‌ها (نصف - ۱) همچنان خدایند و آزاد، هر چند در مقام عمل باید به قواعد اجتماعی تأیید شده توسط نصف + ۱ عمل کنند.

ج) مرحله خرد: در مرحله سوم، غرب فرمولی تولید کرد که کاملاً برآمده از ارزش تولید شده در سطح توسعه و مناسب با قالب تولید شده در سطح کلان بود. این فرمول‌ها در حوزه‌ها و رشته‌های مختلف علمی از جمله مدیریت، سیاست، روانشناسی و... ساخته شد و در همه موارد، جلوه تام و تمام انانیت انسان‌خدایان بود. به عنوان مثال، در روانشناسی آنچه خود

تأمل در مجموعه فکری ثبت شده از امام (صحیفه امام) و نیز سیره عملی ایشان، به روشنی نشان‌دهنده این مطلب است که وی به همه رخدادهای و پدیده‌های عالم از پایگاه و منظری توحیدی - عرفانی می‌نگریسته است و گو اینکه در سیر معنوی و ملکوتی خود، حب و بغض خود را به میزان قرب و بعد به خدای تعالی تقسیم می‌کرده است و به همین علت، نگاه وی به غرب به عنوان بستر و فضایی که در آن ارتباط با عالم غیب و ماورای ماده قطع شده و تأثیر و تنیدگی عالم عرش در عالم فرش مورد انکار قرار گرفته است، نگاهی ثانوی، منکرانه و منفی است.

را عیان کرد، اعتماد به نفس<sup>۱</sup> بود، وقتی سیاست شکل گرفت به بهترین نحو مبین «پدرسوختگی» بود، مدیریت در ذیل فلسفه یوتالیتریانیسم و سودانگار رفت و...

امام خود نیز چنین شیوه‌ای را به کار برد و در هر سه مرحله توسعه، کلان و خرد، در برابر غرب، موضع گرفت. امام، در سطح توسعه، در برابر مفهوم و ارزش انسان‌خدایی و انسان‌سالاری غربی، از مفهوم و ارزش الله‌سالاری سخن گفت و از آن پس، تلاش کرد تا آن را در همه مفاهیم و ساختار اندیشه سیاسی خود اشراق کند. در گام بعدی و در سطح کلان، بهترین قالبی را که بتواند متجلی و مظهر این ارزش الله‌سالاری باشد، تحت عنوان ولایت مطلقه فقیه ساخت که در آن، ولی فقیه، با یک واسطه کار خدا را انجام می‌داد. چه، او نایب امام زمان(عج) بود و

۱. آیت‌الله جوادی آملی می‌گوید که ما در هیچ جای اسلام چیزی که مؤید مفهوم اعتماد به نفس باشد نداریم، اعتماد به نفس همان شرک است، بلکه آنچه در ادبیات دینی ما آمده است، مفاهیمی از قبیل توکل، توسل و... می‌باشد و این بدین معنی است که در اسلام، برای حل بحران‌ها، هرگز انسان به درون و نفس خودش حواله داده نشده است، بلکه حواله انسان به موجودی ورای خود اوست.

امام زمان (عج) جانشین و خلیفه خدا بر روی زمین. در گام نهایی و در سطح خرد، امام نیز برای حوزه‌های مختلف مدیریت، روانشناسی، سیاست و... به فرمول‌نویسی دست زد. در این فرمول‌ها آنچه عیان و بارز است، همان ارزش سطح توسعه یعنی الله است، در مدیریت آن، نه نفع شخصی - که مصلحت عمومی لحاظ می‌شود - و در سیاست آن نه «پدرسوختگی»، بلکه عدالت و اخلاق حضور دارد و در روانشناسی آن نه انانیت و نفسانیت انسانی، بلکه فیض دمام و در حال افزایش الهی مطرح است. بر این اساس، روشی که امام در پیش گرفت، در هر سه سطح توسعه، کلان و خرد، متناظرهای نوع غربی خود از جمله انسان‌سالاری، دموکراسی<sup>۱</sup> و... را به چالش کشید.

## ۲- ۱) ارائه تصویر منسجم و وحدت‌بخش از اسلام (نقد روش دوئال و پلورال غرب)

غرب، روشی پلورال و متکثر دارد. مبانی مهم معرفتی آن نیز، نسبییت و پلورالیسم هستند. این روش و مبنا باعث شده است تا غرب در تحلیل بسیاری از موارد، هم عاجز باشد و هم ارتباط آنها را با یکدیگر نتواند ترسیم کند. مثل اینکه از چینش منظم و غایت‌مدار دانه‌های متکثر یک تسبیح عاجز باشد. نتیجه این می‌شود که غرب، هرگز نتواند یک کل معطوف به غایت خاصی را در یک دستگاه منطقی منسجم و قابل دفاع بسازد. البته این بدین معنی نیست که در غرب، اشیا، مفاهیم، رفتارها، اندیشه‌ها و... غایتی ندارند، بلکه بدین معنی است که باید میان ما لاجله الحركه و ما الیه الحركه تمایز گذاشت. در غرب، ما الیه الحركه هست، اما ما لاجله الحركه نیست. والتر استیس در کتاب دین و نگرش نوین خود این مطلب را با این مثال توضیح می‌دهد

۱. در ابتدای انقلاب، برخی از طرفداران تفکر غربی، نام جمهوری دموکراتیک اسلامی را برای انقلاب اسلامی پیشنهاد کردند. امام در جواب این افراد فرمود: جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد. این بدین معنی است که ایشان، آگاهانه بر قالب دموکراسی خط بطلان کشیده است. از منظر نگارنده، تلاش برای تحقق دموکراسی غربی - که در حقیقت، زندانی با دیوارهای نامرئی می‌باشد - خیانت و یا لاقبل عدول از اندیشه سیاسی امام است.

که: قبل از رنسانس، در بالا رفتن از یک تپه، مهم‌ترین سؤال، چرا بالا رفتن بود و پس از رنسانس، سؤال از چرایی، جای خود را به سؤال از چگونگی داد و مهم‌ترین سؤال این شد که چگونه باید بالا رفت. در هر دو زمان، عمل واحد است، اما قبل از رنسانس این عمل معطوف به غایتی بوده است (دارای ما لاجله الحركه می‌باشد) و پس از رنسانس تنها به فرایند توجه شده و نه نتیجه و لذا فقط چگونگی کار در معرض سؤال و پرسش قرار گرفته است. غفلت از نگاه غایت‌مدارانه باعث شده است تا غرب، تنها به تحلیل وضعیت حال بپردازد و با کمی مسامحه، در دام اکنون‌زدگی بیفتد و به همین علت، در دام کثرت و پیچیدگی و نه وحدت و انسجام.

امام در ادامه راه اسلاف خود، نگرشی را از اسلام ارائه کرد که هم روش و هم مبنای غرب را به چالش می‌کشید. امام - همچنان که بسیاری از مفسران، از جمله علامه طباطبایی در ذیل آیه ۲۱۳ سوره بقره آورده‌اند - بر خلاف غرب که در تفسیر جهان، مبنای نسبیت و پلورالیسم را برگزیده است، جهان‌بینی وحدت‌بخشی از اسلام ارائه نمود.<sup>۱</sup> غرب، با توجه به مبنا و روش

۱. عبدالکریم سروش، در نتیجه همین مبانی پلورالیستی غرب، با تفسیری وارونه از این آیه، مدعی می‌شود که این آیه بیش از اینکه ادعای افرادی مثل امام مبنی بر وحدت‌بخشی دین را اثبات کند، بر وجود و ضرورت تکثر دلالت دارد. وی می‌نویسد: «در یکی از آیات قرآن در سوره بقره، در بحث از آمدن انبیاء آمده است: کان الناس امة واحدة، فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین، و انزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس. مردم همه امت واحد بودند، پیامبران آمدند و این امت واحد را برآشفندند و میانشان تفاوت و تحول ایجاد کردند و آتش ناهمواری در خرمن تعادل جهانیان زدند. جهان انسانی از آنجا شروع شد که آتش ناهمواری در خرمن تعادل زندگی افتاد. حیوانات هنوز هم امت واحدند. گوسفندانی که در ترکیه یا در ایران یا کالیفرنیا هستند، همه اهل یک دنیا و یک امت‌اند و نه امروز با یکدیگر فرقی دارند، نه ده یا صد قرن قبل با یکدیگر فرقی داشته‌اند. حیوانات، از آنجا که امت واحدند، پیغمبری نیز در میانشان نیامده و متفکری نیز در بینشان ظهور نکرده که میانشان اختلاف‌های جدی بپردازد و آنها چنددستگی پیدا کنند و این چنددستگی‌ها مایه رشد و تکاملشان شود. در واقع، همین چند دستگی‌ها و اختلاف نظرهایی که انسان‌ها دارند نشانه آدمیت و تفاوتشان با حیوانات است. این ناهمواری‌ها از یک چشم نامطلوب به نظر می‌آید ولی از چشمی دیگر علامت تفاوت عمقی میان جهان انسان‌ها و حیوانات است. از نظر قرآن، پیغمبران میان انسان‌ها نزاع انداختند و اگر آنها نیامده بودند، ما همچون حیوانات زندگی می‌کردیم. اگر هم نزاعی بود، بر سر لقمه یا طعمه‌ای بود و سطح دعوای آن بالاتر نمی‌رفت.» (عبدالکریم سروش و دیگران، سنت

پلورال خود، ناگزیر شد تا میان بسیاری از حوزه‌ها فاصله اندازد و تفکیک قائل شود. به عنوان مثال، در اندیشه غربی، حوزه‌های دین از سیاست، اخلاق از قدرت، دانش از ارزش، دین از دنیا و... جدا از همدیگر است. امام با تکیه بر مبانی دینی، تفسیری از حوزه‌های مختلف ارائه نمود که همه آنها را بسان دانه‌های تسبیحی می‌دانست که معطوف به غایتی کنار یکدیگر و در ارتباط با یکدیگر چیده شده‌اند. در اندیشه دینی امام، دیانت، عین سیاست است، اخلاق در حاق قدرت سریان می‌یابد، دانش‌ها متضمن ارزش می‌باشند و ارزش‌ها خود دانش‌اند، دنیا، پل و معبر آخرت است و... .

چنین نگرش وحدت‌بخشی، اساس نگرش پلورال و دوئال غربی را به چالش می‌کشد و زاویه دید محدود و بسته آن را عیان می‌کند. این تفکر، ساحاتی را به روی بشر باز می‌کند که در اندیشه غربی کاملاً از آنها غفلت شده است. در تفکر امام، بی‌آنکه هیچ‌یک از مقولات و حوزه‌های مختلف دنیا، قدرت، اخلاق، ارزش، دانش و... نفی شود، در ارتباط با یکدیگر تفسیر می‌شوند و مجموعه آنها کل منسجم معطوف به غایتی را ترسیم می‌کنند.

### ۳- ۱) معرفی راهبردهای عملی برای رویارویی با غرب

امام در گام اثباتی سوم خود در برابر غرب، تلاش کرد تا داشته‌های جوامع شرقی به ویژه اسلام را به آنها نشان دهد و در مواردی به داشته‌های آنها بیفزاید. چند محور مهم و عمده‌ای که ایشان در این خصوص بر آنها تأکید داشت، عبارت‌اند از: اسلام به عنوان منبعی است که به طور آشکار قادر به رفع نیازهای انسانی، چه در حوزه مسائل فردی و چه در حوزه مسائل اجتماعی است.

استقلال کشورهای شرقی در برابر کشورهای غربی، بدین معنی که اولین و مهم‌ترین گامی که باید مصلحان و رهبران سیاسی جوامع شرقی برای پیشرفت کشورهای خود انجام دهند،



رفعت مقام ولی فقیه مسلمین که  
 طلایه‌دار مبارزه با تمدن رقیب  
 (غرب) می‌باشد، رابطه مستقیمی با  
 توان و قابلیت به چالش کشاندن  
 قوی‌تر رقیب دارد. چه، فتاوی‌چنین  
 فقیهی به راحتی می‌تواند علیه غرب  
 موج ایجاد کند.

رها کردن آنها از سلطه و قیمومت  
 کشورهای غربی باشد.

شرق، هویتی مستقل در برابر غرب،  
 بدین معنی که تمدن شرقی، تمدنی  
 تاریخی، مؤثر و پویاتر از غرب است و  
 برای ادامه حیات خود هیچ نیازی به  
 گدایی از تمدن غرب ندارد.

ایمان و باور به خود داشتن، بدین معنی  
 که انسان‌های ستم‌دیده، مادام که خود را  
 به طور مستقلی در برابر انسان‌های

ستمگر قرار ندهند و جرئت نه گفتن به هر ستمگر و مستکبری را به خود ندهند، امکان  
 دسترسی به زندگی آزاد انسانی را نخواهند داشت.

به عنوان نمونه به برخی از مصادیق اصول کلی در کلام امام اشاره می‌شود:

#### ● اسلام، رفع‌کننده نیازهای فردی و جمعی

ممالک اسلامی تا اسلام را نیابند نمی‌توانند زندگی شرافتمندانه بکنند. مسلمین باید  
 اسلام را پیدا کنند. اسلام از دستشان فرار کرده بود... مسلمین اگر... آن سیاستی که در  
 حج به کار رفته است... را پیدا کنند، کافی است برای اینکه استقلال خودشان را پیدا  
 بکنند، ولی مع‌الأسف ما گم کردیم اسلام را. آن اسلامی که الآن دست ماست که به کلی از  
 سیاست جدایش کردند، سرش را بریدند، آن چیزی که اصل مطلب است از آن بریدند و  
 جدا کردند و مابقی‌اش را دست ما دادند.<sup>۱</sup>

۱. سخنرانی امام در جمع گروهی از دانشجویان عربستانی مقیم ایران (۱۳۵۸/۸/۱۱)، صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۴۴۸.

## ● استقلال، ضرورت تاریخی جوامع شرقی

مسلمین اگر... آن سیاستی که در حج به کار رفته است... را پیدا کنند، کافی است برای اینکه استقلال خودشان را پیدا بکنند، ولی مع‌الأسف ما گم کردیم اسلام را. آن اسلامی که الان دست ماست که به کلی از سیاست جدایش کردند، سرش را بریدند، آن چیزی که اصل مطلب است از آن بریدند و جدا کردند و مابقی‌اش را دست ما دادند.<sup>۱</sup>

## ● شرق، تمدن برتر از غرب

تا ملت شرق خودش نفهمد این معنا را که خودش هم یک موجودی... یک ملتی... یک جایی است، نمی‌تواند استقلال خودش را به دست بیاورد... با تبلیغات بسیار زیاد... طوری کردند که ملت شرق خودش را به کلی در مقابل غرب و در مقابل ابرقدرت‌ها باخته است و گم کرده... مکتب بزرگ اسلام که رأس همه مکاتب است و در شرق است، شرق او را گم کرده است. تا این مکتب را پیدا نکند شرق و نفهمد مکتبش چه است و خودش چه است و خودش هم یک موجودی است و کشورش هم یک کشوری است، نمی‌تواند مقابله کند با غرب. برای اینکه هر جور مقابله‌ای که بکند، آنها روی آن تبلیغاتی که دارند این مقابله را خنثی می‌کنند.<sup>۲</sup>

شرق باید... خودش را که گم کرده پیدا کند. اینها با تبلیغات خودشان ما را همچو... غریزه کردند که همه... مفاخر خودمان یادمان رفت، برای خودمان دیگر چیزی قائل نیستیم... ما تا نفهمیم که محتاج به آنها نیستیم، نفهمیم که آنها محتاج به ما هستند، نه ما محتاج به آنها، نمی‌توانیم اصلاح بشویم. شرق همه چیز دارد... همه چیزش از غرب بهتر است، فقط تهی‌اش کردند از خودش. ما تا خودمان را پیدا نکنیم... نمی‌توانیم سر پای خودمان بایستیم. باید از مغزهای ما اسم غرب زدوده بشود... شرق باید در غرب را

۱. همان.

۲. سخنرانی امام در جمع نمایندگان سازمان‌های آزادیبخش جهان (۵۸/۱۰/۲۰)، صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۱۰۸ و ۱۰۹.

ببندد... غرب به ما یک چیزی که مفید به حال ما باشد نخواهد داد و نداده است. غرب هر چه به این طرف فرستاده آنهایی بوده که برای خودش مفید نبوده است، حالا مضر به حال ما باشد یا نباشد مطرح نیست.<sup>۱</sup>

### ◆ خودباوری، تنها طریق موفقیت ما در برابر غرب

امام فقدان روحیه خودباوری در میان انسان‌های شرقی به ویژه قشرهای تحصیلکرده آنها را یکی از عوامل اصلی انحطاط و عقب‌ماندگی جوامع شرقی می‌داند. البته او به هنگام استفاده از واژه عقب‌ماندگی برای جوامع شرقی، به ندرت آن را در مقایسه با جوامع غربی به کار می‌برد. امام معتقد بود که اساساً تمدن شرقی - به لحاظ در بر داشتن آموزه‌های انبیای الهی - غنی‌تر و پویاتر از تمدن غربی است و منظور وی از به کارگیری این واژه، تأکید بر این مطلب است که جوامع شرقی نتوانسته‌اند متناسب با داشته‌های خود پیش روند. از این رو، امام سخت تلاش می‌کند تا انسان‌های جوامع شرقی را به آنچه خود دارند توجه و آگاهی دهد. به عنوان مثال، ایشان حتی به مقوله علم و تحصیل در غرب نیز در مقایسه با تحصیل در شرق به دیده تردید و پایین‌تری می‌نگرد و می‌گوید:

یک همچو مغزهایی که همه چیز را از آنجا می‌دانند و مع‌الأسف دامن زدند، تمام تبلیغاتی که بوده است... به اینکه... تا یکی دلش درد می‌گیرد برو اروپا، یکی می‌خواهد چند تا کلمه چیزی یاد بگیرد برو اروپا. شما اگر اینهایی که رفتند اروپا و تحصیل به خیال خودشان کردند، بیاورید با آن کسی که صحیح در اینجا تحصیل کرده باشد، البته اینجا هم تحصیل صحیحی برای ما درست نکردند، اگر مقایسه کنید، می‌بینید که اینکه رفته اروپا، رفته تفریح بکند، رفته کاغذ بگیرد بیاید اینجا، تحمیل مردم بشود، اجازه بگیرد، اجازه تحمیل به مردم. این دیپلمی را که به جوان‌های ما می‌دهند خیلی آسان‌تر و

زودتر است از آنکه به خودشان می‌دهند، برای اینکه خودشان می‌خواهند دانشمندان بشوند، ما را می‌خواهند نگذارند، ما را همچو کردند که هر چه هست از آنجاست و خودتان هیچ چیز نیستید. این را باید به خودمان اثبات کنیم که ما هم آدمیم، که ما هم هستیم در دنیا، که شرق هم یک جایی است، همه‌اش غرب نیست، شرق هم یک جایی است که خزایش بیشتر از همه‌جا و متفکرینش بیشتر از همه‌جا بوده است.<sup>۱</sup>

## ۲) روش‌های سلبی مبارزه امام با غرب

### ۱- ۲) به هم زدن استانداردهای جهانی (نظریه سیستم‌ها)

بر اساس نظریه سیستم‌ها، هر سیستم (Box)، دارای یک ورودی (داده، نهاد، درون‌داد)، یک خروجی (بازده، برون‌داد) و یک تأثیر و تأثر متقابل میان این دو (بازخوراند) است. در درون این سیستم عناصری مرتبط با هم و در یک نظم و سیاق معطوف به هدفی خاص وجود دارد.<sup>۲</sup> به لحاظ علمی، در یک سیستم مطلوب، با کمترین (Minimum) داده باید به بیشترین (Maximum) بازده رسید. این حالت زمانی می‌تواند به وجود می‌آید که عناصر درون سیستم در جایگاه و شرایطی کاملاً استاندارد قرار گرفته باشند. به هر میزان که این جایگاه و شرایط از حالت استاندارد خود فاصله گیرد، به همان میزان از مقدار بازده کم خواهد شد.<sup>۳</sup>

امام نیک می‌دانست که طراح سیستم جهانی فعلی مسلمانان نیستند، از این رو، به طور منطقی خروجی این سیستم هم نمی‌تواند به نفع مسلمانان تعریف شده باشد، زیرا طراح هر سیستم تلاش می‌کند به گونه‌ای سیستم خود را طراحی کند که خروجی آن به نفع خودش و به

۱. سخنرانی امام در جمع اساتید دانشگاه تهران (۵۸/۱۰/۱۴)، صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۲۰ و ۲۱.

۲. البته یک سیستم از مفاهیم دیگری از جمله محیط، کلیت، تعامل، ساختار و... نیز تشکیل می‌شود که در این بحث به آنها نیازی نیست.

۳. برای اطلاع بیشتر از نظریه سیستم‌ها نک: علی رضاییان، تجزیه و تحلیل و طراحی سیستم (تهران: سمت، ۱۳۸۰، چ ۵).

ضرر دشمنش باشد. با این فرض، امام می‌دانست که به هر میزان که کارآمدی سیستم رقیب را به چالش کشد، در حقیقت، رقیب را ضعیف کرده است. یکی از مهم‌ترین و در عین حال مطمئن‌ترین راه‌هایی که می‌توان رقیب را ضعیف کرد و به چالش کشاند، این است که استاندارد عناصر درون سیستم حاکم بر وی را به هم زد. بر این اساس، امام که می‌دانست به هر میزان که موفق شود، استانداردهای غربی را به هم زند، به همان میزان رقیب را تضعیف نموده است، برنامه‌های نظری - عملی خود را در جهت خروج از سیستم جهانی تنظیم کرد.

از مهم‌ترین موفقیت‌های امام در برابر غرب این است که تلاش کرد تا آنجا که ممکن است مفاهیم، ساختار و متدهای عملی کردن اندیشه خود را خارج از متناظرهای آنها در اندیشه غربی و بلکه در جهات مخالف آنها تنظیم کند.<sup>۱</sup> در جهانی که ادبیات آن، ساختارهای سیاسی - اجتماعی آن، نظام تعلیم و تربیت آن و... جهان‌شمول و تحت سیطره غرب قرار گرفته است، امام به هیچ کدام آنها تن نداد. به عنوان مثال، در زمانی که امام در نجف اشرف، در مقام تئوریسین حکومت اسلامی، اصول یک حکومت اسلامی مطلوب را تبیین و ترسیم می‌کرد - که محصول آن تلاش‌ها در دو کتاب بیع و ولایت فقیه گردآوری شده است - ادبیات حاکم سیاسی از مفاهیمی چون احزاب، پارلمان، رأی‌گیری، دموکراسی و... متشکل بوده است، اما هیچ‌یک از این مفاهیم حتی یک بار در این دو کتاب به کار نرفته است، بلکه امام مفاهیم کلیدی اندیشه سیاسی خود را برآمده از ادبیات دینی تنظیم کرد که از جمله آنها می‌توان به مسجد، هیئت‌های مذهبی، بیعت، شورا، مستضعفین و... اشاره کرد. در ساختار سیاسی نیز، طرحی ریخت که هیچ معادل مشابهی در نظام سیاسی موجود نداشت. نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه، نظامی منحصر به فرد بود و در هیچ جای دنیای معاصر امام معادل نداشت. نهادهای هماهنگ و تشکیل‌دهنده این نظام نیز منحصر به فرد بود. برای نمونه در هیچ نظام سیاسی، نهادهای

۱. طبیعتاً برای امام ممکن نبود تا همه مناسبات اجتماعی را یکباره از همسویی با غرب جدا سازد، چرا که عادات و پارادایم‌های اجتماعی متناسب با آنها به تدریج و نه دفعتی شکل می‌گیرند.

کمیتة امداد، جهاد سازندگی، دادگاه ویژه روحانیت، سپاه، بسیج، بنیاد شهید و جانبازان، بنیاد مستضعفین و... معادل ندارند. این مفاهیم، این ساختار و نهادها، همه منحصر به فرد و ناشی از ابتکار خود امام در نظام‌سازی سیاسی اوست.<sup>۱</sup> منحصر به فرد بودن مفاهیم، ساختار و نهادهای نظام سیاسی امام، از چند جهت می‌توانست غرب را به چالش کشد:

۱. تحقق چنین نظامی در عالم خارج، به خودی خود می‌تواند دلیلی برای امکان خروج از سیستم جهانی غرب باشد. به عبارت دیگر، تحقق نظامی خارج از چهارچوب تعریف‌شده جهانی، بی‌بدیل بودن و تک‌نسخه بودن نظام جهانی را به چالش می‌کشد. غرب به ویژه از پایان قرن ۱۹، تلاش کرده است تا نظام خود را به عنوان آخرین نسخه نظام‌های بشری تعریف کند. این مطلب در جای جای مطالب تئوریسین‌ها و نظریه‌پردازان غربی خود را عیان کرده است. برخی از آنها از جمله والرشتاین (در نظام واحد جهانی)، تافلر (در موج سوم)، هانتینگتون (در برخورد تمدن‌ها) و... اساساً مهم‌ترین تئوری‌های علمی خود را به اثبات همین مطلب اختصاص داده‌اند. نشان دادن الگوی بدیلی برای این نظام جهانی، بیش از هر چیز دیگر می‌توانست بقا و دوام این نظام جهانی را به خطر اندازد.

---

۱. البته امام بنا به ضرورت‌های زمانی - مکانی، هر چند در اندیشه سیاسی خود از مدل غرب استفاده نکرد، اما در مقام نظام‌سازی (نه اندیشه‌ورزی) در مواردی ناگزیر شده است که به اقتضائات عصر خود تن دهد. به همین علت است که در نظام سیاسی امام در کنار بسیاری از ساختارها و نهادهای منحصر به فرد، از مفاهیم، ساختارها و نهادهای موجود غربی نیز استفاده شده است. هنر امام این است که مؤلفه‌های غربی را به گونه‌ای در نظام خود به کار برده است که عملاً آنها را از کارآمدی تعریف‌شده خود انداخته است. به عنوان مثال، سیستم تفکیک قوای سه‌گانه از نسخه‌ها و مدل‌های غربی اخذ شده و در ساختار نظام سیاسی امام نیز وارد شده است، اما آن‌چنان قید و قیود خورده است که خود غربی‌ها هم از این ساختاری که به ما وام داده‌اند راضی و خشنود نیستند. در نظام سیاسی امام هر چند قوای سه‌گانه تفکیک‌شده عمل می‌کنند، هر چند نظام پارلمانی شکل گرفته است، هر چند، رأی‌گیری وجود دارد، اما همه اینها در سطحی بالاتر در ذیل عده‌ای از فقهای شورای نگهبان قرار دارند و خود آنها نیز در سطحی بالاتر در ذیل دستورات ولی فقیه قرار می‌گیرند و در نهایت این حاکمیت فقه است که در سراسر نظام سیاسی امام جریان دارد و نه اراده‌های نفسانی مردم، آن‌گونه که غرب می‌خواهد.


۲. منحصر به فرد بودن مفاهیم، ساختار و نهادهای نظام سیاسی امام، راه هر گونه نفوذ اندیشه غربی را برای تحریف آن می‌بندد. غربی‌ها با این مفاهیم و ساختار و نیز نهادها به کلی بیگانه بودند و درباره آن گاه هیچ نمی‌دانستند، به همین علت، آنها نمی‌توانند این دستگاه را محاسبه و پیش‌بینی کنند و در نتیجه نمی‌توانند آن را کنترل کنند، چرا که قواعد حاکم بر این نظام، غیر از قواعدی است که غربی‌ها با آن آشنا هستند. برای مثال، غربی‌ها هیچ‌گاه کارآمدی اجتماعی و نقش حرکت‌آفرینی محافل عزاداری را نمی‌فهمیدند و هنوز هم نمی‌فهمند، به همین دلیل، در تحلیل‌های غربی درباره چرایی تحقق انقلاب ۱۳۵۷، هیچ اشاره‌ای به نقش عزاداری‌ها (محرمان و صفرها) در حرکت‌آفرینی اجتماعی نشده است. این در حالی است که امام خود فرمود: «ما هر چه داریم از محرم و صفر داریم.» مفاهیم ولایت فقیه، شهادت، ایثار، شیفته خدمت، جنبش محرومین و پابرهنگان و... از جمله سایر مفاهیمی هستند که هنوز فهم عمیق آنها هم برای غربی‌ها و هم برای شرقی‌هایی که در فضای علمی غرب تربیت شده و نفس می‌کشند، میسر نگشته است. به نظر می‌رسد، امام با این ابتکار - که موفق شد قدرت فهم و محاسبه را از دنیای غرب بگیرد - عملاً قدرت کنترل آنها بر نظام اسلامی‌ای که ایجاد کرده بود، به حداقل و بلکه به صفر رساند و این نیز به نوبه خود، چالشی سنگین بر سر راه اندیشه غربی است.

## ۲ - ۲) به کارگیری روش نقد کلان علیه غرب

از زمانی که غرب به عنوان چالشی اساسی بر سر راه اسلام و مسلمین قرار گرفته است، اندیشمندان حوزوی و دانشگاهی اسلامی تلاش کرده‌اند تا با نقد غرب، ثابت کنند که هنوز هم، و بلکه برای همیشه، اسلام دین برتر است. نقدهایی که از جانب اندیشمندان اسلامی به غرب وارد شده است یا ناظر به مبانی نظری آن و یا ناظر به رفتارهای عینی غربی‌هاست. با نگاهی منصفانه می‌توان ادعان کرد که در بسیاری از موارد نقدها جدی، علمی و دقیق بوده است، به طوری که مثلاً در بعد نظری می‌توان ادعا کرد که اندیشمندان غربی از جمله دکارت، بیکن،

کانت، هگل، هیوم، مارکس، نیچه و... به درستی توسط اندیشمندان اسلامی نقد خورده‌اند. به رغم این توفیق، جای این سؤال همچنان باقی است که آیا با نقد این افراد، غرب هم نقد خورده است؟ بدین معنی که آیا با به چالش کشیدن این افراد، غرب هم به چالش کشیده شده است؟ به جرئت می‌توان گفت خیر، زیرا:

نخست اینکه، غرب مابعد رنسانس، دارای چندین میلیارد انسان می‌باشد که از این میان، نقد ده‌ها و صدها تن، در برابر کل جمعیت بسیار ناچیز قلمداد می‌شود و با نقد عده‌ای محدود، کل نقد نمی‌خورد. به عنوان مثال، با نقد پاره‌ای از آرای هگل، هرگز کلیت غرب نقد نمی‌خورد، حتی اگر معتقد شویم که هویت

  
**از جمله ابزار قوی‌ای که امام از طریق آن، مبارزه علیه غرب را شدت بخشید، تعریف جایگاه ویژه برای رهبری جریان مبارزه با کفر است.**

و جوهر یک تمدن یا یک فرهنگ در اندیشه اندیشمندان آن خلاصه شده است (نظریه نخبه‌محوری در فلسفه تاریخ). باز هم اگر چند هزار دانشمند در غرب بعد رنسانس بوده‌اند، نقد ده‌ها و صدها تن از این مجموعه، باز هم نقد جزئی خواهد بود و نه کلی.

دوم اینکه، غرب، تنها اندیشه نیست تا همه آن در اندیشه اندیشمندان خلاصه شده و تبلور یافته باشد. غرب یک عینیت است که هم دارای مبانی نظری و اندیشه‌ای است و هم دارای ادبیات و هنر و هم دارای ابزار محسوس. به عبارت دیگر، غرب تنها یک فرهنگ نیست، بلکه یک تمدن است و تمدن اعم از فرهنگ است یعنی بر خلاف فرهنگ ناظر به فرد می‌باشد و ناظر به جمع و اجتماع است و نیز بر خلاف فرهنگ که ناظر به بعد معنوی بشر می‌باشد، ناظر به بعد مادی است. به عبارت سوم، تمدن، وجه عینی‌شده فرهنگ است و دایره آن هم بسیار گسترده‌تر از فرهنگ می‌باشد. غرب، آن‌گاه به چالش کشیده می‌شود که نقد ما ناظر به تمدن آن باشد و نه صرفاً ناظر به فرهنگ آن و این مهم زمانی تحقق می‌یابد که نقد ما ناظر به این سه حوزه



مذکور (مبانی نظری، ادبیات و هنر، ابزار محسوس) باشد و این سه حوزه را سه بعد و سه حیث در غرب لحاظ کرده باشد به گونه‌ای که میان آنها ارتباط ببیند و هر کدام آنها را در تقویت دیگری ذی‌سهم بدانند. در این صورت، نقد ما ناظر به کل غرب می‌باشد.

امام بر خلاف عمده نقدهای پیش از خود - که تنها ناظر به پاره‌ای آرای برخی اندیشمندان غربی بود و به همین علت، تنها می‌توانست همان شخص و پیروانش را به چالش کشد - روش نقد کلان غرب را به کار برد. ایشان، نقدهایی به غرب ارائه کرد که همه کلیت غرب را به رغم همه تکرر و اختلافی که داشت به چالش می‌کشید.<sup>۱</sup> نقدهای کلی امام ناظر به سه جایگاه خاص در تاریخ تمدن غرب است. امام در این شیوه، هم به نقطه شروع و نخستین غرب (یونان)، هم به نقطه پایانی و آخرین غرب (یوتوپیا‌های جهانی شدن) و هم به بسترحرکت غرب نقد وارد کرد:

۱. در قالب تمثیل تفاوت نقد امام به غرب با نقد مثلاً جریان روشنفکری به آن، در این است که به عنوان مثال، روشنفکران در نقد پیراهن یک شخص، نقدهایی از این دست دارند که: یقه‌اش اتو زده شده نیست، جیبش پاره است، خود پیراهن گشاد است، یک دکمه با دکمه‌های دیگر هم‌رنگ نیست و... این نقدها ضمن اینکه واقعا نقص است، به راحتی برطرف شدنی است و از همین‌روست که نقدهای روشنفکران به غرب - هر چه هم که زیاد باشد - نه تنها غرب را ناراحت نمی‌کند، بلکه مورد استقبال آن هم قرار می‌گیرد، چرا که این نقدها در حقیقت، غرب را بارور می‌کند نه آنکه آن را بشکنند. این در حالی است که نقد امام به آن پیراهن می‌تواند از نوعی باشد که لازمه پذیرش آن، درآوردن پیراهن و عدم استفاده از آن به کلی باشد. مثلاً این نقد که: این پیراهن، غصبی است یا این پیراهن به شما (صاحب پیراهن) نمی‌آید و... این نقدها به کلیت پیراهن معطوف است و تنها در صورتی قابل اصلاح است که قلب ماهیت دهد (مثلاً از طریق خریدن آن پیراهن، از حالت غصب به درآید). علاوه بر این، نقدهای روشنفکران به غرب، به دلیل جزئی بودن آنها همواره معطوف به بخشی از غرب و نیز در ارتباط با یک یا چند نخله آن است و نقد یک نخله، به طور طبیعی تحسین نخله یا نخله‌های مخالف آن را در پی خواهد داشت. برای مثال، این کاملاً طبیعی است که نقد پوزیتیویسم، مورد استقبال مکتب فرانکفورت یا نقد پوپر مورد استقبال هایدگریست‌ها قرار بگیرد. این در حالی است که سنخ نقدهای امام به غرب به گونه‌ای است که به یک یا تنها چند نخله از میان نخله‌های متفاوت غرب معطوف نیست، بلکه به همه آنها ضربه می‌زند و از همین‌روست که همه غرب در برابر اندیشه‌های ایشان موضع گرفته است نه یک یا چند نخله.

## الف - جایگزینی کربلا به جای یونان باستان به عنوان کانون تحرک تاریخ (نقد کلان بر نقطه آغازین غرب)

بعد از رنسانس، تقریباً همه اندیشمندان و ایسم‌های متکثر غربی، در مرحله نخست تلاش کردند تا این نکته را ثابت کنند که غرب جدید اصول خود را از غرب قدیم - یونان باستان - اتخاذ کرده است. آنها مقطع قرن‌های میانه را تحت عنوان دوره فترت (قرون تاریک‌اندیشی) یاد کردند و معتقد شدند که غرب جدید، بسط همان اصول یونان باستان است. در گام بعدی، بر اساس آنچه ادوارد سعید در جای جای کتاب شرق‌شناسی خود آورده است، تلاش کردند ثابت کنند که تاریخ همه اقوام کره زمین تمام شده است و تنها تاریخی که اینک زنده و پویاست، تاریخ غرب است.<sup>۱</sup> از آنجا که مرکز تاریخ غرب یونان باستان است، پس یونان باستان کانون تحرک تاریخی ماست. کارل یاسپرس می‌نویسد:

آنچه در دوره محوری<sup>۲</sup> روی داد و ساخته و آفریده و اندیشیده شد، تا امروز پایه و مایه زندگی آدمیان است. آدمی در هر یک از جنبش‌ها و عروج‌های خود، دوره محوری

۱. نک: ادوارد سعید، شرق‌شناسی، ترجمه عبدالرحیم گواهی، (تهران: نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱).  
 ۲. یاسپرس از دوره‌ای نام می‌برد که نام آن را دوره محوری می‌نامد. از نظر وی این دوره، آکنده از رویدادهای خارق‌العاده است: «در چین کنفوسیوس و لائوتسه به دنیا آمدند و همه شعبه‌های فلسفه چین پدیدار شد و موتی، چوانگ - تسه، لی تسه و متفکران بیشمار دیگر، اندیشه‌های خود را بیان کردند. در هندوستان اوپانیشاده‌ها به وجود آمد و بودا پیدا شد و در آنجا نیز مانند چین همه امکان‌های تفکر فلسفی تا شکاکیت و مادی‌گری و سوفسطایی‌گری و نیست‌انگاری شکفته گردید. در ایران، زرتشت نظریه تکلیف‌آور خود را درباره نبرد خوب و بد به میان آورد. در فلسطین پیامبرانی مانند الیاس، اشعیا، ارمیا و یسوعا برخاستند و یونان هومر را پرورد و فیلسوفانی چون پارامنیدس و هراکلیت و افلاطون را به بار آورد و همچنین تراژدی‌پردازان بزرگ و توسیدید و ارشمیدوس را. همه آن جنبش‌های معنوی که این نام‌ها به منظور اشاره‌ای بر عظمتشان به میان آورده شد، در طی این چند قرن، در چین و هند و باخترزمین تقریباً هم‌زمان روی دادند و بی‌آنکه ارتباطی با یکدیگر داشته باشند.» (نک: کارل یاسپرس، آغاز و انجام تاریخ، ترجمه محمدحسن لطفی (تهران: خوارزمی، ۱۳۷۳، چ ۲)، ص ۱۶ (با تغییر اندک).)

را به یاد می‌آورد و به آن باز می‌گردد و از آن کسب نیرو و حرکت می‌کند. از آن زمان، قاعده بر این است که به یاد آوردن و زنده کردن امکانات دوره محوری (مثلاً در دوره رنسانس) سبب جنبش و عروج معنوی می‌گردد. بازگشت به این آغاز، واقعه‌ای است که دائم در چین و هندوستان و باخترزمین تکرار می‌شود. دوره محوری نخست در حوزه‌ای محدود آغاز می‌شود ولی در طی تاریخ، همه جا را فرا می‌گیرد. هر قومی که از جنبش‌ها و شگفتی‌های دوره محوری بهره‌ای بر نمی‌گیرد، به صورت قوم طبیعی با زندگی بی‌تاریخ، همچنان که در هزاران سال بوده است، باقی می‌ماند. مردمانی که بیرون از سه دنیای دوره محوری به سر می‌برند، یا به‌کلی از جنبش‌ها و شگفتی‌های این دوره برکنار ماندند یا با گذشت زمان با یکی از آن مراکز معنوی ارتباط یافتند، و در صورت اخیر، تاریخ آنها را به خود پذیرفت و بدین‌سان در جریان تاریخ قرار گرفتند: مثلاً در غرب، اقوام ژرمن و اسلاو، در شرق ژاپنی‌ها و مالزی‌ها و سیامی‌ها. بسیاری از اقوام طبیعی به سبب ارتباط یافتن با مراکز فرهنگی دوره محوری از میان رفتند. همه آدمیانی که پس از دوره محوری زندگی کردند، یا به صورت قوم طبیعی ماندند و یا از جنبش دوره محوری - که یگانه واقعه بنیادگذار بود - بهره‌ور گردیدند. اقوام طبیعی، در دوره‌ای که تاریخ وجود دارد، بقایای دوران پیش از تاریخ‌اند که حوزه‌اش روز به روز کوچک‌تر شده و در زمان ما به کلی پایان یافته است.<sup>۱</sup>

در برابر این اندیشه، امام، درست زمانی که سایه چتر تمدن غرب بر سر همه اقوام افتاده بود، حرکتی دقیقاً در خلاف جهت این تمدن را سر گرفت. وقتی این راه و مسیر ناهموار را کوبید و هموار کرد و عده زیادی را در اقصی نقاط عالم با خود همراه کرد، به عبارت دیگر، وقتی غرب را وادار کرد که او را ببینند و نپندارند که تاریخش تمام شده است و به معنی دقیق‌تر، وقتی اصول تمدنی خود را تثبیت کرد و در برابر فرهنگ غرب، فرهنگی زنده‌تر و پویاتر ارائه نمود، جمله‌ای به کار برد که مرکز غرب جدید، یعنی یونان باستان را به چالش

۱. همان، ص ۲۳ و ۲۴.

می‌کشید. جمله ایشان این بود که: «محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است.» این بدین معنی است که ما هر چه داریم از محرم و صفر است.

امام با این جمله خویش، در حقیقت مرکزیت تاریخ جدید را - که مطمئناً انقلاب اسلامی ایران آغازگر آن بوده است - از یونان باستان به کربلا منتقل کرد. ارائه چنین راهی فراروی بشر

معاصر، می‌توانست چالشی بر سر راه

همه اندیشمندان و مکاتب و ایسم‌های

غربی باشد که با کربلا بیگانه‌اند. این نقد،

دیگر نقدی نبود که تنها یک شخصیت یا

یک جریان را در غرب به چالش کشد، این

نقد، نقدی است بر کانون اندیشه‌های غرب

جدید که غربی‌ها خود معتقدند یونان

باستان است.

کربلایی که امام معرفی کرده بود

چیزی نیست که تنها صرف یک عقیده

باشد، بلکه کربلا یک فرمول است، فرمولی

برای چگونه زندگی کردن که در آن مرگ و حیات به خوبی معنی شده است. کربلا بیش از آنکه

یک عقیده باشد، یک فرهنگ است، یک شیوه زندگی است. معرفی این شیوه در برابر شیوه

زندگی در فرهنگ غربی به راحتی می‌توانست فراروی غرب جدید چالش ایجاد کند.

ب - گفتمان مهدویت، چالشی بر سر یوتوپیا‌های غرب (نقدی کلان بر نقطه پایانی

غرب)

از عصر روشنگری به بعد که جریان علم و صنعت در غرب بسیار فعال و پیچیده شد و

کم‌کم همه جریان‌های دیگر را از خود متأثر ساخت، بسیاری از اندیشمندان غربی گمان کردند



امام، در سطح توسعه، در برابر مفهوم و ارزش انسان‌خدایی و انسان‌سالاری غربی، از مفهوم و ارزش الله‌سالاری سخن گفت و از آن پس، تلاش کرد تا آن را در همه مفاهیم و ساختار اندیشه سیاسی خود اشراق کند.



که بشر اینک به پایان راه رسیده است و به همه آنچه ممکن بود در دنیا بدان‌ها دسترسی پیدا کند، رسیده است. این اندیشه در نوشته‌های برخی از اندیشمندان غربی، از جمله تافلر، هانتینگتون، فوکویاما و... بسیار صریح و شفاف بیان شده است و در اندیشه بسیاری از افراد دیگر به بیان‌های مختلف در حاشیه طرح شده است. مهم این است که اینک، بشر غربی خود را برتر از همه ابنای بشر می‌داند و راه و مسیر خود را کمال‌یافته‌تر از دیگر راه‌ها. این برتری به گونه‌های متفاوت در تئوری جهان واحد امانوئل والرشتاین، موج سوم الوین تافلر، پایان تاریخ فرانسیس فوکویاما، دهکده جهانی مارشال مک‌لوهان، نظم نوین جهانی جورج بوش، برخورد تمدن‌های ساموئیل هانتینگتون و... - که ناظر به مدینه یوتوپایی<sup>۱</sup> هستند - بیان شده است. همه این تئوری‌ها به گونه‌ای تبیین شده‌اند که انسان‌ها ناگزیر از تن دادن به تمدن غرب آن هم در پایانی‌ترین راه حیاتشان باشند.

امام با تکیه بر ادبیات دین اسلام، راهی را فراروی بشر معاصر خود باز کرد که با ایمان به آن، دیگر نمی‌توان به راه و مسیر غرب، به عنوان آخرین راه معتقد بود. امام غایتی را به بشر معاصر خود معرفی کرد که حتی اگر راه غرب، راه درستی هم باشد، تنها می‌توانست راه میانه باشد و نه راه نهایی. امام سخن از مصلح موعود راند و عصر ظهور را مطرح کرد و مردم را با مهدی(عج) آشنا نمود. او به جای اینکه عمر خود را در تبیین دست پنهان بازار آدام اسمیت و هایک صرف کند، به تبیین دست آشکار الهی در ربوبیت و سرپرستی جهان هستی پرداخت و

۱. دکتر رضا داوری در معنی اوتوپي می‌نویسد: «اوتوپي در لغت یونانی به معنی لامکان است، یعنی هیچ جا نیست و شنیده‌ام که «نیست در مکان» هم گفته‌اند. اوتوپي مدینه رؤیایی است که اهل آن دیگر تاریخ ندارند و آسوده از هر خوف و هیبت و فارغ از اندیشه مرگ در مقامی که نظام مدینه مقرر داشته است، به کار خود مشغول‌اند. در این تعریف، رؤیا بیشتر به معنی فرویدی لفظ به کار رفته است و چون در نظر فروید بعضی از انواع رؤیا گریز از واقعیت است، اوتوپي هم گریز از تاریخ و از دار ابتلاست. وجه مشترک تمام اوتوپي‌ها این است که اهل این مدینه‌ها اهل تاریخ و تذکر تاریخی نیستند و غفلتی نسبت به گذشته و آینده دارند.» (رضا داوری اردکانی، اوتوپي و عصر تجدد (تهران: ساقی، ۱۳۷۹)، ص ۱۷ - ۱۵).

ولی خدا را مجرا و طریق این ربوبیت معرفی کرد. او سخن از مصلحی راند که در عمق فطرت بشر حضور داشت. او گفتمان مهدویت را مطرح کرد. در گفتمان مهدویت، مفاهیمی است که به روشنی مفاهیم گفتمان غربی را به چالش می‌کشاند. به عنوان مثال، اگر هیچ مفهومی در گفتمان مهدویت وجود نداشت، تنها مفهوم انتظار برای ایمان نیاوردن به غرب و ضرورت گذشتن از آن کفایت می‌کرد. ترویج فرهنگ مهدویت که امام آن را رسالت نهایی خود معرفی کرده بود و حتی اساس انقلاب ۱۳۵۷ را معطوف به تحقق و برپایی عدالت اجتماعی - که شکل تام و تمام آن در عصر ظهور محقق می‌شود - قرار داده بود، نیز می‌توانست غایت حرکت تمدن غرب را به چالش کشد.

در حقیقت، امام با معرفی کربلا به عنوان کانون تحرک تاریخ، آغاز راه غرب را به چالش کشید و با معرفی مهدی(عج)، پایان راه غرب را به چالش کشید.

### ج - گشودن فضای معنویت (نقدی بر بستر و مسیر غرب)

بر اساس نگرش امام، تمدن غرب تمدنی مادی است. به همین علت هم در بعد نظر و هم در بعد رفتار و عمل بسیار محدود بوده است. امام در عصری که تمدن مادی غرب هر گونه راه دیگری را به روی بشریت مسدود کرده بود، با طرح فضای معنویت، غیب، راز و ملکوت گستره حضور آدمی را در این جهان به مراتب توسعه و افزایش داد. ایشان معتقد بود که چه رفتار فردی و چه رفتار جمعی انسان، خالی از پرستش نیست، یعنی انسان بدون هدف کار نمی‌کند و دل به هدفی می‌بندد، حال اگر آن هدف خدا نباشد، حتماً دنیاست. پرستش جمعی دنیا همان چیزی است که امام در پیام برائتشان از آن به بت‌پرستی مدرن تعبیر کرد. بنابراین بر اساس نگرش امام، جریان غرب جریان اقامه گرایش به دنیا و پرستش و معبدسازی آن در حوزه رفتار، اعتقاد، تفکر، اخلاق و گرایش‌های انسانی است و نتیجه آن در نقطه اوجش این بوده است که بسترسازی کرده و از طریق بسترسازی، اخلاق، اعتقادات و ارزش‌ها را تحت تأثیر قرار داده تا مرزی که اصل کلمه توحید و اعتقاد به خدای متعال امری غیر ارزشی و برخاسته

از جهالت یا واژگونی مناسبات اقتصادی تلقی شده است. نتیجه این اقامه اخلاق مادی به جریان توسعه سرمایه‌داری و صیانت سرمایه ختم شده است و در مقابل، صیانت و کرامت انسان، تابع جریان توسعه سرمایه‌داری قرار گرفته و عواطف انسانی مثل منابع طبیعی خرج توسعه سرمایه‌داری شده و متناسب با آن عاطفه‌سازی شده و مفاهیم ارزشی تغییر یافته است. جریان تجدد، دنیا را معبد قرار داده و از طریق نظام مفاهیمی که تولید کرده، جامعه و ادبیات اجتماعی را تحت تأثیر قرار داده و نیاز و ارضاء را متحول کرده و به خصوص از طریق هنر و فلسفه هنر، زیباشناسی اجتماعی را تغییر داده است. مفهوم عفت از جمله زیباشناسی‌هایی است که توسط جریان تجدد تغییر کرده است.

نتیجه این فکر و رفتار غربی این شد که تمدن غرب به تمدنی تبدیل گشت که در همه ارکان و شاخصه‌های آن یک حرکت ضد معنوی حضور یافت تا جایی که منتهی به غروب معنویت شد و به همین علت به حقارت، ذلت و دنائت انسان منجر گردید. بر خلاف اینکه ادعا شده است

◆

**امام در ادامه راه اسلاف خود،  
نگرشی را از اسلام ارائه کرد که هم  
روش و هم مبنای غرب را به چالش  
می‌کشید.**

تمدن جدید، تمدنی انسان‌محور است، کاملاً به عکس، تمدنی سرمایه‌سالار است که انسان را قربانی توسعه کرده و به کرامت انسانی ضربه زده است.

اما در نگرش امام، اولاً انسان غیر معنوی، انسان نیست. او تنها حیوانی است که برخی از لذاذ پست و پایین دنیایی را می‌تواند درک کند، چنین انسانی از عوالم دیگر محروم است و مهم‌تر از همه اینکه از انسانیتش محروم است. ایشان صریحاً می‌فرماید: «میزان در انسانیت، معنویت انسان است.»<sup>۱</sup>

و دوم، حیات غیر معنوی نیز حیات نیست، بلکه مرگ است. مهم‌ترین دغدغه امام احیای حیاتی باطنی و معنوی برای بشریت بود. به تعبیر شهید آوینی:

او حتی یک بار هم نشد که برای تبیین افعال و سیاست‌های خویش مردم را به تاریخ‌های مصطلح رجوع دهد. حتی برای یک بار نگفت که من آمده‌ام تا ایران را به توسعه اقتصادی برسانم، او خود را در برابر احیای حیات باطنی بشر مکلف می‌دانست و می‌فرمود که چون باطن انسان حیات یابد، امور مربوط به دنیای او هم اصلاح خواهد شد.<sup>۱</sup>

امام با طرح حیات معنوی و باطنی برای بشریت، عملاً حیات تک‌ساحتی و تک‌بعدی غرب را به چالش کشید و اعلام کرد که فضای غیر معنوی غرب نمی‌تواند برای همیشه ادامه داشته باشد و بشر غربی روزی از زندگی در فضای مادی خسته می‌شود و ناگزیر دوباره به معنویت روی می‌آورد:

در حقیقت بشر امروز دارد به دوران جدایی مادیت از معنویت پایان می‌دهد... مادیت... کار بشریت را مواجه با بن‌بست ساخته است. اینک زمان آن است که فعالیت مادی، آمادگی برای اعتلای معنوی انسان تلقی شود و همین تلقی است که بشریت امروز و فردا را به مذهب بازمی‌گرداند. اسلام دینی است که با تنظیم فعالیت‌های مادی، راه را به اعتلای معنوی انسان می‌گشاید.<sup>۲</sup>

### ۳ - ۲) نقد کلان بر مهم‌ترین دستاوردهای تمدن غرب

امام در گامی دیگر، پرونده تمدن غرب را از آخر آن به مطالعه و نقد و بررسی نشست. در این مرحله درخت غرب را از طریق میوه‌هایش مورد ارزیابی قرار داد. طرفداران غرب، معمولاً پنج دستاورد مهم را برای غرب جدید می‌شمارند:

۱. سید مرتضی آوینی، آغازی بر یک پایان (تهران: ساقی، ۱۳۷۸)، ص ۲۰.

۲. صحیفه امام، ج ۴، ص ۳۵۹ و ۳۶۰ (۱۳۵۷/۸/۱۶).



۱. تمدن غرب از طریق تولید ابزار تکنولوژی جدید، قدرت انسان را افزایش داده است. تعمیم نتیجه منطقی این مطلب در حوزه سیاست بدین معنی خواهد بود که هر کس سهم و بهره بیشتری از ابزار تکنولوژی غربی داشته باشد، قدرتمندتر است.
۲. تمدن غرب به برکت ابزار و خدمات نرم‌افزاری و سخت‌افزاری که ارائه داده است، رفاه و آسایش بشر جدید در نسبت با بشر ماقبل مدرن را به مراتب افزایش داده است.
۳. تمدن غرب از طریق سخت‌افزارهایی که به جامعه بشریت اهدا کرده است، آزادی طبیعی و از طریق نرم‌افزار حکومتی‌ای که ارائه داده است، آزادی اجتماعی بشر جدید را افزایش داده است.
۴. تمدن غرب از طریق ایجاد فرهنگ تساهل و تسامحی که ایجاد کرده است توانسته است در سه سطح ملی، منطقه‌ای و جهانی ضریب امنیت انسانی را افزایش دهد.
۵. تمدن غرب با ارائه تعریف جدیدی که از انسان داشته است، به افزایش حقوق انسانی به ویژه در قشر بانوان منجر شده است.

امام به همه این ادعاها پاسخ کلان داده است. از آنجا که این شبهات پنج‌گانه شبهاتی رایج در عرف عوام مسلمین می‌باشد، پس از ارائه تحلیل‌هایی درباره آنها دیدگاه امام نیز ذکر می‌شود.<sup>۱</sup>

### ☞ قدرت

بر پایه نگرش غرب به پدیده قدرت، هم شاخصه‌های قدرت و هم ابزار محاسبه آن مادی است، اما بر پایه نگرش امام، قدرت، تنها به قدرت‌های حسی تعریف نمی‌شود، بلکه لایه‌های باطنی‌تری از قدرت - که در همه سطوح خود تحت مشیت الهی قرار دارد - در جهان وجود دارد که می‌شود روی آنها برنامه‌ریزی کرد و از آنها بهره‌مند شد. بر پایه این نگرش، اساس قدرت

۱. در تبیین این مباحث، از سلسله جلسات حجت‌الاسلام سید محمد مهدی میرباقری در مرکز پژوهش‌های صدا و سیما قم (بهار ۱۳۸۰) بهره فراوان گرفته شده است.

به امکان برنمی‌گردد بلکه به انسان برمی‌گردد و انسان است که زمام امکانات اقتصادی و مادی را در اختیار دارد. به عبارت دیگر، لایه‌های باطنی وجود انسان، لایه‌های مادی نیست. بر این اساس برای تغییر در قدرت موازنه جهانی می‌توان بر فطرت انسانی انگشت تأکید گذاشت. البته لایه‌های باطنی قدرت مانند لایه‌هایی رویین آن محسوس و ملموس نیست و طبیعتاً ابزار استحصال آنها نیز متفاوت از ابزار استحصال قدرت‌های مادی است.<sup>۱</sup> حرکت در این ساحت بزرگ معنوی، مرکب خاص خود را می‌طلبد، فارغ از اینکه این مرکب چیست و چگونه ساخته می‌شود امام خود عملاً در زندگی فردی، اجتماعی و تاریخی خویش به جهان معاصرش نشان داد که می‌توان با تکیه بر منابع قدرت غیر مادی از قدرت مادی گذر کرد و فراتر از آن عمل نمود.



### امام بر خلاف غرب که در تفسیر جهان، مبنای نسبیت و پلورالیسم را برگزیده است، جهان‌بینی وحدت‌بخشی از اسلام ارائه نمود.



امام بی‌آنکه مبارزه مسلحانه را تجویز کند، بر نیروهای انسانی تکیه می‌کرد. ایشان با استراتژی پیروزی خون بر شمشیر وارد صحنه شد و معتقد بود که می‌شود از طریق ریسک خطر و از طریق فداکاری، وجدان عمومی جهانی را تحت تأثیر قرار داد و نیروهای رقیب داخلی و

خارجی را یا جذب خود کرد یا به تردید کشاند. و این‌چنین، از طریق انقلاب اسلامی موازنه جهانی قدرت را به طور جدی به هم زد. امام راهی جدای از راه تمدن غرب را برگزید و پیروان خود را بدان راه دعوت کرد.

ایمان به خدا، ایمان به مبادی اسلامی بود که شما را پیروز کرد... گمان نکنید که قدرت

۱. برای اطلاع از این مطالب نک: امام خمینی، *چهل حدیث* (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۴، چ ۶)،

احادیث ۱، ۱۳ - ۱۸، ۲۰ - ۲۱، ۲۷ - ۲۸.

مادی این کار را کرد. روی حساب قدرت مادی... نباید شما غلبه کنید، آنها باید با یک یورش شما را از بین ببرند، لکن همه حساب‌هایی که حسابگرها می‌کردند باطل شد و خودشان هم تصدیق کردند که این نهضت موافق با هیچ حسابی نبود.<sup>۱</sup>

این ایمان بود که این مردم را به پیروزی رساند که همه حساب‌ها فاسد از کار درآمد. حساب اینکه دست خالی نمی‌شود غلبه کرد بر این سلاح‌های مدرن، این حساب‌ها خلاف درآمد، چون آنها حساب معنویات را نمی‌کردند، حساب مادیات را می‌کردند.<sup>۲</sup>

انقلاب ما هر چه هم که قوه‌های مادی‌اش کم باشد، این معنویت اسباب پیشرفت می‌شود... این قوت ایمان ملت ما باعث شد که با مشقت و خون بر همه اینها غلبه کرد.<sup>۳</sup>

ایشان پیروزی ملت فلسطین را بر اسرائیل نیز منوط به روی آوردن آنها به معنویت می‌کند و می‌فرماید:

باید ملت عزیز فلسطین ما با وحدت کلمه و اتکال به خدای تبارک و تعالی، توجه به روحانیت، توجه به معنویت، توجه به خدای تبارک و تعالی کنند تا پیروز شوند.<sup>۴</sup>

#### رفاه

یکی از مهم‌ترین دستاوردهایی که برای تمدن غربی ادعا می‌شود این است که تمدن غربی در حوزه‌های مختلف، رفاه جامعه جهانی را افزایش داده است. ابزار تکنولوژی - که محصول محسوس غرب جدید است - با کارآمدی خاص خود که چندین برابر کارآمدی ابزار پیش از مدرنیته است، قدرت بشر را در بسیاری از حوزه‌ها افزایش داده است و این افزایش قدرت انسان، به رفاه بیشتر او منجر شده است. نگرش امام به مسئله رفاه غربی، از ابعاد مختلفی آن

۱. صحیفه امام، ج ۶، ص ۳۰۹.

۲. همان، ج ۸، ص ۴۲۶ و ۴۲۷.

۳. همان، ج ۶، ص ۱۷۸ (۱۳۰۷/۱۱/۲۸).

۴. همان، ص ۴۶۹ (۱۳۰۷/۱/۱۳).

را به چالش می‌کشد:

نخست اینکه، گرچه در تمدن غرب، بهره‌مندی که شاخصه رفاه است افزایش پیدا کرده، اما بیش از افزایش بهره‌مندی، خط فقر افزایش یافته است. خط فقر بیش از خط غنا است و طبیعی است ناهنجاری روانی ناشی از آن، بیش از ارضاء است. چون در جریان توسعه غربی، چرخه توسعه از توسعه انگیزش و تحریک آغاز می‌شود و به توسعه تحرک و سازماندهی و مدیریت ختم می‌شود. نقطه آغازین توسعه، انگیزش است، بنابراین برای ایجاد انگیزش، ایجاد شدت روانی زیربنای توسعه است. وقتی شدت روانی پیدا شد، توسعه تحرک واقع می‌شود. این توسعه تحرک اگر سازماندهی و مدیریت شد به توسعه تولید کالا و خدمات منتهی می‌شود و طبیعتاً به توسعه بهره‌مندی و ارضاء می‌رسد. پس چرخه توسعه از انگیزش آغاز می‌شود و به بهره‌مندی ختم می‌شود. اما این ایجاد انگیزش در دستگاه غرب از طریق محرک‌های معنوی و الهی نیست، بلکه از طریق محرک‌های مادی و دنیایی است. با توجه به اینکه میزان عرفان و حرمان، انگیزه است،<sup>۱</sup> انسان غربی هیچ‌گاه به نتیجه‌ای که دین برای انسان در نظر گرفته است نخواهد رسید بلکه چون اهداف دنیایی دارند، برای نیل به آنها ناگزیرند متدها و روش‌های دنیایی نیز به کار بگیرند. به همین علت است که غربی‌ها وقتی برای برنامه‌ریزی در یک کشور توسعه‌نیافته مثل بنگلادش رفتند، نقطه شروع کارشان با ایجاد انگیزش‌های جنسی بود. اگر از آنها پرسیده شود که انگیزش جنسی چه ارتباطی با توسعه اقتصادی دارد؟ می‌گویند راز عقب‌ماندگی جوامع توسعه‌نیافته در این است که به دلیل فقدان انگیزه، تحرک ندارند. انگیزه یعنی ایجاد میل به دنیا، تنوع‌طلبی نسبت به دنیا، شدت روانی نسبت به دنیا، که ما در اخلاق و ادبیات عرفانی خودمان آن را با عنوان حرص به دنیا یاد می‌کنیم. پس انگیزش نسبت به دنیا به منزله انرژی است که در دستگاه توسعه مادی به چرخش درمی‌آید و کل چرخش این دستگاه با این انرژی است.

سؤال این است که شدت جریان انگیزه که مقدمه توسعه اقتصاد و چرخ آن است، آیا به معنای ارضاء است؟ به معنای ایجاد آرامش است؟ یا خود ایجاد انگیزش نسبت به دنیا، به معنای ایجاد ناهنجاری و رنج نداشتن است؟ پس معنی این جمله که جریان توسعه مادی همین‌طور که توسعه ایجاد کرده، فقر هم ایجاد کرده است این است که جریان توسعه نیازهایی را ایجاد کرده است که این نیازها پیش از این نبوده‌اند. بنابراین اگر در مجموع بخواهیم ببینیم که در جامعه جهانی رفاه اتفاق افتاده یا نه، باید شاخص خط فقر با شاخص خط بهره‌مندی را بسنجیم، ببینیم چقدر شاخص خط فقر تغییر کرده است و چقدر شاخص خط بهره‌مندی. یعنی برای اینکه رفاه را نشان بدهیم نباید بگوییم بهره‌مندی از چه سطحی به سطحی رسیده است، بلکه باید به هم خوردن توازن فقر و بهره‌مندی را مقایسه کنیم.

دوم اینکه، در فرایند تمدن غربی نه تنها فقط نیازهای انسانی افزایش یافته است، بلکه این نیازها در اکثر موارد نیازهای کاذبی هستند، یعنی همان نیاز مادی هم که در غرب ارضاء می‌شود نیاز حقیقی بشر نیست. برای مثال، شبکه‌های تولید و توسعه مواد مخدر از پرسودترین شبکه‌های جهانی است. این شبکه‌ها حتماً یک ارضایی ایجاد می‌کند که جامعه جهانی به دنبال آن در حرکت است. یعنی اگر هیچ ارضایی نصیب این افراد نمی‌شد، هرگز تن به این اعتیاد نمی‌دادند. ولی آیا چون این شبکه‌های تولید و توسعه مواد مخدر در نهایت عده‌ای را ارضاء می‌کند آیا می‌توان آنها را شبکه‌های خدمتگزار به بشریت معرفی کرد؟ مسلماً خیر، زیرا اگر چه یک ارضایی ایجاد می‌کنند، ولی بیش از آنکه ارضاء کنند، نابهنجاری ایجاد می‌کنند، یعنی رشد بیماری و نابهنجاری بیش از رشد ارضاء است.

سوم اینکه، در تمدن غرب، جریان توسعه سرمایه‌داری حاکم بر جریان توسعه خدمات و کالا شده است. یعنی در قدم اول ممکن است به رفاه انسان فکر می‌کردند و تلاش می‌کردند تا نیازی را ایجاد و سپس ارضاء کنند تا بشر بیشتر لذت ببرد، ولی عملاً نیازی را ایجاد کرده‌اند که به توسعه سرمایه ختم شود. یعنی حاکمیت جریان توسعه سرمایه بر توسعه انسانی، و بر توسعه نیاز و ارضاء. به عبارت دیگر، رفاه غربی بیش از آنکه رفاه باشد، فرایند ارضای نیاز

متناسب با توسعه ماشین است، زیرا اگر بنا باشد سطح توسعه احساس نیاز انسانی، متناسب با سطح تولید ماشینی نباشد، تولیدات به مصرف نمی‌رسد و سودآوری سرمایه در معرض تهدید قرار می‌گیرد. از این رو، برای ثبات سود سرمایه باید هم برای کالاهایی که تولید می‌شود بازار پیدا شود و هم دائماً سطح تولید به طور کمی و کیفی افزایش یابد. لذا صنعت غیر از فرسایش فیزیکی، فرسایش اجتماعی هم دارد و فرسایش اجتماعی آن ناشی از همین است که دائماً وارد فضای جدیدی می‌شود و صنعت گذشته، مطلوبیت و جاذبیت خود را از دست می‌دهد و همه این هزینه‌ها باید بر دوش مصرف‌کننده باشد. پس باید انگیزه مصرف ایجاد شود و انگیزه‌ها هم مدام تغییر یابند، زیرا تنوع‌طلبی در مصرف، ضامن چرخش صنعت و سودآوری آن است، از همین روست که جامعه جهانی بدون اینکه بیندیشد که چرا به مصرف بیشتر روی آورده است، روزی دو الی سه شیف‌کار می‌کند و بدین صورت، انرژی‌های باطنی انسان هر چه بیشتر و بیشتر در جهت توسعه سرمایه مصرف می‌شود. چون مهم‌ترین منبع ثروت در اقتصاد، انرژی‌های انسان است که بر خلاف سایر منابع، در منافع دیگر ضرب می‌شود و آنها را به ثروت بالفعل تبدیل می‌کند. بنابراین ایجاد انگیزش در انسان‌ها، برای به حداکثر رساندن سود سرمایه است، یعنی نیاز، تابع سود سرمایه است.

پس بنابراین، مسئله این است که بحث رفاه در غرب، تبدیل به توسعه سرمایه و ایجاد نیاز متناسب با نیاز سرمایه شده است. یعنی انسان غربی به دنبال این رفته است که توسعه سرمایه احتیاج به چه توسعه روانی دارد؟ چه انسانی با چه نیازهایی ابزار هماهنگ توسعه سرمایه است، لذا بحث رشد و افزایش سرمایه به طرح جامع توسعه هماهنگ تبدیل شده است. توسعه هماهنگ یعنی مهندسی انسان به نفع توسعه سرمایه.

چهارم اینکه، در نگاه تمدن مادی غرب، انسان به منزله یک ابزار انرژی است که انرژی‌های فراوانی در او نهفته است و این انرژی‌ها قابل استحصال به یک ثروت بالفعل هستند. لذا در تمدن غربی علاوه بر اینکه به دنبال استحصال این انرژی‌های باطنی انسان هستند، در تلاش‌اند تا این انرژی‌های نهفته را برای افزایش ثروت نیز به خدمت گیرند. از این‌رو، ناگزیرند تا از

طریق ایجاد شدت روانی به دنیا، لایه‌های باطنی‌تر انسانی را هم به عرصه عمل بکشانند. در حقیقت، ایجاد شدت روانی به منزله تازیانة سلوک در تمدن مادی عمل می‌کند. برای نیل به این منظور، هنر و سایر ابزارهای آموزشی - تبلیغی را طوری به خدمت می‌گیرند که عموم جامعه جهانی تحریک شوند. لذا رسانه‌های جهانی برای همه طبقات مشترک‌اند، تلویزیونی که برای کپرنشین‌ها و زاغه‌نشین‌ها و بشاگردی‌ها و نظیر آنها برنامه پخش می‌کند، با تلویزیونی که برای شمال شهری‌ها برنامه پخش می‌کند یکی است، برای اینکه باید فرایند تحریک عمومی باشد تا از طریق آن بتوانند در طیف بیشتری از مردم شدت روانی به دنیا ایجاد کنند و سپس از طریق مدیریت آن، انرژی‌های باطنی انسان را استخراج کنند و به انرژی‌های بالفعل تبدیل نمایند، همان‌طور که انرژی‌های نهفته در اعماق زمین را استخراج می‌کنند و به انواع کالاهای مصرفی که ثروت بالفعل هستند تبدیل می‌نمایند.

این در حالی است که به هر میزان که تحریک عمومی است، ارضاء، طبقاتی است. البته این ضرورت نظام مادی و نظام سرمایه‌داری به ویژه پس از پیدایش تولید انبوه در کارخانه است، زیرا تولید انبوه، احتیاج به سرمایه انبوه دارد و فراهم‌سازی سرمایه‌ای انبوه نیازمند به تمرکز در ثروت است. بنابراین شبکه‌های

امام در گام اثباتی سوم خود در برابر غرب، تلاش کرد تا داشته‌های جوامع شرقی به ویژه اسلام را به آنها نشان دهد و در مواردی به داشته‌های آنها بیفزاید.

ساماندهی اعتبارات در خدمت تمرکز ثروت قرار می‌گیرند و این ثروت متمرکز، در خدمت مدیرانی قرار می‌گیرد که می‌توانند این ثروت‌ها را به چرخش درآورند. در حقیقت به میزان ایجاد ثروت، حرص و به تبع آن قدرت تولید می‌کنند و در نهایت، قدرت ایجاد شده را در مسیر استثمار اکثریت هدایت و مدیریت می‌کنند. به تعبیر امام:

هر چه مال اضافه بشود، حرص انسان اضافه می‌شود. هر چه قدرت اضافه بشود،

حرص انسان به قدرت اضافه می‌شود و اگر مهذب نباشد انسان، آن قدرت را برای خودش به کار می‌گیرد. وقتی برای خودش به کار گرفت، دولت‌های بزرگی که هستند، ابرقدرت‌هایی که هستند، یک همچو آدم قدرتمندی را پیدا می‌کنند و این آدم قدرتمند را به او بال و پر می‌دهند و این را به مقام می‌رسانند تا اینکه ملت را استضعاف کند و نخبایر ملت را بچاپد.<sup>۱</sup>

از سوی دیگر، طبیعی است که این ثروت‌های متمرکز، خدمات متمرکز هم می‌خواهد. نظام اعتبارات متمرکز، سازماندهی اعتبارات، نظام بانکی و انحصارات و اعتبارات دولتی را در اختیار صاحبان قدرت قرار دادن و سپس ایجاد شبکه‌های انحصاری توزیع و به دنبال آن در خدمت قرار دادن فرد برای انبوه‌سازی مصرف و امثال آنها، خدماتی است که در اختیار تولید انبوه قرار می‌گیرد. لذا در رسانه‌های داخلی‌مان نیز به رغم عدم تمایل مسئولین، تبلیغات فراوانی برای کالاها انجام می‌گیرد. یکی از علل این نوع تبلیغات این است که ثروت انبوه، احتیاج به یک چنین خدماتی دارد، زیرا اگر ثروت‌ها غیر متمرکز و پراکنده باشند، ریسک خطر در مورد آنها خیلی مهم نیست، یعنی ورشکست شدن آنها چندان تنش و چالش اجتماعی ایجاد نمی‌کند. به عکس وقتی که ثروت‌ها متمرکز و انبوه باشند - که در این صورت صاحبان سرمایه مجبورند به هر قیمتی که شده از ورشکست شدن صنایع متمرکز جلوگیری کنند - لذا مجبورند تبلیغات و رسانه‌ها را در خدمت خود قرار دهند.

طبیعی است که خصلت چنین نظامی، طبقاتی شدن رفاه خواهد بود، یعنی به طور طبیعی رفاه در چنین نظام‌هایی طبقاتی می‌شود. ثروت‌های متمرکز از همه گونه خدمات بهره‌مند می‌شوند و حتی مهندسی انسان به نفع سود سرمایه شکل می‌گیرد. در جوامعی که تحت نظام سرمایه‌داری عمل می‌کنند از حقوق شهروندی و کارگری افراد پس از تضمین سود سرمایه دفاع می‌شود. یعنی قوانین سود سرمایه حاکم بر حقوق شهروندی است و این ضرورت نظام‌های مادی است. نظام‌های مادی چاره‌ای ندارند که به طبقاتی شدن رفاه و طبقاتی بودن



ارضاء ختم شوند. آمارهای جهانی هم این مطلب را کاملاً تأیید می‌کنند:

درصد بالای جامعه جهانی با ۲۰ درصد پایین جامعه جهانی در سه دهه اخیر یعنی از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۵ چند برابر شده است. در سال ۱۹۶۵ این فاصله ۱۵۰ و در سال ۱۹۹۵، ۱۱۵۰ بوده است. در خود ۲۰ درصد بالای هرم و ۲۰ درصد پایین هرم نیز این فاصله موجود است. در رأس هرم نزدیک به ۴۵۰ نفر ثروتمند هستند که بالای میلیاردها دلار ثروت دارند و بیش از نیمی از ثروت دنیا در اختیار این ۴۵۰ نفر است. یعنی هر کدام تقریباً بیش از یک کشور ۱۰ میلیونی ثروت دارند که نوعاً هم صهیونیست هستند و بسیاری از آنها هم شناخته شده‌اند. در انتهای این هرم، افرادی هستند که بر اثر گرسنگی می‌میرند. در کشورهای در حال توسعه ۱۳ تا ۱۸ میلیون نفر در هر سال می‌میرند، یعنی ۴۰ هزار نفر در روز و ۱۷۰۰ نفر در ساعت که بیشتر آنها کودک هستند. ۸۰ تا ۹۰٪

امام فقدان روحیه خودباوری در میان انسان‌های شرقی به ویژه قشرهای تحصیلکرده آنها را یکی از عوامل اصلی انحطاط و عقب‌ماندگی جوامع شرقی می‌داند. البته او به هنگام استفاده از واژه عقب‌ماندگی برای جوامع شرقی، به ندرت آن را در مقایسه با جوامع غربی به کار می‌برد. امام معتقد بود که اساساً تمدن شرقی - به لحاظ در بر داشتن آموزه‌های انبیای الهی - غنی‌تر و پویاتر از تمدن غربی است و منظور وی از به کارگیری این واژه، تأکید بر این مطلب است که جوامع شرقی نتوانسته‌اند متناسب با داشته‌های خود پیش روند.

این مرگ و میر هم به علت گرسنگی ناشی از فقر است. یعنی سهم کشورهای توسعه‌یافته - که مجموع جمعیتشان قریب یک میلیارد و دویست میلیون نفر هست - از درآمد جهانی ۸۳٪ است.

۸۰٪ جمعیت جهان، سهمشان ۱۷٪ درصد از درآمد کل است. اگر دقت شود، ملاحظه می‌شود که در همان ۸۳٪ و ۱۷٪ هم اختلاف طبقاتی وجود دارد.

این نکته تأمل‌برانگیز است که بهره‌مندی طبقاتی فقط در خصوص بهره‌مندی از خدمات اقتصادی ساده نیست، بلکه در همه شئون، بهره‌مندی طبقاتی است. مثلاً ستاره‌های هالیوود انگیزش جهانی ایجاد می‌کنند ولی در اختیار همه جامعه جهانی قرار نمی‌گیرند. فقط در انحصار طبقات مخصوصی است.

پنجم اینکه، توسعه رفاه مادی به توسعه اضطراب و ناامنی روانی و بیماری‌های روانی ختم شده است. البته راهی هم جز این نداشته است، زیرا این تحلیل به نوع انسان‌شناسی برمی‌گردد. بر اساس انسان‌شناسی دینی، توسعه تحریک به دنیا ولو به رفاه ختم شود، به توسعه آرامش ختم نمی‌شود، زیرا برای اینکه توسعه ارضاء ایجاد شود، باید توسعه تحریک به دنیا آغاز گردد. توسعه تحریک به دنیا هم یعنی توسعه حرص و این مدل توسعه، در ذاتش اضطراب نهفته است. انسان شاهد دو نوع تحول است که هر دوی آنها از اختیارات بیرون است، یکی تحول خود انسان است که یک روزی متولد می‌شود و سپس به نقطه اوج توانایی‌های خود می‌رسد. کم‌کم این توانایی‌ها از دست می‌روند تا جایی که انسان به نقطه پایانی یعنی مرگ می‌رسد. یک تحول هم در طبیعت است، همیشه پاییز نیست، همیشه بهار نیست، همیشه سلامتی نیست، همیشه روز نیست، این دو نوع تحول موجب می‌شوند که تعلق به پدیده‌های آفل – در متن حضورشان و در اوج وصال به آنها – انسان را مضطرب کند، به خصوص اگر یک نکته دیگر را مورد توجه قرار دهیم که در انسان، تعلق به خلود و ابدیت نهاده شده است. در انسان بیش از دنیا ظرفیت است، این‌طور نیست که بشود اعتقاد به ابدیت را از او سلب کرد. این انسانی که متعلق به نامتناهی، متعلق به حق و متعلق به ابدیت است، با تعلق به پدیده‌های آفل و غروب‌کننده به آرامش نمی‌رسد. هر چه تعلق افزایش یابد، اضطراب و ناآرامی بیشتر می‌شود، نه اینکه هنگام جدایی و فراق اضطراب پیدا شود، بلکه در حال وصال به این پدیده‌ها اضطراب تولید می‌شود. چون انسان مضطرب است که این ارتباط پایدار نمی‌ماند، به ویژه اینکه انسان

این مسئله را در زندگی خویش تجربه کرده است که تا یک شیء به ملک او وارد نشده و احساس تعلق به او نمی‌کند، فارغ است همین که این کالا را می‌خرد و ملک خودش به حساب می‌آورد، همراه با این ملکیت اضطراب هم پیدا می‌شود. امام در این خصوص می‌فرماید:

من آنچه ملاحظه کردم و مطالعه در حال قشرهای مختلف، به این نتیجه رسیده‌ام که قشرهای قدرتمند و ثروتمند، رنج‌های درونی و روانی و روحی‌شان از سایر اقشار بیشتر و آمل و آرزوهای زیادی که به آن نرسیده‌اند، بسیار رنج‌آورتر و جگرخراش‌تر است. در این زمان که ما زندگی می‌کنیم و دنیا گرفتار دو قطب قدرتمند است، رنج عذابی که سران آن کشورها بدان مبتلا هستند و نگرانی‌های جانفرسایی که هر یک از دو قطب در مقابل قطب دیگر دارند، قابل مقایسه با رنج‌ها و گرفتاری‌های قشرهای متوسط حتی فقیر نیست. رقابت آنان یک رقابت عملی نیست، بلکه یک رقابت جانکاه است که کمر هر یک زیر آن خرد می‌شود. گویی در مقابل هر یک، یک گرگ درنده با دهان باز و دندان‌های تیز ایستاده و قصد شکار او را دارد و این رنج رقابت در همه اقشار هست، از ثروتمند و قدرتمند گرفته تا طبقات دیگر، لیکن هر چه بالا برود به همان اندازه درد و رنج رقابت بالا می‌رود و آنچه مایه نجات انسان‌ها و آرامش قلوب است، وارستگی و گسستگی از دنیا و تعلقات آن است که با ذکر و یاد خدای تعالی حاصل شود. آنان که در صدد برتری‌ها به هر نحو هستند، چه برتری در علوم - حتی الهی آن - یا در قدرت و شهرت و ثروت، کوشش در افزایش رنج خود می‌کنند.<sup>۱</sup>

## آزادی

یکی دیگر از دستاوردهای مهمی که برای تمدن غرب شمرده می‌شود، افزایش آزادی طبیعی و اجتماعی برای انسان است که به سه گونه تبیین می‌شود:

تبیین نخست: شاخصه افزایش آزادی طبیعی، افزایش قدرت است و هیچ تردیدی نیست که

۱. همان، ج ۱۸، ص ۵۱۰ و ۵۱۱ (۱۳۶۳/۴/۲۶).

مدرنیته به افزایش قدرت جامعه جهانی کمک کرده است. یعنی پیدایش ماشین و خدمات صنعتی بی‌تردید قدرت طبیعی جامعه جهانی را افزایش داده است، زیرا آزادی طبیعی عبارت از میزان آزادی انسان در طبیعت و در قوانین طبیعت و به تعبیر دیگر، میزان امکان بهره‌مندی انسان از جهان است. به عبارت دیگر، محدودیت‌های طبیعی انسان، حد آزادی طبیعی انسان را رقم می‌زند. پیداست که امکان بهره‌مندی از طبیعت، تابع میزان قدرت انسان است، اگر قدرت انسان محدود باشد، امکان بهره‌مندی از طبیعت هم بسیار محدود می‌شود. در گذشته، طبیعت مانع آزادی بشر تلقی می‌شده است و انسان ناگزیر بود تا خود را با طبیعت هماهنگ کند، اما امروزه طبیعت - به واسطه ابزار تکنولوژی که مولود غرب جدید هستند - مسخر بشر شده است. امروزه، انسان به وسیله ماشین می‌تواند سطح بهره‌مندی خود را از طبیعت به شدت افزایش دهد. توسعه ارتباطات کنونی مانند ماهواره، اینترنت و شبکه‌های ارتباطی جدید در دوره گذشته قابل تصور نبود. این افزایش قدرت تا قبل از پیدایش انقلاب صنعتی بسیار کند بود، بلکه می‌توان گفت قرن‌ها قدرت بشری قدرتی یکنواخت بوده است. ناگهان با پیدایش انقلاب صنعتی، قدرت بشر افزایش یافته است. افزایش قدرت به افزایش آزادی طبیعی انسان ختم شده است و این محصول غرب جدید است.

#### نقد

- گرچه توسعه قدرت پیدا شد، ولی این توسعه قدرت به گونه‌ای نیست که در خدمت انسان باشد، بلکه بر عکس، انسان در خدمت قدرت قرار گرفته است. گرچه تولید قدرت به توانایی‌های انسانی تکیه داشته ولی در پایان، انسان خادم قدرت شده است نه مخدوم آن. قدرتی ارزش تلقی می‌شود که در خدمت انسان باشد، اما قدرتی که انسان را در اختیار بگیرد و انسان برده او شود، ارزشی ندارد. علت این امر هم این است که هر گاه جریان توسعه قدرت بر محور حب خدای متعال نباشد در خدمت بشریت هم نیست.

- قدرت تولید شده در سایه غرب، در انحصار طبقه‌ای خاص قرار گرفته است. این‌طور نیست

که این قدرت در اختیار عموم جامعه جهانی باشد. بنابراین رنجی که جامعه جهانی برای افزایش قدرت متحمل شده، متناسب با میزان بهره‌مندی جامعه جهانی نیست.

- توسعه قدرت دو گونه می‌توانست انجام بگیرد، اول اینکه نظام مدیریت می‌توانست به گونه‌ای باشد که به توسعه‌ای ختم شود که بنیانش شدت تعلق به خدای متعال باشد. دوم اینکه جریان غالب در نظام مدیریت، به جای توسعه حب خدای متعال، توسعه حب دنیا باشد. آنچه در غرب ظهور یافته است، نوع دوم و نه نوع اول است. روح قدرت در تمدن مادی، توسعه تعلق به دنیا است که به نوبه خود به یک نظام قدرت انسانی تبدیل شده است. این نظام قدرت انسانی هم در فرآیندی با مکانیسم خاصی قدرت‌های طبیعی را هم تسخیر می‌کند، یعنی از بستر اندیشه و عمل انسان عبور می‌کند و طبیعت را در اختیار می‌گیرد و تمدن و مدنیت متناسب با خود را می‌سازد.



از مهم‌ترین موفقیت‌های امام در برابر غرب این است که تلاش کرد تا آنجا که ممکن است مفاهیم، ساختار و متدهای عملی کردن اندیشه خود را خارج از متناظرهای آنها در اندیشه غربی و بلکه در جهات مخالف آنها تنظیم کند.



- توسعه قدرت در غرب، در خدمت توسعه سرمایه است و آزادی انسان در جامعه جهانی به نفع آزادی سرمایه و تضمین سود آن مصادره شده است. ماهیت این قدرت، تعلقات انسان‌ها را به گونه‌ای سازماندهی نموده است که منتهی به سعادت خود انسان هم نمی‌شود، یعنی تعلق او در خدمت سعادت خودش هم نیست. به عبارت دیگر، قدرتی که زاییده اوست در خدمت سعادت خودش نیست، بلکه در خدمت توسعه سرمایه‌داری است.

- قدرت تولیدشده توسط غرب، به صورت طبقاتی توزیع شده است که نتیجه آن، نوعی برده‌داری نوین شده است! مگر در دوره‌های گذشته چه می‌کردند؟ انسانی را به استخدام

می‌گرفتند و از او استفاده می‌کردند و ارزش افزوده‌اش را مصادره می‌کردند. اگر دو برابر مصرف ضروری خودش گندم تولید می‌کرد نصفش را به خودش می‌دادند و نصف دیگر را ارباب می‌برد. در دوره جدید همه انسان‌ها با یک مدیریت هدایت‌شده به یک نرم‌افزار تبدیل می‌شوند. از طریق آکادمی‌ها و مراکز آموزش عالی و غیره به نرم‌افزاری پیچیده تبدیل می‌گردند. آن‌گاه ارزش افزوده این انسان به دست یک اقلیت حاکم بر جهان مصادره می‌شود. یعنی ثروت اقتصادی تولیدشده به وسیله او به دست کارتل‌ها و تراست‌ها و قدرت سیاسی او به دست احزاب به عنوان باشگاه‌های قدرت مصادره می‌شود.

تبیین دوم: علاوه بر اینکه غرب به افزایش قدرت طبیعی انسان کمک کرده، از طریق ایجاد ساختارهای دموکراتیک، به حضور اراده آزاد جامعه جهانی در جریان چرخش قدرت نیز کمک کرده است. یعنی علاوه بر اینکه توانسته است قدرت جامعه جهانی را افزایش کمی و کیفی بدهد، نسبت بهره‌مندی انسان را هم از قدرت تغییر داده است، یعنی آزاد جامعه جهانی را در فرایند جریان قدرت و تصمیم‌گیری‌های خرد و کلان اجتماعی سهیم کرده است. دموکراسی قالبی است برای امکان حضور اراده آزاد جامعه جهانی در فرایند قدرت و به همین علت از مهم‌ترین رهاوردهای غرب آزادی اجتماعی ناشی از سیستم دموکراتیک به حساب می‌آید. بنابراین ساختارهای مدرن سیاسی، ساختارهایی هستند که امکان تسلط آزاد جامعه جهانی را در جریان قدرت فراهم می‌کند.

#### 📌 نقد

- ادعای حضور اراده بیشتر آزاد در تصمیم‌گیری‌ها صحیح نیست چون این تصمیم‌گیری تنها در حد تصمیم‌گیری‌های خرد است و آزاد جامعه هرگز در تصمیم‌گیری‌های کلان جامعه حضور ندارند. به تعبیر دیگر، این آزادی در چهارچوب زندان قوانین توسعه است. آزادی در سه سطح خرد، کلان و توسعه قابل بررسی است. مقصود از آزادی در سطح خرد، آزادی در بهره‌مندی از قدرت و مصرف آن در چهارچوب ساختارهای حاکم بر جامعه است و مقصود از

سطح کلان، ساختارهای حاکم بر توزیع قدرت - چه سیاسی و چه اقتصادی - می‌باشد و مقصود از سطح توسعه، فرهنگ حاکم بر توسعه است. ادعا این است که میزان حضور آحاد جامعه فقط در سطح بهره‌مندی و خرد است اما در سطح تغییر ساختارها و اهداف حاکم بر ساختارها اراده عمومی هیچ نقشی ندارد و حکومت نمی‌کند. مثلاً ممکن است شخصی احساس کند که در نحوه معیشت خود آزاد است و می‌تواند خوراک و پوشاک و مسکن خود را هر طور که بخواهد شکل دهد و فرض می‌کنیم هیچ قانون اجتماعی او را محدود نکند، آیا اگر در جامعه در سطح تعیین فرم معیشت کسی را محدود نکردند این به معنی آزادی مطلق اوست یا نه آزادی او تابع میزان قدرت اقتصادی اوست، هر چند در میزان این آزادی که به او اعطا شده هیچ محدودیتی در الگوی غذایی و پوششی خود نداشته باشد ولی آیا واقعا تنظیمی که برای الگوی بهداشت غذا و پوشاک خودش می‌کند، تابع میزان تخصیص بودجه اقتصادی او نیست؟ مطمئناً اگر سقف اقتصادی او جابه‌جا شود تصمیم‌گیری او هم تغییر می‌کند. به تعبیر دیگر، آیا اشل حقوقی افراد در جامعه عملاً تصمیم‌گیری آنها را محدود نمی‌کند؟ آیا همه آزادی‌های افراد در چهارچوب اشل حقوقی آنها نیست؟ حال، خود این توزیع ساختار ثروت، تابع نظام توسعه و آرمان‌هایی که برای جامعه تعریف می‌شود و نیز تابع تعاریف حاکم بر عدالت اقتصادی شکل می‌گیرد. اتوپیه‌هایی که مکاتب را تعریف می‌کنند حاکم بر روند توسعه و ساختارهای اجتماعی هستند و در چهارچوب همین ساختارها، افراد از قدرت سیاسی و اقتصادی بهره‌مند می‌شوند. بنابراین آزادی فرد در سطح خرد، تابع تخصیص قدرتی است که به او داده می‌شود. اختلاف طبقاتی حاکی از این است که اراده آحاد مردم در روند توسعه اجتماعی سهمی ندارد و گرنه این‌طور نبود. ما به جای اینکه آمارهای روند دموکراسی را مطالعه کنیم بهتر این است که نتیجه روند دموکراسی را مطالعه کنیم. نتیجه دموکراسی، اختلاف طبقاتی و محرومیت اکثریت به نفع اقلیت است ولو اینکه آن اقلیت بردگی را پنهان کنند و بردگی نرم‌افزاری جدید را - که بردگی نفاق هست - بر جهان تحمیل کنند.

- ممکن است کسی بگوید اگر چه افراد در نظام سرمایه‌داری از قدرت جولان و انتخاب در

سطح خرد برخوردارند، لیکن در تخصیص قدرت هم آزادند، زیرا با رقابت آزاد می‌توانند جایگاه خودشان را در ساختار قدرت تغییر بدهند. یعنی اگر اشل حقوقی یک کارگر ساده، سطح معینی از حقوق را برخوردار است، این کارگر مجبور نبود کارگر شود، بلکه می‌توانست در بازار برود و در سطح یک کارشناس یا تکنیسین یا متخصص کار کند و در ساختار قدرت، جایگاه دیگری پیدا کند تا تخصیص قدرتی که به او داده می‌شد، بیشتر از وضعیت کارگری می‌بود. بنابراین، آزادی در سطح جابه‌جایی ساختارها هم هست.

استدلال فوق، تمام نیست زیرا اولاً به نظر می‌آید که این آزادی هست ولی در واقع رقابت آزاد نیست. زیرا اهرم‌های پنهانی، امکان رقابت آزاد را سلب می‌کند. آنهایی که از امکانات هوشی برابر برخوردار هستند، امکانات بهره‌برداری

زمانی که امام در نجف اشرف، در مقام تئوریسین حکومت اسلامی، اصول یک حکومت اسلامی مطلوب را تبیین و ترسیم می‌کرد — که محصول آن تلاش‌ها در دو کتاب بیع و ولایت فقیه گردآوری شده است — ادبیات حاکم سیاسی از مفاهیمی چون احزاب، پارلمان، رأی‌گیری، دموکراسی و... متشکل بوده است، اما هیچ‌یک از این مفاهیم حتی یک بار در این دو کتاب به کار نرفته است، بلکه امام مفاهیم کلیدی اندیشه سیاسی خود را برآمده از ادبیات دینی تنظیم کرد که از جمله آنها می‌توان به مسجد، هیئت‌های مذهبی، بیعت، شورا، مستضعفین و... اشاره کرد.

برابر ندارند. توزیع ناعادلانه ثروت، امکان رقابت آزاد را از بین می‌برد. این‌طور نیست که هر کسی بتواند با هر امکاناتی در رقابت آزاد با کسانی شرکت کند که امکانات بیشتری دارند. و ثانياً، این به معنی دخالت در شکل‌گیری ساختارهای اجتماعی نیست، حداکثر این است که افراد



جامعه به نسبتی می‌توانند جایگاه خودشان را در ساختار تعریف‌شده تغییر دهند. یعنی فرض کنید در ساختار اقتصادی سرمایه‌داری، مناصبی تعریف می‌شود، حداکثر می‌توان گفت که فرد می‌تواند منصب خود را انتخاب کند. البته چنین چیزی هم ممکن نیست زیرا رقابت آزاد در دستیابی به مناصب در ساختارهای کنونی جهانی وجود ندارد. بر فرض که وجود داشته باشد این به معنی تغییر و دخالت در ساختارها نیست. پس به وضوح درمی‌یابیم که چه در مقیاس ملی و چه در مقیاس جهانی، تنها برای یک اقلیت خاصی امکان حضور در صحنه رقابت می‌باشد. پیش‌بینی‌هایی که در این خصوص می‌شود این است که این محرومیت اکثریت به نفع اقلیت، دائم‌التزاید است. گرچه مدعیان تجدد در پاسخ می‌گویند هر چند که فاصله طبقاتی دائماً بیشتر می‌شود و اکثریت از امکانات بیشتری برخوردار می‌شوند، اما بالاخره میزان بهره‌مندی همان اکثریت هم رو به افزایش است. اما این جواب نمی‌تواند به معنی توسعه عدالت باشد، چرا که توسعه امکانات جهانی و توسعه قدرت بر دوش همین اکثریت است و مدام محرومیت آنها افزایش می‌یابد، یعنی جامعه اقلیت جهانی از کاهش آنها فربه‌تر می‌شود. یعنی منافع اقلیت توسط تلاش اکثریت تأمین می‌شود، و این به معنی توسعه عدالت نیست یعنی اینکه، دموکراسی به توسعه عدالت اجتماعی ختم نشده است، زیرا این مکاتب هستند که عدالت اجتماعی را تعریف می‌کنند و به تبع آن تعاریف است که ساختارها شکل می‌گیرد و در چهارچوب ساختارهاست که حقوق تشخیص داده می‌شود، آن‌گاه در چهارچوب این ساختار، فرد از حقوق و آزادی برخوردار است. قانون حاکم بر ساختارها بر بهره‌مندی هم حاکم است. بر فرض که هیچ قانونی محدودش نکند، آزادی در چهارچوب خرد است و چون مکاتب مادی قدرت ایجاد ایثار ندارند و نمی‌توانند رابطه اجتماعی را بر پایه ایثار و محبت شکل دهند، به ناچار بر جامعه استیثار حاکم می‌شود. استیثار به محرومیت اکثریت به نفع اقلیت منجر می‌شود و این نتیجه، لازمه توسعه مادی و مدیریت مادی است. امام چه زیبا در این خصوص می‌فرماید: «باید

جوانان ما بدانند تا معنویت و عقیده به توحید و معاد در کسی نباشد، محال است از خود بگذرد و در فکر امت باشد.<sup>۱</sup>

تعبیر راسل که می‌گوید وقتی اخلاق مذهبی در جامعه از بین رفت، اخلاق بر پایه منافع عمومی شکل می‌گیرد ناتمام است زیرا آنجا که بین منافع فرد و جمع تعارض پیدا شود، در مکاتب مادی، امکان ایثار به نفع دیگری وجود ندارد بلکه افراد در همه جا به فکر استیثار دیگران هستند و تلاش می‌کنند تا دیگران را قربانی خود کنند. ممکن است فرد در پاره‌ای موارد به نفع منافع جمع، به خاطر سودی که از جمع می‌برد، گذشت کند، ولی آنجایی که منافع خودش با جمع در تعارض افتاد مکاتب مادی قدرت ایجاد ایثار ندارند.

به عبارت دیگر، دموکراسی ابزار اراده اقلیت بر اکثریت و اعطاکننده آزادی‌های خرد به اکثریت است. گرچه نظام‌های دموکراتیک مدعی توسعه آزادی عموم هستند، ولی چون تفاهم را برای حداکثر رساندن سود می‌خواهند، طبیعتاً تمرکز اراده عموم سبب پیدایش تمرکز سرمایه بانک‌ها و اعتبارات جهانی می‌شود و قوانین تمرکز سرمایه کم‌کم بر روند توسعه جهانی حاکم می‌گردد و بر توسعه فرهنگ و پس از آن بر توسعه تأسیسات و تکنولوژی و سپس بر جریان توسعه هنر حکومت پیدا می‌کند. بر هیچ کس پوشیده نیست که در نظام‌های دموکراتیک، جریان توسعه نیاز و ارضاء در خدمت جریان سرمایه قرار گرفته است و چون جریان سرمایه، طبقاتی است، در نتیجه، نظام‌های دموکراتیک به توسعه آزادی ختم نشده و میزان تصمیم‌گیری‌های عمومی افزایش پیدا نکرده است. نمونه بارزش سازمان ملل و نهادهای زیرمجموعه‌اش هستند که هیچ کدام آنها به توسعه آزادی عمومی در سطح جهان کمک نکرده‌اند. بهترین مؤید این کلام، اعطای حق وتو به کشورهای ثروتمند و بزرگ و قدرتمند در شورای امنیت است.

۱. حتی در سطح خرد هم، فرایند تصمیم‌سازی حاکم بر فرایند تصمیم‌گیری است. شاید تصور شود که مردم در روند تصمیم‌گیری سهیم هستند، ولی آیا می‌توان گفت که در روند تصمیم‌سازی هم سهیم هستند؟ بنابراین، آزادی در ساختارهای دموکراتیک، از نوع آزادی در چهارچوب زندان بوده است. وزیر انگلیس در جنگ خلیج فارس گفت کشورهای صنعتی تصمیم گرفتند که این جنگ به راه بیفتد و بعد تصحیح کرد و گفت اراده جامعه جهانی به این تعلق گرفته است و این یعنی ثبت اراده خودشان به نام اراده جهانی.

۲. اصولاً تمدن‌های مادی مطلقاً قدرت تأمین آزادی انسان را ندارند. حتی در این تمدن‌ها، اقلیت حاکم هم از فقدان آزادی در رنج است زیرا توسعه مادی تعلق انسان را به طبیعت افزایش می‌دهد و توسعه تعلق به طبیعت، نتیجه‌اش اسارت انسان به دست امکانات است. یعنی جریان توسعه مادی، به توسعه انگیزش و توسعه شدت روانی نسبت به دنیا ختم می‌شود که محصول آن اسارت انسان به دست طبیعت است. تعاریف ادیان الهی با مکاتب مادی متفاوت است. ادیان الهی توسعه آزادی انسان را به حاکمیت و امارت بیشتر انسان بر نفس اماره می‌شناسد. انسان اگر امیر نفس اماره خود شد، امیر بر طبیعت نیز می‌شود. راهی را که ادیان الهی پیشنهاد می‌کنند، زهد و شرح صدر در مقابل دنیا است. زهد نه به معنی نداشتن، بلکه به معنی بزرگ‌تر از دنیا بودن، متعلق به دنیا نبودن.

بنابراین جامعه جهانی از نوع دیگری از فقدان آزادی رنج می‌برد که محصول غرب است و غیر از آزادی طبیعی و اجتماعی است. بر فرض که تجدد و مدرنیته از طریق افزایش قدرت، آزادی طبیعی انسان را افزایش دهد و نقدهای مطرح شده بر آن وارد نباشد و بر فرض که از طریق توسعه نظام‌های دموکراتیک، آزادی اجتماعی انسان فراهم شده باشد و بزرگی انسان، به دست انسان از بین نرود، اما غرب گونه دیگری از اسارت را برای بشریت پیش آورده است و آن اسارت انسان به دست طبیعت است. جریان توسعه مادی چون انسان را به توده‌ای از ماده و تنها با غرایزش تعریف می‌کند، فرایندی که برای توسعه پیش روی انسان می‌گذارد به حداکثر رساندن ارضاء از طریق به حداکثر رساندن تعلق به طبیعت است. بنابراین حتی آن

اقلیت حاکم بر جامعه جهانی هم از فقدان آزادی رنج می‌برند. یعنی همه آنها اسیر طبیعت‌اند. البته این دیدگاه ادیان آسمانی نسبت به انسان است که ظرفیت انسان را بیش از طبیعت می‌داند و او را به بیش از طبیعت دعوت می‌کند. این به معنی زهد منفی در دنیا نیست، بلکه به معنی زهد مثبت است. ممکن است انسان تمدن هم بسازد ولی اسیر ماده نباشد. هر گاه تمدنی بر زهد مثبت تکیه نداشته باشد انسان‌ها را به تعلق بیشتر به دنیا فرا می‌خواند که به اسارت انسان منجر خواهد شد. ولی دعوت انبیا در مرحله اول به زهد دنیا و در مراحل بعدی به یقین و رضا و عبودیت می‌رسد که در منابع دینی ما آمده است که بالاترین مدارج زهد، پایین‌ترین درجات یقین و بالاترین درجات یقین، پایین‌ترین درجه رضاست. انسان در سیر تکاملی خود می‌تواند از زهد تا عبودیت پیش رود و این یعنی، تمام آنچه مکاتب مادی انسان را به او دعوت می‌کنند، از دعوت اولیه انبیا پایین‌تر است.

یکی از صاحب‌نظران معاصر در خصوص اسارت انسان در دو عصر مدرن و قرون وسطی می‌نویسد:

مسئله در بعضی از ادوار قرون وسطی نمی‌توان منکر این اسارت شد و ظلمت ذهنی را که نوعی آماده‌سازی جو روانی برای قبول ظلم بوده است نادیده گرفت، ولی باید دانست که ذهن انسان اگر هم همیشه اسیر نباشد، به هر طریق، اغلب مقید است. در این قلمرو، ارزیابی واقع‌بینانه، موقعی تحقق پیدا می‌کند که ما نه الزاما از قید ذهنی دیگران، بلکه حداقل از نحوه قید ذهنی خود، آگاهی پیدا بکنیم. تفکر، موقعیت و شرایط خارجی خود را خود انتخاب نمی‌کند، ولی موضع آن نسبت بدان‌ها می‌تواند روشن باشد. آیا در جهان امروز، سیاست که خود را مجهز به علم و صنایع جدید و اقتصاد نیز کرده است، همان اسارت و شاید هم اسارت بیشتری را به ذهن انسان تحمیل نمی‌کند؟ انسان امروزی با تمام انانیتی که از خود بروز می‌دهد، آیا باز از تفکر و امکانات احتمالی آن سرخورده و ناامید به نظر نمی‌رسد؟ انسان در قرون وسطی احتمالا آزاد نبوده، ولی آیا انسان معاصر با تمام ادعای خود، واقعا آزادی خود را کسب کرده است؟ از این نظرگاه می‌توان معتقد بود که با وجود اینکه مفهوم آزادی در سیر تاریخ معنای واحدی

نداشته است، ولی باز به هر طریق، آزادی همیشه فقط کوششی برای کسب آزادی بوده است و این حقیقت را هم در مورد انسان دوره قرون وسطی باید صادق دانست و هم در مورد انسان امروزی.<sup>۱</sup>

### امنیت

یکی دیگر از شاخص‌ها و دستاوردهای مهم که برای غرب ذکر می‌کنند، توسعه امنیت اجتماعی و به دنبال آن امنیت روانی جامعه است. یعنی افزایش ضریب امنیت اجتماعی از رهاوردهای مهمی است که طرفداران غرب بدان معتقدند و مدعی‌اند آن را از طریق ایجاد فرهنگ تساهل و مدارا و فرهنگ زندگی جمعی و رشد آن را به وسیله ایجاد نرم‌افزارها و سخت‌افزارها و ایجاد ساختارها و نهادهای اجتماعی در سطح ملی، منطقه‌ای و جهانی محقق ساخته‌اند.

### نقد

- با توجه به اینکه تمدن‌های مادی، بشر را به گرایش هر چه بیشتر به دنیا و تعلق به آن دعوت می‌کنند و محبت و تعلق دنیا تنها ذخیره انرژی آنها برای ایجاد تحرک و بهره‌مندی است، چنین تمدنی اساساً نمی‌تواند امنیت اجتماعی - در مقیاس‌های ملی، منطقه‌ای و جهانی - ایجاد کند. چگونه ممکن است تمدنی که پایه و پایگاه روابط اجتماعی خود را بر محور توسعه تعلق به دنیا قرار داده است به روابط محبت‌آمیز، ایثار و امنیت ختم شود؟ اگر اصل، دنیا و افزون‌خواهی در آن باشد و هیچ چیزی فراتر از دنیا مد نظر نباشد و همه به دنبال دستیابی بیشتر و کامیابی بیشتر از دنیا باشند، طبیعی است که مسابقه قدرت بر سر دنیا شکل می‌گیرد و مسابقه قدرت بر سر دنیا ممکن است زمینه همکاری را ایجاد کند، اما این همکاری دیگر بر مبنای محبت و ایثار نمی‌تواند باشد، بلکه رابطه، رابطه انسان‌هایی است که بر سر معبودشان

۱. کریم مجتهدی، فلسفه در قرون وسطی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۹، چ ۲)، ص ۳، ح.

با یکدیگر رقابت می‌کنند. رقابت بر سر دستیابی بیشتر به محبوب و غایت نهایی. چنین رابطه‌ای، رابطه محبت، ایثار و فداکاری نیست. این طور نخواهد بود که فردی خود را به نفع دیگران قربانی کند، بیشتر خدمت کند و کمتر برداشت نماید. طبیعتاً هر گاه مسابقه بر سر دنیا شکل گرفت، نتیجه قطعی آن، پیدایش روحیه استیثار است. اگر پایگاه روابط اجتماعی استیثار شود، طبیعی است که امنیت نمی‌تواند شکل بگیرد و هیچ‌گاه روابط بر پایه امنیت استوار نمی‌شود. در این صورت هیچ کس از ناحیه دیگران احساس امنیت نمی‌کند، بلکه همه مثل گرگ‌های گرسنه کاملاً مراقب یکدیگرند تا در لحظه غفلت بتوانند دیگری را بدرند و از آن منفعت ببرند. این حقیقت در مآخذ و منابع روایی ما - از جمله در نامه ۳۱ نهج‌البلاغه که وصایای امیرالمؤمنین (ع) به امام مجتبی (ع) می‌باشد - آمده است و از آن تحت عنوان تکالب بر سر دنیا تعبیر شده است. یعنی چنین افرادی، بسان سگ‌هایی هستند که فریاد می‌زنند و به روی همدیگر زوزه می‌کشند و همدیگر را تهدید می‌کنند. در هر حال این بیان، حقیقتی را برای انسان روشن می‌کند و آن اینکه اگر اساس ارتباط بین انسان‌ها دنیا شد، مسابقه بر سر دنیا به تکالب و تعارض و درگیری بر سر دنیا ختم می‌شود. چنان که اگر همه تلاش کنند تا مناسبات اجتماعی را به نفع خود تمام کنند، همه از یکدیگر احساس خطر و ناامنی می‌کنند و یقیناً امکان ایجاد امنیت روانی در چنین جامعه‌ای وجود ندارد. امام تنها راه نجات از این دردها و اضطراب‌ها را در معنویت و اسلام می‌جوید و می‌فرماید:

از معنویت نباید غافل بود که کلید دردهاست. ما معتقدیم تنها مکتبی که می‌تواند جامعه را هدایت کند و پیش‌برد اسلام است و دنیا اگر بخواهد از زیر بار هزاران مشکلی که امروز با آن دست به گریبان است، نجات پیدا کند و انسانی زندگی کند... باید به اسلام روی بیاورد.<sup>۱</sup>

- نکته دیگری که تأمل‌برانگیز است اینکه در دستگاه مادی، ابزار مدیریت و فرماندهی، ایجاد

احساس حقارت و دنائت در طبقات مادون برای فرمان‌پذیری است، یعنی اگر روابط اجتماعی بر پایه امنیت نباشد، فرماندهی و فرمان‌پذیری هم بر پایه محبت نمی‌شود. این‌طور نیست که تبعیت طبقات مادون مثل تبعیت یک کارگر از بالادست خود یا یک نظامی از مافوق خود یا یک معاون از رئیس خود در یک ساختار اقتصادی بر مبنای محبت و عشق به یکدیگر باشد، بلکه بر پایه احساس حقارت است، زیرا در دستگاه مادی امکان ایجاد تبعیت بر پایه محبت نیست، لذا مجبورند از طریق ایجاد تحقیر طبقاتی، فرامین و برنامه‌ریزی و سرپرستی خود را پیاده کنند و خاصیت تحقیر طبقاتی که ترکیبی از تحریک و تحریض به دنیا و محرومیت از دنیا است، چیزی جز ایجاد دنائت نیست. عامل فرمانبری طبقات محروم حرص به دنیا و محرومیت از دنیا است. حرص و محرومیت، منشأ احساس حقارت و منشأ فرمان‌پذیری برای دستیابی به دنیای بیشتر است. طبیعی است اگر در جامعه‌ای علی‌الدوام تحریض به دنیا به اضافه محرومیت ایجاد کردند، یعنی همه طبقات را تحریک به دنیا کردند ولی اجازه مصرف و بهره‌مندی را از دنیا به شکل طبقاتی صادر نمودند، در چنین نظامی دنائت شکل می‌گیرد، یعنی انسان حریص به دنیا و محروم از دنیا به دنائت نفس می‌رسد و دنائت نفس، منشأ تجاوز است. همان‌طور که مسابقه بر سر دنیا منشأ تجاوز است، احساس حقارت مادی هم منشأ تجاوز است. طبیعی است دستگاهی که مولد استیثار و مولد روحیه حرص و محرومیت از دنیا و تحقیر طبقاتی باشد، نمی‌تواند ختم‌کننده روابط بر پایه محبت گردد. افراد چنین جوامعی چه در مقیاس بین‌المللی، منطقه‌ای و ملی و چه در سطح خرد و کلان و توسعه و چه در خانواده، محیط کار، آموزش و پرورش و... احساس امنیت نخواهند کرد. همه ملت‌ها و قدرت‌ها همدیگر را تهدید می‌کنند. اینکه می‌بینید در آثار هنری غرب به خصوص در فیلم‌های جنگی اولین افرادی که به دنبال یک جنایت مورد بازجویی قرار می‌گیرند، افراد همان خانواده هستند و نزدیک‌ترین افراد به آن هستند، به خاطر واقعیتی است که در جامعه غرب وجود دارد و آن، احساس ناامنی از نزدیک‌ترین اشخاص است. یکی از عوامل به وجود آمدن خانواده‌های تک‌والدینی همین احساس ناامنی است که درون خانواده غرب پیدا شده است. هر گاه روابط

جامعه‌ای بر مبنای اصل شدن دنیا بود، این روابط منتهی به ناامنی و احساس اضطراب از سوی یکدیگر می‌شود و هیچ‌گاه به توسعه امنیت منتهی نمی‌گردد. اگر روابطی بخواهد در یک جامعه - در هر مقیاسی - منتهی به امنیت اجتماعی شود، باید پایگاه این روابط، ایمان و حب نسبت به خدای متعال و شرح صدر و زهد و فراغت نسبت به دنیا باشد. انسان‌هایی که با بیش از دنیا مأنوس‌اند و دریچه‌های غیب عالم به روی آنها گشوده شده و با درک عظمت حق، بزرگی دنیا از چشم آنها افتاده و دنیا در نظرشان حقیر شده است، هیچ‌گاه بر سر دنیا و دستیابی به آن مسابقه نمی‌دهند. روابط آنها برای دستیابی به قرب و رضوان الهی است و نگاهشان نسبت به انسان‌های دیگر، نگاه استخدام‌گرایانه نیست، بلکه آنها را بندگان خدا می‌شمارند و طریق قربشان را به خدای متعال، ایثار و محبت بیشتر به بندگان خدا می‌دانند. مکتبی که به بیش از دنیا دعوت می‌کند، می‌تواند ایثار را در دنیا نهادینه کند. به هر میزانی که در درون یک جامعه، محبت خدای متعال و گرایش به حق و ایمان شکل می‌گیرد، روابط محبت‌آمیز و ایثارگرایانه به احساس امنیت از جانب یکدیگر منتهی می‌شود، نه فقط افراد از یکدیگر احساس خطر نمی‌کنند، بلکه یکدیگر را پشتوانه امنیت خود می‌دانند. احساس می‌کنند دیگران حاضرند در همه شرایط برای آنها ایثار کنند. بنابراین از این نظر، تنها راه برای دستیابی به امنیت اجتماعی، این است که پایگاه روابط اجتماعی را از تعلق به دنیا به تعلق به خدای متعال تغییر دهیم و تا چنین تحولی اتفاق نیفتد، امکان ایجاد امنیت در روابط اجتماعی نیست. هر چه مسابقه بر سر دنیا توسعه یابد و شدت روانی نسبت به دنیا افزایش پیدا کند، ضریب ناامنی اجتماعی در مقیاس خرد و کلان افزایش می‌یابد.

- راهی را که غرب برای جلوگیری از ناامنی پیشنهاد می‌کند، مسلح‌تر شدن جامعه جهانی است اما واقعیت این است که مسلح شدن نه تنها نمی‌تواند علامت امنیت باشد، بلکه در باطن خود ایجاد ناامنی و تهدید می‌کند، همچنان که سلاح‌های کشتار جمعی و مسابقه تسلیحاتی کشورهای صنعتی تا کنون نتوانسته است امنیت روانی ایجاد کند. آیا با وجود جنگ‌هایی مثل جنگ بالکان، عراق، افغانستان و... - که برای ایجاد تسلط از طریق مدیریت رعب راه‌اندازی



شده‌اند - می‌توان از امنیت جهانی و امنیت روانی سخن گفت؟ به طور کلی راهی را که توسعه مادی برای ایجاد امنیت اجتماعی پیشنهاد می‌کند، مسلح‌تر شدن، ایجاد قدرت‌های متمرکز و مدیریت از طریق رعب است که خود اینها عوامل گسترش ناامنی روانی در جامعه جهانی هستند، یعنی گرچه ممکن است یک سلسله درگیری‌ها و تعارضات را کاهش بدهد، اما اولاً ایجاد امنیت برای اکثریت و علیه اقلیت است و ثانياً امنیت از طریق ایجاد رعب است که باطن آن ناامنی جهانی است. به میزانی که رعب در جامعه جهانی افزایش یابد، ضریب ناامنی هم افزایش یافته است.

مبنای امنیت، محبت است. اگر مبنای امنیت بر رعب شد، باطنش ایجاد ناامنی است و اگر بر پایه محبت شد - و ایجاد رعب فقط برای جلوگیری از فزون‌خواهی در آن دستگاه بود - چنین چیزی ممکن است به امنیت اجتماعی ختم شود. البته ما معتقد نیستیم که به هیچ وجه نباید رعب وجود داشته باشد و تنها عشق و محبت به تنهایی می‌تواند عامل شکل‌گیری روابط عادلانه در عالم باشد، اما معتقدیم اگر جایگاه رعب به عنوان مبنای شکل‌گیری روابط اجتماعی شناخته شد، منتهی به توسعه ناامنی اجتماعی و روانی خواهد

امام بر خلاف عمده نقدهای پیش از خود - که تنها ناظر به پاره‌ای آرای برخی اندیشمندان غربی بود و به همین علت، تنها می‌توانست همان شخص و پیروانش را به چالش کشد - روش نقد کلان غرب را به کار برد. ایشان، نقدهایی به غرب ارائه کرد که همه کلیت غرب را به رگم همه تکرر و اختلافی که داشت به چالش می‌کشید.

شد. در نقطه مقابل پیشنهاد تمدن مادی غرب، ادیان الهی، و مکاتب الهی راهی را که برای توسعه امنیت انسان پیشنهاد می‌کنند، تغییر نگرش انسان به هستی است، یعنی انسان را به بیش از دنیا مأنوس کردن و او را بر فراز قله‌های دنیا قرار دادن و فضاهای جدیدی را به روی

او گشودن. تغییر در نظام مصرفی انسان و ایجاد ایمان در انسان، راهی است که انبیای الهی برای رساندن انسان به نقطه امنیت در نظر می‌گیرند و به تعبیر دیگر، یعنی سیر دادن انسان به مقام توحید. آنچه از نظر ادیان الهی عامل شکل‌گیری ناامنی در انسان است، شرک است و آنچه منشأ پیدایش ایمنی و امنیت می‌شود همان ایمان و درک مقام توحید است. یکی از وجوهی که ایمان را ایمان می‌گویند همین است که ایجاد امنیت در انسان می‌کند و انسان را به نقطه امن می‌رساند.

از نظر تحلیلی که ادیان الهی می‌کنند هر نوع تعلق به غیر خدای متعال در وجود انسان ایجاد ناامنی می‌کند، چرا که در درون انسان ظرفیتی بیش از دنیا وجود دارد و آن میل به خلود و ابدیت است. اگر انسان به دنیا تعلق پیدا کرد - با توجه به بصیرت و آگاهی و میل به خلود و حیات ابدی که در انسان است و با توجه به اینکه هم انسان در معرض تحول است و هم این محبوب‌ها در معرض تحول‌اند و این دو تحول، پایداری ارتباط را تهدید می‌کند - طبیعی است که این نوع محبت‌ها محبت‌هایی باشند که منشأ پیدایش اضطراب و ناامنی روانی در درون انسان شوند. لذا راهی را که ادیان الهی پیشنهاد می‌کنند، دعوت به توحید و نجات از شرک در همه وجوه خودش می‌باشد. به میزانی که در وجود انسان شرک آمیخته است، منشأ بروز ناامنی و اضطراب و دغدغه خاطر است و به عکس به میزانی که انسان رو به توحید بیاورد و فارغ از غیر حق و متوجه به حق شود، به همان میزان به نقطه امن می‌رسد. حتی در انسانی که به مقام توحید رسیده است، خوفش مقدمه امنیت اوست، چرا؟ چون خوف او از خدای متعال نیست، خوفش از عدل اوست و همین خوف از عدل الهی، منشأ توجه به حق و فضل حق می‌شود. چنین انسانی آن‌گاه که با توجه به حق، عدل الهی و نقایص خودش احساس خطر می‌کند، به دامن فضل الهی پناه می‌برد و از همین نقطه مخاطره به نقطه امنیت می‌رسد.

#### 👉 حقوق قشرها

طرفداران تمدن غرب مدعی‌اند که به وسیله فرهنگ تجدد، حقوق قشرها توسعه پیدا کرده

است و تجدد با تعریف جدید از حقوق قشرها و نسبت آنها با یکدیگر به استیفای حقوق آنها به ویژه حقوق بانوان ختم شده است.

#### نقد

- مکاتب مادی در علوم پایه، انسان را برآمده از ماده تعریف می‌کنند و محصول ماده می‌دانند، لذا علوم پایه در علوم اجتماعی و علوم انسانی حضور دارند. یعنی تعریفی که در فلسفه فیزیک برای ماده می‌شود، قواعد آن در علوم اجتماعی و علوم پایه کارآمدی دارد. یعنی ماده در جریان توسعه خود به حیات و حیات در تکامل خود به انسان و انسان در تکامل خود به پیدایش جامعه ختم شده است. پس انسان هم ماده است و قوانین حاکم بر ماده نیز بر او حاکم است. وقتی در یک فرهنگی انسان چنین تعریف می‌شود، بحث از حق و باطل و حقوق انسان بی‌معناست. اگر انسان برآمده از ماده است و قوانین عمومی رفتار ماده بر سرنوشت او حاکم است، دفاع از حق و باطل بی‌معناست. بنابراین علوم اجتماعی و انسانی - که بحث‌های مربوط به انسان از جمله قشرهای انسانی، از شعب آنها است - در مکاتب مادی از فروع علوم پایه هستند و در علوم پایه هم جایی برای صحبت از حقوق قشرها نیست.

- دفاع از حق و باطل در مکاتب راه ندارد. حق و باطل در جایی مطرح می‌شود که انسان به خداوند متعال روی آورد. در ظلمت، همه چیز با هم برابرند، خود تکثرگرایی و نسبی کردن مطلق حق، رویکرد جدیدی است که ناشی از مکاتب مادی است. ضرورت مکاتب مادی نسبی شدن حق است، نسبی شدن حق یعنی مساوی بودن حق و باطل. بنابراین دفاع از حقوق قشرها و انسان در این مکاتب که حق و ناحق در آنها یکی است، بی‌معناست.

- به لحاظ وقوعی نیز می‌بینیم که برنامه‌های غرب هرگز به آزادی حقوق انسان‌ها به ویژه بانوان - که غرب به گونه ویژه‌ای ادعای آن را دارد - نینجامیده است. به عنوان مثال، در نتیجه جریان توسعه مادی، بانوان در عرصه اجتماعی حضور یافته‌اند، اما از جمله مشاغلی که برای آنها تعریف شده، استفاده از جاذبه‌های آنها برای به حداکثر رساندن مصرف اجتماعی و

انبوه‌سازی مصرف در تبلیغات است.

اگر می‌بینیم انسان‌ها در زندان سرمایه‌داری و در چهارچوب زندان مادی محاصره شده‌اند و احساس آزادی می‌کنند، به خاطر این است که تبلیغات و هنر در خدمت توسعه سرمایه‌داری قرار گرفته است و آزادی‌های در سطح خرد به جایی آزادی‌های در سطح کلان تبلیغ می‌شود. در دنیای مدرنیته از طریق توسعه علوم اجتماعی به نحوی مهندسی انسان می‌کنند که حتی از بردگی خودش احساس رضایت کند. الان پیش‌بینی می‌کنند از طریق مهندسی انسان، انسان‌هایی بسازند که از کار زیاد احساس رضایت کنند و اگر احساس خستگی کرد، با مواد مخدر دوباره نیروی آن را بازگردانند! به هر حال، این احساس آزادی یک توهم و یک خیال بیشتر نیست که به صورت یک رنج، به وجدان جامعه جهانی منتقل شده و همین رنج موجب اوج‌گیری نارضایتی‌هایی نسبت به جامعه جهانی شده است. و الا آزادی انسان در نظام مادی چه در دوره مدرن و چه پسامدرن و چه قبل از مدرن امر ممکن نبوده و نخواهد بود، بلکه در تمام این تطور ادوار آنچه اتفاق افتاده است نهادینه‌تر شدن بردگی بوده است، زیرا همواره در دستگاه مادی، تعاریف مادی بر ساحات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی حاکمیت دارد. علت درگیری تمدن مادی با انقلاب اسلامی همین است که انقلاب اسلامی قصد دارد این چهارچوب را بشکند و مفاهیم جدیدی را جایگزین تعاریف حاکم بر جهان کند. اگر انقلاب اسلامی یک انقلاب ملی بود که در مسیرهای خودش محاصره می‌شد، معلوم نبود آنها با آن درگیر شوند، چون به عنوان یک مکتب رقیب در مقابل مکتب‌های مادی قرار گرفت و تعاریف حاکم بر عدالت سیاسی و اقتصادی و فرهنگی را مورد حمله قرار داد و می‌خواهد در سطح تغییر تعاریف توسعه حضور یابد و بنا ندارد در چهارچوب تعاریف موجود، حق خودش را استیفا کند، به تعبیر دیگر، بنا ندارد به طوفان در فنان چای یا به آزادی در زندان قناعت کند.

## استراتژی‌های جدید شیطان بزرگ در تقابل با ایران

نگاهی به قطعنامه چهارم شورای امنیت علیه ایران از دیدگاه الگوهای تقابل استراتژیک در روابط بین‌الملل

دکتر حسین قریب

### ◆ مقدمه

در پی برگزاری اجلاس شورای حکام و سپس وزرای خارجه گروه ۵+۱، قطعنامه چهارم از سوی شورای امنیت در تاریخ ۸۷/۷/۶، علیه فعالیت‌های هسته‌ای ایران صادر شد. در این قطعنامه (به شماره ۱۸۳۵) هر چند تحریم‌های جدید مطرح نگردیده است، لکن از ایران خواسته شده است که به قطعنامه‌های قبلی شورای امنیت در خصوص لزوم تعلیق جریان غنی‌سازی اورانیوم پایبند و همچنین پاسخگوی پرسش‌های آژانس بین‌المللی انرژی اتمی باشد. با توجه به محورهای مذکور، باید اذعان کرد که قطعنامه جدید شورای امنیت متضمن بار حقوقی در خور توجهی برای ایران است و از هم اکنون می‌توان پیش‌بینی کرد که بر اساس

محتوای قطعنامه مزبور، در آینده نیز مطالبات جدیدی از سوی شورای امنیت علیه ایران دامن زده خواهد شد. از این رو، نباید به فقدان تحریم‌های جدید در قطعنامه مزبور دلخوش کرد یا دچار ساده‌اندیشی گردید.



**امریکا بعد از تجربه و ارزیابی عملیاتی خود در کشورهای افغانستان و عراق که صرفاً با بهانه‌های واهی و همچنین در لوای برنامه مبارزه با تروریسم آنها را صورت داد، به تنوع‌بخشی در استراتژی‌ها و مدل‌های تقابل خود با تهدیدات منطقه‌ای تن داده است.**



اما از آنجا که تمامی کارشناسان بین‌المللی می‌دانند که ساز و کارهای تصویب قطعنامه‌ها علیه ایران عمدتاً توسط امریکا مدیریت و اعمال می‌گردد و قاعده بازی را این کشور تعریف می‌کند، لذا در این مقاله در نظر است نسبت به استراتژی و الگوهای تقابل امریکا با ایران - که از طریق قواعد و ساز و کارهای شورای امنیت اعمال می‌شود - بررسی تحلیلی به عمل آید.

بر اساس اصول کلاسیک روابط بین‌الملل، شاخص‌های اساسی رفتار

استراتژیک بازیگران منطقه‌ای و جهانی (اعم از دولتی و غیر دولتی)، بر اساس مؤلفه‌های متنوع و پیچیده «قدرت» صورت می‌پذیرد. قدرت‌سازی (در عرصه‌های مختلف سیاسی، نظامی و اقتصادی) همواره اقدامی تعیین‌کننده برای بقا و توسعه همه‌جانبه هر بازیگر محسوب می‌شود. در پی تحولات بین‌المللی که از دهه ۱۹۹۰ رخ داده، ابعاد و مؤلفه‌های «قدرت‌سازی» نیز دچار تغییرات اساسی گردیده و در عرصه‌های سخت‌افزاری و نرم‌افزاری تبلور جدی پیدا کرده و حوزه‌های آن را وسعت و پیچیدگی خاصی بخشیده است.<sup>۱</sup>

1 . Joseph.NYE,Soft Power, 2004 ,P 22 – 29 .

جابه‌جایی در سلسله مراتب قدرت، همواره منوط به تغییر در منابع قدرت است. هر گاه منابع قدرت دچار تغییرات اساسی گردد، باید انتظار جابه‌جایی در سلسله مراتب قدرت را داشت. بدیهی است در قالب مفاهیم استراتژیک مزبور، تهدیدات و فرصت‌ها نیز معنی‌دار

امریکا، در کاربرد مطلق به‌کارگیری الگوهای متقارن، تجدید نظر کرده است و سعی در به‌کارگیری الگوهای مرکب تقابل دارد.

می‌شوند و ابعاد و دامنه‌های گسترده‌تری می‌یابند. بدین معنی که کشورها و یا هر بازیگر جهانی، تنها در صورت برخورداری از قدرت (اعم از نرم‌افزاری و سخت‌افزاری) می‌تواند از فرصت‌های محیطی استفاده کند و در صورت ضعف (اعم از نرم‌افزاری و سخت‌افزاری) در تقابل با تهدیدات آسیب‌پذیر خواهد بود.<sup>۱</sup>

حال باید دید که امریکا جهت بسط قدرت خود، چرا از ساز و کارهای سازمان ملل و نهادهای بین‌المللی (آژانس بین‌المللی اتمی) برای مقابله با ایران استفاده می‌کند؟ الگوی امریکا برای مقابله با ایران چیست؟ ضعف‌ها و قدرت‌های طرفین، تهدیدات و فرصت‌های متقابل چگونه است؟

#### ◆ الگوهای تقابل

در عرصه روابط بین‌الملل، الگوها و مدل‌های تقابل استراتژیک، به صورت زیر تعریف می‌شود:

▪ الگوهای متقارن

▪ الگوهای نامتقارن

هر یک از الگوهای مذکور دارای ویژگی‌های خاص خود هستند که به رئوس بعضی از آنها

اشاره می‌شود:

### ۱. الگوی متقارن

الگوی متقارن تقابل، دارای ویژگی‌ها و شاخص‌های ذیل است:

- آشکار
- منظم
- متمرکز
- سریع
- غافلگیرانه
- ضربات مستقیم
- اثربخش

### ۲. الگوی نامتقارن

الگوی نامتقارن تقابل، دارای ویژگی‌ها و شاخص‌های ذیل می‌باشد:

- غیر آشکار
- نامنظم
- غیر متمرکز و پراکنده
- بطئی
- ضربات غیر مستقیم
- فرسایشی

عملیات‌های نظامی کشورها علیه یکدیگر، نمادی از الگوهای متقارن تقابل است که دارای سابقه تاریخی طولانی در عرصه روابط بین‌الملل می‌باشد. معمولاً کشورهای با قدرت بالا در مواجهه و تقابل با کشورهای دیگر، از الگوهای متقارن بهره‌گیری می‌نمایند، اما کشورهای



ضعیف و یا نهضت‌های آزادیبخش، علیه سایر کشورهای قوی‌تر و یا حاکمیت‌های داخلی خود، معمولاً از الگوهای نامتقارن بهره می‌گیرند.

در پی تحولات دهه‌های اخیر که در عرصه روابط بین‌الملل رخ داده است، الگوهای نامتقارن تقابل از اهمیت بیشتری برخوردار شده است. الگوی مزبور می‌تواند از سوی کشورهای با قدرت پایین، متوسط و بالا علیه قدرت‌های بالا به کار گرفته شود و متقابلاً حتی از سوی کشورهای با قدرت بالا نیز پیگیری و اجرا نیز می‌شود. اما این نکته بسیار مهم را باید در نظر داشت که در ازای تهدیدات «نامنظم»، نمی‌توان صرفاً از الگوی تقابل «مقارن» استفاده کرد.

برای مواجهه و غلبه بر تهدیدات، توجه به «ماهیت» تهدیدات و رعایت اصل «سنخیت» برای مقابله با آنها ضروری است.

#### ◆ الگوهای مرکب و منعطف تقابل

به اقتضای تحولات بین‌المللی، کشورهای قدرتمند برای پیشبرد اهداف استراتژیک خود، صرفاً از یک الگوی تقابل بهره‌گیری نمی‌کنند و از الگوهای مقارن و نامتقارن به صورت ترکیبی استفاده می‌کنند. هر کشور، متناسب با قدرت و توانایی‌های

اتخاذ استراتژی انقلاب‌های مخملی و رنگین در منطقه آسیای مرکزی و یا تشدید تبلیغات و تهاجم فرهنگی و همچنین ساماندهی گروه‌های فشار در کشورهای هدف، از جمله مصادیق بارز و آشکار الگوی نامتقارن تقابل امریکا نسبت به کشورهای مورد نظر محسوب می‌شود.

خود و در جهت بهره‌گیری از فرصت‌ها و مقابله با تهدیدات و همچنین رعایت اصل «سنخیت»، دارای سیاست‌های استراتژیک «منعطف» و «مرکب» است و به فراخور شرایط محیطی و... دارای الگوهای مقارن، نامتقارن و یا ترکیبی از آن دو، برای پیشبرد اهداف استراتژیک

می‌باشد.

امریکا بعد از ماجرای ۱۱ سپتامبر، بیش از پیش به اهمیت و حساسیت الگوهای نامتقارن توجه پیدا کرده است و در تلاش است همواره ضریب آسیب‌پذیری خود را نسبت به الگوهای نامتقارن تقابل کاهش بخشد (نکته‌ای که قبلا مورد توجه جدی مقامات امریکایی نبوده است) و از سوی دیگر برای مقابله با تهدیدات خود نیز از الگوی مزبور بهره‌گیری همه‌جانبه‌ای (اعم از استراتژیکی یا تاکتیکی) به عمل می‌آورد.

امریکا بعد از تجربه و ارزیابی عملیاتی خود در کشورهای افغانستان و عراق که صرفا با بهانه‌های واهی و همچنین در لوای برنامه مبارزه با تروریسم آنها را صورت داد، به تنوع‌بخشی در استراتژی‌ها و مدل‌های تقابل خود با تهدیدات منطقه‌ای تن داده است. امریکا، در کاربرد مطلق به‌کارگیری الگوهای متقارن، تجدید نظر کرده است و سعی در به‌کارگیری الگوهای مرکب تقابل دارد. اتخاذ استراتژی انقلاب‌های مخملی و رنگین در منطقه آسیای مرکزی و یا تشدید تبلیغات و تهاجم فرهنگی و همچنین ساماندهی گروه‌های فشار در کشورهای هدف، از جمله مصادیق بارز و آشکار الگوی نامتقارن تقابل امریکا نسبت به کشورهای مورد نظر محسوب

از آنجا که ایران، به عنوان بازیگر مهم منطقه‌ای، دارای شرایط ویژه داخلی و خارجی می‌باشد و همچنین قدرت استراتژیک خود را در تحولات منطقه‌ای و خصوصا وقایع افغانستان و عراق نشان داد و در بحران‌های مذکور نیز رفتارهای عقلانی را نمایان ساخت، لذا امریکا برای تقابل با تهدید ایران فاقد توانایی کاربرد «مطلق» الگوی متقارن تقابل است و از الگوی متقارن، به سوی الگوی جدید «نامتقارن مرکب» روی آورده است و این موضوع کماکان نیز ادامه دارد.

می‌شود. دلایل انتخاب الگوی نامتقارن تقابل، بسیار گسترده و گوناگون است که ذکر آنها در حوصله مباحث این مقاله نیست، لکن رعایت اصل اساسی توازن قدرت و همچنین انطباق با تحولات محیطی، یکی از اصلی‌ترین دلایل تغییر در الگوهای تقابل است.

از آنجا که ایران، به عنوان بازیگر مهم منطقه‌ای، دارای شرایط ویژه داخلی و خارجی می‌باشد و همچنین قدرت استراتژیک خود را در تحولات منطقه‌ای و خصوصا وقایع افغانستان و عراق نشان داد و در بحران‌های مذکور نیز رفتارهای عقلانی را نمایان ساخت، لذا امریکا برای تقابل با تهدید ایران فاقد توانایی کاربرد «مطلق» الگوی متقارن تقابل است و از الگوی متقارن، به سوی الگوی جدید «نامتقارن مرکب» روی آورده است و این موضوع کماکان نیز ادامه دارد.

### ◆ الگوی نامتقارن مرکب

همان‌طور که ذکر شد، کشورهایی که دارای قدرت همه‌جانبه هستند، از سیاست‌ها، استراتژی‌ها و الگوهای تقابل «مرکب» و «منعطف» استفاده می‌کنند. امریکا در مواجهه و تقابل با ایران به سوی بهره‌گیری از الگوی «نامتقارن مرکب» روی آورده است. دلیل اصلی بهره‌گیری از الگوی مزبور چیست؟

الگوی نامتقارن مرکب، الگویی است که با بهره‌گیری «ترکیبی» از شاخص‌های الگوهای متقارن و نامتقارن، در صدد افزایش هزینه، فشار، انزوا و ایجاد وضعیت فرسایشی برای کشور هدف می‌باشد. در الگوی «نامتقارن مرکب» از ابزارهای الگوی متقارن، در جهت تحقق اهداف الگوی نامتقارن بهره‌گیری می‌شود. امریکا با بهره‌گیری از ابزار شورای امنیت، که یکی از گونه‌های مدل متقارن تقابل در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی است، اهداف الگوی نامتقارن را جستجو می‌کند. به کارگیری «ابزار»های الگوی متقارن و پیگیری «اهداف» الگوی دیگر تقابل، از الزامات الگوی مرکب و منعطف تقابل محسوب می‌شود.

از آنجا که ایران:

- دارای حکومت مردمی است،
  - دارای ظرفیت‌های قابل توجه اقتصادی است،
  - دارای قابلیت‌های بالقوه و بالفعل نظامی در عرصه صنایع استراتژیک است،
  - دارای قدرت تأثیرگذار در سطح منطقه است،
  - دارای قدرت تأثیرگذار نسبت به افکار عمومی مسلمانان و جامعه جهانی است.
- امریکا به سوی تغییر الگوی تقابل از وضعیت متقارن به «نامتقارن مرکب» روی آورده است. امریکا برای خنثی‌سازی نقاط قوت ایران، نمی‌تواند صرفاً به عملیات متقارن بسنده کند و امیدوار به تأثیرگذاری به کارگیری انحصاری الگوی نامتقارن نسبت به کارکردهای استراتژیک

جمهوری اسلامی ایران نیز باشد. لذا همواره در پی هزینه‌سازی‌های متنوع برای کاهش توانایی‌های ایران، از طریق به کارگیری الگوهای مختلف تقابل بوده است.

امریکا سعی دارد با به کارگیری الگوی عملیات نامتقارن مرکب، حوزه‌های قدرت ایران را خدشه‌دار سازد و هزینه‌سازی منفی علیه ایران را به صورت همه‌جانبه پیگیری و عملیاتی نماید.

از آنجا که ایران همسو با قدرت سخت‌افزاری خود، دارای قدرت نرم‌افزاری در خور توجه نیز می‌باشد، لذا امریکا با به کارگیری الگوی مرکب تقابل،

**هدف و نتیجه اصلی به کارگیری الگوی «نامتقارن مرکب» تقابل امریکا با ایران، تبدیل نمودن ایران به «تهدید» جهانی است. از آنجا که مدل مزبور، بر «فریب» همه‌جانبه استوار است، قطعنامه‌های شورای امنیت بهترین پوشش برای نهادینه ساختن «فریب افکار عمومی» و همچنین سایر قدرت‌های منطقه‌ای، در خصوص تشدید نگرانی نسبت به تهدیدزایی ایران محسوب می‌شود.**

که مشتمل بر عملیات متقارن و نامتقارن با اولویت عملیات نامتقارن می‌باشد، علیه ایران اقدامات گسترده‌ای را آغاز کرده است.

با به کارگیری الگوی عملیات «نامتقارن مرکب» از سوی آمریکا، این کشور اهداف ذیل را جستجو می‌نماید:

- اجماع جهانی علیه ایران
  - به کارگیری آرای منفی نهادهای بین‌المللی خصوصاً سازمان ملل و شورای امنیت علیه ایران
  - نفوذ و همراه ساختن کشورهای مهم غیر متعهد همچون هند و اندونزی علیه ایران
  - همراه ساختن چین و روسیه علیه ایران
  - تشدید تحریم‌ها و افزایش هزینه‌های اقتصادی برای ایران
  - در پی اهداف مذکور، اهداف مهم دیگری نیز از سوی آمریکا دنبال می‌شود:<sup>۱</sup>
  - بزرگنمایی تهدید ایران علیه نظم و نظام بین‌الملل
  - کاهش قدرت مقاومت ایران در پی تحریم‌های اقتصادی
  - از دست دادن مشروعیت ایران در نزد سایر بازیگران منطقه‌ای و جهانی
- قطعنامه‌های شورای امنیت که علیه فعالیت‌های هسته‌ای ایران تدوین و تصویب می‌شود، تماماً در راستای اهداف مذکور معنا و مفهوم پیدا می‌کند، تا از یک‌سو ایران را مخالف نظم جهانی و نهادهای بین‌المللی قلمداد کند و از سوی دیگر، شورای فرسایشی و انفعالی را بر سیاست خارجی ایران تحمیل نماید.
- محصول تلاش‌های نامتقارن آمریکا، چیزی جز آماده‌سازی جامعه جهانی و همچنین تضعیف استراتژیک ایران، برای تحقق سایر اهداف میان‌مدت و بلندمدت خود نیست که تدابیر و چاره‌اندیشی‌های فعالانه‌تری را طلب می‌نماید.

1 . A New strategic Direction for U.S Public Diplomacy in the Arab & Muslim World  
[http://www.uspublicdiplomacy.org/index.php/about/whatis\\_pd](http://www.uspublicdiplomacy.org/index.php/about/whatis_pd)  
 - Improving U.S Public diplomacy Toward the Middle East  
[www.heritage.org/Research/NationalSecurity/hl838.cfm](http://www.heritage.org/Research/NationalSecurity/hl838.cfm)

هدف و نتیجه اصلی به کارگیری الگوی «نامتقارن مرکب» تقابل امریکا با ایران، تبدیل نمودن ایران به «تهدید» جهانی است. از آنجا که مدل مزبور، بر «فریب» همه‌جانبه استوار است، قطعنامه‌های شورای امنیت بهترین پوشش برای نهادینه ساختن «فریب افکار عمومی» و همچنین سایر قدرت‌های منطقه‌ای، در خصوص تشدید نگرانی نسبت به تهدیدزایی ایران محسوب می‌شود. کارکرد دوگانه الگوی مزبور - که مبنی بر ارائه چهره «تهدیدزا» از ایران و همچنین «فریب‌سازی» افکار عمومی و جامعه جهانی علیه ایران است - ریشه در وضعیت مرکب الگوی تقابل دارد که شرایط جهانی را شکننده‌تر می‌سازد.

بدیهی است تصویب هر قطعنامه، عرصه تحرکات بین‌المللی ایران را محدودتر می‌سازد و دشمن را در جهت بسترسازی تشدید تقابل، یک گام نزدیک‌تر می‌کند.

در الگو و عملیات نامتقارن مرکب، از آنجا که کارکردها غیر آشکار، بطنی، غیر متمرکز، غیر مستقیم و فرسایشی است،

◆

**پیدایش «غفلت» در نخبگان سیاسی، «ساده‌اندیشی» نسبت به تدابیر دشمن را به دست می‌دهد که از آفات اساسی و استراتژیک محسوب می‌شود.**

ممکن است در طرف مقابل نوعی «غفلت» نیز ایجاد کند. بنابراین، وضعیت «مرکب» در الگو، از یکسو ایجاد «فریب» در افکار عمومی و جامعه جهانی را در نظر دارد و از سوی دیگر، به «غفلت‌سازی» در نخبگان سیاسی کشور هدف می‌پردازد.

پیدایش «غفلت» در نخبگان سیاسی، «ساده‌اندیشی» نسبت به تدابیر دشمن را به دست می‌دهد که از آفات اساسی و استراتژیک محسوب می‌شود. شکل‌گیری فریب در افکار عمومی شرایط دیپلماسی بر کل کشور را کاهش می‌دهد که توان مضاعفی را طلب می‌کند. به هر حال، کارکرد دوگانه الگوی «نامتقارن مرکب» تقابل، ایجاد «غفلت» در حوزه نخبگان سیاسی کشور هدف و همچنین بسترسازی «فریب افکار عمومی» در محیط پیرامون است.

تصویب قطعنامه چهارم، گام اساسی دیگری به سمت تثبیت تهدید ایران برای جامعه جهانی محسوب می‌شود و نباید نخبگان سیاسی کشور نسبت به این امر مهم دچار غفلت گردند.

عملیات نامتقارن مرکب، با حصول و کسب دستاوردهای مذکور، در نهایت، در پی کاهش اعتبار کشور هدف است و از طریق زمینه‌ها، بسترهای مختلف برای تحقق سایر اهداف استراتژیک را جستجو می‌نماید. از این رو، باید اذعان کرد که تصویب قطعنامه چهارم، گام اساسی دیگری به سمت تثبیت تهدید ایران برای جامعه جهانی محسوب می‌شود و نباید

نخبگان سیاسی کشور نسبت به این امر مهم دچار غفلت گردند. همان‌طور که ذکر شد، غفلت نخبگان، مقدمات ساده‌اندیشی نسبت به تحولات محیطی و تدابیر استراتژیک دشمن را در بر دارد و اکتفا به راهکارهای انفعالی را فراهم می‌سازد که تماماً خواسته دشمن و از اهداف اصلی به کارگیری الگوی تقابل مرکب است.

تأملاتی نظری و تاریخی در علل و انگیزه‌های پیدایش جریان آقای منتظری (۱۷)

## همزبانی با نفاق‌پیشگان و کفراندیشان

دکتر سید حمید روحانی<sup>۱</sup>

### ◆ چکیده

آزمندان تبه‌کار غرب در درازای چند سده جنگ صلیبی، دریافتند که تنها با نیروی نظامی نمی‌توان بر ملت‌های باورمند مسلمان چیره شد و به آز و نیاز استعماری رسید، زیرا پیروان راستین اسلام به سلاحی مجهزند که در برابر آن، اسلحه جنگی و نظامی کارایی ندارد، از این رو، بر آن شدند همراه با یورش نظامی به شبیخون فرهنگی نیز دست بزنند و در راه سست کردن ایمان مردم مسلمان بکوشند. از این رو، نخست سازمان فراماسونری را به صحنه آوردند و این شعار دروغ و فریبنده را سردادند که «باید از مغز سر تا انگشتان پا فرنگی شد تا به پیشرفت و سربلندی رسید!» و همه نیرو و توان خود را به کار گرفتند که غرب را بهشت موعود بنمایانند و دین و مذهب، به ویژه اسلام را مایه تباهی و عقب‌ماندگی

۱. مورخ انقلاب اسلامی.



وانمود کنند. فراماسون‌ها با چهره‌ها و شیوه‌های گوناگون به توطئه اسلام‌زدایی پرداختند، تزه‌های شیطانی «جدایی دین از سیاست» و «اسلام منهای روحانیت» را رواج دادند، با چهره روشنفکری و ماسک «میهن پرستی» و «ملی‌گرایی» به وطن‌فروشی و بیگانه‌پرستی پرداختند و عالمان دینی و پیشوایان اسلامی را مورد تاخت و تاز قرار دادند و کوشیدند که روحانیان متعهد و آگاه را در میان توده‌های مسلمان بدنام و بی‌اعتبار سازند و پایگاه مردمی آنان را ویران کنند و در این راستا گاهی از روحانی‌نماهای خود فروخته و یا روحانیان ساده‌اندیش و بی‌اراده نیز بهره گرفتند، چون به خوبی دریافته بودند که «باید سنگ را با سنگ شکست» و «الماس را با ریزه الماس سایید». نکته در خور توجه این‌که روحانیان هر چه ساده‌اندیش‌تر باشند از دید سازمان‌های جاسوسی و فراماسونری مورد احترام بیشتری هستند و در برابر، یک عالم آگاه، هوشیار و نفوذناپذیر از نظر روشنفکران‌ها و سازمان فراماسونری به شدت زیر سؤال است و مورد کینه و نفرت آنان قرار دارد. قبیله مرموز شبه‌روشنفکری آن‌گاه که به یک آخوند ساده‌لوح و بی‌اراده دست می‌یابند برای اینکه با دست و زبان او، عالمان متعهد و دیده‌بانان همیشه بیدار جهان اسلام را بکوبند، بی‌درنگ در زیر عباى او پنهان می‌شوند و آنها که اصولاً به تقلید، بلکه به اساس اسلام بی‌اعتقادند، خود را مقلد آن آخوند ساده‌اندیش و فریب‌خورده می‌نمایانند تا توطئه‌های اسلام‌زدایی و روحانی‌ستیزی را به انجام برسانند، هر چند از این‌گونه ترفندها هیچ‌گاه طرفی بر نمی‌بندند و «عرض خود می‌برند و زحمت ما می‌دارند».

واژگان کلیدی: سازمان‌های جاسوسی - فراماسونری، روحانی‌ستیزی، قبیله شبه‌روشنفکری.



عالمان متعهد شیعه در درازای تاریخ در سنگر نخست جهاد علمی - فرهنگی و سیاسی ایستادند و با قلم و زبان و رفتار و گفتار خویش در راه آگاهانیدن توده‌ها و رویارویی با فزون‌خواهی‌ها، تجاوزگری‌ها و ستمکاری‌ها، به جان کوشیدند، رنج‌ها کشیدند، نیش‌ها و ناسزاها شنیدند و شرنگ مرگ نوشیدند، لیکن هیچ‌گاه از دفاع از آرمان‌های اسلامی و منافع ملی دست نکشیدند و در برابر زور و زر سر تسلیم فرود نیاوردند. عالمان آگاه و

طرح‌های استعماری — ارتجاعی  
 «جدایی دین از سیاست» و «اسلام  
 منهای روحانیت» و حمله‌های  
 تبلیغاتی و زهر آگین شبانه‌روزی بر  
 ضد علمای اسلامی و روحانیت نشان  
 از این واقعیت دارد که جهان‌خواران  
 به درستی دریافته‌اند تنها نیرو و  
 نهادی که می‌تواند منافع استعماری  
 آنان را با خطر جدی روبه‌رو سازد،  
 «روحانیت» است.

اسلام‌شناسان دانا همانند شیخ کلینی،  
 شیخ صدوق، شیخ مفید، سید مرتضی،  
 خواجه نصیر طوسی و نیز بزرگانی مانند  
 مقدس اردبیلی، محقق کرکی،  
 میرفندرسکی، علامه مجلسی، شیخ بهایی،  
 شیخ حر عاملی، ملاصدرای، ملا فیض  
 کاشانی، محقق داماد و... از قرن چهارم تا  
 یازدهم هجری قمری در سنگر علم و  
 فضیلت و نیز در عرصه سیاست،  
 تلاش‌هایی پیگیر و خستگی‌ناپذیر را دنبال  
 کردند و به انجام رساندند و کتاب‌هایی  
 را در زمینه مسائل کلامی، فلسفی و فقهی  
 به رشته نگارش کشیدند، شاگردان

وارسته و برجسته‌ای پرورش دادند، با جریان‌های انحرافی مانند صوفیگری، اخباریگری،  
 شیخیگری و... رویارویی کردند و اسلام راستین را پاس داشتند. در آن روز و روزگاری که  
 در غربت و مهجوریت و در فشار و بی‌کسی و بی‌یاوری به سر می‌بردند، همانند پیشوایان  
 دینی خود (امام باقر و امام صادق علیهما السلام) به گسترش علم و دانش اسلامی دست زدند  
 و مردم را به میانی مذهبی شیعه آشنا ساختند و با تاریکی و تیرگی و جهالت و نادانی ستیز  
 کردند و با تاکتیک‌ها و شگردهایی به کنترل زورمداران و قلدرمآبان کوشیدند و تا آنجا که  
 توان داشتند از خونریزی‌ها، قانون‌شکنی‌ها و بیدادگری‌ها شاهان بی‌باک و حاکمان سفاک  
 پیشگیری کردند که نمونه آن را در برخورد خواجه نصیر با هلاکوخان مغول و نیز برخی از

عالمان بزرگ با شاهان صفوی می‌بینیم<sup>۱</sup> و آن روز که مردم شیعه تا پایه‌ای آگاهی و رشد فکری یافتند و برای پشتیبانی از آرمان‌های اسلامی و مقدسات دینی آمادگی داشتند، موضع عالمان روحانی و پیشوایان اسلامی در برابر دولت‌های تجاوزگر برون‌مرزی و شاهان ستمگر و زورمداران خیره‌سز درون‌مرزی با قاطعیت، صراحت و جهاد و جدیت همراه بود که بیگانگان و بیگانه پرستان را به ستوه آورد، هر قرارداد استعماری که با رشوه و پیشکش و دلالی به امضا رسید با مخالفت سرسختانه علمای اسلامی روبه‌رو شد و از هم گسست و هر ترفند و توطئه‌ای که فزونخواهان مقتدر غرب و شرق برای سلطه بر ایران و غارت سرمایه سرشار ایران، به کار بستند با هوشیاری و ناسازگاری عالمان دینی خنثی گردید.

استعمارگران که علمای اسلامی و پیشوایان مذهبی را همانند سده‌های آهنگین و دژی تسخیرناپذیر در برابر آن و نیاز استعماری خود می‌دیدند، بر آن شدند با به کارگیری نقشه و نیرنگ‌هایی این سد استوار را از سر راه تاخت و تاز غارتگرانه و سلطه‌جویانه خود بردارند و راه رخنه و نفوذ بر کشورهای زرخیز اسلامی را هموار سازند. اعدام و ترور شخصیت‌هایی مانند شیخ فضل‌الله نوری و سید عبدالله بهبهانی، زهرچشانیدن به سید حسن مدرس و... «سر به نیست

یک دسته، با قلم و زبان زهرآگین و دسته دیگر، با سرب سوزان و آتشین و با نظارت ساواک بر جامعه روحانیت تاختند و این در شرایطی بود که ساواک - این دست‌پرورده سیا و موساد - زندان‌ها را از مبارزان روحانی آکنده ساخته و سعیدی‌ها را در درون سلول تاریک به شهادت می‌رسانید.

۱. درباره موضع علمای اسلام در برابر شاهان صفوی به کتاب «نهضت امام خمینی(س)»، ج ۳، از این نگارنده نگاه کنید.

کردن» شماری دیگر از مبارزان روحانی در گوشه و کنار کشور و دور از چشم ملت از توطئه‌هایی بود که انگلیسی‌ها و روس‌ها برای دستیابی بر منابع غنی و سرشار ایران، به کار گرفتند و سرفصل تاریخ روحانیت را با خون آن بزرگان رنگین ساختند. همراه با این جنایات خونین، تبلیغات زهرآگین بر ضد علمای اسلامی را شدت بخشیدند. با شعر و طنز و فکاهیات و شایعات، بهتان‌تراشی‌ها و دروغ‌پردازی‌ها، در راه شکستن حرمت و اعتبار روحانیت کوشیدند. خلع لباس افراد و اشخاص روحانی، ترویج فساد و بی‌بندوباری، کشف حجاب، تلاش در راه تغییر الفبای فارسی به لاتین، دامن زدن به اختلافات نژادی و طبقاتی و اندیشه‌های ناسیونالیستی، از دیگر ترفندهایی بود که در راه «روحانی‌ستیزی» به کار گرفتند. ترویج فرهنگ غرب، خرافه‌نمایان‌دن و «السنه اموات» خواندن احکام اسلام و قوانین قرآن، انتشار کتاب‌ها، مقاله‌ها، روزنامه‌ها و شبنامه‌هایی بر ضد اسلام و مقدسات اسلامی و شخصیت‌های روحانی به منظور به زیر سؤال بردن روحانیت و پایه‌های دینی و مبانی اسلامی، بخش‌هایی از برنامه‌های ضد روحانیت استعمارگران و دستیاران آنان در درازای سده گذشته تا به امروز می‌باشد که با شیوه‌ها و شگردهای مرموزانه‌ای دنبال می‌شود. طرح‌های استعماری - ارتجاعی «جدایی دین از سیاست» و «اسلام منهای روحانیت» و حمله‌های تبلیغاتی و زهرآگین شبانه‌روزی بر ضد علمای اسلامی و روحانیت نشان از این واقعیت دارد که جهانخواران به درستی دریافته‌اند تنها نیرو و نهادی که می‌تواند منافع استعماری آنان را با خطر جدی روبه‌رو سازد، «روحانیت» است، چنان‌که امام زیر عنوان «نکته اصلی حمله به علمای اسلام» با صراحت اعلام کرده است:

... اینان... چون می‌دانند تنها کسی که می‌تواند مشیت آنان را در جامعه باز کند و دروغ‌پردازی‌های آنان در روی دایره بریزد، ملاها هستند... [از این رو] تنها چیزی را که برای پیشرفت مقاصد مسموم خود مقدم بر هر چیز لازم می‌دانند، آنست که به هر وسیله‌ای شده است با یاوه‌سرایی و دروغ‌پردازی و تهمت و افترا به ملاها، دست توده را از [دامان] آنها کوتاه کنند و آنها را پیش مردم خوار و کوچک کنند و از نفوذ روحانی

آنها... بکاهند تا میدان تاخت و تاز برای آنها باز شود و با کمال آزادی و دلگرمی بتوانند با جان و ناموس و مال یک مشت بیچاره ستمدیده بازی کنند... در این بیست سال که دوره اختناق ایران و دین به شمار می‌رفت، همه دیدید و دیدیم که بالاترین هدف رضاخان، علما بودند و آن قدر که او با آنها بد بود با دیگران نبود، چون می‌دانست اگر کلوی آنها را با سختی فشار ندهد و

زبان آنها را... نیندد، تنها کسانی که با مقاصد مسموم او طرفیت کنند و با رویه‌هایی که [او] می‌خواست بر خلاف منافع مملکت و صلاح دین اتخاذ کند، مخالفت نمایند، آنها هستند... او با مرحوم مدرس روزگاری گذراننده و تماس خصوصی داشت و فهمید که با هیچ چیز نمی‌توان او را قانع کرد، نه با تطمیع و نه با تهدید و نه... از او حال علمای دیگر را سنجید و تکلیف خود را برای اجرا کردن نقشه ارباب‌های خود فهمید...<sup>۱</sup>

استکبار جهانی و دستیاران خود فروخته آن در ایران که با شایعه پراکنی، جار و جنجال آفرینی، عربده‌کشی، ناسزاگویی، بیراهه‌پویی،

آن دسته، با اهانت به شخصیت‌های روحانی مانند مقدس اردبیلی و علامه مجلسی به ترور سفید علمای اسلامی دست می‌زدند و این دسته، با ترور وحشیانه و ناجوانمردانه آیت‌الله شمس‌آبادی، حجت‌الاسلام قنبری، استاد فرزانه آیت‌الله مطهری و دیگر دیده‌بانان همیشه بیدار جهان اسلام همانند بهشتی، باهنر، هاشمی‌نژاد، مفتاح، مدنی، صدوقی، قاضی طباطبایی، اشرفی اصفهانی، محمدعلی منتظری و ده‌ها روحانی وارسته و برجسته دیگر، راه را برای بازگشت شیطان بزرگ به ایران هموار می‌ساختند.

بهتان‌تراشی، افترا بستن، زدن و کشتن، تبعید و زندان، ترور و اعدام و... نتوانستند ندای آسمانی مردان خدا و رهروان راستین راه انبیا را خاموش کنند و به مقاومت و ایستادگی هزاره عالمان نستوه اسلامی و رهبران باشکوه روحانی پایان دهند، از چهره‌ها و گروه‌هایی مدد خواستند که زیر نام مکتب، مذهب، تشیع سرخ، علی و فاطمه، حسین و زینب و ابی‌ذر صحنه‌گردانی می‌کردند و یا با شعار «به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران» بازیگر صحنه بودند، یک دسته، با قلم و زبان زهرآگین و دسته دیگر، با سرب سوزان و آتشین و با نظارت ساواک بر جامعه روحانیت تاختند و این در شرایطی بود که ساواک - این دست‌پرورده سیا و موساد - زندان‌ها را از مبارزان روحانی آکنده ساخته و سعیدی‌ها را در درون سلول تاریک به شهادت می‌رسانید. یک دسته، با زبان بازی و پشت هم‌اندازی و با تز «اسلام منهای روحانیت» یعنی اسلام امریکایی و یک گروه با ترور و آدمکشی و... بر آن بودند که بساط به اصطلاح «آخوندیسم» را از ایران برچینند! آن دسته، با اهانت به شخصیت‌های روحانی مانند مقدس اردبیلی و علامه مجلسی به ترور سفید علمای اسلامی دست می‌زدند و این دسته، با ترور وحشیانه و ناجوانمردانه آیت‌الله شمس‌آبادی، حجت‌الاسلام قنبری، استاد فرزانه آیت‌الله مطهری و دیگر دیده‌بانان همیشه بیدار جهان اسلام همانند بهشتی، باهنر، هاشمی‌نژاد، مفتح، مدنی، صدوقی، قاضی طباطبایی، اشرفی اصفهانی، محمدعلی منتظری و ده‌ها روحانی وارسته و برجسته دیگر، راه را برای بازگشت شیطان بزرگ به ایران هموار می‌ساختند، لیکن از این توطئه و ترفند نیز طرفی برنمیستند. با آنکه میدان شهادت از شهیدان روحانی آکنده شده بود، عالمان روحانی، و رهبران اسلامی در برابر یورش همه‌جانبه دگراندیشان و بیگانه‌پرستان با استواری هر چه بیشتر ایستادند و از مرز شرافت، کرامت و عزت ملت ایران دفاع کردند و از تجاوز حرامیان عقیده و اندیشه به حریم اسلام جلوگیری به عمل آوردند. اینجا بود که لیبرال - دموکرات‌های ورشکسته و خودفروخته و دست‌پرورده‌های چشم و گوش بسته و بی‌آبروی کارگزاران سازمان امریکایی - صهیونیستی فراماسونری با دستپاچی و ناشکیبایی به صحنه آمدند و بر آن شدند افزون بر حمله به علمای اسلامی به اساس مکتب و مذهب بتازند، آئین

مقدس اسلام را به زیر سؤال ببرند، و باورمندی‌های مردم را سست سازند و جوانان مسلمان را به بی‌بندوباری، ناباوری و گمراهی، آناشسیسم و هرج و مرج‌طلبی بکشانند. آنها بر این

باورند که اگر توانستند چند تن از جوانان ناآگاه، بی‌سواد و فریب‌خورده را از نماز خواندن بازدارند و به سستی و بی‌ایمانی و تاریک‌اندیشی بکشانند و نسبت به وحی، معاد و... دچار تردید سازند، آرزوی دیرینه انگلیس و امریکا و صهیونیسم بین‌المللی برآورده می‌شود! و به اصطلاح آنان بساط «آخوندیسم» برچیده می‌گردد! و سکولاریسم در کشور استقرار می‌یابد!

اگر این نگارنده بر این باور است که خطرات منسوب به آقای منتظری ساختگی و غیر واقعی می‌باشد، برای این است که می‌بیند بسیاری از آورده‌های آن با موازین اسلامی و مبانی قرآنی ناسازگار است.

#### ◆ واپسین ترفند

سازمان صلیبی - صهیونیستی فراماسونری و مهره‌های هرز شده آنان در ایران که با رواج دادن بافته‌های کفرآمیز فراماسون‌ها نتوانستند بی‌دینی و بی‌خدایی را در میان مردم گسترش دهند و راه را برای حاکمیت سکولاریسم هموار سازند، به نیرنگ نوینی دست زدند و کوشیدند از یک شیخ ساده‌لوح که آتش کینه و انتقام از مقامات نظام جمهوری اسلامی و بزرگان روحانی از درون او و شبکه حاکم در بیت او شعله می‌کشد و نسبت به روحانیت متعهد و مراجع اسلامی - به ویژه حضرت امام(س) - دلی پرکین و درونی چرکین دارد، بهره‌ناروا بگیرند و از زبان آنان برای شاگردان مرموز مکتب صلیبی - صهیونیستی و دیگر فراماسون‌ها آبرو و حیثیت در یوزگی کنند و اندیشه‌های کفرآمیز، لیبرال‌منشانه و فرنگی‌مآبانانه آنان را با

ستایش از شاگرد مکتب صلیبی - صهیونیستی آنان، قداست و حرمت ببخشند و با فتوای مذهبی! جنگ با مذهب را تداوم ببخشند! و به رغم پنهان‌کاری‌ها، ظاهرسازی‌ها و نیرنگ‌بازی، می‌بینیم که «دم خروس» این‌گونه از جیب آنان سر درآورد و جریان‌های مرموز و مخوف پشت پرده را آشکار ساخت:



... هم دکتر شریعتی آدم متدین و متعهد و باشعوری بود! و هم دکتر سروش آدم متدین!! و فاضلی است! و اهل مطالعه است!... آقای دکتر سروش اهل وجوهات! و متعبد به موازین اسلامی است!! به نظر من، باید به این‌گونه شخصیت‌ها احترام گذاشت و از نظر ایشان استفاده کرد، در عین حال، اگر اشکال و اشتباهی هم به نظر می‌رسد، باید با آنها مطرح کرد... اینکه یک عده جوان احساساتی خام را تحریک کنیم که علیه بزرگان و دانشمندان شعار بدهند، یا برخورد فیزیکی انجام دهند، علاوه بر اینکه خلاف شرع دین است، این همان فتنه و هرج و مرج است که همه عقلای جهان از آن بیزارند.<sup>۱</sup>

۱. خاطرات منسوب به آقای منتظری، ص ۵۵۴ و ۵۵۵.



آقای منتظری اکنون با آن کهولت سن و بیماری‌های مختلف و تشنج اعصابی که از زمان‌های دور دچار آن شده است، نمی‌تواند مسائل و جریان‌ها را به درستی مورد بررسی قرار دهد و واقعیت‌ها را دریابد، افزون بر این، نامبرده به طور کلی از مردم منزوی شده و شبکه مخوفی که در بیت او حکومت می‌کند مسائل را آن‌گونه که می‌خواهد به او می‌باوراند و به نام او و از زبان او بازگو می‌کند.

اگر این نگارنده بر این باور است که خاطرات منسوب به آقای منتظری ساختگی و غیر واقعی می‌باشد، برای این است که می‌بیند بسیاری از آورده‌های آن با موازین اسلامی و مبانی قرآنی ناسازگار است و نمی‌توان باور کرد که آقای منتظری تا آن پایه - خدای نخواستہ - بی‌پروا و بی‌مبالا شده باشد که یک - عنصر کفرپیشه‌ای را که علیه اسلام، پیامبر اکرم (ص)، امامان معصوم (علیهم‌السلام)، اساس وحی و... با صراحت و گستاخی موضع‌گیری کرده و مروج و مبلغ اندیشه‌های ضد اسلامی پوپر و دیگر عناصر وابسته به سازمان مرموز صلیبی - صهیونیستی

فراماسونری می‌باشد، مورد ستایش قرار دهد و او را «متدین»، «متعبد» و... بنامد. آقای منتظری اکنون با آن کهولت سن و بیماری‌های مختلف و تشنج اعصابی که از زمان‌های دور دچار آن شده است، نمی‌تواند مسائل و جریان‌ها را به درستی مورد بررسی قرار دهد و واقعیت‌ها را دریابد، افزون بر این، نامبرده به طور کلی از مردم منزوی شده و شبکه مخوفی که در بیت او حکومت می‌کند مسائل را آن‌گونه که می‌خواهد به او می‌باوراند و به نام او و از زبان او بازگو می‌کند و دور از نظر نیست که از عناصر مخالف اسلام که طبق اسناد به دست آمده برای پیشبرد توطئه اسلام‌زدایی از «روابط خارجی» امریکا کمک و یا در واقع رشوه دریافت کرده است، در نزد آقای منتظری یک آدم متدین و متعبد بسازند و او نیز از روی

سادگی، زودباوری، پیروی و فراموشکاری و دوری از ملت و روحانیت، آلت دست دشمنان اسلام، ایران و نظام جمهوری اسلامی قرار بگیرد و در راه اغراض و امیال شیطانی صهیونیست‌ها و فراماسون‌ها موضع‌گیری کند، فتوای صادر نماید! و «آب به آسیاب دشمن» بریزد و این واقعیتی است که از دوران قائم‌مقامی آغاز شده و آسیب‌های سنگینی بر اسلام، انقلاب اسلامی و کیان روحانیت وارد کرده است.

از زبان آقای منتظری در بالا آمده بود: «اگر اشکال و اشتباهی هم به نظر می‌رسد باید با

آنها مطرح کرد!! غافل از اینکه اشکال و اشتباه دست‌پرورده‌های سکولاریسم غربی جنبه خطا و کج‌فهمی ندارد تا با «آنها مطرح» شود و به تفاهم کشیده شود. بلکه جنبه مأموریت دارد، استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌المللی دست و زبان و قلم این‌گونه عناصر را اجیر کرده تا به وسیله آن، نسل جوان را به کلی از اسلام و اصول باورمندی‌های دینی و خداپرستی دور کند و به بی‌ایمانی و گمراهی بکشد تا انقلاب اسلامی و نظام جمهوری را بی‌رهرو سازد از درون متلاشی کند از این رو، می‌بینیم که این عناصر مرموز هیچ‌گاه حاضر نیستند با صاحب‌نظران مسائل دینی و اسلام‌شناسان راستین به گفتگو و مناظره بنشینند و به حق و حقیقت دست یابند، آنها از روبه‌رو

این تنها دست‌پرورده‌های آنارشیسم و فاشیسم پوپری مسلک و کفرگویان قبیله شبه‌روشنفکری نیستند که در خاطرات منسوب به آقای منتظری مورد پشتیبانی و ستایش قرار گرفته‌اند، بلکه هر مهره، چهره یا گروه و دسته‌ای که به کژراهه رفته‌اند و با انقلاب و نظام جمهوری اسلامی سرناسازگاری دارند، می‌بینیم که طبق سیاست مهدی قاتل که به اصطلاح (ترکش خورده‌ها را جلب می‌کرد) از زبان آقای منتظری از آنان پشتیبانی به عمل آمده است!

شدن و گفتگو با مردان علم و اندیشه به شدت گریزانند، چون به درستی دریافته‌اند که گفته‌ها و نوشته‌هایشان پایه و مایه علمی ندارد و اگر با اندیشمندی آگاه و آشنا به مسائل کلامی، فلسفی، فقهی و... به بحث و گفتگو بنشینند، بی‌مایگی و نادانی آنان برملا می‌شود و رسوای خاص و عام می‌گردند و همگان درمی‌یابند که این ورشکسته‌های سیاسی با تکرار بافته‌های ابطال شده پوپریسم و سرهم‌بندی کردن چند شعر و بازی با کلمات می‌توانند در میان مشتی افراد بی‌اطلاع و ناآگاه خودنمایی کنند. می‌گویند «در بیابانی که شیر نباشد، گرگ می‌گوید من عبدالکریم»!! آری، این چهره‌ها و مهره‌ها در جنگلی که شیران بیشه علم و دانش و اندیشه حضور نداشته باشند، می‌توانند خود را به دروغ «عبدالکریم» بنامند! اینها و امدار پروژه‌های صلیبی - صهیونیستی در راستای طرح و القای شبهات بر ضد احکام و قوانین اسلام می‌باشند و غرض اصلی و نهایی آنان به شکست کشاندن انقلاب و نظام جمهوری اسلامی از راه به زیر سؤال بردن اسلام و بی‌اعتبار کردن آن در میان ملت ایران به ویژه نسل جوان است، که صد البته «آب در هاون می‌کوبند» و جز بدنامی، بی‌آبرویی و روسیاهی سودی به دست نمی‌آورند. اسلام و نظام جمهوری اسلامی ریشه‌دارتر از آن است که با این‌گونه توطئه‌های کهنه و حربه‌های زنگ‌زده در سرایشی افول و فروپاشی قرار بگیرد و توطئه اسلام‌زدایی به بار بنشیند. اساتید ورزیده و دوره‌دیده این نوچه‌های تازه به دوران رسیده مانند سرهنگ آخوندف، میرزا آقاخان کرمانی، شریعت سنگلجی، تقی‌زاده، حکمی‌زاده و دیگر شاگردان و سربازان سکولاریسم غربی و دستگاه فراماسونری و سرمایه‌داری و لیبرالیسم و کمونیسم طی قرون و اعصار، این به اصطلاح شبهات و اشکالات را بر اسلام، قرآن و احکام اسلامی وارد کردند و با «آب و تاب» فراوان گفتند و نوشتند و روی آن مانور دادند، لیکن راه به جایی نبردند و برآیندی از آن به دست نیاوردند، عالمان وارسته و کارشناسان برجسته با دلایلی علمی و منطقی به آن پاسخ گفتند و حقایق را آشکار ساختند. اکنون، این عناصر مرموز و مأمور بار دیگر همان شبهات فرسوده و اشکالات بی‌پایه و کهنه را از لابه‌لای ورق‌پاره‌های سیاه و رنگ‌باخته سازمان فراماسونری، لیبرالیستی و مارکسیستی بیرون کشیده و با رنگ و

لعاب دیگری آن را آراسته و به عنوان سخنان نو و تازه در میان افراد عوام و ناآگاه مطرح می‌کنند و به اصطلاح به آن قبض و بسط می‌دهند تا شاید بتوانند با این شگرد و شیوه، اسلام را از رسمیت بیندازند و جمهوری اسلامی را از پای درآورند. غافل از اینکه با این فوت‌های سست، نور خدا خاموش نمی‌گردد و جهان دین و دانش در ظلمت و تاریکی فرو نمی‌رود و نگهبانان شب و سیاهی و شب‌زدگان تاریکاندیش تنها «عرض خود می‌برند و زحمت ما می‌دارند».

### ◆ سیاست‌بازی یا بازی با «ترکش‌خورده‌ها»!

آقای منتظری اگر آقای شریعتمداری را «یک مرجع» می‌دانست روی چه میزانی کتابخانه سیاسی را که زیر نظر او و به وسیله مهدی قاتل پایه‌گذاری شد، در ساختمان دارالتبلیغ که متعلق به آقای شریعتمداری بود، دایر کرد؟ و آن روز یادش نیامد که «آقای شریعتمداری یک مرجع است»!!

این تنها دست‌پروده‌های آنارشیزم و فاشیزم پوپری مسلک و کفرگویان قبیله شبه‌روشنفکری نیستند که در خاطرات منسوب به آقای منتظری مورد پشتیبانی و ستایش قرار گرفته‌اند، بلکه هر مهره، چهره یا گروه و دسته‌ای که به کژراهه رفته‌اند و با انقلاب و نظام جمهوری اسلامی سرناسازگاری دارند، می‌بینیم که طبق سیاست مهدی قاتل که به اصطلاح (ترکش‌خورده‌ها را جلب می‌کرد) از زبان آقای منتظری از آنان پشتیبانی به عمل آمده است! در خاطرات منسوب به نامبرده می‌خوانیم:

... من به بازداشت و زندانی کردن آقای رستگار هم که در منزلش برای مرحوم آقای

شریعتمداری فاتحه گرفته بود و او را به این خاطر زندانی کرده بودند، اعتراض کردم.<sup>۱</sup> بالاخره آیت‌الله شریعتمداری یک مرجع بود که از دنیا رفته بود و قاعده‌اش این بود که خود امام خمینی برای ایشان فاتحه می‌گرفت، من این مطلب را به آقای ری‌شهری آن وقت که وزیر اطلاعات بود، گفتم... بالاخره آقای شریعتمداری یک مرجع است که تعداد زیادی از ترک‌ها به ایشان علاقه دارند، من اگر جای امام بودم در صورتی که آقای شریعتمداری فوت می‌شد در مسجد اعظم یک فاتحه برای او می‌گذاشتم، با این کار مردم خوشحال می‌شدند و احساس می‌کردند که مسائل شخصی در کار نیست. به نظر من، فاتحه گرفتن برای ایشان یک کار عقلایی است...<sup>۲</sup>

در خور نگرش است آن روز که جامعه مدرسین، آقای شریعتمداری را از مرجعیت عزل کردند، آقای منتظری از اعضای برجسته این جامعه بود و در عزل نامبرده نیز نقش بسزایی داشت، نیز تصرف مراکز مربوط به آقای شریعتمداری مانند «دارالتبلیغ» نیز با حمایت و پشتیبانی او همراه بود. از این رو، بایسته است که چند پرسش از آقای منتظری به عمل آید تا واقعیت‌ها بهتر روشن شود و نادرستی‌ها و خلاف‌گویی‌ها آشکارتر گردد:

۱. آیا عزل آقای شریعتمداری از سوی جامعه مدرسین با نظر و همراهی آقای منتظری بوده

۱. بایسته است آقای منتظری پاسخ گویند که این اعتراض کتبی بوده است یا شفاهی و به چه کسانی و مقاماتی در این مورد اعتراض کرده است. به نظر می‌رسد، این ادعا دروغی بیش نیست و اگر این اعتراض واقعا صورت گرفته بود، خاطره‌سازان بیت آقای منتظری آن را با «آب و تاب» و با آوردن ریز جریان پوشش می‌دادند و جزئیات ماجرا را بازگو می‌کردند.

۲. خاطرات منسوب به آقای منتظری، ص ۸۲.

است یا نه؟ اگر او با این عزل همراهی کرده و حتی روی آن اصرار و پافشاری داشته است، چگونه بعد از درگذشت آقای شریعتمداری او را مرجع پنداشته و از اینکه «آیت‌الله شریعتمداری یک مرجع بود»، سخن گفته است؟ و اگر عزل او از مقام مرجعیت مورد تأیید و حمایت او نبوده است، چرا و چگونه در آن روز به اعتراض برخاسته و از «یک مرجع» دفاع نکرده است؟ و پس از مرگ او که در سمت قائم‌مقامی قرار داشته مجلس فاتحه برگزار نکرده است؟

۲. آقای منتظری اگر آقای شریعتمداری را «یک مرجع» می‌دانسته است، چگونه در برابر تصرف مراکز، ساختمان‌ها و اموال مربوط به آقای شریعتمداری، دم برنیاورده و به اعتراض برخاسته و اعلام نکرده است که دست اندازی بر ساختمان‌ها و اموال «یک مرجع»، «تصرف عدوانی» است، نماز در آن جایز نیست و استفاده از آن بر خلاف موازین اسلامی می‌باشد؟  
 ۳. آقای منتظری اگر آقای شریعتمداری را «یک مرجع» می‌دانست روی چه میزانی کتابخانه سیاسی را که زیر نظر او و به وسیله مهدی قاتل پایه‌گذاری شد، در ساختمان دارالتبلیغ که متعلق به آقای شریعتمداری بود، دایر کرد؟ و آن روز یادش نیامد که «آقای شریعتمداری یک مرجع است»؟!؟

۴. آیا از دید آقای منتظری تصرف مراکز، ساختمان‌ها و اموال و دارایی‌های مربوط به آقای شریعتمداری جایز و روا بود و تنها مجلس «فاتحه نگرفتن» برای او ناروا و کار «غیر عقلایی» به شمار می‌آمد؟

۵. آن روز که اهالی غیور شهر قم، منزل آقای شریعتمداری را محاصره کردند و بر ضد او شعار دادند و فریاد برآوردند «مرگ بر سه مفسد روزگار - کارتر و بگین و شریعتمدار»، «این کاظم دیوانه در میدان آستانه اعدام باید گردد» و... چرا و چگونه آقای منتظری به اعتراض برخاست؟ و از «یک مرجع» حمایت نکرد؟ و اعلام نداشت که اهانت به مقام مرجعیت و بی‌حرمتی و ناسزاگویی به «یک مرجع» روا نیست؟

۶. آیا آقای شریعتمداری تا هنگامی که حیات داشت از دید آقای منتظری از مقام مرجعیت

معزول بود، اما آن روز که دیده از جهان فرو بست، «یک مرجع» شد؟

۷. راستی آقای منتظری در دوران قائم‌مقامی و قدرتمداری خود چرا از آقای شریعتمداری که تحت نظر قرار داشت، به عنوان «یک مرجع» یاد نکرد و به دفاع از او برخاست؟! و در پی درگذشت او به یادش آمد که آقای شریعتمداری «یک مرجع» بود؟!!

۸. آیا این موضع دوگانه و سخن گفتن از آقای شریعتمداری به عنوان «یک مرجع» در پی درگذشت او، این نکته را روشن نمی‌کند که انگیزه اصلی (افزون بر به زیر سؤال بردن امام) جلب نظر هواداران آقای شریعتمداری در آذربایجان و به دست آوردن جانشینی و قائم‌مقامی نامبرده بوده است؟! آنچه این دید را استواری می‌بخشد نکته‌ای است که در خاطرات نامبرده - که در بالا آمد - دیده می‌شود و آن این است که «... تعدادی از ترک‌ها به ایشان علاقه دارند...»

آیا این موضع دوگانه و سخن گفتن از آقای شریعتمداری به عنوان «یک مرجع» در پی درگذشت او، این نکته را روشن نمی‌کند که انگیزه اصلی (افزون بر به زیر سؤال بردن امام) جلب نظر هواداران آقای شریعتمداری در آذربایجان و به دست آوردن جانشینی و قائم‌مقامی نامبرده بوده است؟!!

و با این کار مردم خوشحال می‌شوند!! ببینید که هدف از پیشنهاد «فاتحه گرفتن» برای نامبرده «خوشحال» کردن مردمی است که به او «علاقه دارند»!! یکی از تفاوت‌های امام با آقای منتظری و منتظری‌ها این بود که امام هیچ‌گاه در این اندیشه نبود کاری کند که مردم با فریب و نیرنگ خوشحال شوند، سخنی بگوید که مایه خوشنودی کاذب مردم شود، موضعی بگیرد و رفتاری داشته باشد که رضایت مردم را بدون رضایت خدا جلب کند. برای امام «رضای خداوند» مطرح بود و می‌دانست کاری که رضای خدا در آن باشد بی‌تردید خوشنودی، خوشحالی و رضایت مردم نیز در آن نهفته است. لیکن فریب‌خوردگان دنیا به دنبال آند کاری بکنند که تنها مردم از آنان خوشنود گردند و فرجام این دید و داب، ریاکاری، سیاست‌بازی و

پشت هم‌اندازی می‌باشد و نه تنها نمی‌توانند رضای مردم را به دست آورند، رضای خدا را نیز از دست می‌دهند و مصداق خسر الدنيا و الاخره قرار می‌گیرند.

از زبان آقای منتظری در دنبال  
نوحه‌سرایی برای آقای شریعتمداری آمده  
است:

... به امام گفتم که چه اشکالی داشت  
طبق وصیت آقای شریعتمداری که  
به آقای صدر گفته بودند تو بر من  
نماز بخوان، در آن نیمه شب اجازه  
می‌دادند آقای صدر بر آقای  
شریعتمداری نماز بخوانند... وقتی  
این حرف را زدم امام ناراحت شدند  
و جمله تندی راجع به آقای  
شریعتمداری گفتند که من خیلی  
تعجب کردم و حکایت از این داشت

یکی از تفاوت‌های امام با آقای  
منتظری و منتظری‌ها این بود که  
امام هیچ‌گاه در این اندیشه نبود  
کاری کند که مردم با فریب و نیرنگ  
خوشحال شوند، سخنی بگویند که  
مایه خوشنودی کاذب مردم شود،  
موضعی بگیرد و رفتاری داشته باشد  
که رضایت مردم را بدون رضایت  
خدا جلب کند.

که ذهن ایشان را نسبت به آقای شریعتمداری خیلی مشوب کرده‌اند...<sup>۱</sup>

نخست باید دانست آقای منتظری در شعار ادعا دارد که «... مردم صاحبان اصلی انقلاب و حکومت و کشور هستند و «مردم نامحرم نیستند» و باید «مردم را در جریان گذاشت»! لیکن در عمل در جای جای خاطرات، از جمله در فراز بالا می‌بینیم که مردم را «نامحرم» پنداشته و «جمله تندی» را که از دید او امام «راجع به آقای شریعتمداری گفتند» بازگو نمی‌کند و درز می‌گیرد، دوم، از این فراز از خاطرات می‌توان دریافت که آقای منتظری اصولاً از آقای شریعتمداری شناختی نداشته است، حتی آن روزی که همراه با دیگر اعضای جامعه مدرسین

۱. همان، ص ۸۲.



او را از مرجعیت کنار زد، به درستی نمی‌دانست که جرم و جنایت او چه می‌باشد و چه اعمالی از نامبرده سر زده است که او را از شرایط اصلی مرجعیت ساقط کرده است. آقای منتظری - طبق معمول - همیشه دنباله‌رو بوده و طبق جو حرکت کرده است. او در آن روز، از روی جوزدگی به کنار زدن آقای شریعتمداری از مقام مرجعیت رأی داد و آن روز که اعلام «فاتحه» برای او و عمل به وصیت او را پیشنهاد می‌داد نیز از روی جوزدگی و دنباله‌روی از لیبرال‌های حاکم در بیت بود که نسبت به آقای شریعتمداری سمپاتی داشتند. آقای منتظری اگر رفتار، کردار و گفتار آقای شریعتمداری را از آن روزگاری که در تبریز به سر می‌برد و از سوی علمای تبریز تفسیق شد و به تهران آمد، و از برهه‌ای که در تهران به سر می‌برد و سرانجام به قم رفت، و از آغاز نهضت امام تا روز

پیروزی انقلاب اسلامی و در پی رویدادهای بعد از آن و...، مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌داد، از «جمله تند» امام درباره آقای شریعتمداری شگفت‌زده نمی‌شد و ساده‌لوحانه نمی‌پنداشت که «ذهن ایشان را نسبت به آقای شریعتمداری خیلی مشوب کرده‌اند»!! آنچه امام درباره آقای شریعتمداری بر زبان آورد همان نکته‌ای بود که جامعه مدرسین را به خلع او از مقام مرجعیت ناگزیر ساخت و مردم را بر آن داشت که او را «مفسد فی الارض» بخوانند و خواهان اعدام او باشند. مشکل اصلی و ریشه‌ای اینجاست که آقای منتظری از راه

---

◆

**آقای منتظری - طبق معمول - همیشه دنباله‌رو بوده و طبق جو حرکت کرده است. او در آن روز، از روی جوزدگی به کنار زدن آقای شریعتمداری از مقام مرجعیت رأی داد و آن روز که اعلام «فاتحه» برای او و عمل به وصیت او را پیشنهاد می‌داد نیز از روی جوزدگی و دنباله‌روی از لیبرال‌های حاکم در بیت بود که نسبت به آقای شریعتمداری سمپاتی داشتند.**

---

مردم بیگانه است. شبکه حاکم در بیت، او را از مردم جدا کرده‌اند و او را به کژراهه لیبرالیستی کشانده و به موضع‌گیری‌های لیبرال‌منشانه واداشته‌اند. از این رو، خود او نیز به درستی نمی‌داند چرا آن روز به خلع شریعتمداری از مرجعیت رأی داد و چرا امروز به حمایت و پشتیبانی از او برخاست؟ چرا آن روز وابستگان و نورچشمی‌های او اموال شریعتمداری را تصرف کردند و چرا امروز در خاطرات منسوب به او برای مظلومیت آقای شریعتمداری مرثیه‌سرایی می‌کنند؟! او همانند عناصر لیبرال‌منش و برخی از احزاب و گروه‌های سیاسی، فراوان از مردم دم می‌زند لیکن راه مردم را نمی‌شناسد و زبان مردم را بر نمی‌تابد.



**مشکل اصلی و ریشه‌ای اینجاست که آقای منتظری از راه مردم بیگانه است. شبکه حاکم در بیت، او را از مردم جدا کرده‌اند و او را به کژراهه لیبرالیستی کشانده و به موضع‌گیری‌های لیبرال‌منشانه واداشته‌اند.**



جریان آقای شریعتمداری به دیروز و امروز مربوط نمی‌شود، بلکه به رویدادهای تبریز پس از شهریور ۱۳۲۰ برمی‌گردد و هر طلبه و جوانی که از سال ۱۳۴۱ در متن جریان نهضت امام و مبارزه روحانیت قرار داشت، خطر آقای شریعتمداری برای اسلام، حوزه و روحانیت را به درستی برتافته بود و بسیاری، در فرصت‌هایی این خطر را به دیگران گوشزد می‌کردند و هشدار

می‌دادند و آن فاجعه‌ای را که پس از پیروزی انقلاب اسلامی به دست آقای شریعتمداری و یادی او زیر پوشش «حزب خلق مسلمان»! روی داد، پیش‌بینی می‌کردند و آقای منتظری تا آن پایه از مسائل سیاسی و جریان‌های حوزه و روحانیت بی‌خبر و ناآگاه است که از موضع امام درباره آقای شریعتمداری شگفت‌زده شده و بر پایه «قیاس به نفس» گمان برده است که «ذهن امام را نسبت به آقای شریعتمداری خیلی مشوب کرده‌اند»!! در صورتی که امام بیش از ۳۰ سال از نزدیک آقای شریعتمداری را زیر دید داشت و رفتار و کردار او را به درستی مورد

ارزیابی قرار می‌داد و از پیشینه‌های او نیز به خوبی آگاه بود.

آقای منتظری در راه رویارویی با امام و جلب به اصطلاح «ترکش خورده‌ها» تا آنجا پیش می‌رود که نقش وکیل مدافع آقای شریعتمداری را بازی می‌کند و برای تبرئه او صریحا می‌گوید، یا از زبان او می‌گویند:

... از طریق موثقی شنیدم که جریان ریختن مواد منفجره در چاه نزدیک محل سکونت امام به کلی جعلی است و واقعیت نداشته است و منظور فقط پرونده‌سازی برای مرحوم آقای شریعتمداری بوده است...<sup>۱</sup>

او افزون بر تلاش در راه تبرئه آقای شریعتمداری به دفاع از صادق قطب‌زاده نیز می‌پردازد و در راه تبرئه او چنین می‌بافد:

... بعدا شنیدم آقای حاج احمدآقا در زندان سراغ آقای قطب‌زاده رفته و به او گفته است شما مصلحتا این مطالب را بگویید و اقرار کنید و بعد امام شما را عفو می‌کنند، ولی بالاخره او را اعدام کردند...<sup>۲</sup>

باید دانست «طریق موثق» آقای منتظری، آقای قربانی فر (پادوی سازمان سیا) و یا عناصر وابسته به منافقین و لیبرال - دموکرات‌های حاکم در بیت او می‌باشند و یا سمپات‌های آنان مانند کیمیایی، صلواتی و... که از دید آقای منتظری فرشته‌های معصومی هستند که روایت آنان حکم «ما انزل الله» را دارد و در آن شک و تردیدی راه ندارد! و این فرشتگان معصوم! بی‌تردید دیوار گوستی نیستند!! و آنچه می‌بافند و به او القا می‌کنند خدشه‌ناپذیر است! و به تحقیق و بررسی نیز نیاز ندارد! لیکن گذشته از این «طریق موثق» که خواه‌ناخواه و مستقیم یا غیر مستقیم از سازمان‌های جاسوسی سیا و موساد سر درمی‌آورد، باید دانست که اولاً در پی بلوایی که هواداران آقای شریعتمداری و عوامل نفوذی مانند منافقین، سلطنت‌طلب‌ها، چریک‌های فدایی، کومله، توده‌ای‌ها و... زیر پوشش «حزب خلق مسلمان» در روز جمعه ۱۴ دی

۱. همان، ص ۴۸۵.

۲. همان.

۱۳۵۸ در قم به راه انداختند، مرگ سیاسی آقای شریعتمداری فرا رسید و پرونده او به طور کلی بسته شد و نامبرده از صحنه سیاسی کنار رفت. مردم قم و دیگر مردم ایران در برابر گستاخی‌ها و بی‌حرمتی‌های «حزب خلق مسلمان» و دیگر اطرافی‌های آقای شریعتمداری به امام، در روز ۱۴ دی به خشم آمدند و به اعتراض برخاستند و حتی در تظاهرات، اعدام او را خواستار شدند، دیگر آبرو و اعتباری برای او نماند تا به پرونده‌سازی نیاز باشد. خشم و خروش مردم بر ضد او تا به آن پایه بود که مسئولان نظام برای جان او ترسیدند و نگران آن بودند که همان سرنوشت عثمان برای او پیش بیاید، از این رو، سپاه پاسداران ناگزیر شد منزل او را در کنترل بگیرد و رفت و آمد با نامبرده را محدود کند و او را با احترام تا پایان عمرش تحت حفاظت و مراقبت نگاه دارد.



### آقای منتظری در راه رویارویی با امام و جلب به اصطلاح «ترکش خورده‌ها» تا آنجا پیش می‌رود که نقش وکیل مدافع آقای شریعتمداری را بازی می‌کند.



ثانیا باید از آقای منتظری و شبکه مرموز حاکم در بیت او پرسید که مسئولان نظام درباره شریعتمداری چه اندیشه‌ای در سر داشتند که بدون پرونده‌سازی و متهم کردن او به همراهی با کودتاگران نمی‌توانستند آن نقشه و برنامه را پیاده کنند؟ آیا اندیشه اعدام او را دنبال می‌کردند؟! یا برنامه انگیختن

مردم ایران بر ضد او را در دست اجرا داشتند؟! اگر اندیشه اعدام او را در سر داشتند، چرا در این راه گامی برنداشتند؟! و اگر برنامه دوم در نظر بود چرا در مطبوعات و دیگر رسانه‌ها از نقش آقای شریعتمداری در کودتا سخنی به میان نیامد؟ و مسئولان نظام، رسانه‌ها را از آوردن هر گونه مطلبی در مورد دخالت نامبرده در جریان کودتا بازداشتند؟ و نه تنها روی این رویداد مانور ندادند، بلکه از انعکاس آن در سطح مطبوعات نیز پیشگیری کردند و پس از کشف کودتا در چگونگی زندگی آقای شریعتمداری هیچ گونه تغییری دیده نشد و نامبرده

اینکه امام در پیام ۶۸/۱/۶ آقای منتظری را از دخالت در سیاست برحذر داشت برای این بود که می‌دید نامبرده نه تنها از علم سیاست بی‌خبر است، بلکه اصولاً تفاوت میان سیاست و سیاست‌بازی، راستی و فریبکاری را بر نمی‌تابد و به آسانی فریب می‌خورد و آلت دست می‌شود.

همان‌گونه که پیش از کودتا زیر نظر و کنترل سپاه پاسداران قرار داشت، بعد از کشف کودتا نیز به زندگی آرام و عادی خود با همان وضع ادامه داد و هیچ‌گونه تعرضی به او نشد؛ بگذریم از اینکه ملت ایران تا آن پایه بر ضد آقای شریعتمداری به خشم آمده بودند که به تحریک نیازی نداشتند و اگر هشپاری و ممانعت امام و برخی از مسئولان نظام نبود، مردم او را زنده نمی‌گذاشتند.

ثالثاً شادروان حجت‌الاسلام و المسلمین حاج سید احمد خمینی پس از پیروزی

انقلاب اسلامی هیچ‌گاه به زندان اوین گام نگذاشت تا با قطب‌زاده سخنی گفته و وعده‌ای داده باشد. این دروغ نیز زاینده اندیشه‌های شیطان‌ی شبکه مخوفی است که در بیت آقای منتظری پیوسته سرگرم توطئه‌چینی، جوسازی، دروغ‌پردازی و شایعه‌پراکنی است. بی‌تردید، اگر حاج سید احمد خمینی (ره) یک بار به زندان اوین گام می‌گذاشت، دیده‌ها به سمت و سوی او جذب می‌شد و بسیاری از افراد کنجکاوانه از حضور او در آن منطقه پرسش می‌کردند و در میان ملت ایران این حرکت او بازتاب داشت و این‌گونه نبود که تنها آقای منتظری و باند نفاق و لیبرال - دموکرات‌های حاکم در بیت او از آن باخبر شوند. این‌گونه خبرهای نادرست و ساختگی مصداق «ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم» می‌باشد.

رابعا آقای سید کاظم شریعتمداری طی مصاحبه‌ای، با صراحت به آگاهی از توطئه کودتا اعتراف کرد و از اینکه این خبر را به مسئولان نظام اسلامی اطلاع نداده است، استغفار کرد. بنابراین، چگونه امروز آقای منتظری به مصداق «کاسه داغ‌تر از آش» نقش آقای شریعتمداری

در آن کودتا را انکار می‌کند و به مردان خدا تهمت می‌زند؟! البته دور از نظر نیست که آقای منتظری از روی ساده‌لوحی و خصلت انتقام‌جویی، یا وه‌سرایی‌های رادیو امریکا و رژیم صهیونیستی و دستگاه تبلیغاتی سلطنت‌طلبان را باور و تکرار کند و اعترافات آقای شریعتمداری را در زیر شلاق و شکنجه بیندازد!! بنابراین، باید دید مسئولان نظام به این پرونده‌سازی و واداشتن قطب‌زاده به اعتراف بر ضد او - بنا بر ادعای خاطره‌نویسان - چه نیازی داشتند و چه نقشه‌ای را پیاده کردند؟ و چه بهره‌ای از آن گرفتند؟ این‌گونه پنداربافی‌ها و خیال‌پردازی‌ها ریشه در بداندیشی‌ها و کینه‌توزی‌های عناصری دارد که انگیزه آسیب رساندن به انقلاب اسلامی را در سر می‌پرورانند و دنبال وادادگی و سرسپردگی به بیگانگان - به ویژه امریکا - هستند و از استقلال و سربلندی ایران رنج می‌کشند و یا قدرت‌طلبانی هستند که وقتی می‌بینند از قدرت و مقام کنار گذاشته شده‌اند، نمی‌خواهند قدرت و مقام برای دیگران باشد و شعارشان این است: «یا من یا هیچ»!!

آقای منتظری در راستای اجرای سیاست به اصطلاح «حمایت از ترکش‌خورده‌ها» از مفتی‌زاده نیز چنین یاد می‌کند:

... در همان جلسه من راجع به بازداشت و زندانی کردن آقای مفتی‌زاده نیز با ایشان

صحبت کردم و گفتم که او در بین مردم کردستان مورد توجه است... ایشان از صحبت

من بسیار عصبانی شدند و جمله‌ای را نسبت به آقای مفتی‌زاده فرمودند...<sup>۱</sup>

در این مورد نیز آقای منتظری مردم را «نامحرم» می‌داند و آنچه را که از امام درباره مفتی‌زاده شنیده است، بازگو نمی‌کند و می‌گذارد و می‌گذرد. لیکن، با حمایت از مفتی‌زاده نیز نمی‌تواند طرفی بریندد و نظر مردم کردستان را به سوی خویش جلب کند، زیرا نامبرده در میان مردم شریف کردستان پایگاهی نداشت تا کسانی با پشتیبانی از او بتوانند نظر کردستانی‌ها را به سوی خود بکشانند. شبکه حاکم در بیت نامبرده با همدستی گروه‌های

مرموز وابسته به بیگانه، عناصر ورشکسته، خودباخته و بی‌آبرو را نزد آقای منتظری به عنوان شخصیت‌های سیاسی و مورد احترام مردم می‌نمایانند و او نیز از روی سادگی، زودباوری و اطمینان به «دیوار گوشتی»‌های حاکم در بیت خود، دروغ‌بافی‌ها و نیرنگ‌بازی‌های آنان را باور می‌کرد و امروز نیز باور دارد و طبق سیاست شبکه یاد شده موضع‌گیری می‌کند و بیش از پیش بر آبرو و حیثیت خود چوب حراج می‌زند.

### ◆ آقای منتظری و گروهک «نهیضت آزادی»

آقای منتظری پس از گذشت حدود نیم قرن از نهضت امام هنوز نمی‌داند که علت و سبب و ایده و انگیزه امام از مخالفت با «تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی» و «حق رأی زنان» در سال ۱۳۴۱ چه بوده و روی چه سیاست و درایتی به مبارزه با آن برخاسته است!

در کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری سیاست‌بازی در راه هم‌زبانی با گروهک‌ها و بیراهه‌پویان چنین دنبال می‌شود:

... درباره حمایت از نهضت آزادی هم یک روز خود این آقایان از امثال آقای مهندس بازرگان تعریف و تمجید می‌کنند و آنها را تا عرش بالا می‌برند و امام می‌گوید هر کسی با آنان مخالفت کند، از ولایت خدا دور است، یک روز هم به این شکل برخورد ظالمانه می‌کنند... من با این

افراط و تفریط‌ها مخالف بودم. همین نهضت آزادی، خیلی افراد متدینی در بین آنها هستند، خود امام یک روز به من گفتند که من می‌شناسم خیلی افراد متدین در بین اینها هست. مثلاً همین آقای مهندس بازرگان واقعا آدم متعبد و متدینی بودند. ما یک وقت در یک جلسه‌ای در حسینیه ارشاد نهار دعوت داشتیم، ده بیست نفر بودیم، مرحوم شهید

مطهری هم بود، اول ظهر که شد، دیدیم آقای مهندس بازرگان نیست، بعد دیدیم در یک گوشه‌ای سجاده‌اش را انداخته، دارد نمازش را می‌خواند...<sup>۱</sup>

اشکال ریشه‌ای و در خور اهمیت این است که آقای منتظری از مسائل و جریان‌های پیچیده سیاسی، ناآگاه و بی‌اطلاع است و از افراد خودی و بیگانه نیز هیچ‌گونه شناختی ندارد. اینکه امام در پیام ۶۸/۱/۶ آقای منتظری را از دخالت در سیاست برحذر داشت برای این بود که می‌دید نامبرده نه تنها از علم سیاست بی‌خبر است، بلکه اصولاً تفاوت میان سیاست و سیاست‌بازی، راستی و

کسانی که خود در دوران مسئولیت تا توانستند پیکر افراد، جامعه، دولت، حکومت‌های منطقه و نهادهای اجرایی و قضایی را زخمی کردند، اکنون چگونه می‌توانند خود را طلایه‌دار همان زخم‌خورده‌ها به حساب آورند؟

فریبکاری را بر نمی‌تابد و به آسانی فریب می‌خورد و آلت دست می‌شود. او نه امام را به درستی شناخته و نه خط، راه و اندیشه امام را برتافته و نه پیرامون مسائل و رویدادهای جریان‌های سیاسی می‌تواند تحلیل و تفسیر سیاسی سنجیده و دید و درایت اندیشیده‌ای داشته باشد. علت اصلی این کاستی و کژاندیشی به ساختار فکری و روحی - روانی آقای منتظری برمی‌گردد. او از دوران نوجوانی پیوسته دنباله‌رو بوده و استقلال فکری نداشته است و طبق نظر و خواست دیگران راه رفته، فکر کرده، حرکت کرده، سخن گفته و موضع گرفته است. آقای منتظری پس از گذشت حدود نیم قرن از نهضت امام هنوز نمی‌داند که علت و سبب و ایده و انگیزه امام از مخالفت با «تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی» و «حق رأی زنان» در سال ۱۳۴۱ چه بوده و روی چه سیاست و درایتی به مبارزه با آن برخاسته است! او هنوز بر این

۱. همان.



باور است که آن نهضت و مبارزه بر پایه باورمندی به حرام بودن حضور زنان در امور انتخاباتی بوده و از اینکه امام در پی پیروزی انقلاب اسلامی به زنان رخصت داد که در انتخابات شرکت کنند، رأی بگیرند و رأی بدهند و به عنوان نماینده به مجلس شورای اسلامی راه یابند، در شگفت است! و برای خود چنین توجیه کرده که شاید فتوای امام عوض شده است!! او در پاسخ این پرسش که: «...»

آنچه دردآورست اینکه، یک روحانی که حدود هفتاد سال در کوران مسائل و جریان‌های سیاسی و حوزوی بوده تا آن پایه سطحی‌نگر، بی‌خبر و ساده باشد که معیار داوری درباره درستی و نادرستی یک شخص را نماز اول وقت او بدانند!!

راجع به آزادی زنان و حق شرکت در انتخابات که حضرت امام در تلگرافشان به شاه آن را مطرح کرده بودند، اصولاً نظر ایشان و سایر مراجع چگونه بود. با اینکه خود ایشان بعد از انقلاب موافقت فرمودند که زنان در مجلس به عنوان نماینده شرکت کنند، آورده است:

... اما در مورد چگونگی و محدوده فعالیت اجتماعی زن‌ها این خود یک مسئله مشکلی است در آن زمان ۹ نفر از علما اعلامیه‌ای امضا کردند که زن‌ها نباید انتخاب شوند و نظر امام هم همین بود و خود ایشان هم اعلامیه دادند، ولی بعداً چون شرایط عوض شد، شاید به این جهت نظر ایشان هم عوض شده باشد...<sup>۱</sup>

ما برای اینکه از اصل بحث دور نشویم به جریان «تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی» و انگیزه امام از مخالفت با آن در این فرگرد نمی‌پردازیم و خوانندگان عزیز را به مطالعه دفتر نخست کتاب «نهضت امام خمینی (س)» فرامی‌خوانیم.

خوانندگان برای اینکه میزان باورمندی آقای منتظری و جریان وابسته به وی را در مورد

۱. همان، ص ۲۰۹.

دولت موقت و رئیس آن (مرحوم مهندس بازرگان) در مرثیه‌سرایی‌های منافقانه خاطرات منسوب، به درستی درک کنند، می‌توانند دیدگاه‌های آقای منتظری و جریان وابسته به او را در خصوص این دولت در اوایل انقلاب، در جلد اول کتاب «گذری بر زندگی و اندیشه‌های فقیه عالیقدر آیت‌الله منتظری»<sup>۱</sup> مطالعه کنند تا هر چه بیشتر به ماهیت نفاق حاکم بر این جریان پی ببرند. ما در اینجا به آوردن بخش‌هایی از مصاحبه‌های او در آن روزها بسنده می‌کنیم:

سؤال ۶ - نظرتان راجع به سیاست‌های کلی دولت چگونه است؟ آیا روش دولت را تأیید می‌کنید؟

جواب: فعلا که دولت ما دولت موقت است و همین موقت بودن آن زبان ما را بسته است وگرنه رفتارهای مأمورین دولت نوعاً نه اسلامی است و نه انقلابی، نه دنیای مردم را تأمین می‌کند و نه آخرت آنان را. همان کاغذبازی‌هایی که در دولت‌های طاغوتی سابق... بود، اینک هم برقرار است. کلاه ضعفا، گرفتارها و بیکارها پس معرکه است و کسی گوش به فریادهای آنها نمی‌دهد. در صورتی که از دولت انقلابی انتظار می‌رود که با حرکت‌های ضربتی و انقلابی تند، نابسامانی‌ها را برطرف کند و در همه شئون ملت تحول ایجاد نماید. فقط مرزهای کشور تقریباً به خدا سپرده شده است و رفع نقایص و کمبودها هم به همت خود ملت. پس، از نتیجه دولت وجود بی‌خاصیتی است که...<sup>۲</sup>

مردم باید داوری کنند که چه کسانی دولت موقت و رئیس آن را بی‌خاصیت می‌دانستند و چه کسانی با آنها برخورد ظالمانه کردند؟!

آقای منتظری در روز سوم آبان ۱۳۵۸ در راهپیمایی همبستگی امت با امام بیانیه‌ای منتشر می‌کند که بخشی از مضمون آن در مورد دولت موقت و مهندس بازرگان چنین است:

۱. مصطفی ایزدی، گذری بر زندگی و اندیشه‌های فقیه عالیقدر آیت‌الله منتظری، ج ۱ (تهران: نهضت زنان مسلمان، ۱۳۵۹).

۲. مصاحبه آقای منتظری با روزنامه کیهان، ۱۳۵۸/۴/۱۷، برگرفته از: گذری بر زندگی و اندیشه‌های فقیه عالیقدر، ص ۲۷۰.

امام خمینی همواره تبلور عینی خواست و اراده امت اسلامی، شکل‌دهنده و پیش‌تاز این حرکت عظیم بوده که در پیشاپیش ملت قهرمان ایران که با ایثار همگی امکاناتش تا شکست کامل دژخیمان از پای ننشست، قرار داشته و اکنون نیز ملت مسلمان همان سان که با قطره‌قطره خون خود نهال انقلاب را به ثمر نشانند و وسوسه‌های سازشکاران و فرصت‌طلبان و تئوریسین‌های تحول گام به گام را وقعی ننهاد و با لبیک به ندای رهبر قاطع خود... متأسفانه نقاط ضعف عناصر مسئول که تا کنون نتوانسته‌اند خود را با خواست و مشی امام منطبق سازند و از روند انقلاب عقب مانده‌اند، زمینه‌ساز بسیاری از این اعمال تخریبی و سدکننده شده است...<sup>۱</sup>

کیست که نداند منظور آقای منتظری از وسوسه‌های سازشکاران و فرصت‌طلبان و تئوریسین‌های تحول گام به گام، «نهضت آزادی» و آقای بازرگان بود. زیرا در آن دوران



آیا آیت‌الله فقید مرحوم حاج سید احمد خوانساری و نیز مرحوم حاج شیخ علی پناه که در خاطرات منسوب به آقای منتظری مورد استهزاء قرار گرفته‌اند، متدین و پایبند به نماز اول وقت نبودند؟!

نظریه تحول گام به گام، نظریه‌ای بود که از ناحیه مرحوم بازرگان و همفکران او در «نهضت آزادی» و «جبهه ملی» مطرح می‌شد و دولت موقت به «دولت گام به گام» شهرت داشت.

کسانی که خود در دوران مسئولیت تا توانستند پیکر افراد، جامعه، دولت، حکومت‌های منطقه و نهادهای اجرایی و قضایی را زخمی کردند، اکنون چگونه می

توانند خود را طلایه‌دار همان زخم‌خورده‌ها به حساب آورند؟ آیا برای مردم ما این شبهه پیش نمی‌آید که باند حاکم بر بیت آقای منتظری و اسلاف آنها عمداً چنین زخم‌هایی را بر تن جامعه ایجاد کردند تا بعداً بتوانند علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی و بنیانگذار کبیر آن استفاده

۱. ایزدی، همان، ص ۲۱۶ و ۲۱۷.

نمایند؟

آیا این تناقض‌های ساده‌لوحانه‌ای که در خاطرات منسوب به وی وجود دارد، نشان نمی‌دهد که چگونه سازمان‌های جاسوسی سیا و موساد در بیت او لانه کرده و از او برای دروغ‌پردازی و شایعه‌پراکنی علیه انقلاب کبیر اسلامی استفاده می‌کنند؟

آقای منتظری برای دفاع از «نهضت آزادی» و تیرئه آنان از لغزش‌ها و بیراهه‌پویی‌ها، نماز اول وقت مرحوم بازرگان را مطرح می‌کند و به رخ می‌کشد، بدون اینکه لحظه‌ای اندیشه کند که اگر نماز خواندن و به نماز اول وقت پایبند بودن، نشانه درستی راه و اندیشه و سیاست یک شخص یا گروه باشد، خوارج نهروان، وهابی‌های کوردل و طالبان مزدور و دیگر دست‌پرورده‌های امریکا، در این مورد سرآمدند و به اصطلاح معروف دست همه نمازگزاران اول وقت را از پشت بسته‌اند. نگارنده هرگز بر آن نیست که مهندس بازرگان را با وهابی‌ها و طالبان مقایسه کند و عزت و شخصیت او را نادیده بگیرد، لیکن آنچه دردآورست اینکه، یک روحانی که حدود هفتاد سال در کوران مسائل و جریان‌های سیاسی و حوزوی بوده تا آن پایه سطحی‌نگر، بی‌خبر و ساده باشد که معیار داوری درباره درستی و نادرستی یک شخص را نماز اول وقت او بدانند!! او به منظور درست نمایاندن دفاع خود از گروهک «نهضت آزادی» آورده است: «... خود امام یک روز به من گفتند که من می‌شناسم خیلی افراد متدین در بین اینها هست.» باید از او پرسید آیا تنها «متدین» بودن برای به دست گرفتن زمام امور کشور کافی است؟ و هر کسی که متدین و مقید به نماز اول وقت بود، می‌تواند زمامدار کشور شود و سیاست خود را به اجرا درآورد؟ آیا آیت‌الله فقیه مرحوم حاج سید احمد خوانساری و نیز مرحوم حاج شیخ علی پناه که در خاطرات منسوب به آقای منتظری مورد استهزاء قرار گرفته‌اند، متدین و پایبند به نماز اول وقت نبودند؟! مگر مولای ما حضرت امام علی(ع)، خوارج را انسان‌های معتقد و متدین نمی‌دانستند؟! و با وجود این آنان را قتل عام کردند. حتما آقای منتظری اگر در آن روزگار می‌زیستند خواب از چشمانشان گرفته می‌شد و بر حضرت علی(ع) خرده می‌گرفت که خون افراد معتقد و باورمند را ریخته است و برای اینکه مردم را نامحرم

نمی‌دانست!! و ادعا داشت که بایستی همه مسائل را با مردم در میان گذاشت!! با سخنرانی‌ها و نامه‌پراکنی‌ها حضرت مولی را به زیر سؤال می‌برد و فریاد و اسلاما سر می‌داد!!  
 آقای منتظری برای به زیر سؤال بردن امام و علمای مجاهد همراه امام آورده است:  
 ... یک روز خود این آقایان از امثال آقای مهندس بازرگان تعریف و تمجید می‌کنند و آنها را تا عرش بالا می‌برند و امام می‌گوید هر کسی با آنها مخالفت کند از ولایت خدا دور است، یک روز هم به این شکل برخورد ظالمانه می‌کنند...!!

این اشکال نیز ریشه در ناآگاهی آقای منتظری از مبانی اسلام و شئون منصوبین از جانب ولی فقیه و رهبر جامع‌الشرایط دارد. آیا او در پی سالیان درازی تحصیل در حوزه‌ها هنوز نمی‌داند هر کسی که از جانب امام معصوم یا نایب امام به مقامی منصوب شود، حتی اگر معاویه را امام یا نایب آن حضرت بنا بر مصلحتی به سمتی بگمارد، اطاعت مردم مسلمان از منصوب امام و نایب آن واجب است و سرپیچی از فرمان آن مقام، مخالفت با حکم ولایت به شمار می‌آید؟ آیا به راستی آقای منتظری از مبانی و مسائل اسلامی بی‌خبر مانده یا عناصر مرموزی این نظریات عوامانه و بی‌مایه را به نام او در کتاب خاطرات گنجانیده و به آبرو و حیثیت علمی او آسیب وارد کرده‌اند؟!

#### ♦ پشتیبانی از قربانی فر و امید نجف‌آبادی

آقای منتظری در جانبداری از مخالفان نظام تا آن پایه آن و نیاز دارد که حتی از جاسوس سازمان سیا و مأمور هفت‌چهره امریکا، به نام قربانی فر به شکلی زیرکانه و جانبدارانه چنین ستایش می‌کند:

... آقای قربانی فر با مرحوم امید نجف‌آبادی از پیش از انقلاب مربوط بود، مرحوم امید می‌گفت من قبل از انقلاب می‌خواستم تحریرالوسیله و حکومت اسلامی امام را چاپ کنم، پول نداشتم، دویست‌هزار تومان به پول آن وقت، همین آقای قربانی فر به من داد که

برای این کار خرج کردم، آقای امید

در همین رابطه اعدام شد...<sup>۱</sup>

اولا در آن روز و در آن اوضاع خفقان‌بار بسیاری از ناشران و کتابفروشان آرزو داشتند که بتوانند کتاب‌های امام - به ویژه حکومت اسلامی - را به چاپ برسانند و اگر فشار ساواک نبود، برای چاپ آن کتاب‌ها سر و دست می‌شکستند و آمادگی برای چاپ و نشر آن داشتند و نیازی نبود آقای امید برای چاپ کتاب «تحریرالوسیله» و «حکومت اسلامی» امام دنبال پول باشد. اگر او به دور از چشم سانسورچی‌های ساواک، امکان چاپ داشت، می‌توانست موضوع را

آیا او در پی سالیان درازی تحصیل در حوزه‌ها هنوز نمی‌داند هر کسی که از جانب امام معصوم یا نایب امام به مقامی منصوب شود، حتی اگر معاویه را امام یا نایب آن حضرت بنا بر مصلحتی به سمتی بگمارد، اطاعت مردم مسلمان از منصوب امام و نایب آن واجب است و سرپیچی از فرمان آن مقام، مخالفت با حکم ولایت به شمار می‌آید؟

با هر ناشر معتبری در میان بگذارد و کار را به انجام برساند، بنابراین، جای سؤال است که آقای قربانی‌فر این مبلغ سنگین را که در آن روز با آن می‌توانستند چند قطعه زمین و یا چند باب مغازه خریداری کنند، روی چه نقشه و اندیشه‌ای در اختیار آقای امید گذشته! و چه «کاسه‌ای زیر نیم کاسه» بوده است؟! ثانياً آیا از دید آقای منتظری آقای قربانی‌فر اگر روزگاری، روی هر انگیزه‌ای، به چاپ و نشر کتاب‌های امام همراهی کرد، بایسته است او را حتی در شرایطی که کشف شده مأمور سیا بوده است روی سر گذاشت؟ و همانند آقای منتظری از او ستایش کرد؟! او را در مأموریت‌های جاسوسی که دارد، یاری داد؟! او را راوی

۱. خاطرات منسوب به آقای منتظری، ص ۶۰۸.

آیا از دید آقای منتظری آقای قربانی فر اگر روزگاری، روی هر انگیزه‌ای، به چاپ و نشر کتاب‌های امام همراهی کرد، بایسته است او را حتی در شرایطی که کشف شده مأمور سیا بوده است روی سر گذاشت؟ و همانند آقای منتظری از او ستایش کرد؟!

معتبر پنداشت؟! و دروغ‌پردازی‌ها و فتنه‌گری‌های او را «وحی منزل» دانست؟! ثالثاً در فراز پایانی مربوط به قربانی‌فر از زبان آقای منتظری آمده است: «... آقای امید در همین رابطه اعدام شد...»!! نظر آقای منتظری یا کسانی که این خاطرات را به نام او تنظیم کرده‌اند، از این جمله چند پهلو و مبهم به درستی مشخص نیست که چه می‌خواهند بگویند و چه برداشتی می‌خواهند داشته باشند؟ آیا می‌خواهند وانمود کنند که اگر ارتباط مادی و پولی

میان آقای امید و آقای قربانی‌فر بوده است جنبه خدمتگزاری به اندیشه‌های امام داشته، نه بده بستان‌های جاسوس‌مآبانه؟! و کاسب‌کارانه؟! و دستگاه قضایی نظام جمهوری بدون توجه به نیت خیر! طرفین، به اعدام نامبرده دست زد؟! یا دنبال آن است که قربانی‌فر را چهره‌ای آراسته، وارسته و بی‌گناه بنمایاند و چنین وانمود کند که آقای امید به جرم ارتباط با یک انسان بی‌گناه و معصوم اعدام شد؟! آیا بر آن است این نکته را گوشزد کند که چون آقای قربانی‌فر روزگاری به چاپ کتاب‌های امام کمک مالی کرده است، وابستگی او به سازمان سیا نبایستی بزه به شمار آید!! و اگر آقای امید با یک جاسوس در ارتباط بوده است، نباید مورد تعقیب و کیفر قرار می‌گرفت؟! چون این جاسوس چنین خدمت چشمگیری انجام داده است؟! و العلم عندالله!!

آقای منتظری طبق سیاست شبکه حاکم در بیت که باید از هر شخص، مقام و گروهی که با نظام درافتادند یا نظام آنان را مفسد و فاسد تشخیص داد، جانبداری کرد، از آقای امید چنین دفاع می‌کند:

... آقای امید را نیز به همین اتهام‌ها [مسائل اخلاقی] و با همین اقرارها اعدام کردند، در صورتی که آن ایام او در زندان بود و بر فرض اقرار، اقرار در آن شرایط اعتبار ندارد و بسیار بعید است آقای امید انکار نکرده باشد و... ظاهراً آقای امید هم قربانی قضیه مک‌فارلین شد...<sup>۱</sup>

آقای منتظری و منافقین حاکم بر بیت او باید به ملت ایران پاسخ دهند چگونه حکم داوری امید نجف‌آبادی که یکی از سرسپردگان باند حاکم بر جریان وابسته به آقای منتظری است، اسلامی و درست شمرده می‌شود، اما وقتی خود او محکوم شد، محکومیت او طبق موازین نبود؟

نگارنده بر آن نیست که پرونده امید را باز کند و به بررسی مسائل اخلاقی او بپردازد، درباره نامبرده همین بس که امام او را به علت قضاوت‌های نادرست و غیر شرعی که مرتکب شده بود، از ورود به اصفهان منع کرد و صریحاً اعلام داشت که «ایشان از طرف اینجانب قاضی نیستند». متن پیام امام در این باره چنین است: «آقای امید نجف‌آبادی را گفته‌ام به اصفهان نیایند، ایشان از طرف اینجانب قاضی نیستند...»<sup>۲</sup> نکته درخور توجه این است که در این شرایط که امام رسماً

اعلام می‌دارند که آقای امید «از طرف اینجانب قاضی نیستند»، آقای منتظری در مصاحبه‌های خویش از ایشان به عنوان «قاضی عادل و متدین» یاد می‌کند و از او با همه نیرو پشنتیبانی می‌کند و این نشان می‌دهد که آقای منتظری در همان نخستین سال پیروزی انقلاب اسلامی راه خود را از امام جدا کرده و در توطئه امام‌زدایی وارد بوده است. آنچه عناد و غرض تنظیم‌کنندگان خاطرات آقای منتظری را به نمایش می‌گذارد، تحریف آشکاری است که از زبان

۱. همان، ص ۶۱۷.

۲. صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۳۷۸.



او و به نام خاطرات او آورده‌اند که «آقای امید را... با همین اقرارها اعدام کردند، در صورتی که آن ایام او در زندان بود و بر فرض اقرار، اقرار در آن شرایط اعتبار ندارد...!! نخست باید دانست که نامبرده پیش از آنکه بازداشت شود، جرم او برملا شده بود و او نیز طبق آن جرم دستگیر و بازداشت گردید، نه اینکه در زندان، اتهامی بر او وارد شده باشد و روی آن اتهام، او اقرار کرده باشد، دوم اینکه، شرکای جرم در دادگاه او حضور داشتند و شهادت دادند. سوم، دلایل و شواهد دیگری در کار بود که جرم را ثابت می‌کرد. چهارم، یک انسانی که خدا و روز جزا را باور داشته باشد با جمله «بسیار بعید است آقای امید انکار نکرده باشد» یک نظام اسلامی و دستگاه قضایی را به زیر سؤال نمی‌برد و بزهداری را تبرئه نمی‌کند. پنجم، ادعای اینکه «اقرار در زندان» به طور مطلق اعتبار ندارد، نه تنها سخنی مغرضانه و برخلاف موازین اسلامی و آیین مجازات است، بلکه طبق این نظر، محاکمه سران طاغوت و منافقین و آدمکشان گروهکی در دوران پس از انقلاب اسلامی، غیر قانونی است و خوب است شبکه مرموز حاکم

در بیت و عوامل نفوذی، خانواده این جنایتکاران و نیز هواداران‌شان را در اطراف آقای منتظری گردآورند تا او به خونخواهی از آنان برخیزد و از اسلام و نظام اسلامی انتقام بگیرد. ششم، در خاطرات منسوب به آقای منتظری درباره اعدام آقای امید در یک مورد آمده است که آقای امید در ارتباط با آقای قربانی‌فر اعدام شد(در صفحه پیش گذشت) در مورد دیگر که در بالا آمد از زبان او ادعا

آقای منتظری که درباره اعدام  
آدمکشان منافق و جنایت‌پیشه آن  
همه یقه‌درانی کرد، به نامه پراکنی  
دست زد و خوراک تبلیغاتی برای  
رادیوهای صهیونیستی فراهم کرد،  
آیا پرونده‌های آنان را از نزدیک  
دید و بررسی کرده بود؟!

شده است که «ظاهراً آقای امید هم قربانی قضیه مک‌فارلین شد!» و سرانجام روشن نکرده است که نامبرده برای کدام یک از این دو نفر قربانی شد: قربانی قربانی‌فر؟! یا قربانی

مک‌فارلین؟! یا هر دو؟!)

آقای منتظری که نظام جمهوری اسلامی را به خاطر اعدام عناصر فاسدی چون امید نجف‌آبادی مورد تهاجم قرار می‌دهد، در مورد احکامی که همین فرد یعنی امید نجف‌آبادی در دوران قضاوتش در اصفهان صادر کرده است، به دست و پا می‌افتد و دچار تناقض‌گویی‌های ساده‌لوحانه می‌شود. خبرنگار روزنامه انقلاب اسلامی در مصاحبه با آقای منتظری در تاریخ ۵ دی ۱۳۵۸ می‌پرسد:

از مسئله حجت‌الاسلام امید و ماجرای اعدام میراشرافی، همچنین حجت‌الاسلام حسن کروبی، مسئول دفتر خانه‌سازی مستضعفین این روزها بسیار سخن می‌گویند و گفته می‌شود اینها کمونیست‌اند. این امور موجب اختلالاتی در امور کشور شده است، نظر شما راجع به این اشخاص و عملکردشان چیست؟

آیت‌الله منتظری گفت: اینها اولاً تعیین موضوع است و وظیفه ما نیست. ثانیاً من این دو شخص را می‌شناسم، قطعاً کمونیست نیستند و آقای امید آدم متدین و فاضلی است. پرونده میراشرافی یا دیگران، لابد مطالعه شده، من که دور هستم، نمی‌توانم قضاوت بکنم برای اینکه «الشاهد یری ما لایری لغائب». همین آدمی چیزی را می‌بیند که غائب نمی‌بیند. بنده میراشرافی را ندیده‌ام. نمی‌توانم قضاوت بکنم که حکم آقای امید درست بوده یا نه، پرونده دستش، و اسلامی حکم کرده است و همچنین متدین، لابد بر طبق موازین تشخیص داده است که کارش درست بوده. در عین حال، من نمی‌توانم قضاوت بکنم، برای اینکه اینها چیزهایی است که انسان باید وارد معرکه بشود و بداند که چیست.

سؤال شد حملات لفظی را که از کانون‌های قدرت و ثروت به این آقایان می‌شود، شما چگونه تعبیر می‌کنید، وی گفت: بالاخره در قضاوت وقتی علیه کسی حکم داده شد سر و صدا می‌کنند، کسی که ناراضی است بالاخره، برادر، تبلیغات می‌کند. این طبیعی است در رژیم سابق مردم آزاد نبودند، حال که آزادند، در روزنامه‌ها می‌نویسند، میتینگ راه می‌اندازند، کسی که علیه‌اش حکم می‌شود، این و آن را می‌بیند، تلفن می‌کند، این مسائل

### طبیعی است.<sup>۱</sup>

آقای منتظری و منافقین حاکم بر بیت او باید به ملت ایران پاسخ دهند چگونه حکم داوری امید نجف‌آبادی که یکی از سرسپردگان باند حاکم بر جریان وابسته به آقای منتظری است، اسلامی و درست شمرده می‌شود، اما وقتی خود او محکوم شد، محکومیت او طبق موازین نبود؟ آقای منتظری که مدعی است به خاطر دور بودن از پرونده میراشرفی نمی‌تواند درباره صحت و سقم حکم اعدام او به دست امید نجف‌آبادی قضاوت کند، چگونه با وجود ندیدن پرونده امید نجف‌آبادی و دور بودن از پرونده او، حکم اعدام وی را محکوم می‌کند؟! آقای منتظری که درباره اعدام آدمکشان منافق و جنایت‌پیشه آن همه یقه‌درانی کرد، به نامه‌پراکنی دست زد و خوراک تبلیغاتی برای رادیوهای صهیونیستی فراهم کرد، آیا پرونده‌های آنان را از نزدیک دیده و بررسی کرده بود؟! آیا نباید همان دید و نظری را که آقای منتظری در مورد سر و صدای وابستگان به میراشرفی در محاکم و مجامع اظهار کرد، در مورد خود او و منافقان حاکم بر بیت او تکرار کرد و گفت که «بالاخره در قضاوت وقتی علیه کسی حکم داده شد سر و صدا می‌کنند. بالاخره تبلیغات می‌کند. این طبیعی است که حال که مردم آزادند در روزنامه‌ها می‌نویسند خاطرات دروغین چاپ می‌کنند، مظلوم‌نمایی کرده و میتینگ و نشست و مصاحبه راه می‌اندازند» و هزاران ترفند دیگری که از نظر آقای منتظری طبیعی است، حال چرا مردم باید آنچه در خاطرات منسوب به آقای منتظری در مورد اعدام امید آمده را جدی بگیرند و آن را ناشی از سر و صداهای طبیعی مخالفان ندانند؟!

جریان حاکم بر بیت آقای منتظری که این خاطرات را به نام وی به خورد تاریخ داده‌اند تا آن پایه در اوهم منافقانه خود گرفتار شدند و آن قدر برای ریختن زهر کینه خود علیه انقلاب اسلامی و امام خمینی شتاب داشتند که حتی فکر نکردند برای حل تناقضات خاطرات ساختگی، سری به مصاحبه‌ها، پیام‌ها و نوشته‌های گذشته آقای منتظری زده و مطالب را به گونه‌ای کنار

هم قرار دهند تا میان آنچه دیروز گفته بود و آنچه که امروز به او منسوب ساخته‌اند، تناقضی به وجود نیاید. البته همیشه دروغ‌پردازان تاریخ، عقل مردم و هوشیاری جوامع را نادیده می‌گیرند و بناهای تاریخ دروغین خود را بر پایه‌های سست و بی‌بنیاد می‌گذارند.

آقای منتظری در مصاحبه با روزنامه اطلاعات در تاریخ ۱۰ دی ۱۳۵۸ در حمایت از حکمی که امید نجف‌آبادی درباره میراشرفی صادر کرده و بازتاب آن، موضع بی‌طرفانه می‌گیرد و اظهار نظر خود را در مورد آن پرونده نابجا می‌داند. در این مصاحبه از او پرسیده می‌شود:

سؤال ۲۵: حجت‌الاسلام امید نجف‌آبادی، حاکم شرع اصفهان اخیراً در مصاحبه‌ای با یک

روزنامه اعلام کردند که در مورد محاکمه میراشرفی در اصفهان از سوی یک مقام عالی‌رتبه در سطح مملکت تحت فشار قرار گرفته بودند...

با توجه به اینکه حضرت‌عالی در جریان مسائل اصفهان هستید تا چه حد از این موضوع اطلاع دارید؟

پاسخ آقای منتظری:

من این اندازه می‌دانم که آقای امید طلبه فاضلی است و آدم متدینی هم هست و از طرف ما هم قاضی بوده و خودش هم گفت که مدارک تمام قضاوت‌هایی که من کرده‌ام، موجود است و هر کس می‌خواهد بیاید رسیدگی کند. در پرونده آقای میراشرفی نیز هم قتل بوده و هم

آیا شگفت‌آور نیست، فقیه‌ی که در پاسخ به پرسش کسی که از او درباره حکم اعدام حاکم شرع منصوب او سؤال می‌کند، می‌گوید: «اینها اولاً تعیین موضوع است و وظیفه ما نیست و ثانياً من این دو شخص را می‌شناسم» یعنی کار آنها مورد تأیید است و خود را مبری از پاسخ می‌بیند، چگونه در فراز دیگری وارد تعیین موضوع می‌شود و آن را جزء وظیفه خود می‌داند و برای تروریست‌های منافق آن‌گونه یقه‌درانی می‌کند؟!!

کارهای دیگری که مستحق اعدام بوده است. بنابراین، من نمی‌توانم نسبت به پرونده آقای میراشرافی اظهار نظر بکنم، برای اینکه کسی در جریان کار است و پرونده دستش است بهتر از من می‌داند که کنار هستم...

سؤال ۲۷ - حضرت آیت‌الله! چه کار می‌شود کرد که از این‌گونه اعمال نظرها جلوگیری کرد.

جواب: بالاخره اختلاف نظر هست. فرض کنید، ممکن است که یک کسی پرونده‌ای دستش است و کسی که پرونده‌اش ناجور است، لابد قوم و خویش‌هایی و رفیق‌هایی دارد که متشبث به این طرف و آن طرف می‌شوند و لابد یک سفارش‌هایی هم می‌کنند. این یک چیز طبیعی است که هیچ‌وقت دو نفر از پیش قاضی، خوشحال بر نمی‌گردند.<sup>۱</sup>

داستان حق‌طلبی و عدالتخواهی آقای

منتظری و جریان حاکم بر بیت او چیزی فراتر از آنچه که خود آقای منتظری در مورد قضاوت امید نجف‌آبادی گفت، نمی‌باشد. امید نجف‌آبادی باید طلبه فاضل و متدینی معرفی شود، چون از طرف آقای منتظری منسوب شده بود. همان طوری که مهدی هاشمی قاتل که چندین فقره قتل و مشارکت در قتل، در پرونده وی بود نیز باید حمایت می‌شد، چون برادر او داماد آقای منتظری بود و خود او در خانه آقای منتظری بزرگ شده بود.

آیا در طول تاریخ هیچ فقیه بر حقی را سراغ دارید که احکامش این‌گونه دچار قبض و بسط شود و همه چیز حول محور عصبیت، منافع شخصی، خانوادگی، قومی و قبیله‌ای تعریف گردد؟! و دین و دین‌خواهی و عدالت و عدالت‌طلبی و انقلاب و انقلابی‌گری فدای خواسته‌های فردی و فامیلی و جریانی شود؟

عدالت در نزد ایشان چیزی جز فراتر از رابطه قومی و عشیره‌ای و فامیلی و وابستگی حزبی و

۱. همان، ص ۳۱۲ و ۳۱۳.

گروهی و جریانی معنا نمی‌دهد.

اگر خونخواهان فردی مثل میراشرفی به این طرف و آن طرف روند و احقاق حق کنند چون این احقاق حق علیه حاکم شرعی است که منسوب به آقای منتظری می‌باشد، امری طبیعی است و بالاخره «هیچ‌وقت دو نفر از پیش قاضی خوشحال بر نمی‌گردند».

آیا نباید آقای منتظری از وجدان خود سؤال کند که چرا حتی قضاوتی در همین حد نازل را در مورد پرونده امید نجف‌آبادی و مهدی

هاشمی قاتل و دیگر منحرفان و منافقان

تروریست و قاتل و قاضیان این پرونده‌ها

نکرد؟ و چرا چنین پیگیری‌هایی را طبیعی

جلوه نداد؟!

اگر آقای منتظری به دلیل کهولت سن و

فراموشی و ضعف حافظه نمی‌تواند از

خود و وجدان خود چنین پرسش‌هایی

داشته باشد، آیا باند حاکم بر بیت او و

خونخواهان پرونده امید نجف‌آبادی و

مهدی هاشمی که چندین فقره قتل و

جنایت در پرونده سیاهشان بود، می‌توانند چنین حقی را از ملت ایران و تاریخ ملت ایران

بگیرند؟

آیا شگفت‌آور نیست، فقیهی که در پاسخ به پرسش کسی که از او درباره حکم اعدام حاکم

شرع منصوب او سؤال می‌کند، می‌گوید: «اینها اولاً تعیین موضوع است و وظیفه ما نیست و

ثانیاً من این دو شخص را می‌شناسم» یعنی کار آنها مورد تأیید است و خود را مبری از پاسخ

می‌بیند، چگونه در فراز دیگری وارد تعیین موضوع می‌شود و آن را جزء وظیفه خود می‌داند و

برای تروریست‌های منافق آن‌گونه یقه‌درانی می‌کند؟! و از طرف دیگر، شناخت دیگران را

بالاخره مردم از خود سؤال می‌کنند  
میان آنچه به نام خاطرات از آقای  
منتظری چاپ شده است، با آنچه که  
در مجموعه‌های دهه اول انقلاب در  
قالب «گذری بر زندگی و اندیشه‌های  
فقیه عالیقدر» به چاپ رسیده است،  
کدام درست است؟

شناخت نمی‌داند! و فقط شناخت خود را صحیح می‌داند! آیا در طول تاریخ هیچ فقیه بر حقی را سراغ دارید که احکامش این‌گونه دچار قبض و بسط شود و همه چیز حول محور عصبیت، منافع شخصی، خانوادگی، قومی و قبیله‌ای تعریف گردد؟! و دین و دین‌خواهی و عدالت و عدالت‌طلبی و انقلاب و انقلابی‌گری فدای خواسته‌های فردی و فامیلی و جریانی شود؟

آقای منتظری و باند حاکم بر او و بیت او چگونه می‌خواهند چنین تناقضات و دروغ‌پردازی‌ها را در تاریخ حل کنند؟ کسانی که قبلاً افکار و اندیشه‌ها و مبارزات وی را در چند جلد گردآوری کرده و در نوشتن و تنظیم خاطرات او نیز نقش دارند، آیا تا به این حد به شعور و حافظه تاریخی مردم ایران بدبین و بی‌اعتماد هستند که تصور می‌کنند هر گونه دروغ‌پردازی، شایعه‌پراکنی و تحریف‌گری‌ها را به نام تاریخ می‌توان به این ملت بار کرد؟! آیا هیچ اندیشیده‌اند که بالاخره مردم از خود سؤال می‌کنند میان آنچه به نام خاطرات از آقای منتظری چاپ شده است، با آنچه که در مجموعه‌های دهه اول انقلاب در قالب «گذری بر زندگی و اندیشه‌های فقیه عالیقدر» به چاپ رسیده است، کدام درست است؟ آیا باند حاکم در بیت او با چنین رسوایی نمی‌خواستند به مردم ایران نشان دهند که آقای منتظری با این همه قبض و بسط‌هایی که دارد، یک عنصر سست عقیده، بی‌ریشه و مذبذبی می‌باشد که با احساسات، افکار و آرمان‌های مردم بازی کرده است؟! چگونه امکان دارد یک آدم سلیم‌العقل این‌گونه تناقض‌گویی داشته باشد؟! راستی با توجه به قضاوت‌های فاحش این دو منبع به جا مانده از آقای منتظری، آیا نباید به صحت یکی از این دو یا هر دو تردید کرد؟!!



## نقد و بررسی کتاب «به سوی سرنوشت»

### کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی

دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران

#### ◆ اشاره

این کتاب که حاوی یادداشت‌های روزانه این شخصیت سیاسی در سال ۶۳ است، چاپ اول آن به اهتمام محسن هاشمی تنظیم و توسط دفتر نشر معارف انقلاب در شمارگان سه هزار نسخه در سال ۱۳۸۵ وارد بازار کتاب کشور شده است.

آقای هاشمی رفسنجانی در مقدمه‌ای بر این کتاب به تاریخ ۸۵/۵/۱، ضمن برشمردن ویژگی‌های سال ۶۳ و ارائه دیدگاه‌های خود پیرامون مسائل جنگ، دولت، حزب جمهوری اسلامی، سیاست خارجی و... می‌نویسد: «در مواردی برای حفظ آبروی اشخاص یا حفظ اسراری که هنوز زمان افشای آن مناسب



نیست و یا توضیحات مطالب مبهم برای امروزی‌ها که در گذشته روشن بوده و چیزهای دیگری در این حدود، اصلاحات جزئی شده است.»

آقای محسن هاشمی - که این اثر به اهتمام ایشان انتشار یافته است - نیز در مقدمه‌ای ضمن برشمردن تعداد آثاری که از جناب آقای هاشمی رفسنجانی منتشر شده است و شمار آن به ۲۵ عنوان می‌رسد وعده می‌دهد: «اکنون تعداد ۲۵ جلد خاطرات رونوشت (۱۳۶۰ تا ۱۳۸۵) در دست ماست که با این کتاب که پیش رو دارید ۴ جلد انتشار یافته و ۲۱ جلد دیگر در برنامه آماده‌سازی و انتشار قرار دارد.»

### ◆ تمهید بحث

سال ۶۳ را به راستی باید یکی از سال‌های پرتنش دوران جنگ تحمیلی دانست. در این ایام گرچه امور داخلی رو به سامان دارد، اما فشارها و تنگناهای گوناگون خارجی افزایش چشمگیری می‌یابد. حمله موشکی به نفتکش‌های حامل نفت ایران با هدف به صفر رساندن درآمد‌های ارزی کشور که با مقاومت ایران و مقابله به مثل، تبدیل به جنگ نفتکش‌ها می‌شود، کلید خوردن پروژه هواپیماربایی به منظور فشار شدید بین‌المللی بر جمهوری اسلامی، به کارگیری گسترده سلاح شیمیایی، حمله موشکی و هوایی به مناطق مسکونی شهرهای بزرگ و کوچک ایران، بمبگذاری در مناطق پرتردد به ویژه در تهران همچون میدان راه‌آهن، میدان شوش و نماز جمعه تهران و تهدید صریح عراق به ناامن کردن آسمان کشور برای هواپیماهای مسافربری از جمله مواردی‌اند که اجماع نیروهای مخالف استقلال ایران در آن کاملاً مشهود است. خوشبختانه مقاومت شجاعانه مدیریت کشور در برابر این‌گونه اقدامات جبهه ارتجاع عرب و غرب علیه ایران از یکسو و از دیگر سو کشاندن دامنه ناامنی‌ها به سوی عاملان تشنج‌آفرینی‌ها موجب استمرار نیافتن برخی از این قبیل تحرکات می‌شود. یادداشت‌های سال ۶۳ جناب آقای هاشمی رفسنجانی تا حد درخور توجهی فضای آن روز کشور را بیان می‌دارد، هر چند ایشان در کتاب «به سوی سرنوشت» شاید بیش از خاطرات سال‌های قبل خویش، شیوه اختصارنویسی را به کار می‌گیرد و حتی در ارتباط با برخی موضوعات که مایل نیست خواننده به برداشت روشنی دست یابد به مبهم‌نویسی گرایش می‌یابد. توسل به این روش،

مطالعه‌کنندگان اثر را ناخودآگاه به سوی تصورات ذهنی و گمانه‌زنی سوق می‌دهد. همچنین هر چه نگارنده به لایه‌های درونی نزدیک‌تر می‌شود، از قلم‌افتادگی‌ها فزونی می‌یابد که البته برای کسانی که به طور تخصصی به تاریخ نمی‌پردازند چندان ملموس نیست. با وجود این خاطرات این شخصیت مؤثر در انقلاب اسلامی روزشمار منحصر به فرد و فهرست نسبتاً جامعی از رخدادهاست و بعضاً دخالت دیدگاه‌ها و تمایلات مؤلف اثر در نوع انعکاس مسائل نیز نخواهد توانست از اهمیت آن بکاهد و مانع آن شود که در پژوهش‌های آتی تاریخی از این کتاب بهره‌برداری‌های راهگشا صورت گیرد.

اولین و مهم‌ترین موضوعی که در «به سوی سرنوشت» خودنمایی می‌کند بروز تغییراتی در ارتباط با چگونگی هدایت انقلاب و جامعه توسط رهبری است. امام در این سال‌ها به تدریج از نقش مستقیم خویش در تمشیت امور می‌کاهد. هدف از این تغییر، ایجاد فرصت برای رشد دیگر استعدادها در مدیریت و تقویت نهادگرایی و سرعت بخشیدن به روند ساختارسازی در کشور است، و نیز فراهم آوردن بستری که در آن جریان‌های داخل نظام بیاموزند تا روابط خود را با یکدیگر تنظیم کنند و موجودیت مخالفان فکری خود را به رسمیت بشناسند. بر این اساس امام ترجیح می‌دهد کمتر در رقابت‌های جریان‌های سیاسی و چالش‌های نهادها با یکدیگر به طور مستقیم وارد شود، مگر در شرایطی که بن‌بست‌ها لطمه‌ای بر منافع ملی وارد می‌کند. سیاست کمتر ظاهر شدن امام در انظار، این شائبه را در مؤلف اثر ایجاد می‌کند که ایشان تمایل به کناره‌گیری داشته‌اند، در حالی که آنچه ایشان خستگی امام پنداشته است بهترین تدبیری بود که توانست بقای انقلاب را تضمین کند. ایجاد فرصت برای نیروهای جوان‌تر انقلاب جز از طریق کمرنگ‌تر شدن حضور امام ممکن نبود. لذا شخصیت وارسته‌ای چون ایشان که منیت و نفسانیت در اعمال او راه نمی‌یابد، به جای وابسته‌تر کردن امور جامعه به خویش به عنوان رهبر و بنیانگذار انقلاب ترجیح می‌دهد تا دیگران نیز در چهارچوب قانون، توانمندی‌های خود را عرضه کنند و کشور به سوی نهادینه شدن پیش رود:

به زیارت امام رفتم مدت زیادی، خدمتشان در اندرون نشستم. تمایل به انزوا در امام

پیدا شده است. تأکید کردم که لازم است بیشتر با مردم حرف بزنند؛ احتمال کناره‌گیری کامل را مطرح کردند. درخواست کردم که دیگر نفرمایند و مصلحت نیست.<sup>۱</sup>

متأسفانه برداشت غلط از تدبیر امام موجب می‌شود تا این تدبیر ایشان بدین‌سان جلوه‌گر شود که رهبر انقلاب به دلیل مواجه شدن با ناملایماتی و وظیفه خویش را به فراموشی سپرده و با یک جمله، مجدداً به وظیفه خود واقف می‌گردند، در حالی که بنیانگذار انقلاب از چنان صلابت، استواری و جذبه‌ای برخوردار بود که نه تنها هیچ‌گونه تزلزلی در شخصیتشان راه نمی‌یافت بلکه به تمامی مسئولان و آحاد ملت نیز نیرو و قدرت می‌بخشید و از بروز هر گونه سستی و ناامیدی در میان آنها جلوگیری به عمل می‌آورد. شخصیت‌های برجسته‌ای چون آیت‌الله طالقانی به این نکته اذعان داشتند که هر زمان احساس خستگی می‌کردیم در ملاقاتی با امام نه تنها سستی‌ها زایل می‌شد بلکه انرژی فوق‌العاده‌ای برای تداوم مسیر سخت انقلاب می‌یافتیم. این برداشت مؤلف از تدبیر امام، شخصیت ایشان را بسیار متفاوت از واقعیت ترسیم می‌کند. مگر فردی که چنین تحولی را بر اساس یک تکلیف الهی به وجود آورد با کمترین سختی، آن هم در سال ۶۳، می‌توانست وظیفه اسلامی خود را نسبت به جامعه فراموش کند؟ یا اگر به فرض امام در این سال احساس وظیفه می‌کرد که از صحنه خارج شود، با یک جمله در تشخیص وظیفه دچار تردید می‌شد؟ البته ممکن است جناب آقای هاشمی اجرای این تدبیر امام را زود هنگام پنداشته و نظری دال بر ضرورت استمرار نظارت پدران ایشان در امور، در همان حد گذشته داده باشد که تا حدی منطقی به نظر می‌رسد. این مشی امام، یعنی تقویت ساختارها در کشور، تبعاتی را نیز در پی داشت و آن اینکه بعضاً در بن‌بست‌ها در برابر نظریات ارشادی امام نیز چالش‌هایی ایجاد می‌شد که برای جامعه تحمل آن بسیار سخت بود، اما رهبری انقلاب بزرگوارانه از کنار آن می‌گذشتند تا جامعه در مسیر رشد مورد نظر قرار گیرد:

تقاضای رأی اعتماد به دولت در دستور بود [آقای میرحسین موسوی] نخست‌وزیر

۱. به سوی سرنوشت، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۶۳، به اهتمام محسن هاشمی (تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۵)، ص ۴۶۳.

صحبت کرد. مخالفین حرف‌های مهم و تازه‌ای نگفتند [احمد] آذری قمی [نماینده قم] در مورد تأیید امام از دولت، اظهارات بدی کرد که خالی از اهانت به امام نبود و در مجلس مورد اعتراض قرار گرفت.<sup>۱</sup>

بنیانگذار انقلاب از چنان صلابت، استواری و جذبه‌ای برخوردار بود که نه تنها هیچ‌گونه تزلزلی در شخصیتشان راه نمی‌یافت بلکه به تمامی مسئولان و آحاد ملت نیز نیرو و قدرت می‌بخشید.

اینکه نصیحت پدران امام در مجلس توسط عده‌ای نه تنها مورد پذیرش قرار نمی‌گرفت بلکه مورد هجمه نیز واقع می‌شد، هرگز واکنش ایشان را به دنبال نداشت؛ زیرا هدف رشد بود که از این طریق حاصل می‌شد. البته این رشد تبعاتی نیز داشت که در عملکردها و موضع‌گیری‌های افرادی چون آقای آذری قمی رخ می‌نمود. برای روشن شدن میزان

بهایبی که امام حاضر بود برای رشد نهادها و مردم بپردازد، مرور این روایت از آقای هاشمی خالی از لطف نخواهد بود: «در مورد انتخابات بحث شد. امام فرمودند، بعضی از جاها که ائمه جمعه و روحانیون سرشناس دخالت کرده‌اند، ناموفق بوده‌اند و این را نشان استقلال فکری مردم می‌دانستند.»<sup>۲</sup> امام برای این استقلال فکری که لازمه رشد است ارزش بسیاری قائل بودند، اما این بزرگواری ایشان نباید موجب آن می‌شد که افراد در مسیر بی‌احترامی قرار بگیرند. جناب آقای هاشمی در برابر اهانت نماینده قم واکنش شایسته‌ای از خود بروز می‌دهد، بدون آنکه از برخی موضع‌گیری‌های خود در قبال نظریات این پیر دانا عدول کند. برای نمونه، امام در سال ۶۱ رهنمودی صریح خطاب به مدیریت مجلس داشتند که توجه به آن می‌توانست از بروز بسیاری از ضعف عملکردها در نمایندگان جلوگیری کند:

۱. همان، ص ۲۲۳.

۲. همان، ص ۷۰.

سه‌شنبه ۹ شهریور... نمایندگان مجلس، فرماندهان سپاه، سفرا و کارداران و ائمه جمعه پاوه با امام ملاقات داشتند. من مقداری صحبت کردم و سپس امام صحبت کردند و از تصمیم جمع زیادی از نمایندگان و مسئولان در خصوص مسافرت به مکه انتقاد کردند.<sup>۱</sup> برای آشنایی بیشتر با نظریات امام در این سخنرانی وقتی به سایر منابع نیز رجوع می‌کنیم این‌گونه می‌یابیم:

الآن چند روز است که به من مکرر گفته شده است که دارد مملکت برای این توجهی که دارند به سفر حج، فلج می‌شود، وکلای مجلس می‌خواهند همه مشرف شوند، ۱۴۰ نفر یا بیشتر مشرف بشوند، البته عذر دارند، می‌گویند آقای هاشمی فرمودند که این تعطیلی آنهاست، لکن ما فکر این را بکنیم که ما امروز تعطیل داریم؟ ما امروز می‌توانیم در این وضع که کشور ما دارد، استفاده از تعطیل بکنیم.<sup>۲</sup>

حال برای اینکه روشن شود افرادی چون آقای آذری قمی بر اساس کدام مقدمات، نه تنها قردان رهنمودهای پیر دانای انقلاب نبودند بلکه بعضا جسارت‌هایی نیز داشتند مناسب است دفاع آقای هاشمی را از تصمیم خویش مرور کنیم: «در جلسه علنی امروز راجع به تعطیل سه هفته‌ای مجلس و سفر نمایندگان به مکه صحبت کردم و با توجه به اظهارات امام در ملاقات با نمایندگان، علل این تعطیلی را توضیح دادم.»<sup>۳</sup> در پاورقی مربوط به این مطلب به نقل از مجموعه نطق‌های قبل از دستور آورده شده است:

در بخشی از این نطق آمده است:

من با صراحت گفتم حج واجب باشد هیچ‌کس حق ممانعت را ندارد؛ آقایانی که واجب است مکه بروند، حتما بروند و جلویشان گرفته نشود، خودشان هم نمی‌توانند منصرف

۱. پس از بحران، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۶۱ (تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، چ ۲، ۱۳۸۰)، ص ۲۳۶.

۲. صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۴۶۴ و ۴۶۵.

۳. به سوی سرنوشت، همان، ص ۲۴۰.

شوند چون وظیفه است و اگر با رفتن آقایان امکان ادامه کار مجلس نیست بعضی آقایانی که در کشور هستند در محل‌های انتخاباتی‌شان و یا در جاهای دیگر که امروز حضورشان نیاز است خدمت کنند و برنامه‌تان را بهم نزنید.<sup>۱</sup>

از آنجا که کسب مجوز از مدیر هر تشکیلاتی - که فرد متقاضی سفر حج موظف به ارائه خدمت در آن است - شرط استطاعت است چگونه آقای هاشمی معتقدند «هیچ‌کس حق ممانعت ندارد»؟ مدیریت مجلس می‌توانست برای جلوگیری از به تعطیلی کشیده شدن قوه مقننه، بر اساس یک قاعده ساده مدیریتی اجازه سفر به بخشی از نمایندگان ندهد، نه اینکه بعد از رهنمود امام این‌گونه واکنش نشان دهد. البته صحت رهنمود امام دست‌کم به اعتراف آقای هاشمی در سال بعد در تاریخ به ثبت می‌رسد: «مجلس از امروز تا دهم مهرماه تعطیل است. بسیاری از نمایندگان به مکه می‌روند، کار خوبی نیست تبعیض است و بدنامی دارد.»<sup>۲</sup> نکته تأمل برانگیز در این زمینه اینکه در سال ۶۳ درخواست آقای ربانی املشی برای سفر حج را با قاطعیت رد می‌کند. «آقای [محمد مهدی] ربانی املشی هم تلفنی اجازه رفتن به مکه را می‌خواست، که موافقت نکردم.»<sup>۳</sup>

آنچه آقای هاشمی به عنوان بدنامی و تبعیض یاد می‌کند حاصل بی‌توجهی به رهنمودهای امام است که متأسفانه این شاگرد برجسته ایشان با کم‌توجهی به آن، هم راه را بر آسایش‌طلبی نمایندگان می‌گشاید و هم زمینه را برای عملکردهایی از نوع آنچه آقای آذری قمی از خود بروز می‌دهد: «بعضی از نمایندگان در این دوره به ماشین پیکان قانع نیستند و ماشین بنز یا تویوتا می‌خواهند. وضع روحیه‌ها خیلی فرق کرده است؛ حدود صد نفر [در این مورد]

۱. اکبر هاشمی رفسنجانی، نطق‌های قبل از دستور سال ۱۳۶۱، ج ۲ (تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۰)

۲. آرامش و چالش، کارنامه خاطرات هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۶۲، به اهتمام مهدی هاشمی (تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۱)، ص ۲۵۷.

۳. به سوی سرنوشت، همان، ص ۲۴۸.

نامه نوشته‌اند.»<sup>۱</sup>

در شرایطی که کشور به شدت از کمبود ارز رنج می‌برد و نمایندگان مجلس می‌بایست الگوی جامعه در امر ساده‌زیستی باشند درخواست برخورداری از لوکس‌ترین ماشین‌های خارجی را باید نتیجه بی‌توجهی به رهنمودی خیرخواهانه در مجلس اول دانست. همان‌گونه که مطلعیم سال ۶۳ مقارن است با پایان عمر مجلس اول (که فراز و فرودهای بسیار داشت) و شکل‌گیری مجلسی همگون‌تر. هر چند با ختم غائله «بنی‌صدر - مجاهدین خلق» در سال ۱۳۶۰ اقلیت مرتبط با آنان تا پایان این مجلس کاملاً منفعَل شده و همین امر به تدریج زمینه بروز دودستگی را در جریان اکثریت فراهم آورده بود اما با شکل‌گیری مجلس دوم همین تغییر و تحولات، صف‌بندی پررنگ جدیدی را در قالب یک اکثریت طرفدار دولت آقای میرحسین موسوی و یک اقلیت منتقد آن به وجود آورد. ویژگی این فصل از دوران انقلاب که آن را از سایر فصول متمایز می‌سازد همراهی کامل سیاسی سه قوه با یکدیگر است. در این میان جناب آقای هاشمی‌رفسنجانی به عنوان ریاست مجلس نقش ویژه‌ای در هدایت و هماهنگی سه قوه بر اساس پذیرش آنان ایفا می‌کند. همراهی فوق‌العاده حاج احمد آقای خمینی نیز بر کارکرد و قدرت چنین نقشی می‌افزود. مجموعه این مسائل، ناخواسته - و شاید هم خواسته - نقش هماهنگی قوا را که بر اساس قانون اساسی (قبل از ترمیم) بر عهده ریاست‌جمهوری بود به ریاست مجلس شورای اسلامی منتقل می‌ساخت. بسیاری از صاحب‌نظران بر این اعتقادند که شرایط دشوار و پیچیدگی‌های سیاسی این ایام موجب می‌شد ریاست مجلس نقشی بسیار فراتر از رهبری یک قوه ایفا نماید، اما قرائنی نیز از فراهم شدن زمینه‌های شکل‌گیری مشی مدیریتی متمرکز سهل‌گرایانه (سانترالیسم) در این دوران حکایت دارد که با آنچه امام با آینده‌نگری خویش در ذهن داشتند و به آن اشاره شد چندان تطابق ندارد. اگر به هر دلیل این نگرش متمرکزگرایانه - هر چند از روی ایثار و فداکاری برای انقلاب - مدلسازی و نهادینه

می‌شد قطعا سرنوشت انقلاب به گونه دیگری رقم می‌خورد. البته رو به بهبود بودن نقاهاش ناشی از ترور آیت‌الله خامنه‌ای موجب می‌شد که امام حساسیت خود را نسبت به این نوع مدیریت بعضا بروز دهد. برای نمونه، روایت آقای هاشمی در مورد رسیدگی به وضعیت ستاد انقلاب فرهنگی و دانشگاه‌ها به صورت شورایی، تا حدودی مؤید این نظر است: «[شیخ حسن] صانعی [از دفتر امام] تلفن کرد و گفت ما تصمیم گرفته‌ایم و خدمت امام هم گفته‌ایم.»<sup>۱</sup> گرچه مرجع این «ما» چندان مشخص نیست، با وجود این امام مجدداً پیامی ارسال می‌دارند که نشان از حساسیت ایشان به تمرکزگرایی دارد: «آقای [شیخ حسن] صانعی، تلفنی از امام دستور ابلاغ کرد که سعی کنیم در مورد ستاد انقلاب فرهنگی با آقای خامنه‌ای به وحدت نظر برسیم و نتیجه را به امام پیشنهاد نماییم.»<sup>۲</sup> اینکه آقای هاشمی می‌توانست به دلیل همراه بودن آقایان میرحسین موسوی و موسوی اردبیلی (رؤسای دو قوه دیگر) با ایشان با سرعت بیشتری تصمیم بگیرد، به جهت حسن محسوب می‌شد اما قطعا سرعت مناسب تنها ملاک سنجش صحت امور نمی‌تواند محسوب شود. در واقع، امام اهمیت اصلی را به رشد متوازن همه نهادهای قانونی می‌دادند؛ لذا تلاش می‌کردند تا با کمرنگ‌تر کردن حضور خویش، نهادگرایی را در کشور تقویت نمایند تا امور کشور ولو با سرعت کندتر اما با مشارکت جمعی به پیش رود. مصداقی دیگر از خاطرات آقای هاشمی این مهم را روشن‌تر می‌سازد:

آقای [شیخ حسن] صانعی از طرف امام پیغام داد که من با مخالفان فرماندهی سپاه صحبت کنم. بنا بود خود امام با آنها صحبت فرمایند. رئیس‌جمهور در این مورد نظر مخالف داده‌اند و امام منصرف شده‌اند. گفتم روز شنبه، خدمت امام خواهم رسید.<sup>۳</sup>

آقای هاشمی اقدام در این زمینه را منوط به دیدار مجدد امام می‌کند تا شاید نظر ایشان را در یک فرصت حضوری تغییر دهد، اما ظاهراً امام بر همان مشی خود مبنی بر مشارکت همه

۱. همان، ص ۴۱.

۲. همان، ص ۴۳.

۳. همان، ص ۴۳.



در تصمیم‌گیری‌ها اصرار می‌ورزند:

خدمت امام رسیدم. راجع به ملاقات امام در یک جلسه‌ای با فرماندهان سپاه و مخالفان آنها و نصیحت مخالفان و ضبط مذاکرات، نظر موافق دادم. قبلا هم نظر خود امام همین بوده است. ولی آقای رئیس‌جمهور مصلحت نمی‌دانند که مخالفان برای ملاقات با امام دعوت شوند. قرار شد در این مورد با رئیس‌جمهور مذاکره شود.<sup>۱</sup>

در این ملاقات نیز امام ایشان را به تصمیم‌گیری جمعی دعوت می‌کنند.

خواننده «به سوی سرنوشت» رعایت این اصل اساسی مورد نظر امام را در برخی از تلاش‌های قابل تقدیر ریاست محترم مجلس و وقت - که قطعا به منظور پیشبرد سریع مسائل صورت می‌گرفته است - در نمی‌یابد. مسئول محترم قوه مقننه به کرات همان‌گونه که در کتاب آمده است به نیروهای زیرمجموعه دو قوه دیگر دستورات اجرایی می‌دهد؛ یا آنان را از اتخاذ تصمیمی بازداشته یا به انجام امری وامی‌دارد، در حالی که به دلیل نزدیکی و قرابت ایشان با سایر رؤسای قوا، این خواسته‌ها می‌توانست با رعایت سلسله مراتب منعکس گردد. از آنجا که دستور دادن به مدیریت‌های تابعه سایر قوا حتی در چهارچوب هماهنگی بین سه قوه نیز نمی‌توانست معنا پیدا کند، بدون شک مانع از رشد متوازن نهادهای قانونی کشور می‌شد: «به آقای دکتر ولایتی [وزیر خارجه] تلفنی تذکر دادم که راجع به آمدن نظار سازمان ملل به ایران [در مورد نظارت بر آتش‌بس شهرها] جدی‌تر عمل کنند»<sup>۲</sup>، «به آقای ایرج فاضل [وزیر فرهنگ و آموزش عالی] گفتم که مشکل سربازی دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی را حل کند»<sup>۳</sup>، «با وزیر مسکن هم درباره تسریع در تحویل زمین به تعاونی‌های مسکن، تلفنی گفتگو کردم»<sup>۴</sup>، «به

۱. همان، ص ۴۳.

۲. همان، ص ۱۶۳.

۳. همان، ص ۴۵۷.

۴. همان، ص ۲۶۶.

نظر می‌رسد [دادستانی انقلاب] کار خوبی نکرده [است]، تذکر دادم که آزادشان کنند»<sup>۱</sup>

چنین امر و نهی‌هایی از سوی رئیس یک قوه به مدیریت‌های تحت نظر سایر قوا، صرف نظر از بجا بودن یا نبودن آن یا حتی از سرانگیزه‌مندی برای پیشبرد امور، در یک چهارچوب کلان مورد تأمل خواننده کتاب قرار خواهد گرفت، به ویژه آنکه جناب آقای هاشمی باز هم از سر مسئولیت‌پذیری فوق‌العاده، بسیاری از نهادهای جمعی را در خود خلاصه می‌کند؛ هیئت امنای دانشگاه آزاد را ایشان نمایندگی می‌کند و در هیئت امنای بنیاد تاریخ و همچنین شورای سرپرستی صدا و سیما - که با دستور امام در سال ۶۲ قرار بود با عضویت سران سه قوه برگزار شود - نیز به حضور ریاست مجلس کفایت می‌گردد:

در جلسه علنی، انتخابات برای تعیین نمایندگان مجلس در شورای سرپرستی صدا و سیما برگزار شد. به امر امام، من پیشنهاد کاندیداتوری را پذیرفتم؛ خودم مخالف بودم، ولی می‌دانم به خاطر مشکلاتی که پیش آمده، راه حل همین است و نظر امام صائب است. قرار است از دولت و شورای عالی قضایی (قوه قضائیه) هم، سران انتخاب شوند...<sup>۲</sup>

در سال ۶۳ معلوم نیست چگونه رهنمود امام در مورد آقای هاشمی صدق می‌یابد و اثری از رؤسای سایر قوا در شورای سرپرستی صدا و سیما نیست. آیا بر اساس تصمیم جمعی، نمایندگی سه قوه در شخص آقای هاشمی خلاصه می‌شود؟ پاسخ این سؤال چندان روشن نیست و خاطرات آقای هاشمی نیز در این زمینه ساکت است، اما در سایر موارد، توافق جمعی را اعلام می‌دارد:

شب، سران قوا در منزل ما مهمان بودند. درباره پناهندگی مقام «سیا» [سازمان اطلاعات مرکزی] امریکا به ایران و مسائل جنگ و هواپیماربایی و... بحث شد از اقداماتی که بعد از واگذاری اختیارات دو هیئت مؤسس دانشگاه آزاد اسلامی و بنیاد تاریخ [انقلاب


۱. همان، ص ۲۷۲.

۲. آرامش و چالش، همان، ص ۲۳۵.

اسلامی] به من انجام گرفته، گزارش دادم؛ تشکر کردند.<sup>۱</sup>

البته نفس از مدار خارج کردن هیئت مؤسس یا امنا نمی‌تواند قابل دفاع باشد؛ زیرا اگر واقعا اعضای هیئت امنای دانشگاه آزاد فرصت نمی‌کردند در یک کار جمعی مشارکت جویند با چه توجیهی یک وظیفه جمعی را به یک مسئولیت فردی مبدل نمودند؟ اینکه اسما مسئولیتی را در یک کار جمعی برای تصمیم‌سازی و هدایت مجموعه‌ای حساس و تعیین کننده بپذیرند، اما در عمل به گونه دیگری این وظیفه دنبال شود از دو سو مورد سؤال است؛ سؤالی متوجه اعضای هیئت امنای واگذار کننده مسئولیت و سؤالی متوجه فرد قبول کننده وظیفه دیگران. این نوع عملکرد در سطحی وسیع‌تر مثل آن است که همه اعضای یک مجلس قانونگذاری مسئولیت خود را به یک فرد واگذار کنند تا او به جای جمع سریع‌تر بتواند تصمیم بگیرد و سپس در پایان، گزارش کار خود را به جمع ارائه دهد. تبعاتی که بعدها به دلیل صوری بودن هیئت امنا ایجاد شد خود بهترین گواه بر بروز خطایی جبران ناپذیر است.

در مورد شورای سرپرستی صدا و سیما، اما هیچ نذری از موضوع واگذاری مسئولیت رؤسای دو قوه دیگر به آقای هاشمی رفسنجانی بعد از رهنمود امام در خاطرات سال‌های ۶۲ و ۶۳ به میان نیامده است. بر اساس رهنمود رهبری انقلاب - همان‌گونه که از خاطرات سال ۶۲ نقل شد - به منظور حل مشکلات و اختلافات در

  
**امام اهمیت اصلی را به رشد متوازن  
 همه نهادهای قانونی می‌دادند؛ لذا  
 تلاش می‌کردند تا با کمرنگ تر کردن  
 حضور خویش، نهادگرایی را در  
 کشور تقویت نمایند.**

رسانه ملی قرار می‌شود رؤسای سه قوه به عضویت شورای سرپرستی آن درآیند، اما این فقط رئیس قوه مقننه است که همه امور با تصمیم او در رسانه ملی به پیش می‌رود: «اخوی

محمد [رئیس سازمان صدا و سیما] تلفنی گفت که آقای امامی کاشانی مصاحبه‌ای کرده است. غیر مستقیم و به طور تلویحی، جواب اظهارات من در مجلس در مورد قلمرو اختیارات شورای نگهبان را داده است. گفتم بهتر است پخش شود.<sup>۱</sup> در این باب، نفس هماهنگ کردن موضوعاتی که حتی به طور تلویحی به مواضع آقای هاشمی پرداخته باشد موضوعیت دارد، نه اینکه مجوز پخش دریافت دارد یا خیر.

نکته دیگری که در همین زمینه برای خواننده محل تأمل خواهد بود تضعیف بالاترین مرجع جمعی در مورد جنگ یعنی شورای عالی دفاع است. بر اساس آنچه از این کتاب در مورد این نهاد دریافت می‌داریم عمدتاً مسائل غیر مهم در آن طرح می‌شود و مسائل اساسی جنگ در خارج از این شورا در جمعی بسیار محدودتر مورد بررسی قرار می‌گیرد:

عصر، جلسه شورای عالی دفاع داشتیم. در این جلسه، بودجه تبلیغات منطقه کردستان و لغو شش ماه احتیاط خدمت وظیفه پزشکان تصویب شد. جلسه‌ای با سران قوای مسلح، در دفترم داشتم، راجع به پیشنهاد ژاپن [به سازمان ملل] مبنی بر اجازه دادن به عراق برای استفاده از خلیج فارس و [اعلام] آتش‌بس در [منطقه] خلیج فارس بحث شد.<sup>۲</sup> همان‌گونه که در این فراز از خاطرات آقای هاشمی مشهود است موضوع پیشنهاد ژاپن بلافاصله بعد از جلسه شورای عالی دفاع در جلسه‌ای محدودتر با محوریت ایشان مورد بررسی قرار می‌گیرد:

عصر، در جلسه شورای عالی دفاع شرکت کردم. بحث بیشتر در مورد ترمیم حقوق ارتشی‌ها بود. سپس با فرماندهان سپاه و نیروی زمینی و رئیس‌جمهور داشتیم. طرح‌های آقایان محسن رضایی و صیاد [شیرازی] را برای آخرین بار، مورد بحث قرار دادیم.<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۲۴۶.

۲. همان، ص ۱۱۹.

۳. همان، ص ۲۷۳.

در این فراز نیز مسائل اساسی مربوط به جنگ بلافاصله بعد از پایان جلسه شورای عالی دفاع به عنوان بالاترین مرجع جمعی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

این مشی به تدریج خواننده آثار جناب آقای هاشمی رفسنجانی را به این جمع‌بندی نزدیک می‌کند که ایشان فعالیت فردمحورانه را بر فعالیت جمعی ترجیح می‌دهد. شاید همین استنباط در مورد حزب جمهوری اسلامی کمی شتابزده باشد؛ اما به طور قطع نوع تعامل ریاست محترم مجلس با این فعالیت جمعی نیز بر اساس شیوه ایشان مورد تأمل قرار خواهد گرفت: «عصر به جلسه شورای مرکزی حزب [جمهوری اسلامی] نرفتم؛ به جهت کمی علاقه...»<sup>۱</sup>، «در شورای مرکزی حزب شرکت نکردم و بیشتر به مطالعه گزارش‌ها پرداختم»<sup>۲</sup>، «عصر، در جلسه حزب [جمهوری اسلامی] شرکت نکردم و افطار را به خانه آمدم. شب هم زود خوابیدم»<sup>۳</sup>، «عصر، در جلسه حزب [جمهوری اسلامی] شرکت نکردم. در دفترم گزارش‌ها را خواندم»<sup>۴</sup>، «به جلسه شورای مرکزی حزب [جمهوری اسلامی] نرفتم؛ جواب نامه [جامعه] مدرسین [حوزه علمیه] قم را کامل کردم»<sup>۵</sup>.

جناب آقای هاشمی رفسنجانی علت بی‌توجهی به حزب را یک‌بعدی شدن آن اعلام می‌دارد انتقادی که چندان به دور از واقعیت نیست، اما آیا ایشان قادر نبود با سرمایه‌گذاری روی حزب این تشکل را از وضعیتی که در آن گرفتار آمده بود رهایی بخشد؟ همان‌گونه که اشاره شد، در آن سال‌ها رئیس قوه مقننه به عنوان مرکزیتی در آمده بود که جناح چپ کاملاً محوریتش را پذیرفته بود و جناح راست نیز به دلیل تعیین‌کنندگی نقشش ناگزیر از تعامل با ایشان بود، اما اینکه چرا از این پتانسیل برای حل مشکلات حزب استفاده نمی‌شود و غیبت در جلسات شورای

۱. همان، ص ۹۵.

۲. همان، ص ۱۱۶.

۳. همان، ص ۱۲۸.

۴. همان، ص ۲۶۰.

۵. همان، ص ۲۹۲.

مرکزی بر حضوری فعال و تعیین کننده ترجیح داده می‌شود، بحثی نیست که بتوان به سهولت از کنار آن عبور کرد؛ زیرا نیروهای قابل توجهی در درون شورای مرکزی حزب همچون آقایان: مهاجری، بهشتی، اژه‌ای، میرحسین موسوی و ... به لحاظ فکری کاملاً هماهنگ با آقای هاشمی بودند. افرادی چون آقای جاسبی (قائم‌مقام حزب) هم به دلیل نفوذ و قدرت ایشان همه امورشان را هماهنگ می‌کردند و از این طریق تبعیت داشتند. جریان مؤتلفه موجود در شورای مرکزی نیز مقاومت چندانی در برابر تصمیمات صریح آقای هاشمی نداشت، بنابراین می‌توان گفت که ایشان چندان تمایلی به وقت گذاشتن روی مسئله حزب نداشته است. این برداشت بدان معنا نیست که حزب دارای مسائل و مشکلات مبنایی نبود، اما بی‌آنکه خواسته باشیم متعرض ناهمگونی‌های جناح‌های داخلی حزب شویم که هر یک از تشکلی در بیرون از حزب هدایت می‌شدند، بر این نکته تأکید می‌کنیم که آقای هاشمی می‌توانست در صورت تمایل، به انسجام حزب کمک نماید. این، مسئله‌ای است که از سوی آیت‌الله خامنه‌ای نیز مورد گوشزد قرار می‌گیرد: «راجع به حزب [جمهوری اسلامی] هم کمی بحث کردیم؛ آقای خامنه‌ای از کم‌توجهی من به حزب گله داشت، من گفتم جناح‌بازی‌ها در حزب مایه دلسردی است.»<sup>۱</sup>

از جمله نکات برجسته خاطرات ۶۳ آقای هاشمی رفسنجانی انعکاس دقیق حساسیت‌های امام در مورد لحاظ کردن مقتضیات روز و مبانی دینی به صورت هم‌زمان است. از نظر ایشان گردش شایسته امور مملکتی و رعایت موازین شرعی، به مثابه دو روی یک سکه به شمار می‌آمد. لذا به منظور حفظ موازنه در این زمینه گاهی شورای نگهبان را مورد تأیید قرار می‌دادند و تضعیف‌کنندگان این نهاد تعیین کننده را سرزنش می‌کردند؛ به مناسبت‌هایی نیز به حمایت جدی از مجریان اداره کشور می‌پرداختند و از برداشت‌های ضعیف این شورا از مبانی دینی انتقاد می‌کردند. در این میان، جایگاه آقای هاشمی رفسنجانی که به دلایلی نقش رهبریت جناح مجریان و به اصطلاح چپ را بر عهده گرفته بود حائز اهمیت است. ایشان در این دوران

۱. همان، ص ۲۶۹.

حساسیت قابل تقدیری دارد که به اسلام انگ طرفداری از سرمایه‌داری نخورد، دقت‌نظری که به طور جدی امام آن را تقویت می‌نمود:

آقای عسگر اولادی آمد... می‌خواست نتیجه بگیرد که دولت خوب عمل نکرده است. بر ضرورت همکاری بیشتر من با جامعه مدرسین اصرار داشت... به ایشان توصیه کردم که لازم است انقلاب را از اتهام ناروای طرفداری از سرمایه‌داران دور کنیم.<sup>۱</sup>

همچنین در فرازی دیگر آقای هاشمی خطاب به اعضای حزب مؤتلفه همین نگرانی را گوشزد می‌نماید:

عصر، جمعی از اعضای مؤتلفه [اسلامی] آمدند؛ انتقاداتی به وضع قوه قضائیه... و نیز انتقاداتی به دولت، در مورد حذف نیروهای مخالف خط خودش و ضعف مدیریت‌ها داشتند. از عدم هماهنگی من در مجلس با خط خودشان گله داشتند. توضیحاتی دادم و خطر حمایت از سرمایه‌داری و عدم حمایت از محرومان را [به آنها] تذکر دادم.<sup>۲</sup>

هر چند برخی معتقدند آقای هاشمی منتقد سرمایه‌داری سنتی، بعدها با طرفداران سرمایه‌داری مدرن - که به مراتب پیچیده‌تر و دارای پیوندهای مستحکم‌تر با سرمایه‌داری جهانی است - پیوند خورد، اما با وجود این همراهی مؤثر ایشان در این سال‌ها با دغدغه امام در مورد التقاط اسلام با سرمایه‌داری بسیار تعیین‌کننده بود، حتی اگر این همراهی را ناشی از نقش ویژه ریاست مجلس در رهبری و هدایت جریان چپ بپنداریم. البته توجه ویژه به حساسیت‌های اقتصادی، بعدها جناب آقای هاشمی را از عنایت به مسائل فرهنگی دور ساخت؛ سپردن مسئولیت ستاد نماز جمعه به فردی که به هیچ وجه وجهه فرهنگی لازم برای این کار را نداشت و کم‌توجهی به رشد قشری‌گری و عدم مقابله جدی با آن، از جمله مصادیق سرگرمی فوق‌العاده به اختلافات نظری در زمینه اقتصاد به حساب می‌آید، در حالی که امام نسبت به قشری‌گری نیز در این سال به شدت واکنش نشان می‌دادند و لازم بود یاران ایشان این

۱. همان، ص ۲۸۲.

۲. همان، ص ۴۰۰ و ۴۰۱.

مواضع را تبیین کنند: «بخشی از فیلم عید خاص در مدرسه مجتهدی تهران را که توسط جمعی برگزار شده بود دیدم عمل مضر و تفرقه‌افکنانه‌ای است.»<sup>۱</sup> متأسفانه عدم مقابله فکری با این جریان موجب شد که در سال‌های بعد به تدریج چنین برنامه‌های خلاف شرع و اخلاقی گسترش بیشتری بیابد.

از جمله مسائل بسیار تأثیرانگیز در سال ۶۳ رکود نسبی در فعالیت‌های نیروهای مدافع ایران برای پایان دادن به فتنه و تهدیدات دشمن در جبهه‌هاست. جناب آقای هاشمی رفسنجانی بخشی از علت را دشوار بودن ایجاد وحدت فرماندهی بین ارتش و سپاه عنوان می‌نماید و بخش دیگر را به برخوردهای سیاسی فرماندهی سپاه نسبت می‌دهد، هر چند این نظر را به نقل از دیگران عنوان می‌دارد و در مجموع در این زمینه نوعی سهم‌خواهی را دخیل می‌پندارد: «آقای [محسن] رفیق‌دوست [وزیر سپاه پاسداران] هم آمد... از موضع سپاه در رابطه با عملیات و جنگ انتقاد کردم»<sup>۲</sup>، «سوء ظن دیگری برای بعضی پیش آمده که فرماندهان سپاه از طریق تأخیر عملیات درصدد کسب امتیازات بیشترند؛ من این سوءظن را قبول ندارم»<sup>۳</sup>، «از اینکه با تشکیل وزارت اطلاعات، سپاه قدرتی را از دست می‌دهد و آقای [محمد محمدی] ری‌شهری برای گرفتن نیروهای اطلاعاتی سپاه، فشار می‌آورد، ناراحت‌اند، بعضی‌ها هم، این‌گونه مسائل و نیز موضوع بدست آوردن امتیازات بیشتر را، عامل رکود عملیات در جبهه‌ها می‌دانند»<sup>۴</sup>، «آقای رئیس‌جمهور، تلفنی گفتند، اعلان نیازها برای عملیات از طرف سپاه، آن قدر زیاد است که قسمتی قابل تأمین نیست و احتمال دارد، بهانه باشد»<sup>۵</sup>.

طرح شائبه برخوردهای سیاسی فرماندهی سپاه - که صحت آن چندان هم غیر محتمل نیست

۱. همان، ص ۴۵۴.

۲. همان، ص ۲۱۵.

۳. همان، ص ۲۴۸.

۴. همان، ص ۲۵۹.

۵. همان، ص ۳۱۹.



- بدون ریشه‌یابی علل آن نمی‌تواند چندان کمکی به شناخت تاریخی مخاطب نماید. جناب آقای هاشمی رفسنجانی بعد از پذیرش مسئولیت در مورد جنگ به صراحت در میان فرماندهان قرارگاه‌های عملیاتی در جبهه‌ها راه‌حل‌های سیاسی را برای خاتمه جنگ مطرح می‌سازد که به هیچ وجه به مصلحت نبود و می‌بایست این دیدگاه‌ها صرفاً با فرماندهی کل قوا در میان گذاشته می‌شد. طرح انتقال کانون تعیین سرنوشت جنگ از میدین رزم به عرصه سیاسی در مرکز در میان نیروهای عملیاتی و حتی کشاندن پای فرماندهی سپاه به عرصه اختلافات سیاسی به نفع یک جریان، علی‌القاعده چنین تبعاتی را نیز می‌توانست در پی داشته باشد. یک نیروی رزمنده همواره باید چنین باوری داشته باشد که ایثار و فداکاری و از جان گذشتگی او سرنوشت جنگ را تعیین می‌کند. خوشبختانه از آنجا که امام بر چنین راه‌حل‌های سیاسی - که نیروهای عمل‌کننده در صحنه را دچار تردید و تشکیک می‌کرد - صحنه نگذاشتند، عواقب موضوع مهار شد و گر نه اگر در نیروهای صف مقدم دفاع از مرز و بوم کشور این تصور گسترش می‌یافت که در مرکزیت سیاسی کشور با تلاش آنها می‌خواهند یک سناریو را تکمیل کنند، هرگز استحکام لازم برای جانفشانی در صحنه جنگ تداوم نمی‌یافت، همچنین به طور قهری درگیر کردن ذهن نیروهای عملیاتی به امور سیاسی، به این وسوسه دامن می‌زند که اگر دیگران می‌توانند از تلاش‌های آنان بهره سیاسی ببرند، چرا خودشان مستقیماً بدان مبادرت نورزند.

به طور کلی در این زمینه باید گفت حجم مسئولیت‌های چشمگیر، مسئولیت‌های رسمی و غیر رسمی، آقای هاشمی رفسنجانی در این سال‌ها به تدریج شکل‌گیری این باور را در این شخصیت برجسته انقلاب دامن می‌زند که تدابیر و نظریات ایشان می‌تواند راه حل نهایی برای همه امور - حتی امور مربوط به سایر نهادها - باشد:

برای اولین بار، بحث مهمی را با آنها (در جمع فرماندهان قرارگاه نجف) در میان گذاشتم که عکس‌العمل‌های متفاوتی داشت؛ بعضی پسندیدند و بعضی نسنپندیدند. گفتم، نظر من و بعضی از مسئولان رده‌بالای نظام این است که اگر یک عملیات موفق در داخل خاک

عراق انجام دهیم و منطقه‌ای از دشمن را تصرف نماییم که با آن بشود بعد از [پذیرش] آتش‌بس، بر عراق فشار آوریم و حقان را بگیریم، باید با آتش‌بس موافقت شود... بعد از مغرب به قرارگاه کربلا رسیدیم. نماز جماعت خوانده شد. برای حضار - فرماندهان - صحبت کردم و باز مسئله عملیات سرنوشت‌سازی که می‌تواند جنگ را تمام کند، مطرح کردم. آن‌گونه که انتظار داشتیم، عنوان ختم جنگ مقبول نیفتاد. معلوم می‌شود مسئله مهم برای بسیاری از رزمندگان ادامه جنگ است و همه چیز هم، همین را نشان می‌دهد و شاید به همین جهت، امام موافق طرح ختم جنگ نیستند و اگر در قلبشان هم قبول داشته باشند، بر زبان نمی‌آورند.<sup>۱</sup>



امام که در پشت همه توطئه‌ها علیه ایران به درستی حضور امریکا را می‌دید و اینکه در صورت لزوم، درگیری با این کشور تجاوزگر را باید پذیرفت.



آنچه به آقای هاشمی اجازه می‌دهد قبل از هماهنگی با فرماندهی کل قوا (که مسئولیت تعیین استراتژی کلان جنگ را به عهده دارد) چنین بحث‌هایی را در جمع فرماندهان عملیاتی مطرح سازد، قطعاً شکل‌گیری باوری در ایشان است که به آن اشاره شد. طبعاً تلاش‌های خستگی‌ناپذیر در مقاطع مختلف انقلاب و

از جمله دوران دفاع در برابر تهاجم دشمن در شکل‌گیری این باور بی‌تأثیر نبوده است. البته نوع واکنش امام را به این‌گونه مسائل می‌توان مطالعه کرد، زیرا ایشان با سعه صدر بسیار، زمینه رشد توانمندی‌ها را در یک چهارچوب کلان‌تر فراهم می‌آورند: «خدمت امام رفتم. گزارشی از وضع جنگ دادم... به ایشان گفتم من از رهگذر این اهداف به ختم جنگ می‌اندیشم. ایشان لبخندی زدند و جوابی ندادند.»<sup>۲</sup> البته همه و در رأس آن امام به ختم جنگ می‌اندیشیدند،

۱. آرامش و چالش، همان، ص ۵۰۴ - ۵۰۲.

۲. به سوی سرنوشت، همان، ص ۵۱۷.

اما چگونگی تحقق آن به نحوی که منافع کشور را کاملاً تأمین کند نیاز به یک همفکری جمعی و اتخاذ تصمیمی کلان داشت.

تصمیم‌گیری در مورد سایر شعارهای محوری انقلاب علیه دشمنان بشریت نیز با همین باور و احساس توسط آقای هاشمی صورت می‌گیرد: «نماینده شوشتر هم آمد و پیشنهاد قطع شعار مرگ بر امریکا و شوروی را می‌داد. گفتیم به طور اصولی تصمیم گرفته‌ایم، امام هم موافقت کرده‌اند. ولی منتظر فرصت هستیم»<sup>۱</sup> در این فراز آقای هاشمی مشخص نمی‌سازد چه کسانی در اتخاذ این تصمیم دخیل بوده‌اند و امام با چه چیزی موافقت کرده‌اند. این در حالی است که نظر امام در مورد برائت جستن از امریکا به عنوان شیطان بزرگ در حج کاملاً مشخص است؛ زیرا به صراحت اعلام می‌دارند که حج بدون برائت از دشمنان بشریت، حج نیست:

آقای ولایتی [وزیر امور خارجه]، تلفنی از اینکه آقای [موسوی] خوئینی‌ها [نماینده امام خمینی و سرپرست حجاج ایرانی] با نظر امام و با ارسال پیام به عربستان، اجازه تظاهرات جدید - مشروط به عدم خونریزی - خواسته است؛ نگران بود.<sup>۲</sup>

همچنین در فراز دیگری از خاطرات آقای هاشمی بر این نکته تصریح می‌شود که از نظر امام دفع توطئه‌ها حتی تا حد درگیر شدن با امریکا بی‌اشکال است:

به زیارت امام رفتم. در خدمت امام درباره وضع بحران خلیج فارس و احتمال دخالت قدرت‌های بزرگ مذاکره کردیم. امام هم نگران عواقب آن بودند... البته این را هم درست نمی‌دانستند که دست روی دست بگذاریم و صدور نفت ما قطع شود و معتقد بودند در این صورت تا حد درگیری با امریکا را هم، باید پذیرفت و می‌فرمودند: «ما که از افغان‌ها کمتر نیستیم» اما ترجیح می‌دهند، کاری کنیم که این وضع پیش نیاید.<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۱۷۳.

۲. همان، ص ۲۹۲.

۳. همان، ص ۱۱۶.

امام که در پشت همه توطئه‌ها علیه ایران به درستی حضور امریکا را می‌دید و اینکه در صورت لزوم، درگیری با این کشور تجاوزگر را باید پذیرفت، چگونه ممکن بود در این شرایط با تغییر شعار محوری انقلاب علیه امریکا موافقت کند؟ وقتی ایشان به تمامی حجاج تکلیف می‌کردند که باید در کنار خانه خدا از امریکا و اسرائیل براءت جویند و شعار «مرگ بر امریکا» را در سرزمین وحی با صلابت سر دهند آیا منطقی به نظر می‌رسد که در داخل کشور با تصمیم به حذف این شعار موافقت نماید؟

در فراز دیگری از این کتاب، آقای هاشمی مشخص می‌سازند که این تغییر صرفاً خواست ایشان بوده است و تصور اینکه این نظر توسط امام پذیرفته خواهد شد به همان باور شکل گرفته در این شاگرد برجسته رهبری باز می‌گردد:

آقای دکتر ولایتی آمد... درباره تحسین روابط با فرانسه و شوروی هم صحبت شد؛

موافق هستم. همچنین گفتم: نظر من این است که در صورت پیروزی در عملیات، امام

دستور بدهند که شعار مرگ بر آمریکا و مرگ بر شوروی از موضع قدرت حذف شود.<sup>۱</sup>

اینکه چرا آقای هاشمی در این سال‌ها می‌پنداشتند نظریاتشان به سهولت می‌تواند بسط یابد البته به ارتباط قوی ایشان با بیت امام برمی‌گردد، اما رهبری انقلاب به کرات ثابت کردند مواضع و جهت‌گیری‌هایشان به هیچ وجه در این قالب‌ها معنا نمی‌یابد، کما اینکه چنین تمایلی در آقای هاشمی هرگز نتوانست کمترین تأثیری در نظریات امام داشته باشد.

در آخرین فراز این نوشتار جا دارد به برخی ابهامات این اثر نیز اشاره شود. برای نمونه غیبت سید احمد آقا در مقطعی خاص که آقای هاشمی علت آن را بیماری عنوان می‌کند برای خواننده اثر چندان روشن نیست، به ویژه اینکه این غیبت به نوعی به ریاست محترم مجلس وقت ارتباط می‌یابد: «از دفتر امام، حال احمد آقا را پرسیدم. گفتند هنوز در سفر است. به خاطر استراحت و معالجه کسالت زخم معده، غیبت ایشان موجب شایعات شده است»<sup>۲</sup>، «(امام) قبول

۱. همان، ص ۲۶۵.

۲. همان، ص ۴۶۱.

کردند که غیبت احمد آقا، بیش از این صلاح نیست و [از آنجایی که] حالش هم بهتر شده است، [به سفرش خاتمه دهد].<sup>۱</sup> اینکه احمد آقا برای معالجه به چابهار<sup>۲</sup> رفته باشد به سهولت قابل پذیرش نیست، به ویژه اینکه برای بازگشت ایشان، اخذ مجوز امام لازم بوده باشد. همچنین آقای هاشمی در این سال اشاره‌های بسیار گزراپی به ارتباطات خویش با بیت آقای منتظری دارد، در حالی که صرف‌نظر از شخص آقای منتظری اطرافیان ایشان در این سال‌ها دارای قدرت درخور ملاحظه‌ای بودند و در کانون معادلات سیاسی جای داشتند و جناب آقای هاشمی رفسنجانی ارتباطات تعریف‌شده‌ای در چهارچوب وظایف گوناگون خود با آنان داشت که در این خاطرات نکری از آنها به میان نیامده است. همچنین برخی خطاها در روایات ایشان دیده می‌شود. از آن جمله: «رئیس جمهور، امروز به سوریه رفت. اولین سفر ایشان به خارج و اولین سفر رئیس‌جمهوری اسلامی به خارج [از کشور] است.»<sup>۳</sup> در حالی که ایشان در سال ۵۸ به سفر حج مشرف شدند و در سال ۵۹ سفری به هند داشتند.

۱. همان، ص ۶۳.

۲. همان، ص ۶۷.

۳. همان، ص ۲۷۶.

## روابط شاه و رژیم صهیونیستی

یعقوب توکلی

### ◆ چکیده

رابطه رژیم پهلوی با رژیم صهیونیستی از جمله مباحث مهم در تاریخ تحولات دوران معاصر می‌باشد که تاریخ‌نگاری این دوره به دلیل ماهیت خاص خود کمتر بدان پرداخته است. هنوز زوایای زیادی از این رابطه در پرده‌ای از ابهام قرار دارد و اسناد و مدارک مختلفی از آن در بایگانی‌های متفاوت پراکنده است. بحث کردن پیرامون ماهیت این روابط، ابعاد و حجم آن با توجه به موقعیت کنونی ایران بعد از انقلاب کبیر اسلامی و کینه‌توزی‌هایی که نظام‌های غربی نسبت به انقلاب اسلامی به ویژه نسبت به مواضع این انقلاب درباره استکبار جهانی و فرزند ناخلف آن صهیونیسم اتخاذ کرده‌اند و از همه مهم‌تر نقشی که صهیونیسم در جنگ افروزی، تروریسم، خشونت‌گستری، تهاجم‌طلبی و تحریک کشورهای دیگر علیه جوامع اسلامی و در رأس آن ایران دارد؛ برای تاریخ معاصر بسیار حیاتی است. در این مقاله تلاش می‌شود بخشی از این روابط با توجه به اسناد موجود مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. واژگان کلیدی: روابط سیاسی، رژیم صهیونیستی، اسرائیل، ایران، رژیم پهلوی.

## ◆ مقدمه

با روی کار آمدن رژیم صهیونیستی در اراضی اشغالی فلسطین، این مسئله در برخورد با باورها و آرمان‌های جهان اسلام و همچنین حاکمیت سیاسی مسلط بر سرنوشت آنان، عکس‌العمل‌ها و پیامدهای گوناگونی داشته است. اشغال تدریجی سرزمین تاریخی فلسطین با حمایت آشکار دولت انگلستان و مهاجرت دادن یهودیان از اروپا، امریکا و آسیا به این منطقه و به تبع آن، اخراج ساکنان اصلی آن، پروژه دهشتناکی بود که در اواسط قرن بیستم به صورت تحمیل دولت صهیونیستی اسرائیل تبلور یافت. تحمیل دولت اسرائیل بر جهان اسلام، چندین جنگ خونین و گسترده و به همراه آن سال‌های طولانی نزاع و خصومت را بر منطقه تحمیل کرده است. در کنار این منازعات، شبکه عظیمی از تماس‌ها، مذاکرات سیاسی و رفت و آمدهای آشکار و نهان دیپلماتیک رقم خورده است. شاید کمتر کشوری در جهان به اندازه رژیم صهیونیستی، موضوع مذاکرات محرمانه و آمد و شدهای سیاسی باشد. یکی از کشورهایی که به طور جدی درگیر این مباحث و منازعات منطقه‌ای شد، ایران است که این درگیری به صورت همکاری با رژیم صهیونیستی و یا مخالفت با آن نمود یافته و سرفصل مهمی از تاریخ ملت ایران را در پنجاه سال اخیر شکل داده است. در عین حال، اهمیت این واقعیت از دید بسیاری مکتوم و پوشیده نگه‌داشته شده است.

جالب توجه است که این دو دوره تاریخی پنجاه ساله، به شدت متضاد و در نقطه مقابل یکدیگر قرار دارند:

دوره اول: دوره همکاری و تعاون جدی شاه با رژیم صهیونیستی است. بی‌تردید یکی از گسترده‌ترین روابط امنیتی، نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را دولت برکشیده انگلستان و تحت‌الحمایه ایالات متحده در ایران با رژیم صهیونیستی داشت. این همکاری و حمایت یکی از علل اصلی سقوط رژیم شاه بود که به شدت پنهان نگه داشته می‌شد.

دوره دوم: دوره جمهوری اسلامی؛ یکی از علل اصلی وقوع انقلاب اسلامی و روی کار آمدن

نظام جمهوری اسلامی، پیوند نظام پهلوی با اسرائیل بود. در نتیجه به طور طبیعی تخاصم طرفین بالذات بوده و سرفصل جدیدی از تاریخ سیاسی کشور ایران را گشوده است. شکل‌گیری بخشی از حوادث منطقه خاور میانه به نوع رابطه رژیم پهلوی با اسرائیل باز می‌گردد. این بحث، که مناسبات دوستانه و پیوند گسترده رژیم پهلوی با رژیم صهیونیستی تا چه اندازه مبتنی بر واقع‌بینی بوده و یا منافع قدرت‌های خارجی و وابستگی و پیوستگی منافع استعمار خارجی و استبداد داخلی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ - که شاه به خاطر انجام عملیات کودتا و بازگشت به تاج و تخت و امدمدار آمریکا و انگلستان بوده - را در بر داشته، در خور توجه عمیق است.

#### ◆ شکل‌گیری اولیه مناسبات رژیم پهلوی با صهیونیست‌ها در فلسطین

مأموریت حبیب‌الله خان آل‌رضا (پدر امیرعباس هویدا) از مبلغان برجسته بهائی به عنوان کنسول ایران در فلسطین و شام و اهتمام وی در هماهنگ کردن یهودیان و بهائیان ایران مقیم فلسطین در راستای اهداف بهائیان حیفا و اقدامات وی در جهت حفظ منافع خود و بهائیت از مباحث و اسناد در خور توجه روابط تاریخی ایران و فلسطین در دوره معاصر است.<sup>۱</sup> اسنادی که حکایت از رقابت بهائیان و صهیونیست‌ها در تصرف حکومت فلسطین دارد. واقعیت مهم این است که میرزا حبیب‌الله خان هویدا توانست به نحو قابل توجهی از تقدم مسئله فلسطین در سیاست خارجی منطقه‌ای ایران بکاهد. مصادف شدن تشکیل کابینه دوم احمد قوام‌السلطنه با مهاجرت یهودیان به فلسطین و تصمیم دولت قوام‌السلطنه در سال ۱۳۰۱ در خصوص منع اجازه سفر یهودیان به فلسطین که به پیشنهاد وزارت امور خارجه صورت گرفته بود و به دنبال آن ادعای «کمیته متحده یهودیان خارجه» در خصوص عدم تساوی حقوق یهودیان با هموطنان مسلم خود سبب تسلیم احمد قوام‌السلطنه در برابر فشارهای خارجی و داخلی شد و

۱. علی‌اکبر ولایتی، ایران و مسئله فلسطین (تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹) ص ۱۰۰.



تنها چهارده روز پس از تصویب آن را لغو کرد؛ چرا که جامعه یهودیان و سازمان‌های مختلف صهیونیستی در صدد طرح شکایت در جامعه ملل برآمده بودند. گزارش دیپلمات ایرانی از چگونگی انتقال سلاح‌های قاچاق از بلژیک به فلسطین برای یهودیان و حمایت انگلستان از این موضوع گزارش جنگ‌های شهری در بیت‌المقدس و توضیح علل عدم موفقیت پلیس فلسطین و مستقل بودن تشکیلات پلیس یهود و هماهنگی‌های انگلیسی‌ها با آنان در مورخ ۱/۸/۱۳۱۴، از موضوعات درخور توجه دستگاه سیاست خارجی ایران بوده است.<sup>۱</sup> حادثه قیام «براق شریف» که در اثر آشوب‌های بیت‌المقدس و کشتار بی‌رحمانه مسلمانان توسط افراطیون صهیونیست - که به خونریزی جمع زیادی از مسلمانان انجامید - در نهایت با دخالت انگلیسی‌ها و با وضع جریمه سنگین برای مسلمانان به اعدام سه مسلمان و حبس ابد هفده نفر دیگر منتهی شد. تنها مجرم دستگیر شده صهیونیست - که خانواده‌ای از مسلمانان را قتل‌عام کرده بود - با وجود صدور حکم اعدام، عفو و آزاد شد. در کنار این مسئله و طرح آن در جامعه ملل متحد، محمدعلی نکاءالملک فروغی، نماینده ایرانی که از یهودیان سابق بغداد و فراماسونی باستانگرا بود طی تلگرافی به مرکز در خصوص چگونگی حضور در جلسه «بررسی مسئله فلسطین» در ۲۷ بهمن ۱۳۰۸ از ژنو اطلاع می‌دهد: «در عالم بی‌تکلفی اظهار کردم وقت مطالعه نداشتم. شورا

نباید سکوت مرا حمل بر رضای من یا هم

کیشهایم کنند. بنده را ممتنع شمردند.»<sup>۲</sup>

در جریان برگزاری کنفرانس اسلامی فلسطین در سال ۱۳۱۰ که جهت بررسی مشکلات و معضل فلسطین تشکیل شده بود، دو نماینده ویژه از ایران معرفی



یکی از علل اصلی وقوع انقلاب اسلامی و روی کار آمدن نظام جمهوری اسلامی، پیوند نظام پهلوی با اسرائیل بود.

۱. همان، ص ۱۲۸.

۲. همان، ص ۱۳۳.

شدند. اول، میرزا یحیی دولت‌آبادی بود که بر اساس اسناد موجود وی فراماسون و دارای مذهب ازلی از فرق بابیه بود. پس از وی، سید ضیاءالدین طباطبایی، نخست‌وزیر انگلوفیل و عامل کودتای ۱۲۹۹ خ/۱۹۲۱ م بود که پس از کودتا به فلسطین رفت و در آنجا در کنار اشتغال به کشاورزی، به امر دلالی و خرید و فروش زمین از مسلمانان برای یهودیان اشتغال داشت؛ چرا که در این زمان، مسلمانان بنا بر فتوای علمای مسلمان از فروش زمین به یهودیان امتناع می‌کردند. شورای جامعه ملل با درخواست دولت انگلستان و فشار مجامع تبلیغاتی صهیونیستی به بحث و گفتگو نشست و در ۲۴ ژانویه ۱۹۲۴ با تصویب سند قیومیت فلسطین، انگلستان را به عنوان دولت قیم معرفی کرد. در عین حال، جامعه ملل سعی کرد موضوع تشکیل دولت یهود را در حالتی نامعلوم نگه دارد. حسین علاء، نماینده ایران در جامعه ملل، در خصوص تصمیمات کمیسیون مربوط می‌نویسد: «کمیسیون ماندانا بیشتر با یهودیان همراهی می‌کند.»<sup>۱</sup> محمدعلی فروغی وزیر خارجه وقت در جهت حمایت از انگلستان و صهیونیست‌ها طی تلکسی برای حسین علاء به وی یادآور می‌شود: باید طوری صحبت کرد که بدون ضدیت صریح با دولتی یا جماعتی طرفداری از مسلمین نشان داده شود. با استعفای محمدعلی فروغی و روی کار آمدن باقر کاظمی با توجه به وجه مثبت و ملی کاظمی، وی با عزیمت به ژنو در حمایت از حقوق فلسطینیان در جامعه ملل نطقی ایراد کرد که حاج امیر حسینی در واکنش به این اقدام طی نامه‌ای در سال ۱۳۱۳ چنین اظهار داشت: «از طرف اداره دائمی کنگره اسلامی و از طرف فلسطین بدبخت تشکرات ... خود را تقدیم می‌دارم. چه، دفاعی که حضرت اجل به نام دولت ایران از حقوق فلسطین به خاک و خون غلتیده فرمودید در نفوس کلیه مسلمین تأثیرات بی‌اندازه بخشید و شیرین‌ترین خاطره در خاطر ایشان باقی گذاشت.» اما این موضع به خاطر وابستگی دولت وقت ایران به انگلستان به فراموشی سپرده شد، ولی در اواخر سلطنت رضاشاه به خاطر نزدیکی به سیاست‌های آلمان - ایران بار دیگر در جامعه ملل به دفاع از

۱. همان، ص ۱۲۹.

حقوق فلسطینیان پرداخت که با واکنش مثبت جهان اسلام روبه‌رو شد. نماینده ایران در جامعه ملل در ۱۳۱۶/۸/۱۹ چنین گزارش می‌دهد: «نطق نمایندگان مصر و عراق و مخصوصاً ایران روح نوینی به کالبد افسرده اعراب فلسطین دمیده و باعث بسی امیدواری و دلداری آنها گردید.» اما این سخنان هیچ‌گاه به اتخاذ یک سیاست منسجم در خصوص فلسطین نینجامید؛ چرا که اساس حاکمیت پهلوی اول و شاکله نیروهای سیاسی و دیپلماتیک آن را افرادی نظیر محمدعلی فروغی و سید ضیاءالدین طباطبایی و حسین علاء و یحیی دولت‌آبادی - که از فراماسون‌های برجسته آنگلو فیل بودند - تشکیل می‌دادند که نمی‌توانست از منافع و سیستم‌های کلی دولت انگلستان منتزع باشد.

#### ◆ مخالفت علمای شیعه با صهیونیسم

یکی دیگر از مباحث مهم در این خصوص، تحلیل عملکرد روحانیت تشیع در خصوص تقسیم فلسطین است. فتوای مخالفت با فروش و تقسیم اراضی فلسطین از افتخارات علمای شیعه و ایرانی است. با ذکر فتوای علمای تشیع در خصوص جهاد و فتوای معروف شیخ محمدحسین آل کاشف‌الغطاء، از مراجع بزرگ نجف، باید یادآور شد که فروشندگان زمین به یهودیان و عمل فروش را چگونه تقبیح می‌کند:

... آیا بعد از این هم یقین ندارند که این فروش، جنگ با اسلام می‌باشد؟ آیا کسی شک دارد که این فروش یا همراهی در فروش و یا کوشش و دلالتی با رضایت در کارها، جنگ با خدا و پیغمبر او پایمال نمودن دین اسلام است؟ ... آنها را از دین و حوزه اسلام خارج و جزء کفار بشمارید و در تمام کارها از آنها دوری کرده و با آنها ازدواج و معاشرت ننموده ... خرید و فروش و سلام و علیک و رفت و آمد و گفت و شنید با آنها ننموده و به علاوه مرده‌های آنها را مشایعت نکرده و در قبرستان‌های مسلمانان دفن ننمایند. اسامی آنان را بایستی در تمام مجامع (نوادی) و روزنامه‌ها به اسم خارج‌شدگان از دین

### معرفی کرده و اسم ببرید.<sup>۱</sup>

علمای دیگر شیعی ساکن بغداد و کاظمین نظیر سید محمد مهدی صدر، هبة‌الدین شهرستانی، سید محمد مهدی اصفهانی، سید محمد هادی خراسانی، شیخ راضی آل یاسین، شیخ یوسف عطا، مفتی بغداد و حبیب‌العبدی مفتی موصل نیز طی تلگرافی به وزارت خارجه انگلیس، مخالفت شدید خود را با تقسیم فلسطین اعلام نمودند و آن را ضربه‌ای به قلب اسلام و عرب دانستند. آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی مرجع تقلید بزرگ جهان تشیع طی یادداشتی در ۱۲ مرداد ۱۳۱۶ دولت ایران را به تلاش برای احقاق حقوق ملت فلسطین ترغیب می‌کند. در ۲۵ خرداد ۱۳۱۷ علمای شیعی با اجتماع تحت قبه حضرت امیر(ع) در باب صدور حکم جهاد به مذاکره پرداختند و از علمای سوریه، لبنان، اردن، مصر، یمن، عمارت‌نشین‌های خلیج فارس، ترکیه، افغانستان و ایران برای شرکت در این اجلاس دعوت کردند و علامه کاشف‌الغطاء خود رأساً حکم جهاد را صادر کرد:

ای اسلام و ای عرب، بلکه ای برادر و یا اینکه ای بشر، وضعیتی که فلسطین سربریده به آن رسیده است به نظر همه مشهود اعیانی شده و چنان‌که گفتیم باز هم می‌گوییم قضیه فلسطین قضیه بالاختصاص خود فلسطین نبوده... ای عرب ای مسلمین ای بشر و یا ای مردم، جهاد در فلسطین بر هر انسانی واجب شده نه بر عرب نه بر مسلمین تنها... این است دعوت و ندای عمومی اینجانب که به عرب و اسلام می‌فرستم خدا شاهد است که بنده دهه ششمی را از عمر تجاوز کردم و اگر ازدحام و ازدیاد انواع علل رنجوری بر این استخوان‌های پوسیده‌ام حمله نمی‌کردند اول شخصی بودم که به این دعوت لبیک می‌گفتم.

محمد آل کاشف‌الغطاء<sup>۲</sup>

آیت‌الله کاشف‌الغطاء در شصت سال پیش به خوبی و روشنی از سیاست انگلستان و از

۱. همان، ص ۱۶۶.

۲. روزنامه القیس، ش ۱۴۹۶ (۱۳ سپتامبر ۱۹۲۸).

اشتباه التجاء به بریتانیا می‌گوید:

... کنگره‌های منعقد و مقررات آن تقدیم می‌شود و هیئت‌ها برای لندن مسافرت می‌کند با این همه اینها (قشون انگلیسی) شکم زن‌های آبستن را در فلسطین سفره می‌کنند، بی‌گناه‌ها را بی‌جان و خون‌های پاک را روان می‌سازند و با تمام شدت به تبهکاری‌های بزرگ خود ادامه می‌دهد. حجاز و اردن هم با چشم و گوش می‌بینند و می‌شنوند. حتی دو بز آنها از جا نجنبیدند. ای کاش به این هم اکتفا و شر خود را از سر فلسطین کوتاه می‌کردند و با ستمکاران مساعدت و همراهی نمی‌نمودند. ولی عموم مسلمانان در اقطار زمین چیزی که دارند اعتراض است، هياهو نطق، مقاله‌نویسی، شعرگویی و بعضی مساعدت‌های مادی بسیار کم که حال یک قطره آب بر سنگ را دارد و حال آنکه مسلمانان دارای هزاران بلکه میلیون‌ها لیره هستند، آیا هیچ شنیده شد که یکی از آنها با هزار لیره استرلینگ کمکی کرده باشد چنان که یهودیان که عده‌شان کمتر و طبعشان پست‌تر می‌کنند.

#### ◆ موقعیت بین‌المللی شکل‌گیری مناسبات گسترده رژیم پهلوی و اسرائیل

با تشدید بحران‌های بین‌المللی و گسترش منازعات فیما بین، قدرت‌های اروپایی و امپراتوری عثمانی، این امپراتوری رو به ضعف نهاد و این امر سبب‌ساز تقویت احساس قدرت و گریز از مرکز در ایالات امپراتوری عثمانی و رشد اندیشه ناسیونالیسم و ملیت‌گرایی در این کشور شد. از طرف دیگر، قدرت‌های اروپایی در درون کشور خود با مشکلی به نام «اقلیت یهودی» مواجه بودند اقلیتی که در هیچ‌یک از مخاطرات منطقه‌ای و ارضی و مرزی شرکت نمی‌جوید اما به علت اشتغال در رشته‌های پولساز اقتصادی نظیر صرافی و رباخواری و خرید و فروش زمین، بیشترین بهره را از حوادث و بحران‌های سیاسی و جنگ‌های اروپایی می‌برد. به همین خاطر اندیشه جابه‌جایی و تجمع یهودیان در یک کشور متمرکز شکل گرفت و با توجه به اینکه بر اساس طرح‌های اولیه دولت‌های اروپایی و آژانس یهود، مکان در نظر گرفته شده کشورهای

افریقای جنوبی و یا اوگاندا در افریقا بود.

به دنبال ضعف و انحطاط دولت عثمانی و بررسی امکان نفوذ در سرزمین فلسطین که ارض مقدس نزد یهودیان نیز بود، این اندیشه قوت گرفت که روند مهاجرت به سمت فلسطین صورت گیرد.

با وقوع جنگ جهانی اول و مداخله دولت عثمانی به نفع آلمان و شکست آن دولت در جنگ (که با تقویت و رشد احساسات ناسیونالیستی در کشورهای عربی و تحت اشغال امپراتوری عثمانی همراه بود به گونه‌ای که نیروهای چریکی عرب و مسلمان در خدمت ارتش انگلستان علیه دولت عثمانی وارد جنگ شدند که با خاتمه جنگ و فروپاشی عثمانی این کشورها تحت قیمومیت انگلستان و فرانسه قرار گرفتند) در طول سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۴۷ م جمع بسیاری از یهودیان از سراسر جهان به اسرائیل گسیل شدند. با وقوع جنگ جهانی دوم و پیروزی مجدد انگلستان در جنگ و پایان یافتن دوره قیمومیت، دولت انگلستان و قدرت‌ها اجازه دادند تا دولت اسرائیل اعلام موجودیت نماید که کیفیت و جزئیات مربوط به شکل‌گیری این دولت از فرصت این مقال خارج است و حوصله دیگری را می‌طلبد.

با روی کار آمدن رژیم صهیونیستی اسرائیل در اراضی اشغالی، تعاملات سیاسی میان این رژیم با کشورهای خاور میانه بر حسب میزان آن با دولت انگلستان تنظیم شد.

تحمیل دولت اسرائیل بر جهان اسلام، با تحمیل چندین جنگ خونین و گسترده و سال‌های طولانی نزاع و خصومت همراه بوده است. در کنار این منازعات، شبکه عظیمی از تماس‌ها، مذاکرات سیاسی و رفت و آمدهای آشکار و نهان دیپلماتیک رقم خورده است که شاید کمتر کشوری در جهان به اندازه رژیم صهیونیستی، موضوع مذاکرات محرمانه و آمد و شدهای سیاسی و در عین حال، جنگ و منازعه سیاسی و نظامی باشد. یکی از کشورهایی که به طور جدی درگیر این منازعات منطقه‌ای و بین‌المللی شد ایران است که این درگیری به دو صورت همکاری گسترده و مخالفت گسترده در ایران نمود یافته است.

جالب توجه است که دو دوره از چگونگی تعامل ایران و اسرائیل با یکدیگر وجود دارد که به

شدت متضاد و مقابل یکدیگر هستند که این امر ناشی از دوگانگی دیدگاه‌های موجود در داخل ایران است.

از یک طرف، رژیم پهلوی به عنوان حکومتی که خاستگاه اصلی آن در پیوند با امپراتوری انگلستان و همچنین یهودیان صهیونیست حاکم در انگلستان و ایالات متحده بوده است، پیوندهای بسیار عمیقی را میان خود و رژیم صهیونیستی سامان داد. به گونه‌ای که این پیوند همیشه مورد اعتراض و خصومت مخالفان حکومت پهلوی قرار می‌گرفت، در نتیجه رژیم پهلوی روابط خود را مخفیانه ادامه می‌داد.

در نقطه مقابل، نیروهای مذهبی مخالفت با اسرائیل را چه در قالب تضاد با منافع ملی و چه مسائل شرقی لازم می‌دانستند و هر گونه همکاری با اسرائیل یا ارتباط با آن را برخلاف مصالح اسلامی و ملی مردم ایران قلمداد می‌کردند و هر گونه فداکاری در راه آزادی فلسطین را مشروع می‌دانستند. اساساً یکی از دلایل تعمیق اختلافات میان رژیم پهلوی و مخالفان مذهبی آن، گستره و عمق پیوند حکومت با اسرائیل بوده است و بی‌سبب نبود که بعد از شکل‌گیری جمهوری اسلامی

اساس حاکمیت پهلوی اول و شاکله نیروهای سیاسی و دیپلماتیک آن را افرادی نظیر محمدعلی فروغی و سید ضیاءالدین طباطبایی و حسین علاء و یحیی دولت‌آبادی - که از فراماسون‌های برجسته آنگلو فیل بودند - تشکیل می‌دادند که نمی‌توانست از منافع و سیستم‌های کلی دولت انگلستان منتزع باشد.

اسرائیل به عنوان دشمن اصلی منطقه‌ای آن تلقی شد و این رژیم نیز به همین میزان عمق و سطح خصومت خود را با جمهوری اسلامی ایران افزایش داد.

روابط رژیم پهلوی را با اسرائیل می‌توان در شش فصل تجزیه و تحلیل کرد:

۱. روابط سیاسی رژیم پهلوی و اسرائیل

۲. روابط دیپلماتیک رژیم پهلوی و اسرائیل

۳. روابط اقتصادی رژیم پهلوی و اسرائیل

۴. روابط نظامی رژیم پهلوی و اسرائیل

۵. روابط امنیتی رژیم پهلوی و اسرائیل

۶. روابط فرهنگی، آموزشی و ورزشی رژیم پهلوی و اسرائیل

### ◆ بررسی روابط سیاسی و دیپلماتیک رژیم پهلوی و اسرائیل

روابط سیاسی رژیم پهلوی و اسرائیل از زمان شناسایی اسرائیل از جانب دولت وقت ایران به صورت دو فاکتور آغاز شد. اما به طور کلی با شکل‌گیری دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸م دو نگرش عمده در سیاست خارجی ایران به وجود آمد. گروه اول، مخالفان روابط ایران و اسرائیل و شناسایی آن بودند که مخالفت‌های مردمی، علما و روحانیون و احزاب سیاسی مستقل از رژیم پهلوی و جمعی از اعضای مستقل درون حاکمیت را شامل می‌شد. گروه دوم، بدنه اصلی حکومت پهلوی بود که با مساعدت و فشار قدرت‌های جهانی و لابی قدرتمند یهودی، به شدت به برقراری و گسترش روابط با اسرائیل علاقه‌مند بود. در طول تاریخ روابط دو کشور نوعی مبارزه میان این دو جریان عمده وجود داشت و فائق آمدن هر یک بر دیگری باعث تغییر موازنه قوا در منطقه به نفع یا علیه اسرائیل می‌شد. چنان‌که رأی مخالف ایران به ورود اسرائیل به سازمان ملل به فائق آمدن گروه مخالفان و شناسایی دو فاکتور اسرائیل منجر شد. مجدداً تعطیلی کنسولگری اسرائیل در دوره دکتر مصدق، پیروزی مخالفان و برقراری حکومت کودتا و دایر شدن مجدد کنسولگری، پیروزی موافقان اسرائیل تلقی می‌شود. اولین موضع‌گیری رسمی ایران در مخالفت با عضویت اسرائیل در سازمان ملل زمانی بود که هنوز محمدرضا شاه در کانون اصلی قدرت سیاسی حضور نداشت. در نامه‌ای که از سوی وزیر خارجه وقت، علی‌اصغر حکمت، در ۲۷ فروردین ۱۳۲۸ / ۱۶ آوریل ۱۹۴۹ به عباس صیقل،



سرکنسول ایران در بیت المقدس، فرستاده شد، آمده است:

در قسمت نظریه وزارت امور خارجه در باب شناسایی یهود برای اطلاع شخص شما اضافه می شود که اصولاً روش دولت ایران در این خصوص با نظریه سایر دول اسلامی یکسان بوده و از این روی به نمایندگی شاهنشاهی در سازمان ملل متحد دستور داده شده است که به ورود دولت اسرائیل در سازمان ملل متحد رأی مخالف بدهد و نیز دولت فعلاً تصمیمی برای شناسایی حکومت اسرائیل ندارد.

هر چند جمله آخر حاکی از موقت بودن موضع دولت ایران است و فشارهای امریکا و انگلیس و فعالیت های لابی یهود در شناسایی اسرائیل از سوی ایران سهم بسزایی داشته است. الرأی العالم در خبر خود نوشت:

بعضی سیاستمداران خارجی مقیم تهران سعی می کنند دولت ایران را وادار به شناسایی اسرائیل و تبادل روابط سیاسی نمایند. این سیاسیون خارجی با سفارت امریکا در تهران رابطه دارند... و گفته شد اگر دولت ایران قبل از سایر دول اسلامی و عربی دولت اسرائیل را به رسمیت بشناسد شخص مزبور ضمانت می دهد که ایران وام هنگفتی با شرایط بسیار سخت از بانک بین الملل به دست آورد... و ظاهراً ممکن است ایران به همین ترتیب عمل نماید...

از طرف دیگر، تلاش اسرائیل برای کسب موافقت ایران با سنگ اندازی در مسیر ایرانیانی همراه بود که در فلسطین ساکن بوده و در صدد خروج بوده اند.<sup>۱</sup>

همچنین نامه های عباس صیقل در انعکاس درخواست های اسرائیل، بی جواب می ماند و دکتر علی اکبر سیاسی، وزیر امور خارجه، نامه وزیر خارجه اسرائیل را بی پاسخ گذارد. در اواخر سال ۱۳۲۸ «رضا صفی نیا به عنوان نماینده فوق العاده ایران در اسرائیل تعیین شد و مأموریت وی از طریق نصرالله انتظام به اطلاع نماینده اسرائیل در سازمان ملل رسید. اما دولت اسرائیل پذیرش دائمی وی را منوط به ارسال نامه رسمی وزیر خارجه ایران به وزیر خارجه اسرائیل

۱. علی اکبر ولایتی، ایران و تحولات فلسطین، ج ۲ (تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰)، ص ۴.

دانست. دولت ساعد مراغه‌ای با فترت به وجود آمده در پی تعطیلی مجلس شورای ملی، در اعلامیه‌ای رسمی در ۲۳ اسفند ۱۳۲۸ دولت اسرائیل را به صورت دوافکتو به رسمیت شناخت و عباس صیقل را به عنوان نماینده معرفی کرد. اما پذیرش دوافکتو اسرائیل به همین سادگی صورت نگرفت. ویلیام شوکراس در کتاب آخرین سفر شاه در این باره می‌نویسد: «... از اسناد بایگانی اسرائیل معلوم می‌شود... که اسرائیل شناسایی دوافکتوی خود را در [دی ۱۳۲۸ / ژانویه ۱۹۵۰] با پرداخت رشوه قابل توجهی به محمد ساعد مراغه‌ای، نخست‌وزیر وقت ایران، به دست آورد.»<sup>۱</sup> یک امریکایی - که هنوز با نام آدام شناخته می‌شود و با موساد همکاری داشته است - مذاکرات را از جانب دولت اسرائیل رهبری می‌کرد. او ضمناً یک تاجر ایرانی را می‌شناخت که با نخست‌وزیر دوست و شریک تجاری بود. از طریق این شخص، نخست‌وزیر ۴۰۰۰۰۰ دلار مطالبه کرد تا هیئت وزیران و شاه را متقاعد کند که شناسایی دوافکتو اسرائیل خدمت به منافع ایران است. در پی آن ساعد در ملاقات با نماینده موساد اجازه مهاجرت یهودیان ایران و ترانزیت یهودیان دیگر کشورها را از ایران صادر کرد. حسین مکی در دوره دکتر مصدق در مجلس شورای ملی اعلام کرد که دولت قبل با دریافت رشوه اقدام به شناسایی اسرائیل کرده است.

روزنامه الحضاره، چاپ دمشق ۱۹۵۱/۵/۲۸، در چهاردهم فوریه همان سال به نقل از خبرگزاری آسوشیتد پرس گزارش داد که محمد ساعد مراغه‌ای اجازه داده است تا یهودیانی که قصد دارند از ایران برای رسیدن به اسرائیل عبور کنند از خاک ایران ترانزیت شوند. وی پس از ملاقات با نماینده موساد در تهران، به رئیس اداره گذرنامه وزارت خارجه و رئیس پلیس کشور و رئیس پلیس مرزی دستور داد تا با نماینده موساد به عنوان نماینده کشور اسرائیل همکاری نمایند.

با روی کار آمدن سرلشگر رزم‌آرا روابط با اسرائیل وارد مرحله جدیدی شد و دولت

۱. ویلیام شوکراس، آخرین سفر شاه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی (تهران: پیکان، ۱۳۸۱، چ ۱۲)، ص ۹۳.

اسرائیل شخصی به نام «پروفسور هد» از دانشگاه عبری اورشلیم را نامزد سفارت اسرائیل در تهران کرد. اما با ترور رزم‌آرا به دست خلیل طهماسبی، یکی از اعضای فداییان اسلام، همه امیدهای اسرائیل برای شناسایی رسمی و علنی (دوژور) از بین رفت. با روی کار آمدن دولت دکتر محمد مصدق و جان گرفتن مبارزات ضد انگلیسی در ایران افکار عمومی داخل و خارج کشور خواستار قطع روابط ایران و اسرائیل شدند. جمعیت‌ها، گروه‌ها و علمای اسلام از کشورهای مختلف طی نامه‌هایی به آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی خواستار آن شدند که ایشان جهت قطع روابط با اسرائیل به حکومت فشار آورد. دولت دکتر مصدق در ۱۵ تیر ۱۳۳۰ با عنایت به اصل موازنه منفی، تعطیل کنسولگری اسرائیل را به اطلاع عموم رساند. روزنامه اطلاعات از قول آیت‌الله کاشانی در ۱۳/۴/۱۳۳۰ نقل کرد: «پس گرفتن شناسایی اسرائیل از طرف ایران که رسمیت کافی و قانونی هم نداشت، قطعی است.»<sup>۱</sup> به دنبال آن کنسولگری ایران در بیت‌المقدس نیز تعطیل و صفی‌نیا به ایران فرا خوانده شد. با وجود تعطیل شدن کنسولگری ایران و فراخوانی صفی‌نیا نماینده ایران، شناسایی دوفاکتو در دولت مصدق عملاً لغو نشد. به همین جهت شاه در مصاحبه خود در سال ۱۳۳۹ مسئله تعطیل کنسولگری را در تیر ۱۳۳۰، به خاطر مشکلات ناشی از قضیه ملی شدن نفت اعلام کرد. اما در هر صورت اقدام دکتر مصدق و دولت ایران بازتاب‌های بسیار مثبتی در منطقه خاور میانه و جهان اسلام داشت و روزنامه‌های عربی «دکتر مصدق» را «زعیم شرق» نامیدند. با وجود این در دولت مصدق تلاش‌هایی در جهت برقراری ارتباط با اسرائیل در اواخر ۱۳۳۱ انجام شد. دکتر هیرشفلد، استاد دانشگاه تل‌آویو، در روزنامه «جرزالم پست» می‌نویسد: «... در سال ۱۹۵۲ دکتر محمد مصدق پیشنهاد کرد که سفارت ایران در اسرائیل بازگشایی شود. وی همچنین پیشنهاد کرد تا نفت ایران با تخفیف ۲۵ درصد به اسرائیل به فروش برسد.» با سقوط دولت دکتر مصدق، شایعاتی در خصوص تجدید رابطه ایران و اسرائیل مطرح شد که عکس‌العمل‌های تندی در

کشورهای عربی نظیر اردن و لبنان در پی داشت. دولت ایران مسئله ارتباط با اسرائیل را پیگیری کرد و طی دستورالعمل شماره ۴۵۵۶ مورخ ۱۳۳۲/۱۲/۲۴ وزیر امور خارجه، عبدالله انتظام به نمایندگی ایران در برن نوشت: «دولت شاهنشاهی با اسرائیل قطع رابطه نکرده و بلکه نمایندگی ما در آنجا فعلا تعطیل است. بنابراین دید و بازدید با نمایندگان اسرائیل مانعی ندارد.»

در این میان، ایالات متحده برای ایجاد نزدیکی بین ایران و اسرائیل سعی تمام داشت، زیرا پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ایران و اسرائیل دو ستون امریکا در منطقه به شمار می‌رفتند و تلاش‌های آلن دالس، وزیر خارجه امریکا، در کسب موافقت ایران برای همکاری با اسرائیل قرین موفقیت بوده است. شاه در سال ۱۳۳۷ خ/ ۱۹۵۸ م و به دنبال وقوع کودتای ضد سلطنتی عراق، در پاسخ به نامه «دیوید بن‌گورین» - که در آن وی سیاست کوروش را در قبال یهودیان یادآور شده بود - چنین پاسخ داد: «یادآوری سیاست کوروش در قبال مردم شما، برای من بسیار با ارزش است و من اکثر سعی خود را برای ادامه راهی که به وسیله این سنت قدیمی به وجود آمده، خواهم نمود.»

در آذر ۱۳۳۸، ابراهیم تیموری - که نمایندگی وی به عنوان جزئی از سفارت ایران در برن سوئیس تلقی می‌شد - به تل‌آویو رفت و به دنبال آن «موشه ساسون» به عنوان نماینده گلدا مایر، نخست‌وزیر اسرائیل، برای استقرار روابط سیاسی بین ایران و اسرائیل به ایران آمد و شاه دستوری مبنی بر استقرار روابط را به ساسون اعلام کرد تا نماینده دو طرف در مقام وزیرمختار باشند. به دنبال این آمد و شدها و اعلام پذیرش اسرائیل از جانب شاه، جمال عبدالناصر، رئیس‌جمهور مصر، ضمن اعلام قطع رابطه با ایران سخنان تنیدی علیه شاه ایراد کرد. شناسایی ایران برای اسرائیل بسیار اهمیت داشت، چرا که در محاصره ژئوپلیتیک بسیار سختی قرار داشت. به دنبال آن اسرائیل به هر بهانه‌ای تلاش کرد تا حضور خود را در ایران جدی‌تر نشان دهد. هر چند در ابتدا اداره هشتم وزارت امور خارجه تحت عنوان سفارت «برن ۲» مسئول پیگیری روابط ایران و اسرائیل بود ولی بعد از قدرت گرفتن ساواک، کلیه امور زیر

نظر این سازمان انجام می‌گرفت.<sup>۱</sup>

تلاش اسرائیل برای گسترش روابط ایران به حدی بود که مسئله از حوزه اختیار وزارت امور خارجه و ساواک خارج شد. اسرائیلی‌ها با کلیه سازمان‌های ایران - که امکان برقراری ارتباط با آنها وجود داشت - هماهنگ شدند. کارشناسان آنها را به اسرائیل دعوت می‌کردند به گونه‌ای که وزارت امور خارجه ادامه این وضع را به مصلحت نمی‌دید. روزنامه هاآرتص درباره نوع روابط ایران و اسرائیل می‌نویسد:

«یک بازدید چند روزه از ایران کافی است تا انسان به موقعیت عجیب اسرائیل در آن کشور پی ببرد... روابط ایران و اسرائیل که خوب و مستحکم است به روابط دو همسایه‌ای شباهت دارد که فقط از روی بالکن با یکدیگر با هم حرف می‌زنند.»



**تلاش اسرائیل برای گسترش روابط ایران به حدی بود که مسئله از حوزه اختیار وزارت امور خارجه و ساواک خارج شد.**

مجله «هاعولام هزه» نیز درباره گسترده‌گی روابط ایران و اسرائیل و تظاهر ایران به پنهان ماندن این روابط، به عدم دعوت از مقامات اسرائیل برای شرکت در جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در ۱۳۵۰/۷/۲۱ اشاره می‌کند و می‌نویسد: «شاعر آلمانی هانریخ لایکه

در یکی از اشعار خود به معشوقه‌اش می‌گوید: هنگامی که از بلوار عبور می‌کنی، لطفاً به من سلام نکن.» اکنون هم یکی از قهرمانان مجلات بانوان جهان، شاهنشاه ایران محمدرضا پهلوی، چنین تقاضایی از کشور اسرائیل دارد. اما با وجود این ایران و اسرائیل ظاهراً ارتباط گسترده دیپلماتیک ندارند ولی شاه و وزیر دربارش، اسدالله علم، بیشترین تلاش را برای حفظ منافع اسرائیل انجام می‌دهند. به عنوان مثال، در می ۱۹۷۲، شاه با گلدامایر ملاقات کرد که نتیجه آن

شامل عملیات‌های پنهان علیه تدریجی‌های ناصریست، خرید تسلیحات از اسرائیل و فروش نفت در ازای آن بود که می‌بایست مخفی بماند تا سبب تشدید دشمنی اعراب و ایران نشود. با همه اینها، ایران بعد از جنگ ۱۹۶۷ و به ویژه پس از جنگ ۱۹۷۳، تبلیغاتی ظاهری علیه اسرائیل و حمایت مختصری از فلسطینی‌ها می‌نمود که صرفاً جنبه تبلیغاتی داشت. اما در زمان جنگ‌های اعراب و اسرائیل و تحریم نفتی اعراب در سال ۱۹۷۳، نفت ایران به اسرائیل صادر می‌شد که اهمیت بسزایی در چرخش صنعت و اقتصاد این رژیم داشت. از اواخر سال ۱۳۵۶، روابط ایران و اسرائیل وارد مرحله جدیدی شد که در نهایت به قطع کامل انجامید. مسافرت انور سادات، رئیس‌جمهور مصر، به بیت‌المقدس در ۲۸ آبان ۱۹/۱۳۵۶ نوامبر ۱۹۷۷ و آغاز مذاکرات صلح این کشور با اسرائیل با میانجی‌گری امریکا به امضای موافقتنامه کمپ‌دیوید در ۲۶ شهریور ۱۷/۱۳۵۷ سپتامبر ۱۹۷۸ منجر شد. این مسئله هر چند از دید دولتمردان در حال سقوط رژیم پهلوی مثبت ارزیابی شد، ولی محافل و شخصیت‌های مذهبی و در رأس آنها حضرت امام خمینی(ره) با موضع‌گیری منفی، دولت شاه را شدیداً تحت فشار قرار دادند تا در روابط خود با اسرائیل تجدید نظر کند. از سوی دیگر، اوج‌گیری نهضت انقلابی ضد پادشاهی، ضد امریکایی و ضد اسرائیلی روز به روز ضعف و ناکارآمدی دستگاه حکومتی و شخص شاه را به نمایش گذاشت. در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ با فروپاشی نظام شاهنشاهی و پیروزی انقلاب اسلامی سفارت اسرائیل تعطیل و هم‌زمان در اختیار فلسطینی‌ها قرار گرفت.

#### ◆ نمایندگان رژیم پهلوی در تل‌آویو

با توجه به حضور بیش از ۳۰۰۰۰ ایرانی در فلسطین بعد از جنگ جهانی اول که عمدتاً به قصد زیارت یا مهاجرت رفته بودند، نمایندگی ویژه‌ای جهت امور کنسولی آنها تعیین شد. در سپتامبر ۱۹۲۱، رسیدگی به امور فلسطین از طرف وزیر امور خارجه انتظام‌الملک به مشیر حضور، نماینده ایران در مصر، واگذار گردید. پس از مدتی اسدالله بهنام، کنسول ایران در

بیروت، عهده‌دار امور ایرانیان شد و در شهریور ۱۳۱۴ سرکنسولگری ایران در فلسطین افتتاح و هاشم مکرم نورزاد به سمت کنسول ایران منصوب شد. در ۱۳۱۸/۳/۲۱ عبدالحسین صدیق اسفندیاری جانشین وی شد و به دنبال وی، ابوالحسن بهنام تا سال ۱۳۲۷ نمایندگی ایران را به عهده داشت که در همین سال کنسولگری تعطیل شد.

با به رسمیت شناختن اسرائیل از سوی سازمان ملل و پذیرش دوفاکتو آن از جانب رژیم شاه، در اواخر ۱۳۲۸ عباس صیقل به نمایندگی ایران منصوب شد و تا تیر ۱۳۳۰ - که نمایندگی ایران در اسرائیل تعطیل شد - در این سمت باقی بود. در دسامبر ۱۹۵۸، ژنرال هرکابی، رئیس اطلاعات ارتش اسرائیل، به دعوت سپهبد کیا به تهران آمد و با شاه و فرماندهان نظامی دیدار کرد و قرار شد نمایندگی ایران در اسرائیل تحت عنوان برن ۲ افتتاح شود.

به دنبال این سفر، شاه با افتتاح نمایندگی ایران در اسرائیل موافقت کرد و ابراهیم تیموری در ۲۳ آذر ۱۳۳۸ وارد اسرائیل شد و مأموریت خود را به عنوان نماینده ایران آغاز کرد. هر چند این مأموریت مخفیانه چندان از چشم اعراب مخالف اسرائیل پنهان نبود ولی اسرائیل به دنبال علنی‌تر کردن این تماس‌ها بود. وقتی در سال ۱۳۴۱ منوچهر پیشوا عازم تل‌آویو بود اسرائیلی‌ها خواستار آن شدند که وی با نامه سربرگ‌دار وزارت امور خارجه ایران، رسماً به اداره تشریفات وزارت امور خارجه اسرائیل معرفی شود و به خاطر عدم پذیرش این امر از وزارت خارجه ایران گله‌مند بودند. ابراهیم تیموری تا آبان ۱۳۴۲ در تل‌آویو بود و به دنبال آن دکتر صادق صدریه سمت وی را عهده‌دار شد و در ملاقات با ابا ابان در پاسخ به سؤال وی درباره سمت خود اظهار داشت که وی و همکارانش کارمند سفارت ایران در برن می‌باشند و با توافق دولت سوئیس در تل‌آویو اقامت دارند. ولی ابا ابان تأکید کرد که وی را به عنوان رئیس نمایندگی ایران می‌شناسند. صادق صدریه تا اسفند ۱۳۴۲ مسئولیت نمایندگی برن ۲ را دارا بود و سپس فریدون فرخ به جانشینی وی انتخاب شد. از آذر ۱۳۴۹ مجدداً ابراهیم تیموری نمایندگی ایران را در تل‌آویو بر عهده گرفت و تا فروردین ۱۳۵۴ در این سمت باقی ماند و پس از وی مرتضی مرتضایی از فروردین ۱۳۵۴ تا آذر ۱۳۵۷ عهده‌دار این پست بود. هر چند تا

اواخر ارتباط ایران و اسرائیل، اصرار در پوشیده نگه داشتن روابط جدی بود، اما گزارش نمایندگی ایران در ۱۳۵۶/۱۱/۲۵ تأییدی است بر باور عمومی مردم ایران در خصوص وجود روابط گسترده شاه با اسرائیل از آذر ۱۳۵۷ تا بهمن همان سال، «ناصر رسولیان» به عنوان کاردار موقت، مسئولیت نمایندگی را بر عهده داشت و با پیروزی انقلاب اسلامی کارکنان نمایندگی ایران در تل‌آویو همبستگی خود را با انقلاب اسلامی اعلام کردند.

### ◆ نمایندگان اسرائیل در ایران

با آغاز شکل‌گیری دولت صهیونیستی، دخالت اسرائیل در مسائل داخلی ایران و امور مربوط به یهودیان به حدی گسترده بود که نمایندگان اسرائیل در تهران توانستند با اعزام عباس صیقل به اسرائیل به عنوان نماینده رسیدگی‌کننده به امور اتباع ایرانی نماینده‌ای نیز جهت حل و فصل امور اتباع اسرائیل به ایران بفرستند. این در حالی بود که اسرائیل تبعه‌ای در ایران نداشت و این اقدام جز تلاش برای جلب یهودیان و گسترش ارتباط با دولت و سازمان‌های دولتی ایران، هدف دیگری نمی‌توانست داشته باشد. این امری نبود که از چشم صیقل و ارباب وزارت امور خارجه مخفی بماند.

تا سال ۱۳۳۵ دولت اسرائیل نماینده رسمی در ایران نداشت. در این سال دکتر زوی دوریل که از یهودیان اروپایی بود به تهران اعزام شد تا نمایندگی اتاق بازرگانی اسرائیل را در پایتخت ایران افتتاح نماید. البته عنوان رسمی دوریل، رئیس بخش اقتصادی آژانس یهود بود ولی تقریباً تمام امور مربوط به یک نمایندگی سیاسی خارجی را انجام می‌داد. در سندی از سفارت امریکا درباره فعالیت‌های دوریل از عناصر فعال مطبوعاتی در ۲۵ بهمن ۱۳۳۵ چنین آمده است:

نماینده غیر رسمی اسرائیل در تهران، در گنجاندن موضوعاتی در طرفداری از اسرائیل در مطبوعات محلی بسیار فعال بوده است. تماس‌های او از طریق عباس شاهنده ناشر مجله فرمان و مهندس عبدالله والا، ناشر و صاحب تهران مصور صورت می‌گیرد. چنین



شایع است که وی خلال هفته اول نوامبر، یکصد هزار ریال به روزنامه نگاران پول داده است.<sup>۱</sup>

زوی دوریل از اواخر تیر ۱۳۳۷ دایره کنسولی را ایجاد کرد که تحت پوشش آژانس یهود و تحت نظر وی اداره می شد، ولی با نفی پذیرش رسمی این تشکیلات از جانب وزارت خارجه به علت احتمال بهره برداری مخالفان با جدیت برخورد شد. ابراهیم تیموری در توجیه نام بردن از قسمت امور کنسولی نمایندگی اسرائیل در پاسخ به نورالدین کیا، مدیر کل وزارت امور خارجه، می نویسد:

برای مزید استحضار جنابعالی در اینجا باید به عرض برساند که در تهران با همان نشانی که نامه ۲۰۸ ذکر شده ساختمان نسبتاً بزرگ و سه طبقه وجود دارد که طبقه دوم آن محل کار شخصی است به نام دکتر دوریل که خود را نماینده اسرائیل در تهران می نامند و چند نفری به عنوان دبیر اول و دبیر دوم و غیره با او همکاری می کنند. در طبقه سوم همان ساختمان شخص دیگری به نام کلنل یاکوب (یعقوب) نیمرودی با یکی دو نفر نظامی دیگر از ارتش اسرائیل به کار اشتغال دارند که خود را نمایندگی نظامی اسرائیل می خوانند و بالاخره در طبقه اول ساختمان به نام آقای دینولیت مشغول کار است که خود را نمایندگی وابسته بازرگانی اسرائیل در تهران می شمارد. همان طور که جنابعالی هم قطعاً کمابیش اطلاع دارید فعالیت اینها از مقامات دولتی ایران پوشیده نیست و غالب مقامات ارتش و غیر ارتش هم با آنها رفت و آمد دارند ... و برای آنکه دوباره جمله «نمایندگی اسرائیل در تهران» تکرار نگردد استدعا دارد بفرمایید برای آن چه نامی باید نهاد؟

دولت اسرائیل نهایت تعمد و اصرار را داشت تا حضور خود را در تهران علنی تر و رسمی تر کند. روزنامه معاریو در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۴۲ از وزیرمختاری مئیر عزری نماینده اسرائیل در تهران خبر داد و سه ماه پس از آن در مرداد ۱۳۴۲ همان روزنامه خبر داد که نماینده اسرائیل

به درجه سفیری ارتقا یافته است. این در شرایطی است که قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به عنوان یکی از مبارزات سیاسی ضد صهیونیستی در ایران صورت گرفته بود. به همین خاطر ابراهیم تیموری با حضور در وزارت امور خارجه اسرائیل مراتب اعتراض خود را نسبت به انتشار این اخبار اعلام کرد.<sup>۱</sup>

نفوذ عوامل اسرائیل در مراکز مختلف قدرت به حدی بود که پس از استعفای جعفر شریف‌امامی از نخست‌وزیری در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۴۰، عزری نخستین فردی بود که به علی امینی اطلاع داد شاه قصد دارد او را به نخست‌وزیری بگمارد.

## اسرائیلی‌ها با کلیه سازمان‌های ایران - که امکان برقراری ارتباط با آنها وجود داشت - هماهنگ شدند.

در تیر ۱۳۴۳ زوی دوریل بخشنامه‌ای را که به نمایندگی‌های سیاسی مقیم تهران فرستاد به عنوان سفیر اسرائیل امضا کرده بود که باعث اعتراض «عباس آرام» وزیر خارجه و سؤال از اسرائیلی‌ها شد که آیا این اقدام، خودسرانه یا با هماهنگی دولت اسرائیل بوده است؟ آنها پاسخی مبهم دادند اما آرام توجه داشت که نمی‌تواند به چگونگی روابط با اسرائیل کاری داشته باشد و موظف است ظاهر امر را حفظ کند، لذا در نامه مورخه ۱۳۴۳/۵/۲۱ به صادق صدریه تأکید می‌کند:

... چگونه ممکن است چنین اقدامی از طرف اشخاص به عمل آید. ضمناً بفرمایید این چیزی که ما از آنها می‌خواهیم ابدا ارتباطی به روابط فیما بین ندارد و عمل خلافی از شخصی سر زده است... و مقصود این است که هیچ فکری در مورد روابط نکنند.

در سال ۱۳۴۸ مئیر عزری به ریاست هیئت نمایندگی اسرائیل رسید و از درجه سفیری برخوردار شد و اتفاقاً او محظورات رژیم پهلوی را در مخفی نگه‌داشتن هیئت نمایندگی اسرائیل

در ایران به خوبی درک می‌کرد و مانع از بروز بحران در روابط ایران و اسرائیل و شاه و مخالفانش و همچنین اعراب بود و در عین حال بیشترین منافع و سود را برای اسرائیل کسب کرد. بی‌جهت نبود که اسدالله علم در خاطرات خود در ۱۹ شهریور ۱۳۵۲ می‌نویسد: «به عزری نماینده اسرائیل در تهران نشان درجه دوم تاج اعطا شده است و شاه به من دستور داد که تاریخ فرمان همراهانش را به پیش از جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل تغییر دهم.»

در جمع‌بندی این بحث باید گفت که در حوزه روابط ایران و اسرائیل محمدرضا پهلوی به خاطر ترس از مخالفت‌های اعراب و مسلمانان و همچنین مردم مسلمان در داخل کشور همیشه سعی می‌کرد در گسترش روابط با اسرائیل رویه محتاطانه‌ای در پیش گیرد و تا حد امکان همه اتفاقات در خفا صورت گیرد. اما بعد از برقراری رسمی روابط ایران و اسرائیل در سال ۱۳۳۸، اسدالله علم به عنوان نماینده ویژه شاه به اسرائیل اعزام شد. روایت اسدالله علم مهر تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۶۱/ آذر ۱۳۴۰ را دارد که نشان می‌دهد در شرایطی که دموکرات‌های امریکا امیدهای خود را متوجه علی امینی کرده بودند اسدالله علم برای هماهنگ نمودن یهودیان اسرائیل و یهودیان منتفذ در امریکا - که بیشترین نفوذ را در میان سیاستمداران امریکایی و دستگاه سیاست خارجی آن کشور دارند - به اسرائیل رفت تا بتواند این هماهنگی را به انجام برساند و در این راستا انجام وظیفه کند.<sup>۱</sup>

چنان‌که با روی کار آمدن اسدالله علم روابط اسرائیل با دولت شاهنشاهی گسترش یافت و علم ضمن ایجاد نمایندگی‌های سیاسی غیر رسمی و محدود برای اسرائیل، تعداد زیادی از کارشناسان اقتصادی و صنعتی و کشاورزی اسرائیلی را به ایران دعوت کرد تا در ایران سرمایه‌گذاری کنند. او در سرمایه‌گذاری در دشت حاصلخیز قزوین از تجارب کارشناسانه اسرائیل کمک گرفت. وی در یادداشت ۸ مهر ۱۳۵۲ می‌نویسد: «حوزه قزوین به وسیله یک

۱. مظفر شاهی، مردی برای تمام فصول «اسدالله علم و سلطنت محمدرضا پهلوی» (تهران: مؤسسه مطالعات

پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۹)، ص ۶۲۷.

شرکت اسرائیلی در حال توسعه سریع و وسیع کشاورزی است وقتی من نخست‌وزیر بودم اسرائیلی‌ها را آوردم.<sup>۱</sup>

تلاش علم در گسترش روابط با اسرائیل از دید مخالفان جدی وی و شاه مخفی نماند، چنان که امام خمینی سخنان جدی و تندی در نکوهش حکومت پهلوی به خاطر روابطش با اسرائیل ایراد کرد و این زمانی است که گسترش روابط ایران و اسرائیل در حوزه‌های مختلف سیاسی و امنیتی و فرهنگی و اقتصادی، شیوع یافته بود.<sup>۲</sup>

در کنار گسترش روابط در دستگاه حکومتی، مخالفت با اسرائیل به برخورد جدی حکومت و ساواک و شخص علم منجر شد و بر بدنامی دستگاه حکومت و شاه و علم افزود. غلامرضا سعیدی - نویسنده کتاب خطر یهود برای ایران و اسلام که خود سال‌ها در مدرسه شوکتیه بیرجند مدرس بود و اسدالله علم نیز مدتی در همان مدرسه شاگردی وی را کرده بود - درباره تحت تعقیب قرار گرفتن خود پس از انتشار کتاب فوق و برخورد خصمانه علم می‌نویسد:

وقتی کتاب خطر یهود برای ایران و اسلام را نوشتم و چاپ شد، توسط ساواک تحت تعقیب قرار گرفتم. اسدالله علم که در مدرسه شوکتیه بیرجند چند صباحی شاگرد من بود به سراغم آمد و از من خواست که دیگر درباره خطر یهودی حرفی نزنم و من به او گفتم من انتظار داشتم که در کشورم آزادانه بتوانم از خطراتی که ما را تهدید می‌کند سخن بگویم و اگر امیر شوکت الملک بود شاید چنین شروطی به من پیشنهاد نمی‌کرد. علم شرمسار شد و گفت: مشکلات ما را که می‌دانید.<sup>۳</sup>

با وقوع جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۶۷ (۱۳۴۶خ) به ویژه پس از جنگ ۱۹۷۳، ایران در

۱. اسدالله علم، یادداشت‌های علم، تصحیح علینقی عالیخانی، ج ۳ (تهران: معین، ۱۳۸۰)، ص ۱۶۲.

۲. شاهی، همان، ص ۶۲۸.

۳. غلامرضا سعیدی، مصلح شرق، سید جمال‌الدین اسدآبادی، به کوشش سید هادی خسروشاهی (تهران: نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۰)، ص ۱۲.

برخورد با اسرائیل جانب احتیاط را رها نمود و به نفع این رژیم تبلیغات سیاسی می‌کرد. در زمان جنگ، نفت ایران به اسرائیل صادر می‌شد که اهمیت اساسی در چرخش صنعت و اقتصاد و مهم‌تر از همه قدرت تهاجمی اسرائیل داشت<sup>۱</sup> از اواخر سال ۱۳۵۶ روابط ایران و اسرائیل وارد مرحله جدیدی شد.

وقوع جنگ اکتبر ۱۹۷۳ تأثیرات عمیقی بر موازنه منطقه‌ای گذارد و به دنبال آن دولت اسرائیل در مورد ارزیابی مجدد مناسبات خود یوری لوبرانی را به عنوان سفیر اسرائیل در تهران منصوب کرد. هر چند شاه ظاهراً و رسماً استوارنامه لوبرانی را نپذیرفت، اما اسرائیل دست به یک اقدام یک‌جانبه زد و آن لغو روادید ورود برای ایرانیانی بود که با گذرنامه عادی وارد اسرائیل می‌شدند و می‌توانستند تا سه ماه در اسرائیل بمانند. لوبرانی که خود از جاسوسان ورزیده بود در سال ۱۳۵۷ پیش‌بینی کرد که شاه با بحران روبه‌رو خواهد شد. وقتی شاه در ایران با بحران جدی مواجه شد، دولت اسرائیل یوسف هارملین، رئیس سابق سرویس امنیت داخلی «شین بت» را به جای لوبرانی به سفارت منصوب کرد. در دی ۱۳۵۷ سپهد امیرحسین ربیعی، فرمانده نیروی هوایی و ارتشبد حسن طوفانیان، قائم‌مقام وزارت جنگ، به ژنرال سگف پیشنهاد کردند ترتیب سفر موشه دایان یا عزرا وایزمن را به تهران بدهند تا روحیه شاه را تقویت و او را وادار به تصمیمات جدی بنمایند. اما دولت اسرائیل یوری لوبرانی را در ۲۵ مرداد ۱۳۵۷ فرستاد که دیگر کار از کار گذشته بود و لوبرانی اعلام کرد که: «اسرائیل دیگر نباید انتظار دریافت نفت از ایران را داشته باشد».

مسافرت انور سادات، رئیس‌جمهور مصر، به بیت‌المقدس و کنار گذاشتن خصومت با اسرائیل که با مساعدت‌های ویژه شاه و اسدالله علم به نتیجه رسید و هنری کیسینجر، وزیر امور خارجه امریکا، به شاه و علم تبریک گفت. اما مذاکرات بعدی سادات با اسرائیلی‌ها و امضای موافقتنامه کمپ‌دیوید در ۲۶ شهریور ۱۳۵۷، هر چند از سوی شاه و دولتمردان در

حال سقوط پهلوی مثبت ارزیابی شده بود اما با توجه به رشد مبارزات مردمی و نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی روز به روز ناکارآمدی دستگاه حکومتی و شخص شاه را به نمایش می‌گذاشت. روزنامه معاریو در ۲۶ شهریور ۱۳۵۷ در مورد روابط ایران و اسرائیل می‌نویسد:

این واقعیت که در اوج بحران ایران در ابتدای ماه جاری محافل اسلامی قطع رابطه کامل بین اسرائیل را خواستار شدند ثابت می‌کند که حضور اسرائیلی‌ها در ایران بسیار مشخص بود که خاری در چشم مخالفان داخلی است.

بی‌سبب نبود مردمی که در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، شاهد کشتار و قتل عام گسترده مردم در میدان ژاله بودند، باور داشتند آنچه در این واقعه خونبار اتفاق افتاد به دست سربازان و افسران اسرائیلی صورت گرفته است، نه سربازان و افسران ایرانی.

نکته جالب توجه در روابط ایران و اسرائیل که لازم است در پایان این قسمت به آن اشاره شود اصرار اسرائیلی‌ها بر علنی‌تر کردن روابط خود با شاه و دولت ایران بوده است. تهران به اختفای این روابط اصرار داشت. برای مثال عنوان رسمی دفتر نمایندگی اسرائیل در تهران به عنوان بخش اقتصادی آژانس یهود محسوب می‌شد و با وجودی که زوی دوریل، رئیس نمایندگی اسرائیل از بخش نمایندگی اسرائیل دیدار کرده بود، ولی کسی حق نام بردن رسمی از نمایندگی اسرائیل را نداشت.

با پیروزی انقلاب اسلامی، اعضای سفارت اسرائیل از ایران خارج شدند و یوسف هارملین و ژنرال سگف مخفی شدند. با سقوط دولت بختیار و روی کار آمدن بازرگان شهید سرلشگر قرنی به ریاست ستاد ارتش منصوب شد. پس از مدتی ژنرال سگف به ریاست دفتر قرنی تلفن کرد تا ترتیب ملاقات وی را با قرنی جهت تسلیم اعتبارنامه نظامی‌اش بدهد اما افسری که در آن سوی خط بود توصیه کرد آنها هر چه زودتر از ایران خارج شوند. باقیمانده اسرائیلی‌ها که ۳۳ نفر بودند در ۲۹ بهمن ۱۳۵۷ با هواپیمای مسافربری پان‌امریکن به فرانکفورت و از آنجا به اسرائیل رفتند و به چند دهه روابط بین شاه و اسرائیل خاتمه داده شد.

### ◆ روابط اقتصادی رژیم پهلوی و اسرائیل

به دنبال گسترش مناسبات اسرائیل و رژیم پهلوی، روابط اقتصادی نیز گسترش یافت. فروش نفت توسط ایران و واردات مواد صنعتی، پارچه، لباس، ماشین‌آلات، لوازم آرایشی و دارویی، سیمان و خودروی اسرائیل، روابط اقتصادی طرفین را شکل می‌داد.

از نیمه دوم دهه ۱۳۳۰، قراردادهایی بین کمپانی‌های اسرائیلی و سازمان‌های ذی‌ربط منعقد شد که کالاهای اسرائیلی با تغییر علامت و با مارک کشورهای اروپایی وارد ایران می‌شد. حضور اسرائیل در قراردادهای بنیاد پهلوی، مربوط به اداره هتل‌ها، موقوفات، تولید نیشکر، قرارداد آبیاری و مناقصه کشاورزی بسیار چشمگیر بوده است. هر چند اقلام اعلام شده در سال ۱۹۶۶ میلادی (۵٫۷ میلیون دلار) نشان از حجم ناچیز معاملات فیما بین دارد، ولی واقعیت آن است که این ارقام هیچ‌گاه صحیح نبوده است.<sup>۱</sup>

محصولاتی مانند مرغ، تخم‌مرغ، گاوهای شیرده، ماشین‌آلات کشاورزی و... به ایران وارد شدند و علاوه بر این، حضور جدی یهودیان در پروژه‌های عظیم در ایران تا آخر دوره حکومت پهلوی ادامه داشت. روزنامه یدیعوت آحرونوت در خرداد ۱۳۵۶ چنین آورده است: ویلیام لوویت یکی از بزرگ‌ترین محافظه‌کاران یهودی امریکا، در آخر هفته اطلاع داد که در ایران مشغول کار خواهد شد و در نظر دارد در حومه تهران در سه هزار جریب زمین، شهرکی نمونه شهرک‌های امریکایی بسازد.

نوع روابط اقتصادی ایران و اسرائیل در بخش تجارت خارجی به شدت نامتعادل بود. بازرگانی ایران و اسرائیل در مدت ۱۲ سال از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۲، ۸۱۷ میلیارد ریال کسری موازنه داشت و عمده صادرات ایران به اسرائیل نفت بود.

فعالیت جدی اسرائیلی‌ها در گسترش پروژه هوایی «ال‌عال» و برقراری ارتباط هوایی

اسرائیل با کشورهای آفریقایی از طریق ایران بود که فعالیت آن شرکت در ایران، از سال ۱۳۳۲ برای انتقال یهودیان از ایران به اسرائیل آغاز شد.

مرتضی مرتضایی در گزارشی به وزارت امور خارجه در ۱۳۵۶/۱/۲۵ می‌نویسد:

در حال حاضر، شرکت ال عال هفته‌ای شش پرواز، در ایام نوروز و فصل تابستان پروازهای متعدد فوق‌العاده و در مسیر تهران و تل‌آویو دارد. ضمناً هواپیماهای تجاری ال عال و شرکت آکراسکو نیز امور مربوط به صادرات میوه و لبنیات و سبزیجات را بر عهده دارند.<sup>۱</sup>

جدول مبادلات بازرگانی خارجی ایران با اسرائیل (به استثناء نفت) به میلیون ریال

سال	واردات از اسرائیل	صادرات به اسرائیل	کسری موازنه
۱۳۴۰	۲۱۶	۹	۲۰۷
۱۳۴۱	۳۶۰	۱۸/۷	۳۴۱/۳
۱۳۴۲	۳۷۶	۳۷	۳۴۵
۱۳۴۳	۴۷۶	۴۷۲	۴۳۴/۸
۱۳۴۴	۴۷۶	۵۵/۱	۴۲۰/۹
۱۳۴۵	۵۶۸/۸	۴۷/۹	۵۳۰/۹
۱۳۴۶	۶۹۴/۵	۴۵/۶	۶۴۷/۹
۱۳۴۷	۸۱۶/۸	۷۲/۴	۷۴۴/۴
۱۳۴۸	۷۹۵/۵	۸۶/۶	۷۱۸/۹
۱۳۴۹	۷۳۶/۸	۱۱۴	۶۲۲/۷
۱۳۵۰	۱۰۶۰	۱۳۴	۹۲۶
۱۳۵۱	۱۶۳۸	۱۱۷۶	۱۵۲۶/۴
۱۳۵۲	۱۴۷۰	۱۸۱	۱۲۸۹

به دنبال گسترش روابط سیاسی اسرائیل و رژیم پهلوی، روابط اقتصادی آنان نیز به سرعت گسترش یافت. روابط پزشکی و دارویی، قرارداد بازرگانی خرید پنبه، جو، دانه‌های



روغنی و حبوبات از جمله نقاط آغازین همکاری‌های اقتصادی است. حضور اسرائیل در قراردادهای بنیاد پهلوی مربوط به اداره هتل‌ها، موقوفات و تولید نیشکر، قراردادهای آبیاری و مناقصه‌های کشاورزی بسیار چشمگیر بوده است.

ساخت سد داریوش توسط شرکت «ورد» در منطقه مرودشت و حضور در ساخت سدهای «درود زن»، سد «طریق» و کانال فومن از جمله پروژه‌های آبی بودند که اسرائیلی‌ها در آن فعال بودند. حضور جدی یهودیان در پروژه‌های عظیم ایران تا آخر دوره پهلوی دوم به طور جدی ادامه داشت. در ۲۵ خرداد ۱۳۵۷ آگهی روزنامه‌ها آرتص از افراد ذیل جهت کار در ایران دعوت کرد. ۱. مدیرگروه‌های کارشناس پرورش چغندر قند ۲. کارگران مکانیک ۳. متصدی کشاورزی و باغداری ۴. کارگران آبیاری.

نامتعادل‌ترین نوع روابط بین دو کشور در بخش تجارت خارجی بود. بازرگانی ایران و اسرائیل در مدت ۱۲ سال از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۲، ۸/۷ میلیارد ریال کسر موازنه داشت و عمده صادرات ایران به اسرائیل نفت بود. فعالیت اسرائیل در گسترش پروژه‌های هوایی ال‌عال و برقراری ارتباط هوایی اسرائیل با کشورهای مختلف افریقایی از طریق ایران از موضوعات در خور توجه اسرائیلی‌ها بود. فعالیت شرکت «ال‌عال» در انتقال یهودیان - که از سال ۱۳۳۲ آغاز شده بود - گسترش یافت.

#### ◆ روابط نظامی رژیم پهلوی و اسرائیل

روابط نظامی ایران و اسرائیل در چند حوزه مهم در خور بررسی است: ۱. مبادله وابسته نظامی ۲. دوره‌های آموزشی نظامیان ایران در اسرائیل و حضور نیروهای نظامی اسرائیل در ایران ۳. خریدهای تسلیحاتی ایران از اسرائیل و همکاری‌های لجستیکی و پشتیبانی و فنی و مبادله اطلاعات نظامی.

سرهنگ یعقوب نیمرودی اولین وابسته نظامی رسمی اسرائیل در ایران در سال ۱۳۳۸، به

طور محرمانه وارد ایران شد. هر چند وی قبلا در ۱۳۳۴/۱۰/۳۰ به عنوان معاون آژانس یهود به ایران آمده بود، ولی این بار به عنوان هماهنگ کننده سیا، موساد و ساواک عمل می کرد و با شاپور رپیورتر نزدیکی داشت. در کنار حضور فعالانه نیمرودی در جهت نزدیک شدن مقامات نظامی ایران به اسرائیل و تعمیق روابط نظامی، وی افسران ایرانی و خانواده های ایشان را به اسرائیل می فرستاد و افسران اسرائیلی را برای بازدید از پادگان ها و مراکز نظامی به ایران می آورد. دکتر دوریل در گزارش به اسحاق رابین می نویسد: «تمام اینها ثمره زحمات سرهنگ نیمرودی است و گر نه وزارت خارجه ایران با این سفر مخالف بود و سعی می کرد در مراسم دخالت کند و در واقع این سفر مترادف با یک پیروزی بزرگ بود.» در این چهارچوب، تمام افسران ارشد و ژنرال های ایران از اسرائیل دیدن کردند و جمع بسیاری از افسران در اسرائیل آموزش نظامی دیدند. خرید تسلیحات و همکاری های لجستیکی یکی از عرصه های مهم همکاری ایران و اسرائیل و حضور اسرائیل در ایران بود. سپهبد علی کیا، رئیس اداره دوم ستاد ارتش، در گسترش روابط نظامی ایران و اسرائیل نقشی بسیار مهم ایفا می کرد و به همراه ژنرال هرکابی اساس روابط نظامی ایران و اسرائیل را پی ریزی کرده بودند. از اوایل دهه ۱۳۴۰ آمد و شده های مقامات عالیرتبه نظامی دو طرف از امور عادی مناسبات بین دو کشور بود و برای تشویق افسران ایرانی، سفارت اسرائیل بهای روادید داوطلبان مسافرت را می پرداخت و عموم افسران برای معاینه پزشکی به بیمارستان نظامی تل هاشومر اعزام می شدند. تعمیر هواپیماهای نظامی، آشپزخانه های صحرایی، فروش خمپاره اندازهای سنگین، توپ های کششی هویتزر، مسلسل های یوزی و سایر سلاح ها از سوی اسرائیل به ایران در حالی صورت می گرفت که ایران به اسرائیل به چشم امریکای کوچک می نگریست و اسرائیل از این طریق درآمدهای سرشاری به دست می آورد. مهم ترین طرح های نظامی مشترک دو کشور طرح تولید موشک های زمین به زمین، دارای برد ۴۵۰ کیلومتر و حامل کلاهک های غیر اتمی ۳۵۰ پوندی بود. این معامله بر اساس مبادله نفت با اسلحه بود و مجموع آن به بیش از ۱/۲ میلیارد دلار رسید. ایران می بایست ۲۵۰ میلیون دلار به عنوان پیش پرداخت پرداخت می کرد ولی این

قرارداد به انجام نرسید. حکومت ایران در روابط نظامی خود با اسرائیل به عنوان دلال اسلحه نیز فعالیت می‌کرد و اسلحه اسرائیلی را به کردها و پاکستانی‌ها می‌رساند.

اسدالله علم در خاطرات روز ۲۹ خرداد ۱۳۴۹ خود می‌نویسد:

استدعای شرفیابی سفیر پاکستان را عرضه کردم که گله داشت توپ‌های ضد تانکی که به وسیله دولت ایران از اسرائیل خریداری نموده‌اند اسرائیلی‌ها تحویل نمی‌دهند با آنکه به اسم ایران است فرمودند آخر اینها دارند علنا با اسرائیل دشمنی می‌کند.

### ◆ روابط امنیتی رژیم پهلوی و اسرائیل

روابط امنیتی ایران و اسرائیل بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تأسیس ساواک شکل گرفت. طرح تأسیس ساواک، اندیشه مشترک مقامات اطلاعاتی امریکا و انگلیس بود. تأسیس و پی‌ریزی ساواک بر عهده سازمان سیای امریکا نهاده شد و دفتر ویژه اطلاعات را سرویس جاسوسی انگلیس بنا نهاد. در مراحل بعد، با هماهنگی امریکا و انگلیس، نفوذ خزنده اسرائیل در ساواک آغاز شد. برای ارتباط بین ساواک و سرویس اطلاعاتی اسرائیل دلایل فراوانی وجود

داشت، چرا که شاه و مشاورانش به این نتیجه رسیده بودند که به منظور حفظ روابط ایران و اسرائیل، بهترین گزینه حفظ روابط سازمان‌های امنیتی است و این دو سازمان می‌بایست مناسبات دو کشور را کنترل نمایند، زیرا روابط آشکار به نفع دو رژیم نبود. از طرفی، تمرکز فعالیت‌های سازمان C.I.A بر K.G.B، سازمان جاسوسی شوروی بود، در حالی که تلاش ساواک در بخش اعظم

مردمی که در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، شاهد کشتار و قتل عام گسترده مردم در میدان ژاله بودند، باور داشتند آنچه در این واقعه خونبار اتفاق افتاد به دست سربازان و افسران اسرائیلی صورت گرفته است، نه سربازان و افسران ایرانی.

فعالیت‌هایش روی انقلابیان عرب متمرکز بود و این بهترین نقطه اشتراک ساواک و موساد بود. به همین خاطر موساد اطلاعات آموزشی گسترده‌ای در اختیار ساواک قرار داد. لذا به دستور شاه تیمور بختیار، اولین رئیس ساواک، به اسرائیل سفر کرد و با ایسر هارل، رئیس موساد، ملاقات کرد و در این ملاقات وی به یاکوب روز، رئیس مرکز موساد در پاریس، معرفی شد که تمام روابط موساد و ساواک از طریق وی هماهنگ می‌شد. به دنبال آن در سال ۱۳۳۷، نمایندگی تجاری از سوی اسرائیل در تهران افتتاح شد و برای سال‌ها پوششی برای عملیات موساد و ساواک بود. نویسندگانی یهودی در کتابی به نام Hit Team نوشته است:

از جمله شعبات عمده سازمان اطلاعات و امنیت اسرائیل یک وزارت خارجه پنهانی است که با کشورهایایی که دول آنها بنا به علل سیاسی، مذهبی یا جغرافیایی نمی‌توانند با اسرائیل روابط دیپلماتیک آشکار داشته باشند، در تماس باشند. در این موارد سازمان اطلاعات و امنیت اسرائیل مأموران خود را به این‌گونه کشورها اعزام می‌دارد... از جمله کشورهای مورد بحث ترکیه و ایران و مراکش می‌باشند.

با ورود یعقوب نیمرودی به ایران، آموزش و سازماندهی ساواک به یاری اسرائیل و به کمک نیمرودی صورت می‌گرفت. در آغاز دو یا سه تیم ده نفره برای مدت دو سال به اسرائیل اعزام شدند و ساواک جهت آموزش بازجویی، ضد براندازی، خط‌شناسی و سایر تخصص‌ها از استادان اسرائیلی بهره می‌برد و این مسئله به حدی گسترش یافت که تعداد متخصصان جاسوسی و ضد جاسوسی اسرائیل - که دوره‌های آموزش ساواک را اداره می‌کردند - از تعداد مربیان امریکایی بیشتر شد. در طی دو دهه چهل و پنجاه، سازمان امنیت ایران عده زیادی از مأموران و افسران عالی‌رتبه ساواک را برای فراگیری شگردهای جاسوسی و کسب اطلاع به اسرائیل اعزام کرد. در کنار این همکاری‌ها، آمد و شد مقامات امنیتی در عالی‌ترین سطح و به همراه مبادله اطلاعات علیه گروه‌های چریکی، خصوصاً گروه‌های مسلمان و چپ‌گرای ایران که با سازمان آزادیبخش فلسطین روابطی داشتند، شدت گرفت. در عین حال اسرائیل سه پایگاه عمده و مهم برون‌مرزی در جنوب و غرب ایران احداث کرد. ارتشبد حسین

فردوست در خاطرات خود توضیح می‌دهند که سرتیپ علوی کیا اظهار کرد که مدتی است اسرائیلی‌ها سه پایگاه برون‌مرزی در غرب و جنوب ایران احداث کرده‌اند. نیمرودی بابت این پایگاه‌ها هر ماه مبلغی رشوه به سرتیپ علوی کیا و سرلشگر معتضد - که رئیس قسمت اطلاعات خارجی ساواک بودند - می‌دهند. این سه پایگاه در خوزستان و ایلام و کردستان مستقر بودند و اسرائیل بهترین مأموران خود را برای اداره این پایگاه‌ها مأمور کرده بود و هدف پایگاه‌های برون‌مرزی اسرائیل در ایران، عراق و کشورهای عربی بود.<sup>۱</sup>

تأسیس پایگاه موساد در خوزستان، از اقدامات مهم در زمینه همکاری امنیتی دو رژیم بود. موساد از میان عرب‌زبانان بومی خوزستان جمع‌زبانی را به استخدام درآورد که با پاسپورت‌های جعلی از مرز می‌گذشتند و با بستگان و دوستان خود در خاک عراق ارتباط برقرار می‌کردند و گاه و بی‌گاه در تأسیسات و مؤسسات نظامی و سیاسی بصره و بغداد نفوذ می‌کردند. این در حالی بود که نیروهای ساواک و موساد درگیر مسائل اطلاعاتی نمی‌شدند. ایران و اسرائیل به وسیله بهره‌گیری از این پایگاه‌ها قادر بودند اطلاعات باارزش را درباره تسلیحات روسی به دست آورند، خصوصاً آنکه درباره هواپیماهای میگ روسی اطلاعات بسیاری داشتند اما هنگامی که اسرائیلی‌ها می‌خواستند این اطلاعات را به سیا بفروشند متوجه شدند که ساواک این اطلاعات را قبلاً به طور مجانی به سیا داده است.<sup>۲</sup> پس از کودتای عبدالسلام عارف در ۱۶ بهمن ۱۳۴۱/۸ فوریه ۱۹۶۳، فعالیت‌های ضد ایرانی در عراق افزایش یافت. عراق با تشکیل حزب التحریر العربی به قصد کسب استقلال برای خوزستان ایران، رهبری آن را به محی‌الدین ناصر یکی از مقامات شرکت ملی نفت ایران سپرد. عبدالسلام عارف مبلغ ۳۰۰۰۰۰ پوند و مقداری سلاح به وی داد و از او برای سفر به عراق دعوت کرد. محی‌الدین ناصر پس از بازگشت از عراق کابینه‌ای با یازده عضو تشکیل داد و دفاتر حزب

۱. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، ج ۱ (تهران: اطلاعات، ۱۳۸۶، چ ۲۳)، ص ۳۶۶.

۲. ولایتی، ایران و تحولات فلسطین، ص ۲۰۷.

التحریر العربی را در خرمشهر، اهواز، آبادان و دزفول ایجاد کرد. این برنامه به سرعت توسط پایگاه اسرائیلی کشف شد و ۸۰ نفر از افراد محی‌الدین ناصر دستگیر شدند، ۱۸ نفر به حبس ابد و ناصر و دو تن دیگر به اعدام محکوم شدند. یکی دیگر از همکاری‌های عمده ساواک و موساد علاوه بر همکاری‌های گسترده با سازمان اطلاعاتی ترکیه، همکاری بر سر قضیه کردهای عراق و غارت منابع آثار فرهنگی و عتیقه ایرانی بود. در خصوص قضیه کردستان مجله‌ای اسرائیلی به نام هاعولام هزه در ۱۹۶۳/۱/۳۱ منافع اسرائیل را در کردستان چنین توضیح داده است:

ما مایلیم که یک کردستان مستقل و آزاد تشکیل گردد تا بتوانند مانند ما در یک منطقه که اکثریت آن را اعراب تشکیل می‌دهند یک کشور غیر عربی به وجود بیاورند. ما در این منطقه محتاج هم‌پیمان هستیم و دوستی کردها خود به خود به قدرت ما خواهد افزود، بلکه خواهد توانست ما را به آن عده از اعراب مترقی عراق، الجزایر و مصر که از تمایلات کردها طرفداری می‌کنند، نزدیک سازد.

درک نیات اسرائیلی‌ها در خصوص کردستان چندان پیچیده نبود و مقامات ایرانی نیز بر این مسئله وقوف داشتند. مرتضایی، مسئول نمایندگی ایران در اسرائیل، در گزارشی خیلی محرمانه در ۱۳۵۴/۴/۳، به وزارت امور خارجه چنین می‌نویسد:

اسرائیل نه به سبب دوستی با کردها بلکه به سبب دشمنی خود با عراق و به مصداق ضرب‌المثل نه به خاطر حب علی(ع) بلکه به خاطر دشمنی با معاویه در سال‌های اخیر کوشیده است که بین ملت یهود و کرد شباهت‌هایی را اثبات و سرنوشت کردها را با سرنوشت خود یکسان قلمداد کند.<sup>۱</sup>

به همین خاطر، دولت و سازمان‌های امنیتی ایران و اسرائیل همکاری‌های گسترده‌ای در وقایع کردستان داشتند؛ چرا که ایران نیز با مشغول داشتن ارتش عراق با کردها، مانع فشار و دخالت عراق در مرزهای غربی و جنوبی ایران می‌شد و دیگر اینکه امنیت مرزهای شرقی

۱. همان، ص ۲۱۹.

اسرائیل تضمین بیشتری می‌یافت و این بارزترین دلیل و توجیه همکاری شاه و اسرائیل بود. حملات سازمان‌یافته کردها به رهبری ملا مصطفی بارزانی علیه بغداد، در سال ۱۹۶۱ آغاز شد و تا ۱۴ سال با حمایت شاه و اسرائیل تداوم یافت. در اوایل دهه ۱۳۴۰، مقامات ساواک ملاقاتی بین ملا مصطفی و رئیس ستاد ارتش اسرائیل، سپهبد زوی تسور، و دو مقام بلندپایه دیگر از وزارت دفاع اسرائیل ترتیب دادند. هیئت اسرائیلی از پیرانشهر با لباس کردی وارد خاک عراق شد و در آنجا با بارزانی ملاقات کرد. درخواست عمده کردها از هیئت اسرائیلی امکانات لجستیک برای گسترش دوره عملیات‌ها و تغییر ماهیت جنگ چریکی به جنگ منظم و گسترده بود. از آن پس در سال ۱۳۴۲، کمک‌های فراوان به شکل تسلیحات، مهمات و مشاوره نظامی اسرائیلی‌ها از طریق مرز ایران با همراهی و کمک‌های ساواک روانه کردستان عراق شد و در تابستان ۱۳۴۱ اولین دوره آموزشی برای افسران کرد توسط مریبان اسرائیلی آغاز گشت.

پایگاه‌های اسرائیل تا سال ۱۳۴۶ در ایران فعال بودند ولی پس از آن اعلام کردند چون اطلاعات کامل شده است پایگاه‌ها را تعطیل و به اسرائیل منتقل کردند و از طریق شبکه‌های ایجاد شده به فعالیت خود ادامه دادند. آنها از طریق همین عوامل و با استفاده از پول و زن به سفارتخانه‌های عربی نفوذ و از آنها عکسبرداری می‌کردند. وقتی ایران بودجه حمایت از کردها را کاهش داد، اسرائیل

تمرکز فعالیت‌های سازمان C.I.A بر K.G.B، سازمان جاسوسی شوروی بود، در حالی که تلاش ساواک در بخش اعظم فعالیت‌هایش روی انقلابیان عرب متمرکز بود و این بهترین نقطه اشتراک ساواک و موساد بود.

این خلأ را پر کرد و پس از جنگ ۱۹۶۷ تجهیزات روسی غنیمت گرفته شده از ارتش‌های مصر و ساف تحویل کردها شد و ماهیانه مبلغ ۵۰۰ هزار دلار به کردها پرداخت می‌شد و ملا مصطفی بارزانی در پاییز ۱۳۵۲ از اسرائیل دیدار کرد. پس از بحران سال ۱۹۷۰ و کشتار

فلسطینی‌ها در عملیات سپتامبر سیاه، ملک حسین، پادشاه اردن، با ارسال تجهیزات و مهمات غنیمتی از انبار سازمان آزادیبخش فلسطین به کردها، به صف مبارزه با اسرائیل و ایران علیه عراق پیوست تا ارتش ۲۶۰ هزار نفری عراق را - که سه لشکر آن در مرزهای اردن مستقر بودند - به خود مشغول سازد. جالب اینکه کلیه کمک‌هایی که توسط اسرائیل و ایران به کردها می‌شد با اطلاع و اجازه امریکا صورت می‌گرفت. روزنامه جرزالم پست نوشت: «سلاح‌هایی که از طرف C.I.A (سیا) و به دستور شخص پرزیدنت نیکسون به طور محرمانه در سال ۱۳۵۱ در اختیار کردهای عراق گذاشته شد انواع اسلحه روسی بود که اسرائیل از اعراب به غنیمت گرفته بود.»

پیگیری بیشتر این حوادث، ما را به نتایج قابل توجهی از هماهنگی سرهنگ یعقوب نیمرودی در اجرای این عملیات می‌رساند. یکی دیگر از عرصه‌های حضور و دخالت اسرائیل با کمک سازمان امنیت اسرائیل و ساواک تاراج سرمایه‌های ملی کشور بود. سرمایه‌های ملی ایران و گنجینه‌های کهن با اطلاع مقامات رژیم پهلوی در مقیاس بسیار وسیع غارت می‌شد که در این بین آثار سفالینه املش از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. یکی از افرادی که در این امر بسیار فعال بود ایوب ربانو نام داشت که در طول سالیان متمادی در تمامی نقاط ایران دست به حفاری زد و بزرگ‌ترین مجموعه آثار باستانی ایران را گردآوری کرد که برخی از آنها در جهان بی‌نظیر بوده است. موزه تصئیل اسرائیل مجموعه آثار ایرانی را به نمایش گذاشت که ارزش آن در آن زمان به ۴/۵ میلیون لیره اسرائیل می‌رسید. در گزارشی که نمایندگی ایران در تل‌آویو در ۲۸ آذر ۱۳۴۴ فرستاد، آمده است:

کلکسیون مربوط به هنر ایرانی در موزه اسرائیل در نوع خود یکی از مهم‌ترین کلکسیون‌های جهان می‌باشد که ارزش آن به ۳ میلیون دلار می‌رسد و در این کلکسیون آثاری وجود دارد که بهائی برای آن نمی‌توان گذاشت، زیرا در جهان منحصر به فرد می‌باشد. در ظرف دو سال کلکسیونی که در اورشلیم متمرکز شد شامل آثاری ۳۰۰۰ ساله از دوران ماقبل تاریخ تا قرن شانزدهم بود.



نمایشگاه آثاری که از طرف محسن فروغی فرزند محمدعلی خان فروغی (ذکاءالملک) در سال ۱۳۴۵ برگزار شد، شامل ۳۰۰ عدد از این شاهکارهای تاریخی بود. در مورد سرقت اشیای عتیقه، اردشیر زاهدی، وزیر امور خارجه، در سال ۱۳۴۷ با تجاهر به وزارت فرهنگ و هنر می‌نویسد: «در مورد نحوه خروج این اشیاء از ایران اطلاعی در دست نیست ولی مرتباً در چمدان‌های یهودیانی که به اسرائیل می‌روند اشیای عتیقه ایرانی، به خصوص نسخ خطی کتب مختلف مخفی شده و بدون جلوگیری پلیس وارد اسرائیل می‌شود.» از سارقان برجسته این اشیا سرهنگ یعقوب نیمرودی بود که در جریان سال‌های حضور خود در ایران اشیای فراوانی را غارت کرده بود. مجله هاعولام هزه در ۱۳۵۷/۷/۲۷ می‌نویسد:

وقتی یعقوب نیمرودی مأموریت خود را به پایان رسانید... خانه‌اش در اسرائیل سراسر با آثار ایرانی تزئین شده است... گنج واقعی در خانه آقای نیمرودی کلکسیون آثار باستانی به ویژه ظرف سفالین از املش متعلق به ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد همچنین آثار باستانی دوره اسلامی (۷۰۰ سال قبل) وجود دارد. بدون شک خانه نیمرودی یک مرکز فرهنگ و هنر اصیل ایرانی است که آثار آن طی سال‌های تلاش تهیه شده است.

ختم کلام، گزارش اداره کل هشتم ساواک در ۱۳۵۷/۱/۲۷ به ریاست ساواک است که در آن آمده است:

در تاریخ ۱۳۵۷/۱/۱۴ از سرویس مرکزی اسرائیل در تل‌آویو شخصی تماس گرفت و اظهار داشت شخصی به نام یعقوب نیمرودی... که اکنون میلیونر است امروز می‌خواهد پیش ما (به اسرائیل) بیاید و با خودش چیزهایی دارد که ما نمی‌خواهیم با آنها به این طرف و آن طرف بگردد کاری کنید که او راحت از تهران خارج شود...<sup>۱</sup>

#### ◆ روابط فرهنگی و آموزشی رژیم پهلوی و اسرائیل

ارائه اطلاعات در خصوص روابط فرهنگی و آموزشی میان رژیم پهلوی و رژیم صهیونیستی

۱. همان، ص ۲۲۷ و ۲۲۸.

به خاطر گستردگی آن در حوصله این مقال نیست و آنچه در این مقاله آورده می‌شود مختصری از مجموعه اطلاعات گسترده در این باره است.

در بعد همکاری گسترده میان اسرائیل و دولت ایران گام اول اسرائیل تلاش برای آموزش مدیران ایرانی در اسرائیل بود که یک دسته ۳۰ نفری در سال ۱۳۴۱ به سرپرستی مهندس صبری به اسرائیل اعزام شدند؛ هر چند اسرائیلی‌ها در این دور در تلاش برای جلب مدیران ایرانی بودند تا آموزش جدی آنها.



**برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله برای رژیم پهلوی رسوایی بزرگی به بار آورد و اتفاقاً ابتکار و حمایت اسرائیلی‌ها در این مسئله کاملاً به ضرر رژیم پهلوی تمام شد.**

در کنار امر آموزش برای کارمندان وزارت کشور و شهرداری‌ها، آموزش برای مبارزه با بیسوادی هم برگزار شد و در پی آن در اوایل دهه ۱۳۵۰ تعداد دانشجویان ایرانی در اسرائیل به ۳۵۰ نفر رسید و متقابلاً افرادی برای آموزش زبان فارسی و مطالعات ایرانی به ایران سفر کردند. ابراهیم تیموری در گزارش

خود در مورخ ۱۳۴۲/۵/۲۶ به صراحت از امکان آموزش این افراد در ایران و سطح پایین آموزش‌ها در اسرائیل برای نفوذ در ایران و سایر کشورها اشاره می‌کند. همکاری توریستی بین ایران و اسرائیل عمدتاً با هماهنگی اسدالله علم صورت می‌گرفت و مهم‌ترین اتفاق فرهنگی میان دو رژیم که اعتراضات گسترده‌ای را برانگیخت، طرح جشن‌های ۲۵۰۰ ساله بود.

تدی کولک، شهردار بیت‌المقدس و مدیر کل نخست‌وزیری اسرائیل، که به دعوت اسدالله علم به تهران آمده بود، در این سفر برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله را مطرح کرد. در پی اجرای این پیشنهاد مطبوعات اسرائیلی مقالات متعددی در تمجید از برگزاری این جشن‌ها نوشتند. شاید ذکر قطعنامه مجمع عمومی کنگره جهانی یهودیان برای این همراهی و هماهنگی کافی

باشد:

مجمع عمومی کنگره جهانی یهود اطلاع یافت که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ایران و دولت آن کشور مقرر داشته‌اند مراسم یادبود ۲۵۰۰ ساله تأسیس شاهنشاهی ایران را به دست کورش کبیر برگزار کند.

شورای اجرایی کنگره را مأمور می‌کند که به نوبه خود این یادبود بزرگ را در زمینه بین‌المللی آن، مورد تجلیل قرار دهد و از تمام سازمان‌ها و جوامع یهودی در سراسر جهان خواستار است که طی باشکوه‌ترین مراسم حق‌شناسی خود را نسبت به این قهرمانان بزرگ تاریخی که در کتاب آسمانی تورات از بزرگواری او نسبت ملت یهود سخن رفته، ابراز دارند.<sup>۱</sup>

به دنبال آن، کنگره کمیته‌ای را در اورشلیم تشکیل داد که وظایف ذیل را توسط سازمان‌های یهودی در کشورهای جهان پیگیری نماید:

۱. تشکیل کنفرانس‌هایی در کشورهای مختلف جهان به مناسبت برگزاری این یادبود.
۲. تدوین تاریخ مربوط به کوروش بر اساس متن و منابع و مآخذ تورات.
۳. تلاش برای اجرای برنامه خاصی برای تدریس در مدارس یهود.
۴. نامگذاری خیابان‌ها و میدان‌هایی در پایتخت و شهرهای مختلف جهان به نام کوروش.
۵. فعالیت‌های مطبوعاتی بین‌المللی درباره این یادبود.
۶. نامگذاری دو جنگل به نام‌های کوروش کبیر و محمدرضا شاه (که نشانه بیشترین احترام در اسرائیل است).
۷. تخصیص بورس‌های تحصیلی به نام کوروش کبیر در اسرائیل برای مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله برای رژیم پهلوی رسوایی بزرگی به بار آورد و اتفاقاً ابتکار و حمایت اسرائیلی‌ها در این مسئله کاملاً به ضرر رژیم پهلوی تمام شد. با وجود آنکه شاه و

۱. شامدی، همان، ص ۲۱۹.

علم صلاح ندانستند مقامات رسمی اسرائیل را برای حضور در جشن‌های ۲۵۰۰ ساله دعوت نمایند.

یکی دیگر از اقدامات ماهرانه اسرائیلی‌ها، بسترسازی برای سفر مقامات، فرهنگیان و روشنفکران و اصحاب مطبوعات به اسرائیل بوده است. نویسندگان صاحب‌قلمی چون خلیل ملکی، داریوش آشوری، جلال آل‌احمد به اسرائیل دعوت شدند، تخصیص بورس‌های تحصیلی تدوین تاریخ کورش کبیر از جمله اقدامات اسرائیلی‌ها در این باب بوده است.<sup>۱</sup>

یکی دیگر از اقدامات متقابل فرهنگی اسرائیل و ایران برگزاری بازی فوتبال تیم‌های ملی ایران و اسرائیل به سال ۱۳۴۸ در تهران بوده است. در این بازی پرچم‌های اسرائیل در استادیوم امجدیه (شیرودی) تهران برافراشته شد. اما عده‌ای از اعضای مؤتلفه اسلامی و سازمان مجاهدین خلق، نظیر اسدالله لاجوردی و عزت‌الله شاهی هنگام بازی پرچم‌های ایران و اسرائیل را به آتش کشیدند و اعلامیه‌هایی در ورزشگاه پخش کردند و علیه اسرائیل شعار دادند و سپس به سمت دفتر هواپیمایی اسرائیل، ال‌عال، رفتند و آن را منفجر کردند که مدت‌ها موضوع بحث و پیگیری مقامات امنیتی ایران و اسرائیل بود.<sup>۲</sup>

اسرائیلی‌ها در تبلیغ و تقویت عوامل خود در ایران دقت و توجه ویژه‌ای داشتند. جذب تعداد بسیاری از توریست‌های خارجی برای تماشای مراسم ورزشی شعبان جعفری، با هدف کسب درآمد برای وی و حمایت مشخص مئیر عزری از وی از دیگر اقدامات فرهنگی اسرائیل در ایران عصر پهلوی دوم است.<sup>۳</sup>

در این میان، آمد و شدها و همکاری‌های توریستی با هماهنگی اسدالله علم صورت می‌گرفت. تدی کولک، مدیر کل نخست‌وزیری اسرائیل که پیگیر امور مربوط به ایران بود در ۴ مرداد

۱. ماهنامه زمانه، ش ۱، ص ۵۹.

۲. احمد احمد، خاطرات، به کوشش محسن کاظمی (تهران: حوزه هنری، ۱۳۷۹) ص ۲۱۲.

۳. شعبان جعفری، خاطرات، به کوشش هما سرشار (تهران: ثالث، ۱۳۸۱)، ص ۲۳۶.

۱۳۴۱ به تهران عزیمت کرد. او در این سفر در خصوص توسعه جهانگردی و هتلداری و همچنین گسترش انجمن‌های روتاری بین‌المللی با اسدالله علم به مذاکره پرداخت. او همان کسی است که برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله را مطرح کرد و ولخرجی‌های کلان در این جشن باعث آبروریزی رژیم پهلوی شد. از طرف دیگر، تلاش برای برقراری روابط با تیم‌های ورزشی و حضور در میادین ورزشی از جمله این سیاست‌ها بوده است. در سال ۱۳۴۵ مرکز ایران‌شناسی در دانشگاه تل‌آویو تأسیس شد و پروفیسور شمعون شامیر طی گفتگو با صادق صدریه، تبادل اطلاعات و منابع گسترده جهت گسترش تحقیقات در خصوص ایران و فرهنگ آن را مطرح نمود. در همین سال فرهنگ عبری - فارسی توسط سلیمان حییم نویسنده یهودی ایرانی، منتشر شد و در فستیوال فیلم‌های کودکان در سال ۱۳۴۵ در تهران، اسرائیل با سه فیلم «یوسف و برادرانش»، «کودک و لگرد» و «مزرعه» شرکت جست و فیلم «کودک و لگرد» مدال طلای این فستیوال را برنده شد. روزنامه معاریو می‌نویسد: «به ندرت اتفاق می‌افتد که پرچم اسرائیل در ایران به اهتزاز درآید... این فرصت در فستیوال فیلم‌های کودکان به وجود آمد که تحت سرپرستی شاه ایران در سینما دیاموند در تهران برگزار شد.»



### آمد و شدها و همکاری‌های توریستی با هماهنگی اسدالله علم صورت می‌گرفت.

یکی دیگر از اقدامات ماهرانه اسرائیلی‌ها، بسترسازی برای سفر مقامات و فرهنگیان و روشنفکران و اصحاب مطبوعات به اسرائیل بوده است. این سفر عمدتاً بدون اطلاع و هماهنگی وزارت امور خارجه صورت می‌گرفت که آمار آن بسیار گسترده و در خور توجه است.

یکی دیگر از حوزه‌های تلاش یهودیان، افسانه‌سازی و تاریخ‌سازی در مورد رفتار کورش کبیر و روابط ایران قدیم و یهودیان بود. تلاش صهیونیست‌ها برای گسترش باستان‌گرایی افراطی زمینه‌ساز موفقیت آنان در ایران بوده است. روزنامه معاریو در تاریخ ۱۹۶۴/۱۰/۹ از

قول یک یهودی اسرائیلی به نام یهو شوع گیلوع، طی مقاله‌ای می‌نویسد: «کتاب مقدس در دستم بود و توانستم به راهنمایم نشان بدهم که اعلامیه کورش شما در مورد بازگشت یهودیان به وطن از فصل اول کتاب عزرا به بعد این افتخار را داشت که حسن ختام کتاب کتاب‌ها قرار گیرد.» لمرخاک می‌نویسد:

اگر پیروزی داریوش نبود، دوره دوم سلطنت یهود به وجود نمی‌آمد و بنابراین مسیحیت و اسلام نیز به وجود نمی‌آمدند. قتل کمبوجیه و شورش و اقوام امپراتوری بزرگی که کوروش بنیان نهاد ساختمان بیت‌المقدس را متوقف گذاشت و اگر پیروزی‌های داریوش نبود خانه خدا (معبد سلیمان) دوباره ساخته نمی‌شد.

نفوذ خزنده صهیونیسم در فرهنگ ایران که با وجود عوامل یهودی‌الاصلی چون محمدعلی فروغی و قوام‌الملک شیرازی شروع شده بود، در نیمه دوم دهه ۱۳۴۰ توسط دانشمندان وابسته به ساواک به ترویج «مدینه فاضله اسرائیل» منتهی شد. نویسندگانی نظیر خلیل ملکی، داریوش آشوری و جلال آل احمد به اسرائیل دعوت شدند. هر چند آشوری و ملکی به تبلیغ «سوسیالیسم کبیوتسی» پرداختند اما جلال آل احمد با نوشتن کتاب سفر به ولایت عزرائیل به افشای ماهیت صهیونیسم پرداخت. این اقداماتی بود که یهودیان صهیونیست در جهت گسترش نفوذ خود در عرصه فرهنگ، سیاست و اقتصاد ایران داشته‌اند. حمایت از بهائیان و حمایت متقابل بهائیان از تشکیل دولت اسرائیل و پیوند گسترده آنان در طول سال‌های متمادی در ایران، از سیاست‌های بارز رژیم پهلوی و دولت اسرائیل بوده است. مشهورترین آنها نخست‌وزیر شاه، امیرعباس هویدا، بهائی و بهائی‌زاده و فرزند میرزا حبیب‌الله خان آل‌رضا، حامی اصلی بهائیان در اسرائیل بود و همچنین عبدالکریم ایادی، پزشک مخصوص شاه از بهائیان معروف و از عوامل عمده اسرائیل در ایران به شمار می‌رفت.

## صهیونیسم به مثابه بدفرجامی یک ایده نژادپرستی اعتقادی

حسین پندار رودسری\*

### ◆ چکیده

یهودیت یک مفهوم اعتقادی مبتنی بر تعالیم مذهبی تورات است که یهودیت را تافته جدا بافته از اقوام جهان تلقی کرده و تفاوت اساسی و ماهوی بین یهودیت و دیگر ادیان الهی را مشخص می‌کند. مسیح‌آزاری و اصرار به قتل فجیعانه آن حضرت توسط یهودیان که صحنه قتل و شکنجه را به میدان جنون و سادیسم و مازوخیسم قوم یهود مبدل می‌کند این خشونت دقیقاً نشان دهنده تفاوت اساسی قومی بود که انتظار مسیحی را داشت که عیسی(ع) به هیچ عنوان واجد شرایط آن نبود. تقابل این دو ایده منتهی به قتل عیسی(ع) شد. یهودیان پس از آن نه تعالیم و نه اناجیل و نه هیچ ویژگی مذهبی آئین مسیحیت را نپذیرفتند و حوادث آتی منتهی به تحول اساسی یهودستیزی به سامی‌ستیزی از سوی مسیحیان شد. همین‌طور رباخواری و حرص و آز ایشان در امور اقتصادی، موجبات نهادینه کردن تنفر از

---

\* عضو هیئت علمی دانشگاه پیام‌نور شهرستان بهشهر.

یهودیان را در دل مسیحیان فراهم آورد.  
 واژگان کلیدی: یهودستیزی، عیسی(ع)، تورات، انجیل، نژادگرایی.

#### ◆ مقدمه

دیرسالی است که صهیونیسم بر آن است با بهره‌گیری از کلیه رسانه‌ها، جراید، مطبوعات و فیلم... تاریخ را مملو از بهره‌کشی، ظلم، قتل و کشتار و تعدیات ریز و درشتی بنمایاند که سرنوشت قوم یهود را در بر گرفته است. در کنار آن یهودیت هیچ‌گاه ابایی نداشته که خود را قومی برگزیده و مورد عنایت الهی بنمایاند که به رغم آن، همیشه تاریخ متحمل مصائب عظیمایی شده‌اند که جای دلسوزی و ترحم دارد.

یهودیت در این راه بر آن بود با بهره‌گیری از همه عوامل از جمله تحریف کتب تاریخ و دسایس سیاسی... این ایده را القاء نماید؛ آن‌گونه که در جای جای تواریخی که در سراسر دنیا و از جمله ایران منتشر شده است، ایده مظلومیت و کشتار و شکنجه ایشان به عنوان یک امر حتمی و بدیهی پذیرفته شده و حالت تابو به خود گرفته است. بدان‌گونه که تاریخ مدرن معاصر خود را مسئول سرنوشت مظلومیت ایشان و مدعی نجات و آسودگی قوم یهود پس از قرن‌ها مصائب یافت تا منتهی به تشکیل دولتی جعلی و فاقد هویت در فلسطین گردید. این امر از نظر سیاسی و انسانی فاجعه‌بار بود که با شدیدترین و وحشیانه‌ترین شیوه ممکن موجودیت خویش را اعلام کرد و در راه اثبات خویش از هیچ کوششی و حتی قتل‌عام فلسطینیان دریغ نکرد.

متأسفانه در امر مطالعات اسناد و مدارک تاریخی نیز علاوه بر استعمار ملل در جهت مظلوم‌نمایی خویش، ادامه تحقیق در امر افسانه کشتار یهودیان (هولوکاست) را بایکوت کرد. این امر برای جهانی که سال‌ها است عصر روشنفکری را در خویش متبلور می‌بیند، امر شگفت‌انگیز و حماقت‌بار است.



## ۱. یهود ستیزی در جهان باستان

نژادگرایی و به تبع آن یهودستیزی به عنوان یکی از مبانی فرهنگ و تمدن غرب اگر چه به سبب مسیح آزاری، شدت فوق‌العاده‌ای یافت، اما ریشه‌های آن را باید در یونان باستان جست. «آپیون» را باید از سرسخت‌ترین دشمنان یهود دانست که مجموعه‌ای از ایرادها و سرزنش‌ها را مضمول حال یهودیان می‌کند که بعدها شعارهای مناسبی را برای یهودستیزان فراهم کرد. در همان زمان، شایع شد که یهودیان هر سال یک مسافر یونانی را اسیر کرده، فربه می‌کنند تا در مراسم دینی خویش قربانی کنند و سوگند یاد می‌کنند که همواره دشمن یونان باقی بمانند و سرانجام نوبت به یک افسانه جدید رسید که یک توطئه جهانی یهودی در حال تکوین است و به زودی تحقق خواهد یافت.

این متفاوت نگرستن یهودیان از سوی ملل دیگر، تنها به خاطر خصوصیات قومی و نژادی بود که خود ایشان برای خویش قائل بودند، البته کاپلان در توجیه این مسئله عنوان می‌کند: «یهودیان تنها به علت مخالفتی که با شرک یهودیان از خود نشان دادند، خویشان را به گونه‌ای از دنیای متمدن دور کردند. بنابراین، مردم آنان را به دیده موجوداتی سوای دیگران می‌نگریستند و درست از همین زمان است که تهمت «دشمنان نوع انسان» بر آنها وارد شد.»<sup>۱</sup> در عهد رومیان چندان توجه جدی به فلسفه نمی‌شد؛ ایشان وارثان اندیشه‌های سیاسی یونانیان و به ویژه مکاتب پس از ظهور اسکندر بودند. در ابتدا با اندیشه‌های اپیکوری و سپس رواقی اخت گرفتند و آن را پذیرفتند که بیشتر تلقی کاسموپولیتانسیسم در نگرش فلسفی بود.<sup>۲</sup> از اصول فلسفی مکتب رواقی یکی کولکتیویسم (که در آن منافع فرد فدای جامعه جهانی می‌شود، نه دولت ملی، به علاوه دولت جهانی حاکم بر فرد است) و دیگر دستیابی به صلح از

۱. فرانسوا دفونتت، نژادگرایی، ترجمه حسین شهیدزاده (تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹)، ص ۲۷ و ۲۸.

۲. هنری لوکاس، تاریخ تمدن، ج ۱، ترجمه عبدالحسین آذرنگ (تهران: کیهان، ۱۳۶۸)، ص ۲۵۸.

طریق ایجاد حکومت جهانی واحد. همین‌طور برادری و مساوات در قانون و نژاد انسان است و آنچه اهمیت دارد شأن آدمی و حقوق انسانی است نه مال و مقام و نژاد انسان.<sup>۱</sup>

روح رومی که آمیخته‌ای از روح نظامی‌گری، میلیتاریستی و جهانگیری بود در بعد فلسفی فاقد تحرک بود. بنابر این بسنده کرد به میراث رواقی خویش به همین خاطر به رغم روح جهانگیری خویش، ایشان هیچ‌گاه بافت اجتماعی و ترکیب فرهنگی مستمرات را به هم نریختند و تنها به یک نظارت ستادی قناعت کردند آن‌گونه که در عصر ظهور

یکی از اساسی‌ترین تفاوت ماهوی یهودیت با دیگر ادیان، دارا بودن خصلت نژادی است. آن‌گونه که ادیان جهان بر اساس مفاهیم انسانی چون برابری، برادری و مساوات و برقراری عدالت توانستند جهانگیر شوند، اما یهودیت نه تنها داعیه آزادی نوع بشر را در بعد وسیع جهانی ندارد، بلکه دقیقاً بالعکس، یهودیت را خصلت اصلی نژادی یهود می‌داند.

عیسی (ع) در فلسطین. یهودیان به آزادی می‌زیستند و پیلاتوس تنها عنوان فرماندار نظامی را به عهده داشت. این فقر فرهنگی رومیان، نتیجه سرگردانی، گریز پایبی و توسعه طلبی و جنگجویی ایشان بود. این دلایل به اضافه رشد صنعت و تجارت، جامعه رومی را ثروتمند کرد.<sup>۲</sup>

با این همه، در آثار فلاکوس رومی (۴۰-۹۰ ق.م) از یهودیان به نیکی یاد نمی‌شود و تاسیت با به کار بردن تحقیرآمیزترین عبارات تا حد یک یهودستیز حرفه‌ای بالا می‌رود. او در

۱. بهاء‌الدین بازارگاد، مکتب‌های سیاسی (تهران: اقبال، ۱۳۴۳، ج ۲)، ص ۱۷ و ۱۸.

۲. علی بیگدلی، تاریخ اندیشه سیاسی غرب (تهران: لادن، ۱۳۷۵)، ص ۴۹.

کوتاه‌ترین جمله ضد یهودی می‌گوید: «هرچه نزد ما مقدس است، نزد آنان کفرآمیز و زشت است و هر چه نزد آنان محترم و مجاز است، نزد ما تنفرانگیز و نارواست.»<sup>۱</sup>

## ۲. قوم برگزیده

یکی از اساسی‌ترین تفاوت ماهوی یهودیت با دیگر ادیان، دارا بودن خصلت نژادی است. آن‌گونه که ادیان جهان بر اساس مفاهیم انسانی چون برابری، برادری و مساوات و برقراری عدالت توانستند جهانگیر شوند، اما یهودیت نه تنها داعیه آزادی نوع بشر را در بعد وسیع جهانی ندارد، بلکه دقیقاً بالعکس، یهودیت را خصلت اصلی نژادی یهود می‌داند. در این ساختار از ورود نژادهای دیگر به دین یهودیت ممانعت به عمل آمد و البته بالعکس. «ایدئولوژی یهودیت آفریننده چهارچوب فکری نمادینی است که به یهودیان امکان حفظ یکپارچگی سازمان یافته و استحکام قومی را طی قرن‌ها داده است و این نمایانگر روح قومی ازلی یهودی است.»<sup>۲</sup>

یهودیت اعتماد به نفس ویژه و اعتقاد ژرفی برای قوم بنی‌اسرائیل به عنوان «قوم برگزیده» قائل است، به نحوی که تاج سروری همه ملل را بر سر آنان می‌گذارد. ایشان سروران جهانند و تورات چون مشعلداری در پیشاپیش رویشان راه می‌پیماید و یهودیان را به دنبال خود می‌کشد. در این دایره، یهودی هیچ‌گاه قادر نخواهد بود پای از دایره فرامین مذهبی و آرمان‌های دینی فراتر نهد. آن‌گونه که فروید می‌گوید: «هنگامی که موسی دین را برای یهودیان به ارمغان آورد به آنها شخصیت داد و اعتماد به نفس آنها را بالا برد تا حدی که معتقد شدند از دیگر ملت‌ها برترند. در نتیجه این برتری، وجود خود را حفظ کردند.»<sup>۳</sup>

در جای جای تورات از پاک‌ی خون و خلوص نژادی یهود، «قوم برگزیده» الهی سخن به میان

۱. دفونتت، همان، ص ۳۰.

۲. عبدالوهاب المسیری، صهیونیسم، ترجمه لوارء رودباری (تهران: وزارت خارجه، ۱۳۷۴)، ص ۸۰.

۳. غسان کنفانی، نگاهی به ادبیات صهیونیسم، ترجمه موسی بیدج (تهران: برگ، ۱۳۶۵)، ص ۳۵.

می‌آید و به ازدواج درون نژادی و پرهیز از ازدواج با دیگر نژادها و پاکی نژاد یهود بسیار تأکید می‌شود. این تعلیم کتاب تورات است که می‌گوید به هنگامی که بر دشمنان خویش فائق آمدید، مردانشان را بکشید و زنان و کودکانشان را به اسارت بگیرید.<sup>۱</sup> همین‌طور می‌گوید: «تو دخترت را به پسر آنها نخواهی داد و دختر آنان را برای پسرت نخواهی گرفت.» (تثنیه VII و ۳) این نژادگرایی بهترین شیوه مصونیت قوم برگزیده است. از آمیزش با اقوام دیگر، همین‌طور برای نژادهایی دیگر نیز فرصت یهودی شدن وجود ندارد، بلکه یک یهودی فقط یک یهودی‌زاده است.

ربی کوهن می‌گوید: «ساکنان دنیا را می‌توان میان اسرائیل و ملت‌های دیگر توزیع کرد. اسرائیل قوم برگزیده است.»<sup>۲</sup> موسی هس (۱۸۷۵-۱۸۱۲) بانی تفکر صهیونیسم سوسیالیسم در تعریف یهودیت بر مبنای بیولوژیک عنوان می‌کند: «نژاد یهود از نژادهای اصلی بشر است» و این نژاد به زعم تأثیر دوران‌ها پاکی خود را حفظ کرده است.<sup>۳</sup>

البته با توجه نص مستقیم قرآن کریم، متأسفانه کتاب تورات از دستبرد زمانه در امان نمانده و یهودیان سودجو در برهه‌هایی از تاریخ از دستکاری در آیات الهی ابایی نکردند و گرنه منسوب کردن آیات الهی که بر موسی (ع) نازل شد، مبنی بر نژادپرستی به اندازه یک دروغ و قیحانه نزول می‌کند.

عجیب اینجاست که به رغم برگزیده خواندن قوم یهود در تورات، این کتاب پر است از نافرمانی ایشان نسبت به فرامین الهی، خیانت، جنایت، پستی و دنائت یهودیان. جسارت احمقانه یهودیان در تحریف تورات بدانجا می‌گشت که از دهان ارمیای نبی، خداوند متهم به فریبکاری می‌شود:

خداوندا، تو به من وعده دادی که کمکم کنی، ولی مرا فریفته‌ای، اما من مجبورم کلام تو

۱. روزه گارودی، اسطوره‌های بنیانگذاری اسرائیل، ترجمه مجید شریف (تهران: رسا، ۱۳۷۶، ج ۲)، ص ۲۱.

۲. همان، ص ۶۷.

۳. المسیری، همان، ص ۸۲.

را [...] اعلام نمایم. چون از من نیرومندتری. من مسخره مردم شده‌ام و صبح تا شب به من می‌خندند. هیچ‌گاه نتوانسته‌ام سخنی تشویق‌آمیز از جانب تو به ایشان بگویم، بلکه همیشه از بدبختی و ظلم و غارت صحبت کرده‌ام. برای همین است که این‌قدر مرا سرزنش و اهانت می‌کنند.» (ارمیا ۸ و ۷-۲۰) و در ادامه به خود لعنت می‌فرستد: «نفرین بر آن روزی که به دنیا آمدم، لعنت بر آن روزی که مادرم مرا زانید...» (ارمیا ۱۴-۲۰)

در هیچ کتاب آسمانی از جمله اوستا و انجیل (که متأسفانه خالی از تحریف نیستند) نمی‌بینیم که پیامبری با چنین ویژگی‌ها و سخنانی معرفی شود، چه رسد به قرآن مجید که سرشار است از فضایل و کرامات الهی و انبیا.

همین‌طور باید یاد کرد از دیگر تحریفات کتاب تورات از جمله: نسبت دادن زنا به حضرت داوود (سموئیل دوم: اصحاح ۱۱، آیات متفرقه) نسبت دادن زنا به حضرت لوط در قبال دختران خود (سفر پیدایش: اصحاح ۲۹) کشتی گرفتن خداوند با یعقوب نبی (سفر پیدایش: اصحاح ۲۹ و ۳۲) و اینکه خداوند به حزقیال می‌گوید از نانی بخورد که آلوده نجاسات است (حزقیال: اصحاح ۴ و آیات ۱۲ و ۱) و خداوند به هوشع نبی دستور می‌دهد تا با زن زنازاده‌ای ازدواج کند. (هوشع: اصحاح اول) و تشویق هارون نبی به بت‌پرستی مردم (سفر داوران: باب ۱۱ و آیه ۱) و شراب‌خواری و دروغ‌گویی نوح نبی (سفر پیدایش: اصحاح ۹-اول پادشاهان: اصحاح ۱۳ و آیه ۱۱).

اما بازگردیم به بحث اصلی خویش مبنی بر نژادگرایی یهودیت که نژاد یهود را برای خداوند و خداوند را تنها برای خویش تصور می‌کنند. اگر چه خداوند بشارت می‌دهد به اقوام دیگر که «وقتی خدا را بپذیرید، خداوند به آنها نیز برکت خواهد داد. اگرچه ایشان تصور می‌کنند که «خداوند ما را از قوم خود نمی‌داند» (اشعیاء ۱-۵۶)

در کتاب تلمود آمده است:

روح یهودی‌ها از روح دیگران افضل است، زیرا ارواح یهود جزو خداوند می‌باشند همان‌گونه که فرزند جزو پدرش می‌باشد، روح‌های یهود نزد خدا عزیزتر است. زیرا

ارواح دیگران شیطانی و مانند ارواح حیوانات می‌باشند. نطفه غیر یهود مثل نطفه حیوانات است. بهشت مخصوص یهود است و هیچ‌کس به غیر آنها داخل آن نمی‌شود ولی جهنم جایگاه مسیحیان و مسلمانان است و غیر از گریه و زاری چیزی نصیب آنها نمی‌شود.

در کتاب تلمود تصریح شده است، پیامبری به نام مسیح نیامده است و «سیوع مسیح» کافر است، زیرا مرتد شد و به عبادت بت پرداخت. هر مسیحی که یهودی نشود بت‌پرست و دشمن خدا است. و سیوع ناصری، که ادعای پیامبری کرد و مسیحیان فریبش را خوردند، با مادرش مریم که وی را از مردی به نام «باندار» به زنا متولد نموده بود در آتش

◆

**ایدئولوژی یهودیت آفریننده  
چهارچوب فکری نمادینی است که  
به یهودیان امکان حفظ یکپارچگی  
سازمان یافته و استحکام قومی را  
طی قرن‌ها داده است و این نمایانگر  
روح قومی ازلی یهودی است.**

جهنم خواهند سوخت. کشتن مسیحی از واجبات مذهبی است و رؤسای مذهب مسیح و تمامی دشمنان یهود باید روزانه سه مرتبه لعن شوند. کلیساهای مسیحیان که در آن سگ‌های آدم‌نما به صدا در می‌آیند همچون زباله خانه می‌مانند. (در بحث مسیحیت و سامی‌ستیزی بیشتر به این موضوع خواهیم پرداخت.)

یک فرد یهودی نزد خداوند بیش از ملائکه قدر و منزلت دارد. اگر غیر یهودی یک یهودی را بزند چنان است که به عزت الهیه جسارت کرده و جزای او غیر از مرگ چیز دیگری نیست و باید او را به قتل رسانید.

اگر یهود نبود برکت از روی زمین برداشته، آفتاب ظاهر نمی‌شد و هرگز باران نمی‌بارید... همان‌گونه که انسان بر حیوانات فضیلت دارد یهود نیز بر ملت‌های دیگر فضیلت دارد. نطفه غیر یهودی همچون نطفه اسب است. بیگانگان مانند سگ هستند و

برای آنها عیدی نیست زیرا عید برای اجنبی و سگ به وجود نیامده است... سگ از غیر یهودی برتر است، زیرا در روزهای عید باید به سگ نان و گوشت داد ولی نان دادن به بیگانگان حرام است. هیچ نزدیکی و خویشاوندی میان بیگانگان نیست، همانگونه که در نسل الاغ خویشاوندی نیست. خانه‌های غیر یهودی همچون طویله است. بیگانگان دشمن خدا هستند و مانند خوک قتلشان مباح است...

بیگانگان برای خدمت به یهود به صورت انسان آفریده شده‌اند. غش و فریب دادن غیر یهودی، منع نشده است. یهود با عزت الهیه مساوی هستند بنابر این تمام دنیا و هر چه در آن است ملک آنها می‌باشد و این حق یهود است که بر آن تسلط کامل یابد... نزدیکان اموال یهود حرام است ولی در مورد غیر یهود جایز است زیرا اموال دیگران مانند زمین‌های بیابان است که هرکس زودتر بر آن دست گذاشت مالک آن می‌شود... و شدیدتر از همه اینکه غیر یهودی هر چند صالح باشد و نیکوکار، باید به قتل برسد. نجات دادن غیر یهود حرام است. حتی اگر هم دیدید در چاهی افتاده است باید فوراً سنگی بر در آن چاه بگذارید. کشتن یک بیگانه مانند قربانی کردن در راه خداوند است. کمک نمودن یهودی به غیر یهودی گناهی نابخشودنی به حساب می‌آید. هرچه غیر یهود دیدید به اندازه‌ای که در توان شماست به قتل برسانید و اگر نکنید مرتکب خلاف شده‌اید... به قتل رساندن مسیحی ثواب دارد. حال اگر کسی نمی‌تواند او را بکشد حداقل مقدمات قتل او را فراهم نماید و اگر یک یهودی، مسیحی شد، مرتد محسوب شده و قتلش واجب است... این حق یهود است که با زنان غیر مؤمنه غیر یهودی زنا و لواط کند (البته پس از ربودنشان) و کیفری شامل حالشان نمی‌شود... بر یهود لازم است که با مسیحی مانند حیوان معامله کند و کلیساهای مسیحیان گمراه را خراب نماید و البته این یک امر واجب است...

یهود ملت برگزیده خداوند است به همین دلیل خداوند برای ایشان حیواناتی به صورت انسان آفریده است، زیرا خداوند می‌دانست که یهود به دو نوع حیوان نیاز دارد، یکی حیوانات بی‌شعور مانند چهارپایان و دیگری حیوانات ناطقه و باشعور مانند مسیحیان و مسلمانان و

بودائیان یهودیان برای اینکه از ایشان سواری بگیرند. خداوند ایشان را در جهان متفرقه ساخته است و ما [یهودیان] باید دختران خود را به ازدواج پادشاهان و وزرا و شخصیت‌های برجسته یهود در آوریم تا بر جهان مسلط شویم این در حالی است که نباید تن به ازدواج برون‌نژادی داد و فقط باید به خلوص نژادی اندیشید.<sup>۱</sup> اینست تعریف نژادگرایی یهودیت مبتنی بر مذهب یهود.

به رغم همه ادعاها و ایجاد تصور نمودن خلوص نژادی یهودیان که مبتنی بر آئین یهودیت است، آرتور کستلر در کتاب *خزران* به خوبی اثبات کرده است که این نژاد چندان هم موفق به خلوص نژادی خویش نشده است. چرا که خزرها که هیچ‌گونه قرابت نژادی با یهودیان نداشتند قرن‌ها پیش دست از بت‌پرستی کشیده و یهودی شده‌اند.

### ۳. مسیحیت و یهودستیزی

در مقابل این‌گونه نژادپرستی یهودیت، عیسی(ع) با پیام و ترنمی از دوستی و مهربانی، شفقت و عشق به ابناء بشر رو به اورشلیم نهاد در حالی که وی هیچگاه در صدد ایجاد ضابطه برای رفتاری کلی نبود و وقتی ظاهراً نیز مورد خاصی را مد نظر نداشت، بلکه صرفاً تأکید می‌کرد که خدا صرفاً پیروی از شریعت را نمی‌طلبد.<sup>۲</sup>

در این دوره وضعیت قوم یهود چندان مناسب نبود و ایشان تحت نفوذ امپراتوری روم در انتظار بر آمدن مسیح موعود بودند و بر این باور که یهود این قوم برگزیده را چندان در مذلت باقی نخواهد گذارد و به وعده خویش در برآمدن مسیح موعود، استوار بوده و آن را محقق خواهد گردانید.

۱. محمد حسینی شیرازی، *دنیا بازیچه دست یهود*، ترجمه سید هادی مدرس‌سی(تهران: سلسله، ۱۳۸۲)، ص ۱۲۲ و ۱۲۹.

۲. همفری کارپینتر، *عیسی(ع)*، ترجمه حسن کامشاد(تهران: طرح‌نو، ۱۳۷۴)، ص ۹۰.



با توجه به مذلت یهودیان این عصر ایشان در انتظار برآمدن سلحشوری برای درهم کوفتن دشمنان یهود بودند. در کتاب دانیال باب هفتم می‌گوید:

«به هنگام پادشاهی خداوند، کسی مانند پسر انسان، همراه ابرهای آسمان می‌آید و این پسر انسان قدرت شاهی در زمین می‌یابد» و در اشعیا (۴۰ و ۴ و ۲۰ و ۱۰) تصریح می‌کند:

تسلی دهید، تسلی دهید قوم مرا، این صدای خدای شماسست، به نرمی با اورشلیم سخن گویند و او را خبر دهید که شرایط بندگی خود را انجام داده است که جریمه او پرداخت شده است. کوه‌ها، تپه‌ها و دره‌ها زیر و رو می‌شوند... این باری تعالی است که توانمند می‌آید و با بازوی راست خود فرمان می‌راند.

به هر حال، عیسی (ع) رو به اورشلیم می‌کند. در این زمان فریسیان و صدوقیان یهودی با وی به مخالفت برخاستند. مردم در استقبال عیسی می‌گفتند: «مبارک باد پادشاهی که به نام خداوند می‌آید! آرامش در آسمان و جلال بر خدا باد!»

به رغم برگزیده خواندن قوم یهود در تورات، این کتاب پر است از نافرمانی ایشان نسبت به فرامین الهی، خیانت، جنایت، پستی و دنائت یهودیان.

فریسیان به عیسی گفتند: «استاد! پیروانت را امر کن که ساکت باشند. این چه چیزهاست که می‌گویند» (لوقا ۲۹-۱۹)

این دو فرقه در واقع دو حزب حاکم اورشلیم بودند که زورشان به شورای سن هدرین san hedrin (شورایی از علما و بزرگان دینی) می‌چربید و در حکومت رومیان قدرت چشمگیری به هم رسانده بودند.<sup>۱</sup>

آنچه ظاهراً مجمع سن هدرین را تحت تأثیر قرار داد آزادی مسیح در تغییر شریعت موسی و

صحف انبیا بدون اعتنا بر احادیث یهود و تأویل و تغییر آن به رأی خویش بود که برای کاهنان و مقامات روحانی اورشلیم گران آمد و بنا به ادعای اینکه «پسر انسان است که بر ابرهای آسمان به زمین می‌آید» (اشاره صریح به کتاب دانیال نبی) به مرگ محکوم گردید اگر چه در صحت گفتار فوق ایقان وجود ندارد چرا که آن گفتار نمی‌توانست به مثابه کفر بوده و جزای مرگ به همراه داشته باشد.<sup>۱</sup>

به محض روشن شدن هوا، شورای عالی یهود، مرکب از کاهنان اعظم و علمای دین تشکیل جلسه داد. اینان عیسی را احضار کرده از او پرسیدند: «به ما بگو آیا تو مسیح موعود هستی یا نه؟» عیسی فرمود: «اگر هم بگویم باور نخواهید کرد و اجازه نخواهید داد تا از خود دفاع کنم اما به زودی زمانی فرا خواهد رسید که من در کنار خدای قادر مطلق بر تخت سلطنت خواهم نشست.» همه فریاد زده گفتند: «پس تو ادعا می‌کنی که فرزند خدا هستی؟» فرمود: «بلی چنین است که می‌گویید!» فریاد زدند: «دیگر چه نیازی به شاهد داریم؟ خودمان کفر را از زبانش شنیدیم!» (لوقا ۶۶ و ۷۱-۷۲)

این حوادث به روایت متشابه المضمونی در انجیل متی و مرقس نیز آمده است! پس از این، ایشان، عیسی(ع) را نزد پیلاتوس بردند و از عیسی شکایت کردند که:

این شخص مردم را تحریک می‌کند که به دولت روم مالیات ندهند و ادعا می‌کند که مسیح، یعنی پادشاه است.» پیلاتوس از عیسی پرسید: «آیا تو مسیح، پادشاه یهود هستی» عیسی(ع) جواب داد: «بلی، چنین است که می‌گویی.» پیلاتوس رو به کاهنان اعظم و جماعت کرد و گفت: «خب اینکه جرم نیست» ایشان پافشاری نموده گفتند: «او در سراسر یهودا از جلیل تا اورشلیم هر جا می‌رود بر ضد دولت روم آشوب به پا می‌کند.» (لوقا ۱ تا ۶-۲۳)

پیلاتوس بار دیگر در مقابل اصرار ایشان سرفرود نیاورد و گفت: «متوجه شدم که اتهامات شما علیه او بی‌اساس است.» (لوقا ۱۴-۲۳) و تنها تحمل چند ضربه شلاق را از سوی عیسی

۱. رابرت هیوم، ادیان زنده جهان، ترجمه عبدالرحیم گواهی(تهران: نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶، ج ۵، ص ۲۴).

پذیرفت و کاهنان اعظم را مخیر کرد تا بین آزادی عیسی و باراباس شورش‌ی یکی را برای آزادی و دیگری را برای مرگ برگزینند که مردم یکصدا فریاد زدند.

[عیسی(ع)] را اعدام کن و باراباس را آزاد کن» و یا عیسی را «مصلوبش کن! مصلوبش کن!» برای سومین بار خواستار اجرای حکم اعدام از سوی پیلاطوس شدند. بزرگان یهود با خنده و تمسخرکنان می‌گفتند: برای دیگران معجزات زیادی انجام دادی حال اگر واقعا مسیح برگزیده خدا هستی، خود را نجات بده. (لوقا ۳۵-۲۳)

البته روایت یوحنا اندکی تفصیلی‌تر و متفاوت‌تر است. پیلاطوس از کاهنان یهود می‌خواهد «پس او را ببرید و مطابق قوانین مذهبی خودتان محاکمه کنید» که ایشان خواستار صدور حکم اعدام از سوی فرماندار رومی بودند.

پیلاطوس از عیسی پرسید: «آیا تو پادشاه یهودیان می‌باشی؟» عیسی پرسید: «منظورت از پادشاه آن است که شما رومی‌ها می‌گویید یا پادشاهی که یهودیان منتظر ظهورش هستند؟» پیلاطوس گفت: «مگر من یهودی هستم که این چیزها را از من می‌پرسی؟ قوم خودت و کاهنانشان تو را به اینجا آورده‌اند چه کرده‌ای؟» عیسی فرمود: «من یک پادشاه دنیوی نیستم، اگر بودم، پیروانم می‌جنگیدند تا در چنگ سران قوم یهود گرفتار نشوم. پادشاهی من متعلق به این دنیا نیست.» پیلاطوس پرسید: «به هرحال منظورت این است که تو پادشاهی؟» عیسی فرمود: «بلی من برای همین منظور متولد شده‌ام و آمده‌ام تا حقیقت را به دنیا بیاورم و تمام کسانی‌که حقیقت را دوست دارند از من پیروی می‌کنند.» پیلاطوس گفت: «حقیقت چیست؟»

پس بیرون رفت و به مردم گفت: «او هیچ جرمی مرتکب نشده است. ولی رسم این نیست که درهر «عید پسح» یک زندانی را برای شما آزاد کنم. اگر بخواهید، حاضرم، پادشاه یهود را آزاد کنم» ولی مردم فریاد زدند «نه او را نمی‌خواهیم. باراباس را می‌خواهیم.» باراباس راهزن. (یوحنا ۳۰ تا ۴۰-۱۸)

به هرحال عیسی(ع) را به فجیع‌ترین شیوه ممکن بنا به نص انجیل پس از شکنجه‌های فراوان اعدام کردند. این تأکید بر اعدام و شدت عمل علیه مردی که عامه مردم از وی جز مهربانی،

بخشش، لطف و معجزه ندیده بودند. هرگز از حافظه‌شان پاک نشد و این عملی بود که به خود یهودیان باز می‌گشت.

اما به واقع عیسی(ع) از دو سو تحت فشار قرار گرفت از یک طرف از سوی یهودیان که بنابه سرگذشت نابسامان خویش در انتظار مردی بودند تا از پشت ابرها به زمین آید و با شدت عمل ملت یهود را دوباره قوام بخشد و قوم

### توحشی که یهودیان در آزار و شکنجه عیسی(ع) انجام دادند از شگفتی‌های تاریخ است.

برگزیده در «زیر سایه سلطنت وی مبدل به ملتی قدرتمند شود.» اما مسیح برای استقرار دولت زمینی یهود به یهودیه نیامده بود زیرا حکومت درست کردارش حکومتی کاملاً روحانی بود. این مسئله به مذاق جاه‌طلبان سیاسی یهود ناخوش آمد به نحوی که مقدمات قتلش را فراهم ساختند.<sup>۱</sup> و از سوی دیگر می‌بایست به نقش رومیان در جریان دادرسی عیسی(ع) پرداخت. اگرچه پیلاتوس پیش از حکم اعدام عیسی، دستان خویش را از گناه ریختن خون عیسی(ع) شست و اعلام کرد «قتل عیسی(ع) تنها تصمیم شورای سن هدرین است، نه پیلاتوس رومی<sup>۲</sup> با این همه رومیان که در تسلط خویش بر اورشلیم از آن بیم داشتند که با قیام یهودیان مواجه شوند. پیلاتوس اگر چه ادعای پادشاهی یهود را جرم ندانست ولی به چه سبب می‌بایست به خاطر این جلیلی خود را با مشکل مواجه کند.

بر بالای صلیب عیسی(ع) این عبارت به چشم می‌خورد «پادشاه یهودیان» و تاجی از خار پادشاهی بر سرش نشاندند و مصلوبش کردند. بنابراین، رومیان نیز از اعدام عیسی بی‌نصیب

۱. لوکاس، همان، ص ۲۹۲.

۲. محمد رشاد، جنگ‌های صلیبی، ج ۱ (تهران: نشریه اندیشه، ۱۳۵۲، چ ۲)، ص ۹۰.

نماندند.<sup>۱</sup>

پیلطوس دستان خود را در کاسه آبی شست و گفت «من از خون این مرد بری هستم، هر اتفاقی بیفتد شما مسئولید.» جمعیت فریاد زدند: «خونش به گردن ما و فرزندان ما باشد» (متی ۲۷-۲۵)

همین جمله اخیر در آینده چنان دامن یهودیان را گرفت که تا قرن‌ها ادامه یافت، اما توحشی که یهودیان در آزار و شکنجه عیسی(ع) انجام دادند از شگفتی‌های تاریخ است و احتیاجی به آن شلاق زدن‌های پیاپی، گذاردن تاجی از خارهای بلند و تحقیر و تمسخر نبود تا اینکه در رأس ساعت ۳ عیسی فریاد زد: «خدای من خدای من چرا مرا تنها گذاشتی» و ساعتی بعد درگذشت (متی ۲۷ و ۴۶) بنابه روایت متی سه روز پس از مصلوب شدن عیسی پیامبر زنده شد. تمام سران قوم یهود جمع شدند و تصمیم گرفتند به نگهبانان [قبر وی]، رشوه بدهند تا بگویند وقتی که در خواب بودند، شاگردان عیسی، جسد او را شبانه دزدیدند... نگهبانان رشوه را گرفتند و خبر دروغ را شایع کردند. به طوری که هنوز هم که هنوز است یهودیان این قصه را باور می‌کنند. (متی ۱۵ و ۱۴ و ۱۳ - ۲۸)

\*\*\*

یکی از عللی که زمینه را برای یهودی ستیزی آماده ساخت، تحول خشم توأم با اندوهی بود که مسیحیان در برابر ممانعت یهود در پذیرفتن انجیل از خود نشان می‌داد و اینکه از موعظه‌ها و دفاعیاتشان نیز نتیجه چندانی حاصل نمی‌کرد. بنابراین، به ناچار این لجاجت به بی‌خردی و کوردلی و غرض‌ورزی آنها تعبیر می‌شد. البته در ابتدا اثری از مخالفت‌ها و تحقیرها بر علیه یهودیان به چشم نمی‌خورد و هنوز می‌شد، انتظار داشت، یهودیان را غسل تعمید داد و

مسیحی کرد زیرا حواریون مسیح نیز در ابتدا یهودی بودند.<sup>۱</sup>

باید این را اضافه کرد که هیچ‌گاه اتفاق نظری حاصل نشد که عیسی یهودی بود یا نه؟ هوستون استیوارت چمبرلین تأکید دارد که عیسی را نباید یهودی دانست و نمی‌توان پذیرفت که عیسی مسیح آریایی نباشد. وی استدلال می‌کند از آنجا که عیسی نمی‌توانست حروف حلقی را به خوبی تلفظ کند؛ نشانه آشکاری است از اینکه، عیسی(ع) تعداد کثیری از خون غیر یهودی در بدن داشت.<sup>۲</sup> از نظر اخلاقی نیز عیسی(ع) یک آریایی تمام عیار بود چرا که داشتن خصوصاتی چون دوستی، ترحم و شرف از مشخصات مردان آریایی است و اینکه در محلی که عیسی متولد شده جماعتی آریایی زندگی می‌کردند.<sup>۳</sup>

البته چمبرلین حتی به مسیحیت نیز حمله می‌کند که چرا مانع اختلاط نژادی نگشته است، اما آنچه که معلوم است عیسی خصلتا یهودی بود چرا که نه وی و نه هیچ یک از پیروان وی مدعی ایجاد نظامات مستقل اخلاقی نبودند. با این حال، کلیسا نمی‌توانست بپذیرد به عنوان فرقه‌ای بدعت‌گذار خوانده شود، چرا که خود را کامل و شکوفا کننده معنویت یهودیت می‌دانست بدین ترتیب، یهودستیزی مسیحیت با تأنی بسیار به سویی تغییر وضعیت داد که تنها شامل یهودیان مخالف شریعت حضرت مسیح بود و حتی موجبات مصلوب شدن آن را فراهم کردند. که البته بعدها با تدوین شریعت مسیحیت توسط پولس خط تمایز مسیحیت با یهودیت بسیار آشکار شد.

بنا به عقیده سن اگوستین، یهودیان شهودی بودند که می‌بایست آنها را نگاه داشت. این نظریه قوم شاهد یک اصلاح الهیات مسیحی است که در دفاعیات مسیحیان مورد استفاده قرار می‌گرفت. بدین معنا که مسیحیت نه تنها خود را با مقاومت قوم یهود وفق می‌داد بلکه گاهی

۱. دفونتت، همان، ص ۳۳ و ۳۴.

۲. همان، ص ۸۵.

۳. شاپور رواسانی، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۱۲۸-۱۲۷، ص ۲۲۸-۲۲۷.

اوقات خواهان آن نیز بود زیرا یهودیان با پراکندگی خود در جهان و ابراز مخالفت‌های خویش اذهان را بیشتر به جانب مسیحیت متوجه ساختند.<sup>۱</sup> با تحت حمایت قرار گرفتن مسیحیت از جانب کنستانتین، امپراتور روم بر طبق منشور میلان سال ۳۱۳م کلیسا قادر گردید تا دستگاه‌های دولتی را برای محدود ساختن اقدامات یهودیان به کار اندازد. به طوری که در اواخر عمر امپراتوری دوم، یهودیان مبدل به اتباع درجه دوم گردیدند. هیچ فردی یهودی نمی‌توانست به مقام رسمی نائل آید و یا

برده عیسوی خریداری نماید. تماس نزدیک آنها با عیسویان ممنوع شد و ازدواج بین دو فرقه ممنوع گردید. اگر چه قوانین به صورت دقیق عملی نمی‌شد اما باز موجب گردید تا یهودیان موفقیت اجتماعی و قضایی خود را از دست رفته ببینند.<sup>۲</sup>

بررسی وضعیت یهود در قرون وسطی کاری پیچیده و ناهمگون است. آن‌گونه که در دوره شارلمانی همه اقلیت‌ها از آزادی برخوردار بودند و حتی از علمای یهودی به جهت تعلیم و تربیت بهره می‌گرفتند. در زمان سلطنت لوئی، یهودیان سعادتمندترین دوره تاریخ خویش را در فرانسه می‌گذراندند اما با تجزیه فرانسه به کشورهای کوچک‌تر، ضدیت با یهود بالا گرفت.

یکی از عللی که زمینه را برای یهودی‌ستیزی آماده ساخت، تحول خشم توأم با اندوهی بود که مسیحیان در برابر ممانعت یهود در پذیرفتن انجیل از خود نشان می‌دادند و اینکه از موعظه‌ها و دفاعیاتشان نیز نتیجه چندانی حاصل نمی‌کرد. بنابراین، به ناچار این لجاجت به بی‌خردی و کوردلی و غرض‌ورزی آنها تعبیر می‌شد.

۱. دفونتت، همان، ص ۳۳.

۲. ن برایت، تاریخ قرون وسطا، ترجمه اسماعیل دولت‌شاهی (تهران: دانشگاه تربیت معلم، ۱۳۴۴)، ص ۱۹۴.

اسقف بزیه هر سال در عید پسخ با نطق‌های آتشین مردم را علیه یهودیان می‌شورانید. در شهر تولوز رسم بود که در این روز به صورت یک نفر یهودی سیلی نواخته شود. در حدود سال ۱۰۰۰م این عمل با چنان شدتی انجام می‌گرفت که مغز و سر و چشم یهودی متلاشی می‌شد.<sup>۱</sup>

در جریان جنگ‌های صلیبی یهودیان مورد تعرض قرار گرفته و در شهر ورمس و مانیس ایشان قتل عام شدند. «پیر ارمیت» چهره دو روی جنگ‌های صلیبی که در بروز این جنگ‌ها نقش به‌سزایی داشت، یهودیان را مخیر به انتخاب مرگ یا پذیرش مسیحیت کرد.<sup>۲</sup>

پاپ اینوسان سوم فرمان تشکیل دادگاه‌های تفتیش عقاید را صادر کرد و در چهارمین شورای مذهبی لاترن (latran) در سال ۱۲۱۵م قرار شد که یهودیان برای شناسایی خویش شالی موسوم به «روئل» را به‌شانه بیاندازند. در سال ۱۲۳۹ پاپ گرگوار نهم کتاب تلمود را کفرآمیز خواند و دستور جمع‌آوری و سوزاندن آن را صادر کرد.<sup>۳</sup> در سال ۱۲۵۶م قانونی موسوم به «شی به‌ته بارتی ناس» تدوین و در ۱۲۶۸م به اجرا در آمد که بر طبق آن یهودیان حق نداشتند آزادانه در هر کجا زندگی کنند بلکه می‌بایست در محله‌هایی موسوم به «گتو» یعنی محله‌های یهودی نشین سکنی گزینند. این مسئله اگر چه یهودیان را تحت فشار قرار داد اما از سوی دیگر علایق معنوی و اجتماعی میانشان را فشرده‌تر کرد.<sup>۴</sup>

مسئله‌ای که وضع یهودیان را بغرنج‌تر کرد بروز طاعون در بین سال‌های ۱۳۴۸م تا ۱۳۵۰م بود که حدود یک‌سوم مردم اروپا را به کشتن داد. یهودیان که قبلاً متهم به ربودن کودکان مسیحی شده بودند. اکنون متهم به مسموم نمودن چاه‌های آب به منظور گرفتن انتقام در مقابل تعدیاتی که بر اینان روا می‌گشت، گردیدند.

۱. دفونتت، همان، ص ۳۶-۳۰.

۲. محمدعلی راد و کیانفر ترابی، دو قرن وحشت (تهران: پیام آزادی، ۱۳۶۸)، ص ۹۰-۸۲.

۳. محمود طلوعی، آفت جهانی (تهران: هفته، ۱۳۶۶)، ص ۵۴.

۴. عزت‌الله نوزری، اروپا در قرون وسطی (شیراز: نوید شیراز، ۱۳۷۳)، ص ۳۰۴.



در طی حملاتی که علیه یهودیان انجام گرفت حدود ۶۰ جامعه بزرگ و ۱۵۰ جامعه کوچک یهود نابود گردید.<sup>۱</sup> به تصریح کوچرا (kutsehera) پس از این حادثه هیچ یهودی در آسمان فرانسه باقی نماند و این کشور تا دو قرن آتی خالی از یهودی ماند.<sup>۲</sup>

#### ۴. اقتصاد و یهودستیزی

به رغم همه فشارهای مذهبی که در قرون وسطی بر یهودیان وارد آمد اما باز ایشان جزء جدایی ناپذیر طبقات متمایز بودند بدان سبب که جامعه یهودیان تعلق به نظام فئودالیتیه نداشتند و حتی در پائین‌ترین سطح به دستفروشی و پیشکاری و کاسبی روی می‌آوردند، وضعیتشان به مراتب از اکثر مردمی که در نظام سرواژی به عنوان رعیت می‌زیستند بهتر بود. یهودیان بواسطه دارا بودن وضع مطلوب مالی توانستند با اشرافیت نظام فئودالی که دارندۀ خصلت فئودالی و به ویژه در کشورهایی که به دور از وجدان ملی بودند؛ ارتباطات بسیار مناسبی برقرار کنند. این امر وضع عمومی یهودیان را بسیار بهبود بخشید اما در کشورهایی که نظام فئودالیتیه اندک اندک برچیده شد؛ اشرافیت با سلطنت پیوند خورده تا دولت را در اختیار بگیرد گرفته (دولت شکل ملی به خود می‌گیرد)؛ وضع یهودیان تنزل یافت مثل انگلستان و فرانسه.<sup>۳</sup>

تجربه مضایقی که یهودیان در قرون پیش متحمل شده بودند ایشان را به سوی تجارت کشانید چرا که بدین وسیله از مصادره املاک و اموالشان مصون می‌ماندند که اصولاً با خصلت پول‌پرستی، حرص و آزشان گره خورد. پس رو به اقتصادی آوردند که منقول باشد. تجارت و موفقیات اقتصادی یهودیان، آنها را مورد توجه کشورهای اروپایی قرار داد. به قول

۱. همان، ص ۲۰۳.

۲. آرتور کستلر، خزران، ترجمه محمدعلی موحد (تهران: خوارزمی، ۱۳۶۱)، ص ۲۰۹.

۳. اسماعیل شاهاک، تاریخ یهود، مذهب یهود، ترجمه مجید شریف (تهران: چاپخش، ۱۳۷۶)، ص ۱۳۹.

سیسیل روث: «در قرون مظلومه (وسطی) بازرگانی اروپای غربی بیشتر در دست جهودان بود.» در اسناد کارولنژی<sup>۱</sup> (Carolingians) یهود و بازرگانی به صورت دو کلمه مترادف و به جای هم بکار رفته است. اما با رشد طبقه بازرگانان محلی، یهودیان، شغل پر رونق انواع تجارت سنتی را از دست دادند و تنها به وام دادن و نزول خواری و بهره گرفتن پرداختند. خصلت اخیر به صورت جزء لاینفک یک یهودی گردید به نحوی که یک یهودی مترادف شد با رباخواری. چهره‌ای که شکسپیر از شایلاک در تاجر ونیزی نشان می‌دهد بیانگر عقده حقارت، تنفر ایشان نسبت به انسانیت و انتقام از نوع بشر است.

اگر چه بر اساس انجیل لوقا، ربا خواری حرام بود اما پادشاهان و اشراف و اسقف‌ها و صومعه‌ها که محتاج پول نقد بودند، رو به یهودیان آوردند، فرامین کلیسا را کنار گذاشتند و به بهانه اینکه رباخواری توسط غیر مسیحیان صورت می‌گیرد آن را جایز شمرده از یهودیان وام گرفتند. این امر علاوه بر اینکه بازرگانی قرون وسطی را در اختیار یهودیان قرار داد، بر قدرت مالی ایشان افزود. حرص و آز یهودیان در رباخواری گاه بهره پول را به رقم اعجاب‌انگیز ۸۶٪ می‌رساند.<sup>۲</sup>

حضور یهودیان در تاریخ اقتصادی انگلستان به زمان ویلیام فاتح برمی‌گردد که یهودیان در این زمان به صنف رباخواران سلطنتی در آمدند که کار اصلی‌شان فراهم آوردن اعتبارات لازم برای امور سیاسی و اقتصادی بود. به زودی یهودیان مبدل به غول‌های اقتصادی انگلستان شدند که طبیعتاً ناخشنودی بسیاری را در سطح جامعه ایجاد کرد آنهم با بهره‌های بسیار بالایی که می‌گرفتند.

اما با به هم خوردن اوضاع اقتصادی و اجتماعی انگلستان و بالا گرفتن بحران اقتصادی و ناآرامی‌های اجتماعی، حکم به مصادره اموال و اخراج یهودیان داده شد و یهودیان رو به

۱. منصوب به کارولنژی.

۲. نوذری، همان، ص ۱۹۸.

کشورهای دیگر کردند از جمله فرانسه.<sup>۱</sup>

اما در فرانسه قرن سیزدهم نیز چیزی جز اخراج از املاک فیلیپ زیبا در انتظارشان نبود چرا که بحران اقتصادی این عصر نیز گریبان فرانسه را گرفته بود و فیلیپ کوشید تا با فشار بر یهودیان مشکلات را کاهش دهد و آنان را مجبور به پرداخت صد هزار لیور سال ۱۲۹۲م و دویست و پانزده هزار لیور در سال‌های ۱۲۹۵ و ۱۲۹۹ و ۱۳۰۲ و ۱۳۰۵م نماید. در نهایت جامعه فرانسه نیز نتوانست این عنصر رباخوار را در خود نگه دارد و در نهایت در ۲۱ ژوئن ۱۳۰۶م دستور سری مصادره اموال یهودیان صادر شد و ایشان را از فرانسه اخراج کردند. اگر چه جانشینان فیلیپ کوشیدند یهودیان را به فرانسه بازگردانند ولی هیچ‌گاه این مسئله تحقق نیافت و تا پایان قرن چهاردهم فرانسه نیز مانند انگلستان از یهود تهی شد.<sup>۲</sup>

### ◆ نتیجه

آنچه در مطالعه تاریخ یهود و تورات و سرگذشت پرفراز و نشیب قوم یهود به چشم می‌خورد. تأثیر و نفوذ آئین و تعلیمات دینی آن است. یهودیت هم ویژگی تکالیف فردی و هم موقعیت شخصی افراد (که ویژگی‌های قومی و قبیله‌ای است) را تعیین می‌کند و همین ویژگی قومی است که بعدها با بهره‌گیری از وسایل اقتصادی و سیاسی توانست منتهی به پایه‌گذاری صهیونیسم گردد.



نژادپرستی صهیونیسم، خطری است نهفته در دل اسرائیل برای نوع بشریت.

جالب‌تر اینکه راهبردی بودن آئین یهود که ویژگی‌های مزبور را دارد، همه چیز از جمله تکالیف فردی گرفته تا وظایف جمعی و سیاسی را دربر می‌گیرد این امر

۱. کستلر، همان، ص ۲۰۰.

۲. همان، ص ۲۰۸.

جایگاه فرد در قوم و قوم در جامعه یهودی را به خوبی نشان می‌دهد که کاملاً یک ویژگی اختصاصی است به نحوی که در دیگر ادیان آن را نمی‌توان یافت اما به تواتر در تورات از آن یاد شده است: «قوم برگزیده» این خود برتر بینی و خاص بودن قوم یهود که خداوند (بزعم یهودیان) در جای جای تورات، آن را قوم خویش و متمایز از تمام ملل می‌داند ته‌مایه اصلی یهودیت است که در هیچ آئین و دین دیگری یافت نمی‌شود.

مبانی نژادگرایی یهودیت برگرفته از تعالیمی است که این قوم به خداوند منصوب می‌کند و تعریف مزبور است که یهودیت را معنی می‌دهد. راسیسم یا نژادگرایی اگرچه از میانی اصلی تاریخ اروپا محسوب می‌شود اما هویت اصلی خویش را از یهودی‌ستیزی، برگرفته از تصلیب عیسی (ع) توسط یهودیان می‌گیرد.

شاید اگر تاریخ به نحو دیگری رقم می‌خورد و منتهی به تفوق یهودیت می‌شد، بدون شک شاهد حوادث به مراتب شدیدتر از سوی ایشان می‌شدیم، چرا که این جنگ جنگ یک ایده نژادی در برابر تمام اقوام و ملل و مذاهب دیگر بود که یهودیت با تشکیل دولت محلی اسرائیل به دنبال تحقق هدف دست‌اندازی به منابع مسلمین و مناطق استراتژیک مهم دنیا و تکمیل امیال مادیرایانه خود بود. اما عجیب‌تر از همه این‌ها عملکردشان در عصر نازیسم است. یهودیان به رغم اینکه اوضاع را تحت کنترل داشتند اما از تحریف تاریخ نیز ابایی نداشتند. ایشان با مظلوم‌نمایی خویش بر آن بودند، بتوانند، وضعیت را برای پی‌افکنی دولت اسرائیل فراهم آورند. نسل‌کشی، قتل، شکنجه، کشتار، اتاق گاز و نابودی ۶ میلیون یهودی در اردوگاه‌های آشویتس و داخائو، چنان توسط منابع ارباب جمعی رسانه‌ها، کتاب‌ها، فیلم‌ها و... تکرار شد که جزئی از بدیهی‌ترین حوادث تاریخی گردید و حتی با ایده هولوکاست، تحقیق در باب مسائل مزبور را برای همیشه بایکوت کرد که برای مطالعات تاریخی امری شگفت‌انگیز و حماقت‌بار است.

این در حالی است که روزه گارودی در کتاب *تاریخ یک ارتداد* اثبات کرد که هیچ‌گونه سند و

مدرکی در باب وجود کوره‌های آدم سوزی در اردوگاه‌های نازیها وجود ندارد.<sup>۱</sup> همین‌طور عنوان «طرح [راه حل] نهایی» که توسط یهودیان به معنی قتل‌عام و نسل‌کشی یهودیان مطرح شده، تنها ایده گورینگ بود برای اخراج جمعی یهودیان به ماداگاسکار... و حتی گویز در یکی از نامه‌های خصوصی خویش سال ۱۹۴۳ عنوان می‌کند: «بالاخره روزی یهودیان را از برلین اخراج می‌کنیم.»

یعنی هنوز برلین به عنوان پایتخت نازیسم دارای تعداد کثیری یهودی در خود است. به واقع دولت نژادگرایی نازیسم تا این سال حتی نتوانست برلین را از وجود یهودیان پاک کند. پس چگونه است که بر آن بوده که نسل ایشان را ریشه‌کن کند البته بحث و بررسی نازیسم و نژادگرایی ایشان خارج از حوصله بحث ماست و احتیاج به فرصت دیگری دارد.

از سوی دیگر، یهودیت جواب اعمال خویش را در تاریخ گرفت. آنگونه که در اصرار به قتل فجیع عیسی (ع) در بعد مذهبی، و ربا خواری، حرص و آز و تنگ نظری‌شان در بعد اقتصادی، همگان را از ایشان راند و احساس تنفر و کینه را از یهودیت در دل دیگران پروراند. این تحقیر، سرخوردگی، کینه‌جویی و انتقام‌ارثیه‌ای بود برای صهیونیسم برای پی‌افکنی نامشروع‌ترین دولت تاریخ و درهم کوفتن اعراب مسلمانی که در دل تاریخ کمترین اجحاف را نسبت به ایشان داشته‌اند.

«نژادپرستی صهیونیسم، خطری است نهفته در دل اسرائیل برای نوع بشریت.»

۱. روزه گارودی را نمی‌توان منکر هولوکاست دانست. وی از افرادی است که معتقد است صهیونیسم از هولوکاست سوء استفاده کرده و در مورد آن بزرگ‌نمایی کرده و رقم نهایتاً ۲۰۰ هزار کشته یهودی در جنگ دوم را ۶ میلیون جا زده‌اند. (فصلنامه ۱۵ خرداد)

## مشهد در تب و تاب انقلاب اسلامی

«درآمدی بر حوادث روزهای نهم و دهم دی خونین مشهد»

حسن شمس‌آبادی\*

### ◆ چکیده

شهر مقدس مشهد در طول نهضت امام خمینی(س) شاهد حوادث بیشماری بوده است که به علت اهمیتی که در پیشبرد نهضت در این شهر داشته‌اند در خور توجه و بررسی هستند. از جمله وقایع، درگیری‌های خیابانی و کشتار خونین رژیم در روزهای نهم و دهم دی ۱۳۵۷ است. این حادثه در استانداری خراسان اتفاق افتاد و سپس در سراسر شهر جاری شد. بنابر آنچه در منابع ذکر گردیده است هزاران نفر طی این دو روز کشته و زخمی شده‌اند. در این حوادث حضور علما و روحانیت مشهد به ویژه بیت آیت‌الله شیرازی و آیات عظام واضح و آشکار است. در مقاله حاضر سعی شده است تا با دقت و در حد توان نمایی روشن از حوادث و وقایع این دو روز در

\* کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی

مشهد ارائه گردد.

واژگان کلیدی: مشهد، بیمارستان شاهرضا، تحصن علما، استانداری، روزهای نهم و دهم دی، آیت‌الله شیرازی.

#### ◆ مقدمه

نیمه دوم سال ۱۳۵۷ مشهد شاهد حوادث مهم و بیشماری در طول نهضت بود. اعتصاب فرهنگیان در استادیوم مشهد، راهپیمایی میلیونی عید قربان، حمله به حرم رضوی و... از جمله حوادث مهمی که می‌توان به آنها اشاره کرد، حوادث خونین روزهای نهم و دهم دی در این شهر است. زمینه‌های حوادث این دو روز را بایست در یورش نیروهای رژیم به بیمارستان شاهرضای مشهد جستجو کرد. با اوج گرفتن مبارزات در مشهد، پزشکان و کارکنان بیمارستان شاهرضا جهت حمایت خود از انقلابیون ابراز همبستگی کردند و مجسمه شاه را در داخل محوطه بیمارستان واژگون نمودند. لذا نیروهای ساواک با شکستن درب بیمارستان وارد محوطه شدند و به سوی پزشکان و کارکنان تیراندازی کردند. آنها همچنین ضمن یورش به بخش کودکان یک کودک شش ماهه را کشتند. اطلاع یافتن مردم و روحانیت از این حادثه جانگداز، تأثر همگان را برانگیخت. روحانیت مشهد از جمله سید علی خامنه‌ای، عباس واعظ طبسی، حسنعلی مروارید و عده‌ای دیگر با پای پیاده به سوی بیمارستان حرکت کردند و مردم هم آنها را همراهی نمودند. تجمع مردم در مقابل بیمارستان باعث شد تا نیروهای ساواک و شهربانی که بیمارستان را محاصره کرده بودند آن محل را ترک کنند. علما جهت ابراز همدردی با پزشکان و از سویی اعتراض به این واقعه در بیمارستان تحصن کردند. سید علی خامنه‌ای در این جریان تأثیر بسزایی داشت. آنها جهت جلوگیری از هر گونه تزلزل طوماری را امضا و در آن خواسته‌های خویش را نگاشتند. خواسته‌های آنها عبارت بود از: ۱. عزل فرماندار نظامی ۲. محاکمه عامل گلوله‌باران بیمارستان شاهرضا. متحصنین اعلام کردند تا برآورده شدن خواسته‌هایشان به تحصن خود ادامه خواهند داد. از

این زمان به بعد بیمارستان شاهرضا به عنوان یکی از کانون‌های فعال مبارزه در آمد، چنان‌که شیخان، رئیس ساواک خراسان از آن با عنوان «مرکز فعالیت اخلاگری» نام برد. تظاهرات و راهپیمایی‌ها به آنجا ختم شد و هر روز یکی از سخنرانان در جمع متحصنین و راهپیمایان سخنرانی می‌کرد. عذرخواهی نخست‌وزیر و عزل سرتیپ جعفری، فرماندار نظامی مشهد باعث جلب رضایت متحصنین نشد. دولت جهت پایان دادن به تحصن علما که هر روز دامنه آن گسترش می‌یافت گروهی را به مشهد اعزام کرد. ملاقات گروه اعزامی با پزشکان و علمای متحصن کاری از پیش نبرد و آنها سرنگونی رژیم را از خواسته‌های خود اعلام کردند.

این تظاهرات و ناآرامی‌ها تا دی‌ماه همچنان ادامه یافت. روز دوم دی هنگامی که تعدادی زیادی از مردم در مقابل بیت آیت‌الله سید عبدالله شیرازی اجتماع کرده بودند به دستور سرلشگر میرهادی، فرماندار نظامی مشهد، مردم بی‌دفاع به مسلسل بسته شدند. در این حادثه ۱۲ نفر کشته و ۶۰ نفر مجروح شدند. پس از این حادثه سکوتی مرگبار مشهد را فرا گرفت. سیل اعلامیه‌ها از سراسر شهرها جهت عرض تسلیت به مردم و جامعه روحانیت مشهد سرازیر شد. آنها ضمن ابراز همدردی با مصیبت‌دیدگان حادثه، این اقدامات ددمنشانه را به شدت محکوم کردند. در پی این حادثه شیرازی طی تلگرافی فوری به نخست‌وزیر از هاری، احضار و عزل فوری سرلشگر میرهادی را خواستار گردید. شیرازی در این تلگراف با لحن تندى بیان کرد که اگر او را زنده می‌خواهند، تنها ۴۸ ساعت وقت دارند او را به تهران فراخوانند و در غیر این صورت بایست جنازه او را به تهران حمل نمایند.

در روزهای شنبه و یکشنبه، ۹ و ۱۰ دی، مشهد شاهد حوادث خونینی بود. روز نهم قشرهای مختلف مردم پس از اجتماع در مقابل بیوت علما و مراجع مشهد به سمت استانداری حرکت کردند. هدف از این راهپیمایی حمایت از کارکنان استانداری بود که از چند روز قبل در حمایت از نهضت جهت همبستگی با روحانیت تحصن کرده بودند. جمعیت در حالی که پیشاپیش آن روحانیت بودند پس از طی مسیر وارد محوطه استانداری گردید. ساواک مشهد که از قبل برنامه‌ریزی کرده بود، استانداری را به محاصره درآورده بودند. این در حالی بود که چند



تانک هم در داخل محوطه دیده می‌شد. این آرامش ظاهری دیری نپایید؛ چرا که تانک‌ها به سوی مردم آتش گشودند. هر چند با راهنمایی روحانیت مردم به سرعت محل را ترک کردند اما با وجود این موجی از خون و آتش فضا را فراگرفت. مردم که شاهد به خون غلتیدن برادران دینی خود بودند، نه تنها متفرق نشدند بلکه به چند مرکز دولتی و وابسته به رژیم از جمله فروشگاه لشگر، انجمن ایران و آمریکا، ساختمان‌های انجمن ایران و آمریکا، شورای فرهنگی بریتانیا، اداره آگاهی، زندان زنان، کارخانه پپسی کولا، سینما شهر فرنگ و بعضی دیگر از پایگاه‌های رژیم حمله کردند و آنها را به آتش کشیدند. آنها همچنین چند ساواکی را کشتند. شب هنگام، چند تن از علما جهت بررسی اوضاع اخیر مشهد در بیت آیت‌الله شیرازی گرد هم آمدند تا در این باره به تبادل نظر بپردازند. آنها در پایان تصمیم گرفتند در هر صورت آرامش را به شهر بازگردانند و با فرستادن چند تن از روحانیون به کلانتری‌ها مانع حمله مردم گردند تا با این اقدام هر گونه بهانه‌ای را از نیروهای رژیم بگیرند. در آن شب اویسی ضمن تماس تلفنی با بیت شیرازی تهدید کرد که فردا جوی خون در مشهد به راه خواهند انداخت.

روز یکشنبه مصادف با ۱۰ دی، روز خونینی برای مشهد بود. جهت تحریک سربازان، اجساد کشته‌شدگان روز قبل در صبحگاه به نمایش درآمد. ارتشیان در خیابان‌ها به هیچ کس رحم نکردند و حتی به سوی مردمی که جهت تهیه نفت و نان در خیابان‌ها صف‌های طولی تشکیل داده بودند هم تیر گشودند. درباره تعداد کشته‌شدگان این دو روز هر چند ارقام صحیحی وجود ندارد اما آنچه هست حاکی از تعداد بیشمار کشته‌شدگان و مجروحان دارد. به دنبال حوادث این دو روز، در مشهد سه روز تعطیل عمومی اعلام گردید. آیات عظام شیرازی، قمی و... ضمن صدور اعلامیه‌هایی، جنایات رژیم را در این دو روز محکوم کردند. این حوادث نه تنها به زعم رژیم باعث ترس و وحشت مردم نشد، بلکه شهر مشهد را به شهری کاملاً انقلابی مبدل ساخت و هیمنه رژیم در نزد مردم از هم فرو پاشید.

## ◆ حمله نیروهای رژیم به بیمارستان شاهرضای مشهد

جهت پرداختن به حوادث نهم و دهم دی مشهد، که به حادثه خونین مشهد در نهضت انقلاب معروف گردید، بایست ابتدا اعلام همبستگی پزشکان و کارکنان بیمارستان شاهرضا با مبارزان و حمله نیروهای رژیم به بیمارستان شاهرضا و متعاقب آن تحصن علما بررسی شود.

در آذر ۱۳۵۷ اوضاع مشهد از درگیری‌های سخت خیابانی بین نیروهای رژیم و مبارزان حکایت داشت. در روز ۲۲ آذر بیمارستان‌های شاهرضا (امام رضا فعلی)، شهناز (قائم)، و ششم بهمن (هفده شهریور) توسط انقلابیون مشهد تسخیر و به سنگر دفاع تبدیل گردید.<sup>۱</sup> از این زمان بیمارستان شاهرضا یکی از

این حوادث نه تنها به زعم رژیم باعث ترس و وحشت مردم نشد، بلکه شهر مشهد را به شهری کاملاً انقلابی مبدل ساخت و هیمنه رژیم در نزد مردم از هم فرو پاشید.

کانون‌های تجمع روحانیت و مردم گردید. سرنگون کردن مجسمه داخل محوطه بیمارستان به دست عده‌ای از مبارزان باعث شد تا عده‌ای از نیروهای ساواک با حمایت نظامیان با شکستن نرده‌های آهنی از درب جنوبی بیمارستان وارد بیمارستان گردند. آنها پس از شکستن در بیمارستان و شیشه اتومبیل‌ها، به پزشکان و کارکنان بیمارستان حمله بردند و ۱۴ نفر از پزشکان و کارکنان را مجروح کردند. آنها همچنین به بخش کودکان یورش بردند و در این بخش، کودک ۹ ماهه‌ای به دست آنان از پای درآمد.<sup>۲</sup> درباره تعداد زخمی شدگان حادثه اقوال مختلفی ذکر شده است. بر طبق اسامی که در تابلو اعلانات بیمارستان نصب شده بود، در این

۱. تقویم تاریخ خراسان، به کوشش غلامرضا جلالی (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷)، ص ۳۱۰.

۲. همان، ص ۳۱۱.

حمله هجده نفر مجروح شده بودند.<sup>۱</sup> انتشار این خبر باعث شد تا مردم به سرعت خود را به بیمارستان رسانند و با مأموران درگیر شوند. با تجمع بیش از حد مردم در مقابل در بیمارستان مأموران احساس خطر کردند و آنجا را ترک نمودند.

### ◆ واکنش روحانیت و تحصن آنها در بیمارستان

به دنبال اطلاع یافتن علما از این حادثه، سید علی خامنه‌ای، عباس واعظ طبسی، حسنعلی مروارید و عده‌ای دیگر پیاده به سوی بیمارستان حرکت می‌کنند، آنها ضمن حرکت در خیابان‌ها از مردم می‌خواهند تا به آنها بپیوندند، جمعیت در حالی که پیشاپیش آنها روحانیت در حرکت بودند به بیمارستان رسیدند. با نزدیک شدن به بیمارستان با وجود اینکه مأموران راه را سد کرده بودند، پیشروی کردند و وارد بیمارستان شدند. آنها جهت همبستگی با پزشکان و کارمندان بیمارستان و جهت برآورده شدن خواسته‌های خود در آنجا متحصن شدند. سید علی خامنه‌ای درباره کیفیت تحصن علما و خواسته‌های علما چنین می‌گوید:

با چند نفر از روحانیون به یک اتاقی رفتیم تا ببینیم چه کار باید کرد، در حالی که معلوم نبود تهاجم ادامه دارد یا خیر؟ من آنجا پیشنهاد کردم که اعلام کنیم همین جا متحصن می‌شویم و تا خواسته‌هایمان برآورده نشود آنجا را ترک نمی‌کنیم، در آن جلسه که حدود هشت تا ده نفر از اهل علم مشهد حضور داشتند، من برای اینکه هیچ‌گونه تزلزل و خدشه‌ای به مطلب وارد نشود بلافاصله یک کاغذ آوردم و نوشتم، ما امضاکنندگان زیر اعلام می‌کنیم تا انجام خواسته‌هایمان در اینجا خواهیم بود که یکی از خواسته‌ها عزل فرماندار نظامی و یکی دیگر محاکمه عامل گلوله‌باران بیمارستان امام رضا و چیزهای دیگر بود. بدین وسیله اعلام تحصن کردیم و این تحصن هم در مشهد و هم در خارج از مشهد اثر مهمی بخشید و از نقاط عطف مبارزات مشهد بود که

۱. رمضانعلی شاکری، انقلاب اسلامی و مردم مشهد از آغاز تا استقرار جمهوری اسلامی (مشهد: امام، ۱۳۶۲، ج ۲)،

هیجان‌های بسیار و تظاهرات پرشور و کشتار عمومی مردم مشهد را دنبال داشت.<sup>۱</sup>

در مدت تحصن هر شب یک نفر از علما در جمع تحصن‌کنندگان سخنرانی می‌کرد. آنها در بیمارستان، اتاقی مخصوص به خود داشتند که در آنجا گرد هم آمدند و به مشورت با یکدیگر می‌پرداختند. در شب اول تحصن علما، مردم قصد پیوستن به متحصنین و حمایت از آنها را داشتند که سرهنگ طباطبایی، فرمانده نظامی از ورود آنها به بیمارستان ممانعت به عمل آورد. لذا سید کاظم مرعشی، طی تماس تلفنی با او، به مشاجره لفظی پرداخت. تحصن علما در بیمارستان از سوی تمام گروه‌های سیاسی و مراجع مشهد مورد تأیید قرار گرفت. در حمایت از متحصنین و خواسته‌های آنها یک شب هم سید حسن طباطبایی قمی، از روحانیون فعال و انقلابی مشهد، در بیمارستان حضور یافت، و حمایت همه‌جانبه خویش را از آنها اعلام کرد. این مسئله روحیه تحصن‌کنندگان را افزایش و بر قوت قلب و استقامت آنها افزود.<sup>۲</sup>

مردم به تدریج از حادثه مطلع شدند لذا روز بعد از حادثه، جمعیت بیشتری در اطراف بیمارستان تجمع کرد، آنها در حالی که خشمگین بودند، افشین نامی از افسران ساواک را به قتل رساندند و بر در و دیوارهای بیمارستان، شعارهایی مبنی بر جنایات دولت و مأموران نظامی نوشتند. در این زمان اوضاع شهر به کلی به هم ریخت و مردم با در دست داشتن چماق‌هایی آماده دفاع شدند. اعضای نظام پزشکی مشهد، ضمن صدور اعلامیه‌ای در اعتراض به حمله مأموران به بیمارستان سه نکته اساسی را متذکر شدند: ۱. عدم پذیرش نیروهای مسلح ۲. تنها افراد عادی ارتش مانند سایر بیماران معالجه می‌شوند ۳. از ۲۵ آذر، کلیه مطب‌ها و بیمارستان‌های شخصی تا اطلاع ثانوی تعطیل خواهد بود.<sup>۳</sup>

۱. خاطرات و حکایت‌ها (خاطرات رهبر معظم در مصاحبه با مرکز اسناد انقلاب اسلامی سال‌های ۶۱ - ۶۲)، ج ۲ (تهران: مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، ۱۳۷۴)، ص ۱۱.
۲. مصاحبه با حسین شاهمادی‌زاده، موجود در آرشیو تاریخ شفاهی مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ش ۱۹۷، نوار شماره ۱۸۹.
۳. شاکری، همان، ص ۱۱۱ - ۱۰۹.

پس از تحصن علما و پزشکان در بیمارستان شاهرضا، راهپیمایی‌ها در مشهد به طور چشمگیری افزایش یافت. اجتماعاتی در منازل آیات عظام قمی، شیرازی، مرعشی، و بیمارستان‌های شهناز، ششم بهمن و شاهرضا همه روزه تشکیل می‌شد. پس از این حادثه مرکز ثقل این تجمعات و کانون مبارزه با رژیم، بیمارستان شاهرضا بود. که از این مرکز به «مرکز فعالیت اخلاگران» به مرکز یاد می‌شد.<sup>۱</sup>

به دنبال تحصن عده‌ای از روحانیون در بیمارستان شاهرضا، تعدادی از کارمندان دانشگاه و پزشکان نیز به جمع متحصنین پیوستند و با آنها همراه شدند. در روز ۲۷ آذر نیز اکثر کارمندان ادارات سطح شهر مشهد کار خویش را رها کردند و در مراسم سخنرانی و راهپیمایی شرکت نمودند. از آن جمله کارمندان ادارات استانداری، شهرداری، دادگستری، بهداری، بهزیستی، راه‌آهن، مخابرات، کشاورزی و عمران روستایی، تعاون روستایی، راه و ترابری، کار، شرکت نفت و گاز و... بودند.<sup>۲</sup>

سید عبدالله شیرازی طی صدور اعلامیه‌ای در ۵۷/۹/۲۴ برابر با ۱۴ محرم ۱۳۹۹ حمله چکمه‌پوشان نظامی و چماق به دستان مزدور را به بیمارستان که به زخمی شدن تعدادی از بیماران و پرستاران منجر شد محکوم کرد و از مردم مشهد خواست تا اتحاد خود را حفظ نمایند.<sup>۳</sup>

عمق جنایات رژیم در این حادثه نه تنها علما و فضلاء مشهد بلکه علمای دیگر شهرستان‌ها را نیز به واکنش واداشت. محمد صدوقی از علمای یزد، علی‌اصغر صالحی کرمانی، سید محمدعلی قاضی طباطبایی و سید حسن انگجی نیز طی تلگرافهایی به شیرازی و قمی مراتب تأسف خود را از این حادثه اعلام و از خواسته‌های متحصنین در بیمارستان حمایت کردند.

۱. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲۱ (تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸)، ص ۵۹.

۲. همان، ص ۲۷۵ و ۲۷۶.

۳. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ش بازیابی ۱۵۶۷، سند ش ۱۱۳ و ۱۱۴.

شیرازی هم طی تلگرافی به آیت‌الله صدوقی از ابراز همدردی ایشان تشکر و توضیحاتی درباره حادثه یورش مأموران به حرم و همچنین بیمارستان شاهرضا ارائه داد.<sup>۱</sup> سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی، سید کاظم مرعشی و جامعه روحانیت زنجان هم تلگراف‌هایی بدین مضمون برای شیرازی مخابره کردند.

در همین راستا عده‌ای از طلاب و فضلاء حوزه علمیه مشهد<sup>۲</sup> که در بیمارستان تحصن کرده بودند، طی اعلامیه‌ای در ۵۷/۹/۲۵ برابر با ۱۵ محرم ۱۳۹۹، عاملان این حادثه را محکوم و این اقدام را ناشی از انحطاط و توحش سران رژیم و کینه پایان‌ناپذیر آنها نسبت به ملت مسلمان ایران دانستند، اعلام کردند:

اینجانبان به مسئولان نظام اخطار می‌کنیم که باید هر چه زودتر عناصر مزدور و اوباش چوب به دست از تمام سطح استان خراسان ازاله شده و مسئولان دولتی مورد توبیخ قرار گیرند و اعلام می‌کنیم تا هنگامی که این عناصر از مشهد و سایر بخش‌های استان جمع‌آوری نشوند، در این بیمارستان متحصن خواهیم بود.<sup>۳</sup>

#### ◆ اعزام هیئتی از سوی دولت جهت پایان دادن به تحصن

به دنبال تشدید تحصن علما، نخست‌وزیر ایران از پزشکان مشهد به علت تیراندازی مأموران فرمانداری به بیمارستان شاهرضا و مقتول و مجروح شدن عده‌ای در داخل بیمارستان عذرخواهی کرد. در همین راستا سرتیپ جعفری فرماندار نظامی مشهد عزل و سرتیپ شاهپور به جای او منصوب شد.<sup>۴</sup> با وخیم‌تر شدن اوضاع دولت هیئتی را به مشهد اعزام کرد. هیئت

۱. همان، شماره بازیابی ۱۵۶۵، سند ۱۱۸.

۲. ابوالحسن شیرازی، علی تهرانی، محمد مهدی نوقانی، جواد تهرانی، محمدباقر حکمت، سید کاظم مرعشی، حسنعلی مروارید، مصباح مولوی، عباس واعظ طبسی و سید علی خامنه‌ای.

۳. اسناد انقلاب اسلامی، ج ۳ (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴)، ص ۴۹۲ و ۴۹۳.

۴. تقویم تاریخ خراسان، ص ۳۱۴.

اعزامی پس از ورود به مشهد، خواستار ملاقات با سید حسن طباطبایی قمی شد، اما ایشان نپذیرفت و فرزند ایشان (سید محمود قمی) به شکل زنده‌ای با آنها برخورد کرد. اعضای هیئت که از ملاقات با قمی ناامید شده بودند تصمیم گرفتند تا با پزشکان بیمارستان شاهرضا ملاقات نمایند و رضایت آنها را جلب کنند. پزشکان نیز آنها را مورد بی‌مهری قرار دادند و از بیمارستان اخراج کردند. کادر بیمارستان اظهار کردند که هدف و خواسته آنها اخراج شاه از کشور است.

پس از مدتی پزشکان بیمارستان تصمیم گرفتند تا با هیئت اعزامی دولت ملاقات کنند. آنها عده‌ای را به نمایندگی خود تعیین کردند. در جلسه تشکیل شده، کیفیت حادثه بیمارستان به سمع و نظر هیئت رسید و اعضای جلسه، رژیم و دولت را عاملان اصلی حادثه ذکر کردند. در این جلسه هیئت اعزامی از وقوع این حادثه عذرخواهی نمود، جلسه با شعار مرگ بر شاه پایان یافت.

جلسات سخنرانی همچنان ادامه داشت. در یکی از این جلسات حدود ۱۴۰ هزار نفر به دستور روحانیون و پزشکان در بیمارستان شاهرضا اجتماع کردند. در این اجتماع آقایان سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد و سید علی خامنه‌ای سخنرانی نمودند و خواستار خروج شاه از ایران شدند. در پایان سخنرانی اجتماع‌کنندگان در حرکتی نمادین پس از شکستن تمثال شاه که در مقابل بیمارستان نصب شده بود، آن را تا بهشت رضا تشییع کردند.<sup>۱</sup>

آثار حادثه بیمارستان شاهرضا تنها منوط به مشهد نبود. در این باره جلسه‌ای نیز با شرکت بیش از دو هزار نفر در سالن غذاخوری بیمارستان پهلوی تهران تشکیل گردید. برنامه جلسه از طرف دکتر محمدعلی راشد اعلام شده بود. پس از سخنرانی نمایندگان مشهد که در آن جلسه حضور داشتند، محمدرضا راشد از طرف دانشگاه جندی شاپور، آقای ابوالفضل قاسمی

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ش بازیابی، ۵۷۲، سند ش ۱۰۸ و ۱۰۹، همچنین: انقلاب اسلامی به روایت

اسناد ساواک، ج ۲۱، ص ۱۲۳ و ۱۲۴.

از طرف جبهه ملی، علی اصغر حاج سیدجوادی از طرف نویسندگان، حسن نزیه، رئیس کانون وکلا و شخصی به نمایندگی از دانشگاه ملی مطالبی اظهار نمودند. سپس مخبر امریکایی مجمع بین‌المللی حقوق بشر امریکا نیز سخنرانی کرد. این جلسه با قرائت قطعنامه پزشکان مشهد پایان یافت.

از صبح روز ۵۷/۹/۲۷، کلیه مغازه‌ها و اکثر بانک‌ها و ادارات تعطیل بودند. تظاهرات‌کنندگان پس از تجمع در منازل قمی و شیرازی به سوی بیمارستان حرکت و با خود عکس‌هایی از کشته‌شدگان اخیر و پلاکاردهایی حاوی شعار علیه رژیم حمل کردند. آنها قصد

### پس از تحصن علما و پزشکان در بیمارستان شاهرضا، راهپیمایی‌ها در مشهد به طور چشمگیری افزایش یافت.

داشتند جنازه محمد منفرد را - که بر اثر اصابت گلوله در حوادث اخیر پس از چند روز بستری در بیمارستان شهید شده بود - از بیمارستان تا آخر خیابان زد تشییع نمایند.<sup>۱</sup> در این تجمع هاشمی‌نژاد طی سخنانی علیه شاه، بیان داشت بنا بر فتوای امام، قمی و شیرازی از این زمان به بعد، سهمیه خمس و زکات به کارکنان شرکت نفت تعلق می‌گیرد. او سپس به پزشکان توصیه کرد که کارکنان ارتش را بدون دفترچه درمانی پذیرش کند و در صورت نداشتن پول ویزیت و دارو، آن را علما پرداخت خواهند کرد. ایشان در پایان افزود که تا دو سه روز دیگر، گروهی توسط علما سازماندهی شده است که به هر خانه‌ای که ارتشی نباشد، هر دو شب یکبار، بیست لیتر نفت به طور رایگان بدان‌ها تحویل داده شود.<sup>۲</sup>

۱. همان، ص ۱۲۵.

۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ش بازیابی ۶۲۷، سند ش ۱۰۸.



### ◆ حمله به مردم در مقابل بیت آیت‌الله شیرازی

تظاهرات و ناآرامی‌ها تا حادثه روز دوم دی و همچنین حوادث روزهای نهم و دهم دی ادامه یافت. در روز اول دی گروهی از منزل شیرازی و گروهی از منزل قمی با سردادن شعارهایی علیه رژیم راهی بیمارستان شدند تا متحصنین را همراهی کنند. مردم که با کمبود نفت و سرمای طاقت‌فرسای زمستان مواجه شده بودند تا جهت مقداری نفت و مواد سوختنی مدت زیادی را در صف‌های طویل نفت منتظر بمانند، در این راهپیمایی شعارهایی با این مضمون سر می‌دادند: «کمبود نفت و بنزین به دست شاه بی‌دین، مرگ بر این شاه» آنها پس از پیمودن خیابان‌های شهر در میدان داخل بیمارستان تجمع کردند. در این تجمع پس از اتمام سخنرانی سید هادی خامنه‌ای پیام امام را که به مناسبت فرا رسیدن عید کریسمس به ملت مسیح فرستاده شده بود، قرائت کرد. در پایان تجمع‌کنندگان، تعدادی از کشته‌شدگان حوادث چند روز اخیر را به سوی بهشت رضا تشییع کردند.<sup>۱</sup>

روز دوم بهمن، عده زیادی در اطراف بیت شیرازی تجمع و تظاهرات کردند. به دستور سرلشکر میرهادی، فرماندار نظامی مشهد، ساعت سه بعد از ظهر در چهارراه نادری، ماقبل منزل شیرازی، مردم را به مسلسل بستند. در این حادثه ۱۲ نفر کشته و ۶۰ نفر مجروح شدند. در نقلی دیگر، تعداد کشته‌شدگان - به موجب اعلامیه تأیید شده که مقابل منزل شیرازی نصب شده بود - ۸ نفر و تعداد زخمی‌ها بسیار بود. تعداد کشته‌شدگان پس از مدتی به ۲۰ نفر افزایش یافت.<sup>۲</sup>

پس از حادثه دوم دی، شهر مشهد را غم و عزا فرا گرفت. روز چهارم دی ۹۸ درصد مغازه‌ها و دکانین شهر بسته بود. کلیه شعب بانک‌ها و ادارات دولتی به حالت نیمه تعطیل درآمدند و تنها رؤسای ادارات و مدیران کل در محل کار خود حاضر شدند. مردم که از حادثه

۱. شاکری، همان، ص ۱۱۳.

۲. روزنامه آفتاب شرق، س ۵۴، ش ۳۱۰، ص ۲.

تیراندازی بسیار ناراحت بودند در سطح شهر به تظاهرات خیابانی دست زدند. آنها با قطع درختان میدان شاه آنها را در پای پیکر رضاشاه به آتش کشیدند. جمعیت حاضر در حدود ۵ هزار تخمین زده شده بود. آنها پایه مجسمه رضاشاه را با وسایلی چون پتک از بین بردند و با خاک یکسان کردند.<sup>۱</sup>

متعاقب این حادثه شیرازی و قمی اعلامیه‌ای در ۳/۱۰/۵۷ برابر با ۲۳ محرم ۱۳۹۹ خطاب به مسلمانان مجاهد و ملت ایران صادر کردند. در این اعلامیه آنها به حوادث بیمارستان و تحصن علما اشاره، عامل و مسبب حادثه مذکور را یک جانی دیوانه خطاب کردند و به او اخطار نمودند که هر چه زودتر باید مشهد را ترک کند. آنها درباره کیفیت وقوع حادثه چنین اعلام کردند:

مأموران حکومت نظامی در چند نقطه شهر بدون جهت به روی مردم آتش گشودند و آنان را از دم درو کردند و تا پاسی از شب تیراندازی و رگبار مسلسل ادامه داشت که نتیجه آن ۱۰ کشته و بیش از ۶۰ زخمی گزارش شده است. این رقم بیش از مقتولین و مصدومین اکثر حوادث سابق مشهد است.

آنها در پایان بر ادامه تحصن علما و جامعه روحانیت مشهد در بیمارستان امام رضا(ع) و حمایت کامل مراجع تقلید و مسلمانان از آنها تأکید و روزهای ۲۴ و ۲۵ محرم را روزهای عزا و تعطیل عمومی همراه با راهپیمایی اعلام کردند.<sup>۲</sup> دیگر علما و فضیلاي حوزه مشهد هم اعلامیه‌هایی مشابه و با مضمون فوق صادر کردند.

روز سوم بهمن بازار مشهد تعطیل و عده زیادی از مردم در مقابل بیوت علما از جمله شیرازی، قمی، مرعشی و همچنین در میدان شاه، چهارراه دروازه طلایی (چهار طبقه فعلی)، مقابل بیمارستان شاهرضا اجتماع و شعارهایی علیه رژیم سردادند. تجمع‌کنندگان مقابل بیمارستان شاهرضا خواستار تشییع جنازه کشته‌های دیروز شدند. در داخل بیمارستان، سید

۱. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲۲، ص ۱۶۰.

۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ش بازیابی ۱۵۶۶، سند ش ۲.

علی خامنه‌ای در جمع متحصنین سخنرانی و ضمن تشریح حوادث اخیر، راجع به اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران سخن گفت. در پایان مقرر گردید تا سه روز عزای عمومی در مشهد اعلام و روز سه‌شنبه ۲۵ محرم، تظاهرات عمومی در اعتراض به این اقدامات رژیم صورت گیرد. آنها همچنین تصمیم گرفتند تا دفن جنازه عده‌ای از کشته‌شدگان در میدان شاه، نام میدان را به میدان شهدا تغییر دهند.<sup>۱</sup>



**مأموران حکومت نظامی در چند نقطه شهر بدون جهت به روی مردم آتش گشودند و آنان را از دم درو کردند و تا پاسی از شب تیراندازی و رگبار مسلسل ادامه داشت که نتیجه آن ۱۰ کشته و بیش از ۶۰ زخمی گزارش شده است.**

در پی این حادثه همچنین شیرازی طی تلگرافی فوری به نخست‌وزیر ازهاری، احضار و عزل فوری سرلشکر میرهادی را خواستار می‌گردد. شیرازی در این تلگراف با لحن تنیدی اعلام می‌کند که اگر او را زنده می‌خواهد، بایست ظرف ۴۸ ساعت مشهد را ترک نماید و در غیر این صورت جنازه او به تهران حمل خواهد شد.<sup>۲</sup>

روز پنجم دی / ۲۵ محرم، به خاطر وقایع خونین دوم بهمن، تعطیل بود. در این روز عده‌ای از مردم از منزل شیرازی به سوی خیابان تهران حرکت کردند و در مقابل شهربانی با دیدن مأمورانی که مشغول تیراندازی به سوی مردم بودند خشمگین شدند و شعارهایی علیه شاه سردادند و در پایان به جمع تحسن‌کنندگان در بیمارستان پیوستند. در این روز همچنین شهدای روز دوم بهمن تشییع و سید علی خامنه‌ای برای آنها سخنرانی کرد.

۱. همان، ش بازیابی ۵۷۲، اسناد ۱۱۰ و ۱۱۱.

۲. روزنامه آفتاب شرق، س ۵۴، ش ۳۱۰، ص ۲.

در این اوضاع و احوال علمای مبارز مشهد از جمله سید کاظم مرعشی، علی تهرانی و سید علی خامنه‌ای در جلسه‌ای در منزل شیرازی شرکت کردند. در این جلسه اعلام می‌شود که از سوی امام ۴۸ ساعت به شاه مهلت داده شده است تا ایران را ترک نماید، در غیر این صورت طرفداران ایشان کودتای همگانی و ملی خواهند کرد. در همین روز زندان شهربانی دچار آتش‌سوزی گردید. آتش‌سوزی زمانی رخ داد که زندانیان جهت همبستگی با مردم شروع به تظاهرات و سردادن شعار کردند. لذا پلیس با تیراندازی و پرتاب گاز اشک‌آور وارد عمل گردید و در این زد و خورد آتش‌سوزی به وقوع پیوست. با متشنج شدن اوضاع، ازهاری طی تماس با طاهر احمدزاده از او می‌خواهد شخصا به زندان رود و به وضعیت زندانیان سیاسی و غیر سیاسی رسیدگی نماید.<sup>۱</sup>

### ◆ وقایع نهم و دهم دی مشهد

در روزهای شنبه و یکشنبه نهم و دهم دی ۵۷، مشهد شاهد حوادث خونینی بود. جنایتی که رژیم در روز یکشنبه دهم دی در مشهد انجام داد باعث شد تا این روز به نام یکشنبه خونین مشهد در تاریخ انقلاب اسلامی ثبت گردد.

روز نهم دی ۵۷، برابر با اول صفر ۱۳۹۹، گروه‌های مردمی در منازل شیرازی، قمی و سید کاظم مرعشی اجتماع و شعارهایی علیه رژیم سردادند. در این روز بازار، مغازه‌ها و کلیه ادارات دولتی تعطیل بودند. مقصد راهپیمایی امروز بر خلاف روزهای قبل، استانداری بود. این راهپیمایی در واقع حمایت از کارکنان دادگستری بود که از چند روز قبل همبستگی خود را با روحانیت و مردم اعلام کرده بودند. راهپیمایان پس از حرکت از بالا خیابان، طی عبور از خیابان‌های تهران (امام رضا)، میدان برق و بهار، داخل استانداری شدند. پیشاپیش جمعیت علمای انقلابی و مبارز مشهد از جمله سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد، عباس طبسی، شیرازی، سید

علی خامنه‌ای و... بودند.

با ورود صفوف راهپیمایان به داخل استانداری، تانکها در مقابل استانداری مستقر شدند. مردم اطراف تانکها جمع شدند و شعار می‌دادند: «ما به شما گل دادیم، شما به ما گلوله» آنها حتی روی تانکها و نفربرها رفتند و شعارهایی بر ضد رژیم سردادند: «به گفته خمینی، ارتش برادر ماست. به زودی ای شه جلال - سرت را می‌دهیم بر باد» ظاهر قضیه حاکی از دوستی و پیوند ارتش با ملت بود، اما این ظاهر قضیه بود. علما که از این مسئله احساس خطر کرده بودند به مردم هشدار دادند که از نزدیک شدن به ارتشیان خودداری کنند. در این لحظه سید علی خامنه‌ای اقدامات ذیل را انجام داد:

۱. به جمعیت حاضر دستور داد تا از ضرب و شتم و یا احیاناً کشتن ارتشی‌ها که وارد جمعیت شده‌اند، خودداری کنند، چرا که این مسئله باعث متشنج شدن بیشتر وضعیت می‌شد.

۲. جویا شدن از علل حضور ارتشیان و تانکها میان جمعیت.

با تجمع مردم در مقابل استانداری یکی از پسران شیرازی روی یکی از تانکها رفت و اعلام کرد که ارتش با مردم و روحانیت اعلام همبستگی نموده است. در این لحظه ناگهان تانکها و نیروهای رژیم به سوی جمعیت حاضر شروع به تیراندازی کردند. به دستور علما، مردم به سرعت محوطه استانداری را ترک کردند. با وجود این موجی از خون و آتش محیط را فراگرفت. پس از درگیری مردم بر خلاف راهپیمایی‌های قبلی متفرق نشدند، بلکه همچنان به تظاهرات خیابانی ادامه دادند.

### ◆ حوادث خونین عصر نهم دی

پس از درگیری بین مردم و نیروهای رژیم در صبح نهم، عصر همان روز هم مشهد باری دیگر شاهد حوادث خونینی بود. مردم که از تیراندازی تانکها و نظامیان به خروش آمده بودند به طور خودجوش و بدون هماهنگی قبلی وارد عمل شدند و به انتقام حمله تانکها، برخی از

مراکز دولتی و وابسته به رژیم را به آتش کشیدند. این درحالی بود که روحانیت مبارز مشهد از این حوادث بی‌خبر و با این اقدامات موافق نبودند و انجام این کارها را به ضرر انقلاب و حربه‌ای در دست نیروهای رژیم می‌دانستند «ما در مسجد کرامت یعنی ستاد عملیاتی انقلابی مشهد بودیم و با تلفن و با تماس و ارتباط با افراد با جریان‌ها ارتباط داشتیم. به نظر می‌رسید که یک حرکت حساب نشده و غیر قابل‌کنترلی در جریان است. مردم به چند کلانتری حمله کرد و آنها را به آتش کشیده بودند و بعضی از جاها هم اجتماع مردمی برپا شده بود.»

مردم، فروشگاه لشگر، انجمن ایران و آمریکا، ساختمان‌های انجمن ایران و آمریکا، شورای فرهنگی بریتانیا، اداره آگاهی، زندان زنان، کارخانه پیسی‌کولا، سینما شهر فرنگ و بعضی دیگر از پایگاه‌های رژیم را به آتش کشیدند. «مردم برای اولین بار در خیابان‌ها راه افتادند و به مراکز مربوط به دولت حمله کردند. یکی از مراکزی که مورد هجوم قرار گرفت و دچار آتش‌سوزی شد، فروشگاه ارتش بود.» احمد صابرفرد که خود از شاهدان عینی واقعه بوده است درباره به آتش کشیده شدن فروشگاه ارتش و اجناس آن می‌گوید:

یکی از وقایع بعد از ظهر نهم دی مشهد، آتش زدن فروشگاه ارتش بود. اجناس فراوان در طبقه پایین بود که بلافاصله عده‌ای از همکاران رفتند خدمت آیت‌الله شیرازی استفتاء کردند که تکلیف چیست؟ ایشان فرمودند که بیت‌المال است و چون از آنجا تا زیر زمین بیمارستان امام رضا(ع) فاصله‌ای نبود و نرده‌های بیمارستان هم افتاده بود، بخشی از اجناس فروشگاه را مردم به زیر زمین بیمارستان امام رضا(ع) بردند و آنجا انبار کردند که بعداً در هر کجا مصلحت می‌دانستند، توزیع کنند. به هر حال فروشگاه ارتش با آن عظمت سوخت و از بین رفت.<sup>۱</sup>

آنها حتی مقابل فروشگاه لشگر و استانداری با مأموران درگیر و با موضع‌گیری در بین درختان اطراف بیمارستان شاهرضا به سوی تانک‌ها بطری‌های مواد آتش‌زا پرتاب کردند و به

این ترتیب تعدادی از آنها را به آتش کشیدند.<sup>۱</sup> مردم خشمگین حتی چند تن از ساواکی‌ها را در میدان شهدا به دار آویختند. از دیگر اقدامات آنها این بود که دو دژبان را که به سوی مردم شلیک می‌کردند دستگیر و به منزل آیت‌الله شیرازی تحویل دادند.

زندان زنان که در حد فاصل میدان تختی و چهارراه میدان بار مشهد قرار داشت از سوی مردم محاصره و پس از به آتش کشیدن، کلیه زندانیان آن - که حدود ۱۵۰ نفر بودند - آزاد و به بیمارستان شاهرضا منتقل شدند. شهربانی خراسان حمله به زندان زنان و آزاد ساختن کلیه زندانیان به تعداد ۶۰ نفر

**جنایتی که رژیم در روز یکشنبه دهم دی در مشهد انجام داد باعث شد تا این روز به نام یکشنبه خونین مشهد در تاریخ انقلاب اسلامی ثبت گردد.**

و سرقت ۲ قبضه اسلحه ژ ۳ و یک قبضه برن، به آتش کشیدن یک دستگاه جیپ روسی و ۶ دستگاه اتومبیل متعلق به افسران و مأموران ندامتگاه و سرقت و تخریب مقداری از وسایل زندان را از دیگر اقدامات انجام شده در نهم دی اعلام کرده است.<sup>۲</sup>

#### ◆ تشکیل جلسه توسط رهبران نهضت در بیت شیرازی

شب هنگام علمای مشهد جهت جلوگیری از گسترش حوادث ناگوار و ایجاد آرامش و ادامه مبارزه علیه رژیم پهلوی در منزل آیت‌الله سید عبدالله شیرازی تشکیل جلسه دادند. در این جلسه آیات عظام سید علی خامنه‌ای، واعظ طبسی، سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد، عزالدین زنجانی

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ش بازیابی ۸۶، سند ش ۱۲۳۴. همچنین: انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲۲، ص ۴۵۶ - ۴۵۴.

۲. همان، ش بازیابی ۱۹۷، سند ش ۸۹.

حسینی، محامی، سید کاظم مرعشی، حسنعلی مروارید، ابوالحسن شیرازی و دکتر محمود روحانی حضور یافتند تا درباره حوادث اخیر بحث و گفتگو نمایند. سید علی خامنه‌ای که یکی از اعضای اصلی آن جلسه بود درباره علت تشکیل جلسه مذکور اظهار داشت:

به نظر می‌رسید که یک حرکت حساب‌نشده و غیر قابل کنترل در جریان است. مردم به چندین کلانتری حمله کرده و آنها را به آتش کشیده بودند. شهربانی مایل نبود به مردم تیراندازی کند و از طرفی مردم به کلانتری حمله می‌کردند. لذا خطر درگیری و کشته شدن افراد بود. خلاصه وضع خطرناکی بر شهر حاکم بود و لازم بود فکر اساسی شود. حدود یک ساعت از شب گذشته بود که ما به منزل مرحوم آیت‌الله سید عبدالله شیرازی رفتیم تا مسئله را بررسی کنیم و ببینیم چه باید کرد؟ به همراه آقای طبسی و آقای هاشمی‌نژاد و بعضی از برادران روحانی و غیر روحانی، به منزل ایشان رفتیم و قضایا را مطرح و تبادل نظر نمودیم.<sup>۱</sup>

اخبار و رویدادهایی که در سطح شهر اتفاق افتاده بود توسط مخبرین به رهبران نهضت ابلاغ می‌شد. یکی از شاهدان، شرایط حاکم بر فضای شهر را به هنگام تشکیل جلسه رهبران این‌گونه بیان می‌کند:

... صدای گلوله‌ها، غرش تانکها و انفجار نارنجکها ادامه داشت. هنوز آدمکشی چهره می‌نمود. خون سرخ شهید، انقلاب را سیراب می‌کرد که نهضت نیازمندش بود. در چنین شرایطی، در لحظات شهادت، رگبارها و آتش‌سوزی‌ها، روحانیت مبارز در منزل آیت‌الله العظمی شیرازی جلسه‌ای تشکیل داد و به بررسی نشست. در این جلسه، روحانیت مبارز مذاکرات خود را دنبال می‌کرد. اخبار و رویدادها در اختیار اعضایش قرار می‌گرفت و سرنوشت نهضت به بررسی گذاشته شده بود، تلفن‌ها لحظه‌ای قطع نمی‌شد.<sup>۲</sup>

در آن شب چندین تماس تلفنی بین مقامات دولتی با علما و بالعکس صورت گرفت. چنان‌که

۱. روزنامه قدس.

۲. روزنامه خراسان، (۱۳۵۸/۱۰/۱۰).



او ایسی چندین بار با آیت‌الله‌زاده شیرازی گفتگو و سرانجام گفتگوهای طولانی به تهدید از سوی او ایسی مبنی بر به راه انداختن جوی خون در فردا ختم گردید.

آن شب که ما در منزل آقای سید عبدالله شیرازی بودیم، پسر ایشان (حجه‌الاسلام سید محمدعلی شیرازی) با او ایسی تماس گرفت. با هم صحبت کردند. ایشان به او ایسی گفت که آقا به شدت از عملیاتی که فرماندهان نظامی در این شهر انجام داده‌اند، ناراحت هستند و او ایسی با لحن بسیار تندی گفت: من شدت عمل بیشتری خواهم کرد و می‌گویم همه را بکشند. او با کمال وقاحت به جای اینکه عذرخواهی کند و یا وعده‌ای بدهد و یا ملایمتی نشان بدهد، گفت که من شدت عمل به خرج خواهم داد و به این صورت تهدید کرد.<sup>۱</sup>

طی آن جلسه تصمیم گرفته شد که از هجوم مردم به کلانتری‌ها جلوگیری به عمل آید، چرا که این مسئله بهانه‌ای جهت یورش مأموران به مردم و در نتیجه قتل عام آنها می‌شد. لذا چند تن از علما در کلانتری‌ها حضور یافتند تا بدین وسیله مانع درگیری مردم شوند.

... نظر ایشان - آیت‌الله سید عبدالله شیرازی - این بود که باید کاری بکنیم کلانتری‌ها توسط مردم مورد تهاجم قرار نگیرد. چون بهانه به دست دستگاه خواهد داد؛ ضمن اینکه مستلزم زد و خورد و کشته شدن مردم می‌باشد. روی این جهت قرار شد چند نفر از برادران به صورت گروه دو نفری به طرف کلانتری‌ها بروند تا به مردم توصیه کنند که زمینه درگیری با نیروهای رژیم را فراهم نسازند.<sup>۲</sup>

از موضوعات مهم مطرح شده در آن جلسه سرنوشت دو دژبان اسیر شده توسط مردم بود که در آن روز به سوی مردم آتش گشودند. عده بسیاری از مردم مقابل منزل شیرازی تجمع و خواهان اعدام آن دو بودند. گروهی حتی آیت‌الله‌زاده شیرازی را هم تهدید کرده بودند که حتی اگر دو دژبان آزاد گردند آنها خود او را نیز خواهند کشت. تجمع‌کنندگان به طور متوالی

۱. روزنامه قدس.

۲. همان.

به دنبال پخش خبری از رادیو مبنی بر کشته شدن سرهنگی در بیمارستان امام رضا(ع)، جامعه پزشکی مشهد طی صدور اعلامیه‌ای در تقبیح عمال رژیم در قتل‌عام مردم بی‌گناه مشهد طی دو روز گذشته، این عمل را توجیه اقدامات آنها دانستند.

گرفت و با ارائه دلایل و استنادهایی آزادی آنها را اعلام کرد و آیت‌الله شیرازی نیز عدم اعدام دژبان‌ها را تصریح نمود و آنها را بنابر اقرارشان مستحق قتل تشخیص نداد که روحانیت مبارز و رهبران مذهبی و سیاسی تأییدش کرده بودند.<sup>۱</sup> مردم خشمگین نیز دلایل ذکر شده را متقن دانستند و متفرق شدند.

پس از اطمینان از متفرق شدن مردم، دو دژبان بازداشت شده آزاد شدند اما در این حال چند نفری که در آن نواحی کمین کرده بودند با حمله به دو دژبان آنها را به طرز فجیعی کشتند.<sup>۲</sup> به تدریج منزل آیت‌الله سید عبدالله شیرازی خلوت شده بود و بیش از ده نفر در منزل نبودند. دژبان‌ها را به راهرو آوردند. چند نفری دوباره خیابان را نگاه کردند و به داخل بازگشتند، آن‌گاه دو دژبان هراسان را از منزل بیرون راندند. ابتدا به طرف کوچه مخابرات رفتند و سپس

فریاد می‌زدند: «می‌کشیم می‌کشیم آنکه برادرم کشت.» پس از ساعتی مذاکره و بررسی، علمای حاضر در جلسه تصمیم به آزادی دو دژبان گرفتند و این تصمیم توسط حاج میرزا آقا تهرانی به اطلاع مردمی که تجمع کرده بودند رسانده شد. سید کاظم مرعشی با حضور در جمعیت دلایل اتخاذ این تصمیم را برای مردم تشریح نمود و آیت‌الله زاده شیرازی هم آن را تأیید کرد. «آیت‌الله سید کاظم مرعشی در برابر جمعیت خروشان قرار

۱. خاطرات محمد زجاجی، روزنامه خراسان، (۵۸/۱۰/۱۰).

۲. روزنامه خراسان، ش ۸۸۲۸، ص ۴ و ۵.

به طرف صحن مطهر آماده حرکت شدند، در منزل بسته شد و از در دیگر به طرف اتومبیل رفتند که ناگهان صدای فریاد دژبان‌ها شنیده شد و ناله آخرشان به آسمان رفت. اعدامشان به وقوع پیوسته بود و جنازه‌شان بر آسفالت خیابان‌ها جا گرفت. چند نفری که کمین کرده بودند در پیچ و خم کوچه گم شدند و خیابان را سکوت فراگرفت. هیچ کس نفهمید دو دژبان با اجازه یا بی‌اجازه کشته شدند. نقطه مبهمی شکل گرفته بود؛ زیرا ساعتی پیش جلسه روحانیت مبارز، آزادی آنها را اعلام کرده بود که شرایط حساس اقتضای آن را می‌کرد. صبح روز بعد جنازه دژبان‌ها در ردیف دیگر اجسادى که به وسیله خود مزدوران شاه مثله شده بود، در مسجد پادگان ارتش به نمایش گذاشته شد و عامل محرک گردید.<sup>۱</sup>

علما و روحانیت پس از تبادل نظر و تصمیم‌گیری لازم در شب نهم دی، منزل شیرازی را ترک کردند؛ چرا که در آن شب بیم حمله ساواک به منازل علما و روحانیون مشهود هم وجود داشت. سید علی خامنه‌ای پیرامون حوادث این شب بیان می‌کند که به همراه واعظ طبسی، هاشمی‌نژاد و دکتر روحانی شب‌ها را به منزل نمی‌رفتند و حتی به علت وجود خطر برای اهل خانواده آنها را به جای دیگر منتقل کرده بودند. سید علی خامنه‌ای در این باره می‌گوید:

شاید بیش از یک ماه بود که ما به خانه‌هایمان نمی‌رفتیم. بنده و همچنین آقای طبسی و آقای هاشمی‌نژاد و آقای دکتر محمود روحانی شب‌ها را به منزل نمی‌رفتیم و علت آن این بود که به ما خبر داده بودند که عمال رژیم در صدد هستند که به منازل ما حمله کنند لذا ما خانواده‌هایمان را هم از منزل خارج کرده بودیم.<sup>۲</sup>

ایشان در ادامه می‌افزاید:

اتفاقاً به منازل ما هم حمله کردند. هم به منزل شهید هاشمی‌نژاد حمله کردند و هم یک شب به منزل ما آمدند و یک شب به منزل آقای طبسی... این بود که ما به منزل نمی‌رفتیم. در مدت این چند هفته که شب می‌شد و هوا تاریک می‌شد یکی از دوستان

۱. خاطرات محمد زجاجی، روزنامه خراسان، (۵۸/۱۰/۱۰).

۲. روزنامه قدس.

مبارز ما چند نفر را با ماشین به منزل یکی از آقایان می‌برد...

آقای محمود روحانی از دوستان و هم‌زمان شهید عبدالکریم هاشمی‌نژاد هم در خاطرات خود بر این قضیه صحه می‌گذارد:

ما قریب یک‌ماه به دلیل اینکه دوستانمان به ما اطلاع داده بودند که عوامل ساواک در صدد حمله به منازل شما را دارند، شب‌ها به منزل نمی‌رفتیم و روزها را در ستاد و مرکزی که راهپیمایی‌ها تنظیم می‌شد یعنی مسجد کرامت به سر می‌بردیم و شب‌ها توسط دوستانمان به نقاط مختلف شهر برده می‌شدیم تا شب را مخفی بوده و صبح کار را شروع کنیم. در این اواخر کار به جایی رسیده بود که ما افراد خانواده را هم از منزل خارج کرده بودیم، چرا که احتمال خطر وجود داشت همان‌طور که به منزل آقای خامنه‌ای، هاشمی‌نژاد و آقای طبسی و منزل ما هم حمله کرده بودند و ما در منزل نبودیم.<sup>۱</sup>

در برخوردها و درگیری‌های این روز اسلحه و مهمات ذیل به دست مردم افتاد:

۱. مسلسل کالیبر ۵۰ ضد هوایی (دو قبضه) ۲. مسلسل معمولی (۵ قبضه) ۳. تفنگ ژ ۳ (۴۲ قبضه) ۴. فشنگ (۱۰۸۰۰ تیر) ۵. بی‌سیم (شش دستگاه)، همچنین یک تانک و سه خودرو طعمه حریق شدند.<sup>۲</sup>

### ◆ حوادث روز دهم دی

روز یکشنبه دهم دی ۱۳۵۷، رژیم جهت تحریک سربازان جهت تیراندازی به سوی مردم، جنازه دو دژبان کشته شده و اجساد سوخته سینما شهر فرنگ را نمایش داد و گفت: این بود رفتار مردم با برادران سرباز شما که اینک جنازه متلاشی شده آنها را دیدید اگر

۱. سید احمد هاشمی‌نژاد، فریادگر شهر شهادت (یادنامه شهید بزرگوار عبدالکریم هاشمی‌نژاد) (تهران: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵)، ص ۲۸۳.

۲. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲۲، ص ۵۴۰.

تیراندازی نکنید آنها شما را خواهند کشت و اگر فرار کنید ما شما را دستگیر و تیرباران خواهیم کرد. پس بکشید تا کشته نشوید. امروز را دست خالی نگردید و انتقام برادران خود را باز ستانید.<sup>۱</sup>

آقای سید محمد کاشف‌حسینی درباره تحریک سربازان توسط رژیم به گرفتن انتقام دوستانشان می‌گوید:

عصر همان روز سه نفر از ارتشی‌ها را که به قتل رسیده بودند، در میدان شهدا به دار آویختند. اما ظاهراً ارتش جنازه‌ها را شب به داخل پادگان منتقل می‌کند به همراه لباس‌های نو؛ حتی چکمه نویی که به پایشان کرده بود در معرض دید ارتشیان قرار می‌دهد و به آنها می‌گوید: نگاه کنید مردم شما را این جور می‌کشند. ارتشیان با دیدن این صحنه‌ها به شدت عصبانی می‌شوند و حتی بعضی می‌گفتند روز دهم دی‌ماه برخی از آنها مست از پادگان بیرون آمده بودند و به پیر و جوان، زن و کودک رحم نکردند و همه را به رگبار بستند.<sup>۲</sup>

در این روز جمعیت بسیاری از قشرهای مختلف مردم در بیوت علما تجمع کرده بودند. سید محمدعلی شیرازی که از هشدار اویسی مبنی بر به راه انداختن جوی خون تا اندازه‌ای به هراس افتاده بود تلاش می‌کرد جمعیت را متفرق کند و با برداشتن بلندگویی فریاد می‌زد که هر کسی امروز کشته گردد، شهید محسوب نمی‌شود. لذا از آنها خواست تا به خانه‌های خود بازگردند. اما این سخنان تأثیری بر جای نگذاشت و مردم مدام شعار می‌دادند: «توپ تانک مسلسل دیگر اثر ندارد، به مادرم بگوئید دیگر پسر ندارد.» جمعیت از مقابل منازل قمی، سید کاظم مرعشی و شیرازی به تظاهرات پرداختند و طی درگیری شدیدی با مأموران مسلح هزاران نفر دستگیر و کشته شدند. در این روز حتی به مردمی که به منزل شیرازی پناهنده شده بودند حمله و ۱۴ نفر کشته شدند. سید محمد کاشف‌حسینی که خود از شاهدان عینی

۱. روزنامه خراسان، ش ۸۸۲۸، ص ۶

۲. خاطرات حجت‌الاسلام سید محمد کاشف‌حسینی، آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ش بازیابی ۱۳۹۷.

حادثه این روز بوده است در این باره می‌گوید:

سربازان و درجه‌داران با دستور فرماندار نظامی، دیگر دنبال بهانه‌ای نمی‌گشتند. نیاز به صفوف فشرده راهپیمایان نداشتند؛ با اسکورتی منظم در شکل کارناوال مرگ حرکت کردند. پادگان را به قصد آدمکشی بی‌سابقه و به راه‌اندازی جوی خون تاریخی خویش، ترک نمودند. تانک‌ها در جلو قرار داشتند، نفربرها پشت سر و نعش‌کش‌ها به دنبالشان پیش می‌رفتند. به محض اینکه از پادگان خارج شدند، آتش گشودند، هر که را در خیابان و کوچه دیدند، از رگبار گلوله دژخیمان در امان نماند و به قتل رسید.<sup>۱</sup>

سید علی خامنه‌ای درباره اوضاع سنگین حاکم بر مشهد در این روز بیان می‌کند:

...آن روز، روز عجیبی بود. خبرهایی که می‌رسید، نشان‌دهنده کمال وحشی‌گری و جنایت دستگاه بود. از جمله خبرها این بود که ماشین‌های ارتشی در خیابان‌ها راه افتادند و هر جا صف نفت یا صف نان که آن روزها زیاد دیده می‌شد، به رگبار می‌بندند. عده‌ای از زنان و مردان، بچه و کوچک و بزرگ را در میان صف‌ها به رگبار بستند که بعضی مجروح و بعضی شهید شدند. چهارراه نادری و خیابان‌های اطراف حملات سختی انجام شد. در جاهای مختلف شهر، همین‌طور برخورد با مردم انجام گرفت و هر کجا که اجتماعی دیده می‌شد، با حرکت مسلحانه و بسیار خشن با مردم رفتار می‌کردند...<sup>۲</sup>

#### ◆ تعداد کشته‌شدگان یکشنبه خونین مشهد

درباره تعداد کشته‌شدگان این دو روز مشهد ارقام صحیحی وجود ندارد. به نقلی در این دو روز ۲ هزار نفر کشته شدند.<sup>۳</sup> روزنامه آفتاب شرق در یکی از شمارگان خود پس از توضیح

۱. همان.

۲. روزنامه قدس.

۳. آفتاب شرق، س ۵۴، ش ۳۶۵، ص ۲.

حوادث نهم و دهم دی مشهد تعداد کشته‌شدگان را در ابتدای روز نهم دی در خیابان بهار و مقابل استانداری ۳۷ نفر و تعداد کشته‌شدگان را در بیت شیرازی ۲۴ نفر اعلام کرد.<sup>۱</sup> در نقل دیگری تنها در روز دهم دی ۳ هزار کشته و ۲ هزار زخمی و در نهم دی ۲۰۰ کشته و ۴۰۰ نفر زخمی شدند.<sup>۲</sup> بر اساس اسناد ساواک در درگیری‌های روز دهم دی ۱۷۰ نفر کشته و تعدادی زخمی شدند. در گزارشی از شیخان به مرکز تعداد کشته‌شدگان در روز نهم، ۲۰ نفر قید شده است.<sup>۳</sup>

### ◆ بازتاب حوادث نهم و دهم دی در مشهد

به دنبال حوادث این دو روز، در مشهد ۳ روز تعطیلی عمومی اعلام گردید و چون این مسئله باعث کمبود نان و مایحتاج اولیه مردم شد لذا مبارزان شهرهای مجاور مشهد، کامیون‌های حاوی نان و خواروبار به مشهد ارسال و علما آن را میان مردم تقسیم کردند. شب یازدهم هم طی حمله به منزل شیرازی چند نفر کشته شدند. مردم در مبارزه‌ای انتقام‌جویانه علیه نظامیان، سرهنگ کلالی رئیس توپخانه، سرهنگ افشین معاون ساواک مشهد و همچنین معاون کلانتری شماره ۴، دو پاسبان، ۳ مأمور آگاهی و ۲ سرباز را به قتل رساندند. بر اثر این فشارها سپهبد عزیزی استاندار خراسان و نایب‌التولیه آستان قدس رضوی از سمت خود استعفا داد و به تهران عزیمت کرد.<sup>۴</sup> به دنبال پخش خبری از رادیو مبنی بر کشته شدن سرهنگی در بیمارستان امام رضا(ع)، جامعه پزشکی مشهد طی صدور اعلامیه‌ای در تقبیح عمال رژیم در قتل‌عام مردم بی‌گناه مشهد طی دو روز گذشته، این عمل را توجیه اقدامات آنها دانستند. آنها در این اعلامیه

۱. همان، ش ۲۱۶، ص ۲.

۲. روزشمار انقلاب ایران، فدک، بی‌تا، ص ۷۸.

۳. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲۲، ص ۵۳۵.

۴. روزشمار انقلاب ایران، ص ۷۸ و تقویم تاریخ خراسان، ص ۳۲۰.

افزودند که مطلب مذکور از زبان پرستاری بوده که اصلاً وجود خارجی نداشته است و رژیم می‌خواهد با این‌گونه شایعه‌پراکنی‌ها میان مردم و نیروهای مسلح جدایی افکند.<sup>۱</sup>

پس از این حادثه شایعاتی در سطح شهر به منظور ایجاد رعب و وحشت منتشر شد. مأموران ساواک طی تماس‌های تلفنی به طور ناشناس، به مردم اخطار می‌کردند از منازل خود خارج نشوند. اعلامیه‌هایی مبنی بر برپایی مجلس یادبود در شهدای وقایع نهم و دهم دی در مسجد گوهرشاد در شهر پخش شد. روز دوازدهم دی تمام شبستان‌ها و صحن مسجد جامع گوهرشاد مملو از جمعیتی بود که جهت برپایی مجلس سوگواری و بزرگداشت آمده بودند. در این مجلس شیخ علی تهرانی و سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد به سخنرانی پرداختند. هاشمی‌نژاد وقایع روزهای شنبه و یکشنبه را تشریح کرد و درباره شکست دولت نظامی از هاری سخن گفت. ایشان در ادامه سخنانش به راهپیمایی‌های تاسوعا و عاشورا اشاره کرد و از مردم خواست شب‌ها از ساعت ۹ برنامه تکبیر را اجرا نمایند.<sup>۲</sup>

دیوارهای شهر در این روزها پر از شعارهای «مرگ بر شاه»، «درود بر خمینی»، «استقلال آزادی حکومت اسلامی»، «مرگ بر کمونیست شوروی و امپریالیسم امریکایی و چین»، «سکوت هر مسلمان خیانت است به قرآن»، «محصل به پا خیز معلمت کشته شد»، «محرم قیام ملت ماست»، «ارتش دنیا دشمن می‌کشد، ارتش ما برادر می‌کشد» و «کارگر، کشاورز، اسلام حامی توست» بود. اعلامیه‌های علما هم در سطح شهر توزیع و به دیوار مساجد نصب شد.

شیرازی اعلامیه‌ای در ۵۷/۱۰/۱۱، برابر با ۲ صفر ۱۳۹۹ خطاب به ملت ایران درباره حوادث مذکور و همچنین حمله مأموران به منزلش صادر کرد. ایشان در این اعلامیه ضمن محکوم کردن این حوادث نکات ذیل را متذکر گردید:

فاجعه نهم و دهم دی بر پرونده جرایم سنگین رژیم افزود و نتایج سوئی در بر خواهد

۱. آرشیو مرکز اسناد آستان قدس رضوی، سند ش ۶۲۰۲۴.

۲. شاکری، همان، ص ۱۳۲ و ۱۳۳.



داشت.

روحیه نیرومند و عظم راسخ مردم نشان از عمق جنبش اسلامی دارد به حدی که هیچ‌گونه تهدیدی قادر به ایجاد خلل و رخنه در اراده و تصمیم آنها نیست. در این برهه حساس، عموم مردم باید با آگاهی و به طور هوشیارانه تلاش‌های عناصر وابسته به رژیم را خنثی نمایند و عموم ملت باید از آتش زدن، خراب نمودن و مثله کردن اجساد به شدت بپرهیزند.

مردم باید از ضربه زدن به اموال و تأسیسات دولتی بپرهیزند، چرا که آنها متعلق به اموال عمومی و ملی است و در آینده مردم به این تأسیسات نیازمند هستند. ایشان در خاتمه ضمن تسلیت به خانواده‌های داغ‌دیده، روز سه‌شنبه ۳ صفر ۱۳۹۹ برابر با ۱۲ دی ۱۳۵۷ را عزای عمومی اعلام کرد.<sup>۱</sup>

در همین راستا علما و روحانیون دیگر شهرها از جمله جهرم، اصفهان، دزفول، یزد، قم، شیراز و... طی تلگراف‌هایی به شیرازی، قتل‌عام مردم مشهد را طی این دو روز و حمله به بیت ایشان را محکوم کردند.<sup>۲</sup>

شیرازی با عده‌ای از علما و فضلاء حوزه علمیه خراسان از مجروحان این حوادث که در بیمارستان‌های امام رضا(ع)، دکتر محمد مصدق و ۱۷ شهریور بستری بودند، عیادت و از



**تحصن علمای مشهد در بیمارستان شاهرضا در حمایت از پزشکان و کارکنان آنجا همبستگی مردم را به دنبال داشت و بیمارستان را به یکی از کانون‌های فعال مبارزاتی در مشهد در آورد.**



۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ش بازیابی ۱۵۶۶، سند ش ۱۴.

۲. همان، اسناد ش ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۱ و ۲۳.

پزشکان و پرستاران تشکر نمود. او ضمن تأکید بر رسیدگی بر حال مجروحان و برآورده شدن حاجات آنها، مبلغ یک میلیون و پانصد هزار ریال بین مجروحان تقسیم کرد.<sup>۱</sup> شیرازی همچنین، کمیته‌ای جهت بررسی و روشن شدن وضعیت کشته‌شدگان، زخمی‌ها و مفقودالانها تشکیل داد و از خانواده‌ها درخواست کرد تا اگر افرادی از خانواده آنان مفقود شده‌اند، به کمیته مزبور مراجعه و مشخصات او را در اختیار اعضای کمیته قرار دهند تا اقدامات لازم در این زمینه صورت گیرد.

سید حسن قمی هم با انتشار اعلامیه‌ای درباره حوادث اخیر در ۳۰ محرم ۱۳۹۹، برابر با ۱۰ دی ۱۳۵۷ با اشاره به وقایعی که اخیراً رژیم در شهرهای تهران، مشهد، تبریز، تربت حیدریه، لار، رشت، کرمانشاه و سایر شهرستان‌ها مرتکب شده است حادثه نهم دی مشهد را از خونین‌ترین روزهای یکساله اخیر کشور ذکر کرد.<sup>۲</sup>

قمی همچنین در ۱۳/۱۰/۵۷، برابر با ۴ صفر ۱۳۹۹، اعلامیه‌ای درباره حوادث این دو روز صادر کرد. ایشان در این اعلامیه کشتار رژیم در روزهای اخیر را به هجوم چنگیز و اقوام مغول تشبیه و در پایان متذکر شد روز جمعه مجلسی در منزلش جهت طلب آمرزش کشته‌شدگان حادثه و ابراز همدردی با بازماندگان قربانیان منعقد خواهد شد.<sup>۳</sup>

سید کاظم مرعشی طی صدور اعلامیه‌ای ضمن محکوم کردن اقدامات رژیم در روزهای مذکور نکات ذیل را متذکر گردید:

غیر قانونی و بی‌اعتبار بودن دولت به اصطلاح ملی بختیار مانند دولت‌های شریف‌امامی و ازهارای و اعلام اینکه چنانچه تنها حکومتی می‌تواند مورد قبول عامه باشد که مورد تأیید امام واقع گردد.

رسیدگی به بازماندگان شهدا و دلجویی از آنها و مجروحان و وظیفه همگانی است.

۱. روزنامه نور خراسان، س ۴، ش ۴، ص ۱؛ آفتاب شرق، س ۵۴، ش ۲۰۷، ص ۱.

۲. سند شخصی، موجود در منزل محمد واعظزاده خراسانی.

۳. آرشیو مرکز اسناد آستان قدس رضوی، سند ش ۲۸۷۸۶/۴.

تقبیح عمل مسئولان ارتش در تحریک احساسات سربازان و درجه‌داران علیه مردم برای توجیه کشتار بیرحمانه خود چنانچه خود اجساد سربازان را مثله کرده و جهت تحریک سربازها به آنها نشان دادند.<sup>۱</sup>

او همچنین طی طرحی، از خانواده‌ها و بازماندگان شهدای خراسان و حوادث اخیر حمایت و اعلام کرد که خانواده‌های مذکور با در دست داشتن یک قطعه عکس و فتوکپی شناسنامه شهید به منزل او مراجعه تا ضمن اطلاع از وضعیت خانوادگی ایشان به آنها کمک و مساعدت نماید.<sup>۲</sup> عده‌ای از علمای حوزه علمیه خراسان<sup>۳</sup> هم در ۱۴/۱۰/۵۷، برابر با ۵ صفر ۱۳۹۹، اعلامیه‌ای در تقبیح اقدامات رژیم در روزهای شنبه و یکشنبه و همچنین جسارت و گستاخی به منزل شیرازی صادر و اعلام کردند که به این مناسبت عصر روز جمعه به مناسبت هفتمین روز این حادثه مجلس ترحیمی در مسجد جامع گوهرشاد منعقد می‌گردد و از همه طبقات مردم دعوت کردند تا در این مجلس شرکت کنند.<sup>۴</sup>

وقوع این حوادث هر چند در نگاه اول نگران کننده و باعث تأسف و تأثر بود اما از سوی دیگر امیدی برای ادامه نهضت بود. پس از این حوادث که گروه‌های سیاسی جهت انسجام بخشیدن به مبارزات در مشهد تشکیل شد که «جمعیت مدافعان آزادی‌الحق» و «گروه ده دی» از جمله این گروه‌ها بودند. این گروه‌ها همسو با جریان نهضت اسلامی در صحنه‌های مختلف به مبارزه خود ادامه دادند.

۱. همان، سند ش ۲۸۷۶۹/۳.

۲. روزنامه آفتاب شرق، س ۵۴، ش ۲۰۶، ص ۴.

۳. سید کاظم مرعشی، علی فلسفی، جواد تهرانی، محمدمهدی نوقانی، ابوالحسن شیرازی، حسنعلی مروارید، عزالدین حسینی زنجانی.

۴. آرشیو مرکز اسناد آستان قدس رضوی، سند ش ۶۲۰۰۰/۱: آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ش بازیابی

۱۵۶۲، سند ش ۱.

## ◆ نتیجه‌گیری

حادثه بیمارستان شاهرضا و سپس حوادث دی مشهد، هر چند باعث کشته و زخمی شدن عده‌ای از مردم بی‌دفاع گردید و از این لحاظ شهر مشهد را در غم و ماتم فرو برد، اما به لحاظ پیامدهای آن برای نهضت امیدوارکننده و نقطه عطف بود. تحصن علمای مشهد در بیمارستان شاهرضا در حمایت از پزشکان و کارکنان آنجا همبستگی مردم را به دنبال داشت و بیمارستان را به یکی از کانون‌های فعال مبارزاتی در مشهد درآورد.

حمایت شیرازی و قمی از این تحصن باعث تقویت روحیه متحصنین گردید. در جلسه‌ای هم که بین هیئت اعزامی دولت و علما و پزشکان بیمارستان جهت پایان دادن به تحصن برپا گردید، اقدامات رژیم مورد محکومیت قرار گرفت و حتی متحصنین خواستار سرنگونی رژیم شدند. عذرخواهی نخست‌وزیر و عزل سرتیپ جعفری، فرمانده نظامی، هم مفید واقع نشد. به مسلسل بسته شدن عده‌ای در مقابل بیت شیرازی بر وخامت اوضاع افزود. این وقایع حوادث خونینی را در روزهای نهم و دهم دی مشهد به دنبال داشت که به خاطر جنایاتی که رژیم در روز دهم دی مرتکب شد این روز به «یکشنبه خونین مشهد» در تاریخ انقلاب ثبت شد. رژیم قصد داشت با این اقدامات هراسی مضاعف در بین مبارزان به وجود آورد، اما بر عکس این حوادث تمام قشرها و روحانیت مشهد را در برابر رژیم متحد ساخت و هیمنه دستگاه را فرو ریخت.



## کاپیتولاسیون؟

### حق توحش امریکا از ملت ایران!

فاطمه صوفی آبادی

دنیا بداند که هر گرفتاری‌ای که ملت ایران و ملل مسلمین دارند، از اجانب است؛ از امریکاست. ملل اسلام از اجانب عموماً و از امریکا خصوصاً متنفر است. بدبختی دول اسلامی از دخالت اجانب در مقدرات آنهاست. دیروز ممالک اسلامی به چنگال انگلیس و عمال آن مبتلا بودند؛ امروز به چنگال امریکا و عمال آن. امریکاست که از اسرائیل و هواداران آن پشتیبانی می‌کند. امریکاست که به اسرائیل قدرت می‌دهد که اعراب مسلم را آواره کند. امریکاست که وکلای، یا بی‌واسطه یا با واسطه، بر ملت ایران تحمیل می‌کند. امریکاست که اسلام و قرآن مجید را به حال خود مضر می‌داند و می‌خواهد آنها

را از جلو خود بردارد. امریکا است که روحانیون را خار راه استعمار می‌داند و باید آنها را به حبس و زجر و اهانت بکشد. امریکا است که به مجلس و دولت ایران فشار می‌آورد که چنین تصویب‌نامه مفتضحی را که تمام مفاخر اسلامی و ملی ما را پایمال می‌کند، تصویب و اجرا کنند. امریکا است که با ملت اسلام معامله وحشیگری و بدتر از آن می‌نماید.

امام خمینی (س)

#### ◆ کاپیتولاسیون در ایران؛ کارنامه خودباختگی مدعیان میهن‌پرستی

کاپیتولاسیون در روابط بین‌الملل شامل معاهداتی می‌شود که به موجب آن کشوری بیگانه در مملکتی دیگر برای اتباع خود از بعضی حقوق و امتیازات - که مهم‌ترین آن حق قضاوت کنسولی و اجرای مجازات است - برخوردار می‌شود؛ به طوری که اتباع آن از پاره‌ای مزایای اختصاصی بهره‌مند می‌شوند. این امر، در ظاهر مقرر داشتن یک حق برای بیگانگان است، اما در باطن نوعی استعمار می‌باشد. به حق قضاوت کنسولی یک دولت در کشور دیگر، حق برون‌مرزی یا کاپیتولاسیون گفته می‌شود؛ چون طبق این حق، قوانین دولت خارجی توسط کنسول خود آن کشور در محل اجرا می‌شود.

کاپیتولاسیون معاهده‌ای است که به موجب آن هر گاه یکی از اتباع کشوری وارد کشور دیگری شود آن شخص تحت حوزه قضایی کشور خود بوده و اعمال قضاوت از طریق کنسول‌های محلی صورت می‌پذیرد. این معاهدات عموماً بین کشورهای اروپایی از یکسو و کشورهای آسیایی و افریقایی از سوی دیگر منعقد می‌شود. توجیه این امر از سوی کشورهای اروپایی بدین ترتیب است که چون مؤسسات و سازمان‌های آن کشور در این کشورها دقیقاً مورد حمایت واقع نمی‌شود به ادعای آنان یک چنین تمهیداتی سازمان‌های آنان را حفظ می‌نماید.<sup>۱</sup>

ریشه کاپیتولاسیون در ایران به عهدنامه ترکمنچای برمی‌گردد. البته پیش از آن در دوران صفویه، فرانسوی‌ها از حق کاپیتولاسیون بهره‌مند بودند؛ ولی به دلیل اجرای شرایط برابر برای دو کشور، این قانون در آن زمان تأثیرات منفی زیادی بر جای نگذاشت. «مقررات کاپیتولاسیون... در سال ۱۸۲۸ به موجب عهدنامه ترکمنچای از طرف دولت روسیه تزاری به ایران تحمیل شد و پس از آن انگلستان و سایر کشورهای اروپایی هم این امتیاز را برای خود قائل شدند»<sup>۱</sup>

در فصل هشتم عهدنامه ترکمنچای آمده است اگر دو نفر روس با یکدیگر نزاع کنند و به قتل منجر شود موضوع به مراجع قضایی ایران مربوط نبوده و وزیر مختار یا کنسول روس در مورد آن قضاوت خواهد کرد. همچنین اگر بین یک گروه روس و یک ایرانی اختلاف و درگیری باشد و یا قتلی صورت گیرد؛ هیچ‌کس حق توقیف فرد روس را ندارد و وی در صورت متهم شناخته شدن توسط کنسول روس باید به روسیه اعزام شود تا در آنجا طبق قوانین آن کشور محاکمه شود. در بند دیگری از آن قرارداد آمده است که کشورهای دیگر نیز می‌توانند از این اصل استفاده کنند؛ لذا انگلیس، فرانسه، آمریکا و چند کشور دیگر نیز از این قانون استفاده کردند. به دنبال انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، شوروی در سال ۱۹۲۰ قرارداد را به طور یکطرفه لغو کرد. «بعد از لغو قرارداد توسط شوروی بقیه کشورها هم شامل لغو قرارداد شدند. آمریکا آخرین کشوری بود که قرارداد را لغو کرد؛ حتی اعتراض هم کرد که قرارداد نباید لغو شود»<sup>۲</sup>

۱۹ اردیبهشت ۱۳۰۶، وزارت خارجه ایران در اعلامیه‌ای لغو کاپیتولاسیون را در ایران اعلام کرد. این اعلامیه یک سال پس از تاجگذاری رضاشاه انتشار یافت و یک سال پس از انتشار، کلیه عهدنامه‌ها و قراردادهایی که در دوران قاجار، امتیازاتی را برای دولت‌های خارجی در نظر گرفته بود، باطل اعلام شد. به دنبال آن ابلاغیه‌هایی از طرف وزارت امور خارجه جدید به

۱. محمود طلوعی، فرهنگ جامع سیاسی (تهران: علم، ۱۳۷۲)، ص ۶۸۲.

۲. نشست تخصصی حق قضاوت کنسولی «کاپیتولاسیون» (تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۴)، ص ۱۲.

بعضی سفارتخانه‌های اروپایی از جمله آلمان، انگلستان، هلند، سوئیس و... ارسال شد و در آن ابلاغیه‌ها حقوق ویژه و مزایای سیاسی، اقتصادی و قضایی کشورهای متبوع آنها محترم شمرده شد. این نامه‌ها و موافقت‌ها نشان می‌داد که هدف رضاخان از لغو کاپیتولاسیون، صرفاً تبلیغ و جبهه ضد استعماری برای خود بود.

شاه به منظور عوام‌فریبی، لغو کاپیتولاسیون را از به اصطلاح شاهکارهای پدر خود برشمرد! و بارها در سخنرانی‌ها و نوشته‌های خویش آن را از افتخارات دودمان پهلوی وانمود کرد! لیکن کیست که نداند یک عنصر بی‌اراده و دست‌نشانده هیچ‌گاه نمی‌تواند بر خلاف سیاست آنان گامی بردارد و اقدامی کند و اصولاً سیر نزولی رژیم کاپیتولاسیون در ایران از سال ۱۲۹۷ (پیش از کودتای انگلیسی سید ضیاء و به قدرت رسیدن رضاخان) آغاز شد و اگر کودتای یاد شده روی نمی‌داد و رضاخان، رجال برجسته و مردان وارسته ایرانی را به زندان و تبعید گسیل نمی‌داشت و سرنوشت کشور را به دست مشتی خودباخته و یا مزدور و سرسپرده قرار نمی‌داد، بی‌تردید رژیم سیاه کاپیتولاسیون تا سال ۱۳۰۷ به درازا کشیده نمی‌شد و در همان سال‌های پیش از سده ۱۳۰۰ پایان می‌پذیرفت.<sup>۱</sup>

به دنبال لغو قرارداد از سوی ایران، مقامات کشور با ارسال پیام‌هایی به وزیر مختار انگلستان و سایر کشورها، دولت متبوع آنان را از آزادی اتباعشان آگاه کردند. امام در رابطه با عوام‌فریبی رضاشاه با لغو کاپیتولاسیون می‌گوید:

در زمان رضاشاه وقتی که «کاپیتولاسیون» به اصطلاح خودشان لغو شد - آن هم لغویتش حرف بود اما حالا لغو شد - چه بساطی درست کردند در تبلیغات که بله دیگر «علیحضرت» به آنجا رسیدند که لغو کردند کاپیتولاسیون را و چه کردند و فلان! مدت‌ها روزنامه‌ها و رادیو و بساط، جشن این را گرفتند که اعلیحضرت رضاشاه کاپیتولاسیون را لغو کرد! یک وقت آن‌طور هیاهو کردند و جشن گرفتند. آن روزی که



اعلیحضرت محمدرضا شاه، خلف صدق اعلیحضرت رضاشاه! آمد کاپیتولاسیون را برای اینها درست کرد، باز همین نزاع بلند شد که چه خدمت بزرگی کردند! این بیچاره مطبوعات، خوب اسیر سازمان امنیت بودند، باید بنویسند. آنها دیکته کنند اینها بنویسند که چه خدمت بزرگی! دیگر از این خدمت بزرگتر نمی‌شد که «اعلیحضرت» کردند! چه کردند؟ آنی که او لغو کرد، ایشان اثبات کردند!

قوام‌السلطنه عامل اصلی باز شدن پای امریکایی‌ها به ایران پس از جنگ جهانی دوم و واگذاری امتیازات قضایی و امنیتی به آنان بود. اولین دسته از نیروهای نظامی آمریکا در دوره نخست‌وزیری قوام‌السلطنه با مصونیت‌های قضایی وارد ایران شدند. در دوران حکومت سهیلی نیز قراردادهای دیگری در زمینه استخدام مستشاران امریکایی، به بهانه اصلاح سیستم اداری ارتش به امضا رسید. هر یک از قراردادها



شاه به منظور عوام‌فریبی، لغو کاپیتولاسیون را از به اصطلاح شاهکارهای پدر خود برشمرد!

شامل امتیازات خاصی برای خانواده‌ها و وابستگان نظامیان امریکایی‌ها بود. اما نقطه اوج این امتیازدهی‌ها، به دوران نخست‌وزیری اسدالله علم و حسنعلی منصور بازمی‌گردد. یکی از بزرگ‌ترین خیانت‌های حکومت پهلوی پس از قیام ۱۵

خرداد ۱۳۴۲ - که زمینه‌ساز تبعید امام خمینی (ره) به خارج از کشور به شمار می‌رود - تصویب لایحه کاپیتولاسیون در مجلس شورای ملی بود.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، امریکاییان به جای انگلیسی‌ها قدرت ذی‌نفوذی را در صحنه سیاسی ایران به دست آوردند. سفارت آمریکا، از زمان نخست‌وزیری اسدالله علم، ادامه حضور نظامیان خود را که به عنوان مستشار در ایران خدمت می‌کردند، به معافیت از شمول قوانین قضایی ایران مشروط کرده بود. عدم رسیدگی دادگاه‌های ایران به جرایم مستشاران امریکایی

۱. صحیفه امام، ج ۴، ص ۷۲.

و خانواده‌هایشان به معنای احیای کاپیتولاسیون بود. این لایحه در واپسین روزهای صدارت علم در ۱۳ مهر ۱۳۴۲ به تصویب رسید و به مجلس سنا تسلیم شد.

دست به دست شدن این لایحه در کمیسیون‌های مجلس سنا وقت زیادی گرفت و شاید کشمکش‌های پشت پرده جناح‌های وابسته به انگلیس و امریکا در مجلس سنا مایه معطلی و صرف وقت شده باشد... سرانجام در پی سقوط دولت علم، یکی از مهره‌های وابسته به امریکا به نام حسنعلی منصور که به نخست‌وزیری منصوب شد، برای تصویب این لایحه در مجلس سنا و شورای ملی تلاش جدی به عمل آورد و با ترندهایی آن را از تصویب مجلسین گذرانید.<sup>۱</sup>

با روی کار آمدن حسنعلی منصور،<sup>۲</sup> امریکایی‌ها با توان بیشتری برنامه‌هایشان را اجرا می‌کنند. کانون مترقی به حزب ایران نوین تبدیل می‌شود و به صورت تشکیلاتی قوی، مجلس و دولت را در دست می‌گیرد. مجلس سنا با همه تأکید سفارت امریکا در تصویب سریع آن، لایحه مزبور را به کمیسیون خارجه ارجاع داد. این لایحه پس از چند ماه رسیدگی به تصویب کمیسیون خارجه مجلس سنا رسید و در ۳ مرداد ۱۳۴۳ گزارش کمیسیون خارجه در جلسه فوق‌العاده مجلس سنا به اتفاق آرا تصویب شد.

وظیفه دفاع از این لایحه و شرکت در اجلاس مجلس سنا و پاسخگویی به پرسش‌های نمایندگان در این خصوص، به عهده دولت منصور بود. در جلسه مجلس سنا که به ریاست جعفر شریف‌امامی تشکیل شد، احمد میرفندرسکی، معاون وزیر امور خارجه، به نمایندگی از دولت حسنعلی منصور جهت تصویب این لایحه حضور داشت.

۱. روحانی، همان، ص ۱۰۲۰.

۲. منصور قبل از نخست‌وزیری یکی از دیپلمات‌های وزارت امور خارجه بود. او فعالیت سیاسی خود را در سال ۱۳۴۰ و با تأسیس «کانون مترقی» - که یک مجموعه وابسته، با هدف تسریع اجرای اصلاحات امریکایی رژیم شاه در عرصه اقتصادی بود- آغاز کرد. این کانون در سال ۱۳۴۲، به «حزب ایران نوین» تغییر نام داد. وی همچنین یکی از اعضای مؤثر لژ فراماسونری در ایران بود.

پس از آن متن تصویب‌شده لایحه به مجلس شورای ملی تقدیم شد. مجلس شورا به فوریت آن رأی داد و لایحه را به کمیسیون خارجه ارجاع نمود. اما حسنعلی منصور تصویب سریع لایحه مصونیت مستشاران نظامی آمریکا را از مجلس شورا خواستار شد. لایحه مصونیت سیاسی امریکاییان در ۲۱ مهر ۱۳۴۳، طی جلسه علنی مجلس شورا که ریاست آن را دکتر حسین خطیبی، نایب رئیس مجلس، بر عهده داشت، با حضور نخست‌وزیر و اعضای هیئت دولت به تصویب رسید. در این جلسه ابتدا منصور طی سخنانی درباره لزوم اصلاحات اقتصادی و اداری ایراد کرد و سپس گزارش کار هشت ماهه هیئت دولت را به مجلس داد و پس از آن، به درخواست وی گزارش کمیسیون خارجه راجع به قرارداد بین‌المللی وین مطرح گردید و به تصویب رسید. به دنبال آن، گزارش کمیسیون خارجه درباره مصونیت مستشاران نظامی آمریکا مطرح شد. میرفندرسکی معاون وزارت خارجه آن روز ایران در مجلس شورای ملی درباره روند این لایحه چنین توضیح داد:

... سفارت آمریکا طی یادداشت شماره ۴۲۳ در اسفند ماه ۱۳۴۰ از ما خواست که نظامیان آمریکا از امتیازات و مصونیت‌های مأمورین پیش‌بینی شده در قرارداد وین برخوردار باشند. مذاکرات و مکاتبات ما با سفارت آمریکا مدت‌ها طول کشید تا جلسه وزیران (کابینه علم) در تاریخ ۱۳ مهر ماه ۱۳۴۲ آن را تصویب کرد. سپس لایحه مربوط در تاریخ ۲۵ دی ماه ۱۳۴۲ به مجلس سنا تقدیم شد و ۳ مرداد ۱۳۴۳، به تصویب رسید و سپس به مجلس شورا آمد که آقایان وظیفه خود را انجام دهند...!

شاه نگران شورش مردم علیه تصویب لایحه بود؛ به همین دلیل اجازه داد بعضی از نمایندگان با لایحه مخالفت کنند. نقش شاه در ترغیب نمایندگان به مخالفت، از آن رو کاملاً واضح است که بی‌پرواترین منتقدان لایحه بعدها در پست‌های مهم دولتی گماشته شدند. کسانی که به عنوان مخالف صحبت می‌کردند، عموماً یا عضو حزب ایران نوین بودند که نقش بازی می‌کردند و یا لژهای فراماسونری. این نکته هم گفتنی است که تشکیلات

فراماسونری اکثراً به سمت قدرت امریکا چرخیده بود و در حقیقت نفوذ انگلیس به اعتدال خود رسیده بود. از چهره‌های برجسته‌ای که به عنوان مخالف صحبت می‌کنند، رحیم زهتاب‌فرد است؛ از مریدان خاص سید ضیاء‌الدین طباطبایی و وکیل مجلس که در دوره‌های بعد هم وکالتش ادامه داشت و روزنامه اراده آذربایجان را منتشر می‌کرد. دومین فرد خواجه‌نوری است، از فراماسون‌های برجسته و عضو حزب ایران نوین و از مؤسسين این حزب. سومین مخالف هلاکو رامبد است که او هم از اعضای حزب ایران نوین، فراماسون و از دوستان نزدیک جمشید آموزگار بود. محسن خواجه‌نوری از مؤسسين لژ نور در تشکیلات فراماسونری است که بعدها به لژ بزرگ ایران تبدیل می‌شود.<sup>۱</sup>

در مجلس عده‌ای از اعضای حزب ایران نوین نقش مخالف را بازی می‌کنند؛ در صورتی که در آن جو اختناق و استبداد و با وجود سازمانی همچون ساواک هیچ‌کدام از نمایندگان مجلس جرئت مخالفت باطنی با کاپیتولاسیون را نداشتند. علاوه بر برخی اعضای حزب ایران نوین که به لایحه رأی منفی دادند، بسیاری از مخالفان لایحه از نزدیکان علم بودند. از موافقان لایحه می‌توان از فخر طباطبایی و ابوالفضل حاذقی نام برد.

از موافقین لایحه کاپیتولاسیون، یکی فخر طباطبایی از نزدیکان شریف‌امامی و عضو لژ فراماسونری است. از دیگر موافقین لایحه، بهبودی، عضو لژ تهران و از نزدیکان خلیل جواهری است. سومین فرد مدافع ابوالفضل حاذقی، از عناصر سیاسی که سعی می‌کرد خود را چهره مذهبی جلوه دهد، مسئول روزنامه کوشش، نویسنده و محقق، عضو تشکیلات تسلیحات اخلاقی امریکایی‌ها بود.<sup>۲</sup>

منصور در زمان دفاع از لایحه، در خصوص معنای آن بارها عمداً دروغ می‌گفت. او تأکید می‌کرد که وابستگان و مستشاران غیر فنی شامل این مصونیت نمی‌شوند و مهم‌تر آنکه، این

۱. نشست تخصصی حق قضاوت کنسولی «کاپیتولاسیون»، ص ۳۴.

۲. همان.

مصونیت صرفاً ناظر بر اقداماتی است که در طول ساعات اداری انجام پذیرد.

فشار سفارت آمریکا برای تصویب این لایحه تا آن پایه بود که دولت و مجلس ناگزیر شدند بدون در نظر گرفتن آداب و رسوم قانونگذاری، آن را به رأی بگذارند. لایحه را نه به کمیسیون‌های دادگستری و نظام فرستادند و نه برای مطالعه در اختیار نمایندگان قرار دادند و نه به اشکالات بسیاری از نمایندگان که اشکال اساسی به لایحه داشتند و روی برخی از کاستی‌ها و نواقصی که در لایحه وجود داشت انگشت گذاشتند، بها دادند و با تهدید و ارباب، نمایندگان را بر آن داشتند که رأی خود را به صندوق بریزند.<sup>۱</sup>

سرانجام لایحه ننگین و اسارت‌بار کاپیتولاسیون با ۷۴ رأی موافق در برابر ۶۱ رأی مخالف به تصویب رسید و بار دیگر رژیم کاپیتولاسیون در ایران احیا شد و سند بردگی ملت ایران در اختیار آمریکا قرار گرفت.<sup>۲</sup>

#### قانون اجازه استفاده مستشاران نظامی آمریکا در ایران

##### از مصونیت‌ها و معافیت‌های قرارداد وین

ماده واحده. با توجه به لایحه ۱۸ - ۲۲۹۱ - ۲۱۵۷ - ۱۳۴۲/۱۱/۲۵ دولت و ضمائم آن که در تاریخ ۴۲/۱۱/۲۱ به مجلس سنا تقدیم شده، به دولت اجازه داده می‌شود که رئیس و اعضای هیئت‌های مستشاری نظامی ایالات متحده را در ایران که به موجب موافقتنامه‌های مربوطه در استخدام دولت شاهنشاهی می‌باشند از مصونیت‌ها و معافیت‌هایی که شامل کارمندان اداری و فنی موصوف در بند (و) ماده اول قرارداد وین که در تاریخ هجدهم آوریل ۱۹۶۱ مطابق بیست و نهم فروردین ماه ۱۳۴۰ به امضا

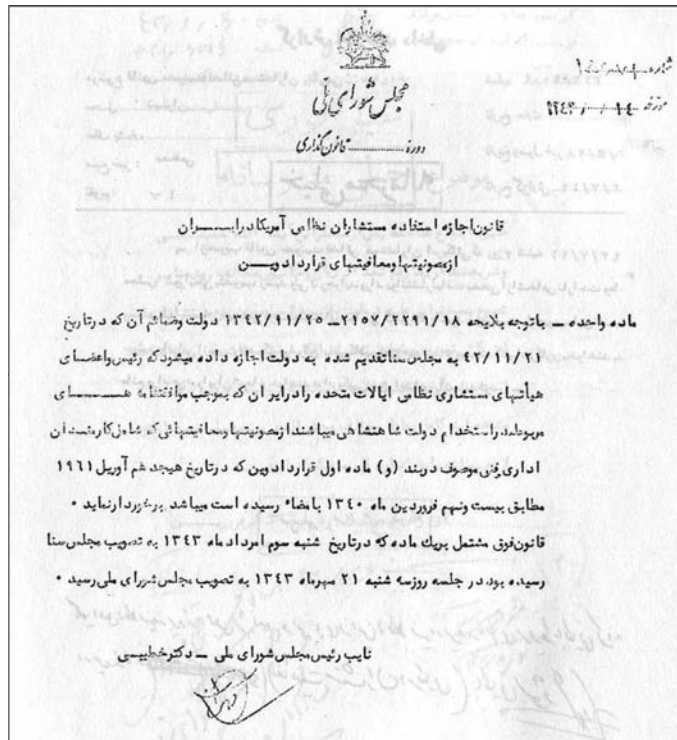
۱. روحانی، همان، ص ۱۰۲۷ و ۱۰۲۸.

۲. یادداشت‌هایی درباره مصونیت‌ها و معافیت‌های مستشاران نظامی آمریکا و متن قانون اجازه استفاده مستشاران نظامی آمریکا در ایران، از مصونیت‌ها و معافیت‌های قرارداد وین. شامل یادداشت‌های شماره ۹۷۶۰ و ۹۷۶۲ مورخه ۱۸ آذر ۱۳۴۳ (۹ دسامبر ۱۹۶۴) به عنوان سفارت آمریکا و یادداشت شماره ۲۸۲ مورخه ۹ دسامبر ۱۹۶۴ سفارت آمریکا به عنوان وزارت امور خارجه ایران. (معاهدات دوجانبه ایران با سایر دول (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۷)، ص ۲۸۹).

رسیده است، می‌باشد برخورد نمایند.

قانون فوق مشتمل بر یک ماده که در تاریخ شنبه، سوم مرداد ۱۳۴۳ به تصویب مجلس سنا رسیده بود، در جلسه روز سه‌شنبه ۲۱ مهر ماه ۱۳۴۳ به تصویب مجلس شورای ملی رسید.

نایب رئیس مجلس شورای ملی، دکتر خطیبی



این نکته که حتی نمایندگان فرمایشی نیز به ننگین بودن این قانون آگاه بودند از آنجا آشکار می‌شود که عبدالله ریاضی - رئیس وقت مجلس - قبل از طرح موضوع در مجلس، به بهانه معالجه به امریکا سفر کرد و علاوه بر وی، ۵۲ نفر از ۱۸۸ نماینده مجلس نیز غیبت غیر موجه داشتند.

## ◆ پیامدهای تصویب کاپیتولاسیون

قضاوت کنسولی مسئله‌ای اساسی است. همواره بیشترین نفوذ بیگانگان از طریق کاپیتولاسیون بوده و از این راه و تحمیل عمال و کارگزاران بیگانه، جنایات فجیعی در این سرزمین انجام گرفته است. قوانین جزایی که باید مظهر حاکمیت دولت باشد، به صورت بازیچه‌ای در آمد و هر متجاوز می‌توانست به سادگی آن را کنار زند و خود را تحت حمایت قدرت‌های خارجی قرار دهد.

بعد از تصویب کاپیتولاسیون در ایران، آمریکا میدان فعالیت را وسیع‌تر یافت و تشکیلات سازمان سیا فعال‌تر شد. آمریکا بسیاری از نیروهای اطلاعاتی خود را از قبرس روانه ایران

کرد. جیمز بیل در کتاب «عقاب و شیر»، تصویب این لایحه را یکی از بدترین و اشتباه‌آمیزترین کارهایی می‌داند که امریکایی‌ها مرتکب شدند. در قسمت‌هایی از این کتاب آمده است:

لیکن کیست که نداند یک عنصر بی‌اراده و دست‌نشانده هیچ‌گاه نمی‌تواند بر خلاف سیاست آنان گامی بردارد و اقدامی کند.

کاپیتولاسیون اشتباه مرگ‌باری است که منافع آمریکا را دچار مشکل

خواهد نمود. این عمل ناشیانه و زشت، نشانه‌ای از رفتار خشن و احمقانه امپریالیسم است، ولی با این همه ما آن قدر فشار آوردیم تا به اجرا در آمد... بر خلاف قرارداد کاپیتولاسیون که بیشتر دربرگیرنده نظامیان بودند که در فراسوی دریاها خدمت می‌کردند؛ در تنظیم نوع ایرانی آن به طور استثنایی به ایالات متحده آمریکا اجازه داده شده بود تا در تمام موارد و در مورد تمام کارمندان [حتی غیر نظامی] تنها از حوزه قضایی خود استفاده کنند ولو اینکه افراد مسئول در آمریکا نخواهند این کار را انجام دهند... این شکل از قرارداد که بین ایران و آمریکا منعقد شده بود به استثنای مواردی از آن در آلمان غربی، در هیچ‌یک از کشورهای دیگر سابقه نداشت و خصوصاً به لحاظ

کاربرد، بسیار گسترده می‌نمود، زیرا هر گونه نظارت قانونی ایرانیان را بر گروه‌های امریکایی مستقر در ایران، که دائماً نیز رو به فزونی بود، بی‌اثر و خنثی می‌کرد و این می‌توانست به خویشان و بستگان آنها نیز بسط یابد.<sup>۱</sup>

اسنادی از ساواک نشان می‌دهد که قبح این قانون بر اعضای کابینه منصور نیز پوشیده نبوده است:

سناتور سید جلال‌الدین تهرانی به یکی از دوستان خویش اظهار داشته دو شب پیش از تصویب مصونیت قضایی اتباع امریکایی دکتر عالیخانی، دکتر آموزگار و [عطاءالله] خسروانی، وزیر کابینه به این عمل اولیای حزب ایران نوین در محل حزب اعتراض نموده و گفته‌اند این ننگ بر دامن دولت و حزب ایران نوین تا ابد باقی خواهد ماند، لذا پس از مراجعت اعلیحضرت همایونی از شیراز از کابینه استعفا خواهیم کرد.<sup>۲</sup>

تصویب لوایحی چون اصلاحات ارضی و انجمن‌های ایالتی و ولایتی و انقلاب سفید، می‌توانست در ظاهر فریبنده باشد و حتی برای خود، پشتیبانانی نیز بیابد و با مانورهای تبلیغاتی رژیم هر ندای مخالفی را خاموش و سرکوب سازد، اما تصویب کاپیتولاسیون هیچ توجیه منطقی و تبلیغاتی نداشت.

رژیم شاه که به خوبی می‌دانست بازتاب عمومی این لایحه ننگین تا چه حد خطرناک خواهد بود، سانسور شدیدی بر رسانه‌های گروهی حاکم کرد تا هیچ‌گونه خبری در مورد لایحه کاپیتولاسیون به بیرون درز نیابد، ولی چند روزی از تصویب این لایحه نگذشته بود که مجله داخلی مجلس شورای ملی که متن کامل مذاکرات مجلس را در بر داشت به دست امام خمینی رسید.

طرح کاپیتولاسیون از جمله موضوعات بسیار مهمی بود که در سال ۱۳۴۳ مطرح شد.

۱. جیمز بیل، شیر و عقاب، ترجمه مهوش غلامی (تهران: کوبه، ۱۳۷۱)، ص ۲۲۰ و ۲۲۱.

۲. نک: حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲ (تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی،

۱۳۸۶)، ص ۳۶۳.



مسئله کاپیتولاسیون در مجلس شورا و مجلس سنا به طور کاملاً سری مطرح شده بود. در مجلس سنا بعضی اعتراض کرده و گفته بودند که نگذارید پرده‌ها بالا برود. این مسئله که امام چگونه از آن مجلس سری مطلع شد؛ من شنیده‌ام که پسر مرحوم آقا شیخ جواد عراقی که در مجلس منشی یا کارگزار بود، خبرهای مجلس را ایشان یا مستقیماً یا با واسطه به امام می‌رسانده است... روزی که امام از مسئله کاپیتولاسیون مطلع شدند خیلی ناراحت بودند و طی دو جلسه موضوع را با علما مطرح کردند، اما آنها ترتیب اثر ندادند و مسئله را سیاسی تلقی کردند و معتقد بودند که اگر دخالت کنند، مشکلاتی پیش می‌آید.<sup>۱</sup>

نهضت امام ماجرای دیگری را تجربه می‌کرد و گام روشن‌تری برای نشان دادن مسیر ضد استعماری خود برمی‌داشت. این مرحله، مرحله‌ای دیگر برای اثبات اهداف امام و پافشاری ایشان بر روی آن اهداف بود.

همه اقشار مردم اعم از دانشگاهی و روشنفکر و دیگران می‌دانستند که اگر در یک مملکتی بین دو نفر دعوایی رخ دهد که یک طرف آن دعوا، اتباع کشوری دیگر باشد، آن دعوا باید در همان مملکت بررسی و تحقیق شود و محاکمه باید در همان کشور انجام بگیرد، نه اینکه بردارند ببرند به یک کشور بیگانه و مسئله را در آنجا بررسی کنند. بسیار روشن بود که این قانون یک قانون کاملاً استعماری است که تنها به نفع آمریکا و اتباع آن کشور است. اصلاً به طور خیلی واضح و آشکار تسلط و نفوذ استعماری آمریکا را بر مجلسین و دولت ایران نشان می‌داد. خلاصه نقطه ضعف خیلی خوبی بود برای کوبیدن شاه و حکومت او. در واقع شرایط برای اعلام آشکار هدف امام که همان براندازی رژیم شاه و تشکیل حکومت اسلامی بود، به تدریج فراهم می‌شد. منتها اینها مسائلی است که باید به تدریج و آرام آرام مطرح شود و اکنون در این مرحله از قیام، قانون کاپیتولاسیون فرصت یک حمله سرنوشت‌ساز به پیکر رژیم را در اختیار رهبر

هوشمند نهضت قرار می‌داد.<sup>۱</sup>

امام خمینی برای افشای خیانت پشت پرده شاه و دولت تصمیم گرفت در روز چهارم آبان ۱۳۴۳ مصادف با میلاد حضرت فاطمه (س) سخنرانی نماید و اعلامیه‌ای تأثیرگذار منتشر کند. شاه که از تصمیم امام آگاه شد پیکی نزد ایشان فرستاد، ولی امام حاضر به پذیرفتن وی نشد و او ناچاراً با شهید حاج آقا مصطفی، فرزند بزرگ امام، ملاقات کرد و پیام شاه را رساند. او از قول شاه امام را از

حمله به امریکا بر حذر داشت و آن را کاری خطرناکتر و حتی مهم‌تر از حمله به شخص اول مملکت (شاه) دانست.<sup>۲</sup>

یکی از بزرگ‌ترین خیانت‌های حکومت پهلوی پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ - که زمینه‌ساز تبعید امام خمینی (ره) به خارج از کشور به شمار می‌رود - تصویب لایحه کاپیتولاسیون در مجلس شورای ملی بود.

آیت‌الله محلاتی درباره تصمیم امام جهت سخنرانی و عصبانیت ایشان از ماجرای کاپیتولاسیون می‌گوید:

قرار بود به مناسبت کاپیتولاسیون امام صحبت کند، ایشان خیلی عصبانی بود، وقتی ما رفتیم خدمتشان فرمود: این از آن اموری

است که ما باید دنبال کنیم و عزت اسلام را زنده کنیم. این قصه رأی زن‌ها نیست که آنها به ما وصله ارتجاعی بچسبانند، این قصه تقسیم اراضی نیست که به ما بگویند طرفدار مالکیت هستید، این مسئله‌ای است که تمام آزادیخواهان دنیا این مسئله را قبول

۱. خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، به کوشش محمدرضا احمدی، ج ۱ (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷)، ص ۲۱۱.

۲. محمدحسن رجبی، زندگینامه سیاسی امام خمینی «از آغاز تا هجرت به پاریس» (تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹)، ص ۲۴۹.

دارند که ما برای آزادی می‌جنگیم. ما هدفمان یک هدف ارتجاعی نیست. ما هدفمان این است که از زیر یوغ استعمار امریکا و اسرائیل بیرون بیاییم، ما می‌خواهیم یک ملت مستقل باشیم نه زیر یوغ استعمار امریکا که مستشارانش در مملکت ما هر چه جنایت می‌خواهند بکنند، بکنند و هیچ دستگاه قضایی حق نداشته باشد آنها را دستگیر کند.<sup>۱</sup>

امام بی‌اعتنا به تهدید نماینده شاه در روز مقرر سخنرانی تاریخی و حماسی خود را در جمع هزاران نفر از مؤمنان که در منزل ایشان گرد آمده بودند ایراد کرد. ایشان در ابتدا حالات روحی و ناراحتی شدید خود را از تصویب لایحه کاپیتولاسیون بیان داشت و به دنبال آن به بیان خیانت رژیم به ایرانیان با تصویب این موضوع پرداخت.

بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله و انا اليه راجعون. من تأثرات قلبی خودم را نمی‌توانم اظهار کنم. قلب من در فشار است؛ این چند روزی که مسائل اخیر ایران را شنیده‌ام خوابم کم شده، ناراحت هستم، قلبم در فشار است. با تأثرات قلبی روزشماری می‌کنم که چه وقت مرگ پیش بیاید. ایران دیگر عید ندارد، عید ایران را عزا کرده‌اند، عزا کردند و چراغانی کردند، عزا کردند و دسته‌جمعی رقصیدند. ما را فروختند، استقلال ما را فروختند و باز هم چراغانی کردند، پایکوبی کردند. اگر من به جای اینها بودم این چراغانی‌ها را منع می‌کردم، می‌گفتم بپرق سیاه بالای سر بازارها بزنند، بالای سرخانه‌ها بزنند، چادر سیاه بالا ببرند. عزت ما پایکوب شد، عظمت ایران از بین رفت، عظمت ارتش ایران را پایکوب کردند. قانونی در مجلس بردند؛ در آن قانون اولاً ما را ملحق کردند به پیمان وین<sup>۲</sup> و

۱. خاطرات و مبارزات شهید محلاتی (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶)، ص ۶۴.

۲. قرارداد وین یک قرارداد چند جانبه بین‌المللی است که در ژوئن ۱۹۶۱ در شهر وین به تصویب رسید. پس از مباحثات و مذاکرات سازمان ملل متحد درباره این قرارداد، کشور ایران نیز آن را امضا کرد. طبق این قرارداد، مأموران سیاسی کشورهای امضاکننده قرارداد در خاک یکدیگر از مصونیت قضایی برخوردار بودند و کشور میزبان قانوناً نمی‌توانست آنها را محاکمه کند. بر اساس این قرارداد چند جانبه، محاکمه مأموران سیاسی مجرم در یک کشور دیگر بر اساس قوانین کشور خودش بود و مأموران سیاسی از پرداخت تمام عوارض شخصی،

ثانیا الحاق کردند به پیمان وین! که تمام مستشاران نظامی امریکا با خانواده‌هایشان، با کارمندان فنی‌شان، با کارمندان اداری‌شان، با خدمه‌شان، با هر کس که بستگی به آنها دارد، اینها از هر جنایتی که در ایران بکنند مصون هستند. اگر یک خادم امریکایی، اگر یک آشپز امریکایی مرجع تقلید شما را در وسط بازار ترور کند، زیر پا منکوب کند، پلیس ایران حق ندارد جلوی او را بگیرد! دادگاه‌های ایران حق ندارند محاکمه کنند! بازپرسی کنند! باید برود امریکا! آنجا در امریکا ارباب‌ها تکلیف را معین کنند! دولت سابق این تصویب را کرده بود و به کسی نگفت. دولت حاضر این تصویب‌نامه را در چند روز پیش از این برد به مجلس و در چند وقت پیش از این به سنا بردند و با یک قیام و قعود مطلب را تمام کردند و باز نفسشان در نیامد. در این چند روز این تصویب‌نامه را بردند به مجلس شورا و در آنجا صحبت‌هایی کردند. مخالفت‌هایی شد.

سپس به بیان علل پذیرش این ننگ از سوی مقامات کشور پرداخت و به فرمایشی و غیر قانونی بودن مجلس اشاره کرد. امام در بیانات خود به بیان تعهدات دولت امریکا<sup>۱</sup> در قبال تصویب کاپیتولاسیون پرداخت. افشای این موضوع که امریکا حتی تصور آن را هم نمی‌کرد؛ شکست بزرگی برای امریکا و دلیل محکمی دیگر برای ملت ایران در مبارزه با امریکا بود.

... لکن مطلب را گذراندند، با کمال وقاحت گذراندند، دولت با کمال وقاحت از این امر ننگین طرفداری کرد. ملت ایران را از سگ‌های امریکا پست‌تر کردند... چرا؟ برای اینکه می‌خواستند وام بگیرند از امریکا، امریکا گفت این کار باید بشود (لابد این جور است) ... مع‌ذلک، ایران خودش را فروخت برای این دلارها، ایران استقلال ما را فروخت، ما را جزء دول مستعمره حساب کرد، ملت مسلم ایران را پست‌تر از وحشی‌ها در دنیا معرفی کرد... ما با این مصیبت چه بکنیم؛ روحانیون با این مطالب چه بکنند به کجا پناه ببرند عرض خودشان را به چه مملکتی برسانند. سایر ممالک خیال می‌کنند که ملت ایران است، این

مالی، مملکتی و شهری معاف بودند.

۱. امریکا در قبال تصویب این قانون با اعطای وام ۲۰۰ میلیون دلاری به ایران جهت خرید سلاح از آن کشور موافقت نموده بود.

ملت ایران است که این قدر خودش را پست کرده است، نمی دانند این دولت ایران است، این مجلس ایران است، این مجلس است که هیچ ارتباطی به ملت ندارد، این مجلس، سرنیزه است و این مجلس چه ارتباطی به ملت ایران دارد، ملت ایران به اینها رأی ندادند، علمای تراز اول، مراجع، بسیاریشان تحریم کردند انتخابات را، ملت تبعیت کرد از اینها رأی نداد؛ لکن زور سرنیزه اینها را آورد در این کرسی نشاند.

همچنین ضمن اشاره به تلاش‌های رژیم برای از میان برداشتن روحانیان و ایجاد تفرقه بین آنان، مطالبی درباره دلایل لزوم دخالت روحانیان در امور سیاسی کشور فرمودند:

... رفاه حال ملت به این است که روحانیون را از بین ببرند! همین‌طور است، اگر نفوذ روحانیون باشد نمی‌گذارد این ملت اسیر انگلیس یک وقت باشد، اسیر امریکا یک وقت باشد. اگر نفوذ روحانیون باشد نمی‌گذارد که اسرائیل قبضه کند اقتصاد ایران را، نمی‌گذارد که کالاهای اسرائیل در ایران بدون گمرک فروخته بشود... اگر نفوذ روحانیون باشد توی دهن این دولت می‌زنند، توی دهن این مجلس می‌زنند، وکلای این مجلس بیرون می‌کنند. اگر نفوذ روحانیون باشد تحمیل نمی‌تواند بشود یک عده از وکلای سرنوشت یک مملکتی که حکومت کنند. اگر نفوذ روحانیون باشد نمی‌گذارد یک دست‌نشانده امریکایی این غلطها را بکند، بیرونش می‌کنند از ایران. نفوذ ایرانی، نفوذ روحانی مضر به حال ملت است؛ نخیر! مضر به حال شماست، مضر به حال شما خائن‌هاست نه مضر به حال ملت. شما دیدید با نفوذ روحانی نمی‌توانید هر کاری را انجام دهید، هر غلطی را بکنید، می‌خواهید نفوذ روحانی را از بین ببرید. شما گمان کردید که با صحنه‌سازی‌ها می‌توانید که بین روحانیون اختلاف بیندازید؛ نمی‌توانید... روحانیون با هم هستند.

امام در قسمتی از سخنرانی، هشدارهای تکان‌دهنده و تاریخی خود را خطاب به قشرهای مختلف برای حفظ اسلام بیان داشت. ایشان در طول سخنرانی بارها به دولت امریکا و دست‌نشانده‌گانش در ایران حمله نمود و دولت ایران را نوکر امریکا معرفی کرد:

... آقا من اعلام خطر می‌کنم، ای ارتش ایران! من اعلام خطر می‌کنم، ای سیاسیون ایران!

من اعلام خطر می‌کنم، ای بازرگانان! من اعلام خطر می‌کنم، ای علمای ایران! ای مراجع اسلام! من اعلام خطر می‌کنم، ای فضلا! ای طلاب! ای مراجع! ای آقایان! ای نجف! ای قم! ای مشهد! ای تهران! ای شیراز! من اعلام خطر می‌کنم، خطر دار است، معلوم می‌شود زیر پرده چیزهایی است و ما نمی‌دانیم. در مجلس گفتند نگذارید پرده‌ها بالا برود، معلوم می‌شود برای ما خواب‌ها دیده‌اند. از این بدتر چه خواهند کرد. نمی‌دانم از اسارت بدتر چه؟ از ذلت بدتر چه؟ ... نظامیان امریکایی، مستشاران نظامی امریکایی به شما چه نفعی دارند آقا اگر این مملکت اشغال امریکاست پس چرا این قدر عربده می‌کشید، پس چرا این قدر دم از ترقی می‌زنید اگر این مستشاران نوکر شما هستند پس چرا از ارباب‌ها بالاترشان می‌کنید، پس چرا از شاه بالاترشان می‌کنید، اگر نوکرند مثل سایر نوکرها با آنها عمل کنید، اگر کارمند شما هستند؛ مثل سایر ملل که با کارمندانشان عمل می‌کنند شما هم عمل کنید. اگر مملکت ما اشغال امریکاییست پس بگویید، پس ما را بردارید بریزید بیرون از این مملکت... آقا فکری بکنید برای این مملکت، فکری بکنید برای این ملت. هی قرض روی قرض بیاورید! هی نوکر بشوید! البته دلار نوکری هم دارد، دلارها را شما می‌خواهید استفاده کنید نوکریش را ما بکنیم.

آن‌گاه امام از همه خواست تا در مقابل این قانون ننگین و اسارت‌بار بایستند و سپس به

معرفی ماهیت حقیقی استعمارگران به ویژه دولت امریکا و نقشه‌های آنان پرداخت:

... نباید گفت اینها را آن آقایانی که می‌گویند که باید خفه شد، اینجا هم باید خفه شد اینجا هم خفه بشویم ما را بفروشند و خفه بشویم، قرآن ما را بفروشند و خفه بشویم، والله گناهکار است کسی که داد نزند، والله مرتکب کبیره است کسی که فریاد نکند. ای سران اسلام به داد اسلام برسید، ای علمای نجف به داد اسلام برسید، ای علمای قم به داد اسلام برسید، رفت اسلام. ای ملل اسلام! ای سران ملل اسلام! ای رؤسای جمهور ملل اسلامی! ای سلاطین ملل اسلامی! ای شاه به داد خودت برس، به داد همه ما برسید. ما زیر چکمه امریکا برویم چون ملت ضعیفی هستیم! چون دلار نداریم! امریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از امریکا بدتر، شوروی از هر دو بدتر، همه از هم بدتر، همه از هم پلیدتر.

اما امروز سر و کار ما با این خبیث‌هاست، با امریکاست. رئیس‌جمهور امریکا بدانند، بدانند این معنا را که منفورترین افراد دنیاست پیش ملت ما، امروز منفورترین افراد بشر است پیش ملت ما، یک همچنین ظلمی به دولت اسلامی کرده است. امروز قرآن با او خصم است، ملت ایران با او خصم است. دولت امریکا بدانند این مطلب را، ضایع کردند او را در ایران، خراب کردند او را در ایران.

امام در ادامه سخنان پربار خود آینده ایران و گسترش دخالت‌های امریکا را در کشور گوشزد نمود و با بیان مطالبی درباره لزوم اعتراض به این خیانت رژیم سخنان خود را به پایان رساند:

... الان در مملکت ما به دست رجال سیاسی که وطنخواه باشند چیزی نیست، در دست آنها چیزی نیست، ارتش هم بدانند یکی‌تان را بعد از

همواره بیشترین نفوذ بیگانگان از طریق کاپیتولاسیون بوده و از این راه و تحمیل عمال و کارگزاران بیگانه، جنایات فجیعی در این سرزمین انجام گرفته است.

دیگری کنار می‌گذارند، دیگر برای شما آبرو گذاشتند برای نظام شما آبرو گذاشتند... اگر من بودم استعفا می‌کردم، اگر من نظامی بودم استعفا می‌کردم، من این ننگ را قبول نمی‌کردم، اگر من وکیل مجلس بودم استعفا می‌کردم... آقایان موظفانند ملت را آگاه کنند، علما موظفانند ملت را آگاه کنند، ملت موظف است که در این امر صدا در بیاورد، با آرامش عرض برساند، به مجلس اعتراض کند، به دولت اعتراض کند که چرا یک همچنین کاری کردید چرا ما را فروختید مگر ما بنده شما هستیم؟ شما که وکیل ما نیستید، وکیل هم بودید، اگر خیانت کردید به مملکت خود به خود از وکالت بیرون می‌روید، این خیانت به مملکت است... خداوندا امور مسلمین را اصلاح کن. خداوندا دیانت مقدسه اسلام را عظمت به آن عنایت فرما. خدایا اشخاصی که خیانت می‌کنند به این آب و ملک، خیانت می‌کنند به اسلام، خیانت می‌کنند به قرآن، آنها را نابود کن.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.<sup>۱</sup>

امام علاوه بر این سخنرانی اعلامیه‌ای منتشر و بار دیگر به افشای خیانت شاه، دولت و مجلس پرداخت. امام در این اعلامیه کاپیتولاسیون را «سند بردگی ملت ایران»، «اقرار به مستعمره بودن ایران» و «ننگین‌ترین و موهن‌ترین تصویب‌نامه غلط دولت‌های بی‌حیثیت» نامید. در قسمت‌هایی از اعلامیه امام آمده است:

... آیا ملت ایران می‌داند در این روزها در مجلس چه گذشت؟ می‌داند بدون اطلاع ملت و به طور قاچاق چه جنایتی واقع شد؟ می‌داند مجلس، به پیشنهاد دولت، سند بردگی ملت ایران را امضا کرد، اقرار به مستعمره بودن ایران نمود؟ سند وحشی بودن ملت مسلمان را به امریکا داد؟ قلم سیاه کشید بر جمیع مفاخر اسلامی و ملی ما؟ قلم سرخ کشید بر تمام لاف و کزاف‌های چندین ساله سران قوم؟ ایران را از عقب‌افتاده‌ترین ممالک دنیا پست‌تر کرد؟ اهانت به ارتش محترم ایران و صاحب‌منصبان و درجه‌داران نمود؟ حیثیت دادگاه‌های ایران را پایمال کرد؟ به ننگین‌ترین تصویب‌نامه دولت سابق، با پیشنهاد دولت حاضر، بدون اطلاع ملت، با چند ساعت صحبت‌های سری، رأی مثبت داد؟ ... امروز که دولت‌های مستعمره یکی پس از دیگری با شهادت و شجاعت، خود را از تحت فشار استعمار خارج می‌کنند و زنجیرهای اسارت را پاره می‌کنند، مجلس مترقی ایران با ادعای سابقه تمدن ۲۵۰۰ ساله، با لاف هم‌ردیف بودن با ممالک مترقیه، به ننگین‌ترین و موهن‌ترین تصویب‌نامه غلط دولت‌های بی‌حیثیت رأی می‌دهد و ملت شریف ایران را پست‌ترین و عقب‌افتاده‌ترین ملل به عالم معرفی می‌کند؛ و با سرافرازی هر چه تمام‌تر، دولت از تصویب‌نامه غلط دفاع می‌کند و مجلس رأی می‌دهد... آیا ملت ایران می‌داند که افسران ارتش به جای سوگند به قرآن مجید، «سوگند به کتاب آسمانی که به آن اعتقاد داریم» یاد کرده‌اند؟ این همان خطری است که کرارا تذکر داده‌ام: خطر برای قرآن مجید؛ برای اسلام عزیز؛ خطر برای مملکت اسلام؛ خطر برای استقلال کشور. من نمی‌دانم



دستگاه جبار از قرآن کریم چه بدی دیده است، از پناه به اسلام و قرآن چه ضرری برده است که این قدر پافشاری برای محو اسم آن می‌کند. اگر پناه به قرآن و اسلام بیاورید، اجنبی به خود اجازه نمی‌دهد که از شما سند بردگی بگیرد؛ اجازه نمی‌دهد که مفاخر ملی و اسلامی شما پایمال شود. جدا بودن ملت از هیئت حاکمه، برخوردار نبودن آنها از پشتیبانی ملت، این مصیبت‌ها را پیش می‌آورد. اکنون من اعلام می‌کنم که این رأی ننگین مجلسین مخالف اسلام و قرآن است، و قانونیت ندارد؛ مخالف رأی ملت مسلمان است و کلاهی مجلسین وکیل ملت نیستند؛ و کلاهی سرنیزه هستند! رأی آنها در برابر ملت و اسلام و قرآن هیچ ارزشی ندارد. و اگر اجنبی‌ها بخواهند از این رأی کثیف سوء استفاده کنند، تکلیف ملت تعیین خواهد شد... دنیا بداند که هر گرفتاری‌ای که ملت ایران و ملل مسلمین دارند، از اجانب است؛ از امریکاست. ملل اسلام از اجانب عموماً و از امریکا خصوصاً متنفر است. بدبختی دول اسلامی از دخالت اجانب در مقدرات آنهاست... اینجانب، که یک نفر از خدمتگزاران علمای اعلام و ملت اسلام هستم، در موقع خطیر و برای مصالح بزرگ اسلامی حاضرم برای کوچک‌ترین افراد تواضع و کوچکی کنم، تا چه رسد به علمای اعلام و مراجع عظام - کثرالله امثالهم. لازم است جوان‌های متعصب و طلاب تازه‌کار از زبان و قلم خود جلوگیری کنند؛ و در راه اسلام و هدف مقدس قرآن از اموری که موجب تشمت و تفرقه است خودداری نمایند. علمای اعلام برای خاتمه دادن به هرج و مرج و بی‌نظمی‌ها در فکر اصلاح عمومی هستند، اگر دولت‌ها مجال فکر به ما بدهند؛ اگر گرفتاری‌هایی که از ناحیه هیئت حاکمه پیش می‌آید و ناراحتی‌های روحی مجال تصفیه و اصلاح داخلی به ما بدهد. این نحو گرفتاری‌هاست که ما را از مسیر خود، که مسیر تصفیه حوزه‌ها و اصلاح همه‌جانبه است، باز می‌دارد. با احساس خطر برای اسلام و قرآن کریم، برای ملت و ملیت مجال تفکر در امور دیگر باقی نمانده... امروز اقتصاد ایران به دست امریکا و اسرائیل است و بازار ایران از دست ایرانی و مسلم خارج شده است و غبار ورشکستگی و فقر به رخسار بازرگان و زارع نشسته است؛ و اصلاحات آقایان، بازار سیاه برای امریکا و اسرائیل درست کرده است؛ و کسی نیست

که به داد ملت فقیر برسد...<sup>۱</sup>

به دنبال سخنرانی امام علی‌ه کاپیتولاسیون، آیت‌الله مرعشی نجفی، سید محمدصادق روحانی و سید کاظم شریعتمداری نیز سخنانی ایراد کردند. اعلامیه‌هایی نیز از سوی آیت‌الله روحانی و سید حسن قمی در انتقاد از احیای کاپیتولاسیون منتشر شد.

حجت‌الاسلام فلسفی طی نامه‌ای به امام خمینی، سخنرانی تاریخی ایشان را مفید و تأثیر برانگیز توصیف کرد:

محضر مقدس حضرت مستطاب آیت‌الله حاج آقا روح‌الله خمینی متع‌الله المسلمین بطول  
بقائه الشریف

به عرض محترم عالی می‌رساند به خواست خداوند پس فردا روز پنجشنبه برای مدت ده روز عازم یزد هستم. بدین وسیله از حضرت آیت‌الله تودیع نموده و با استظهار به دعای خیر آن حضرت از تهران خارج می‌شوم.

مطالب سودمند مؤثری که در سخنرانی اخیر مورد بحث قرار گرفت از هر جهت مفید و در افکار طبقات مردم حسن اثر کامل داشت و با اشاره‌ای که در ضمن سخن به روابط روحانیین و هماهنگی آنان فرموده بودید پیوستگی‌ها را محکم‌تر و قطعاً صفوف مسلمین را فشرده‌تر خواهد نمود. از خداوند بزرگ طول عمر و سلامت حضرت آیت‌الله را در دفاع از حریم اسلام و حفظ آبرو و عز مسلمین خواستارم.

محمدتقی فلسفی ۸۳/۸/۵<sup>۲</sup>

علما و روحانیان طی مخابره تلگرام‌ها و ارسال نامه‌هایی به هیئت حاکمه، الغای سریع کاپیتولاسیون را خواستار شدند. شماری از روحانیان و وعاظ در این رابطه دستگیر و زندانی گشتند. در ۹ آبان حسنعلی منصور در مجلس سنا درباره کاپیتولاسیون توضیحاتی داد و ادعا

۱. همان، ص ۴۱۴-۴۰۹.

۲. خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، به کوشش علی دوانی (تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲)، ص ۲۱۵.

کرد ایران با دادن مصونیت سیاسی به چند مستشار نظامی کوچک‌ترین زیانی به ملت نمی‌رساند!

### ◆ تبعید امام خمینی؛ اثبات وطن‌فروشی درباریان

اگر مملکت ما اشغال امریکایی است، پس بگویید! پس ما را بردارید بریزید بیرون از این مملکت!

افشاگری‌ها و سخنرانی‌های امام خمینی باعث گردید رژیم ستمشاهی که از امریکا و ایادی آن دستور می‌گرفت ایشان را از ایران تبعید نماید. در نخستین دقایق بامداد ۱۳ آبان ۱۳۴۳، عده‌ای کماندو و چترباز وارد منزل امام خمینی شدند، ایشان را دستگیر و روانه تهران کردند و مستقیماً وارد فرودگاه شدند؛ امام به ترکیه تبعید شد.

افشاگری‌ها و سخنرانی‌های امام خمینی باعث گردید رژیم ستمشاهی که از امریکا و ایادی آن دستور می‌گرفت ایشان را از ایران تبعید نماید. در نخستین دقایق بامداد ۱۳ آبان ۱۳۴۳، عده‌ای کماندو و چترباز وارد منزل امام خمینی شدند، ایشان را دستگیر و روانه تهران کردند و مستقیماً وارد فرودگاه شدند؛ امام به ترکیه تبعید شد.

هوایمایی که امام را به ترکیه می‌برد در ساعت ۱۱:۳۰ صبح در فرودگاه آنکارا بر زمین نشست. مأموران امنیتی ترکیه که در فرودگاه به استقبال آمده بودند، امام را به هتل بلوار پالاس، طبقه چهارم، اتاق شماره ۵۱۴ بردند. فردای آن روز (۱۴ آبان) در ساعت ۲ بعد از ظهر، امام را به یکی از ساختمان‌های فرعی خیابان آتاتورک منتقل کردند تا او را از دید خبرنگاران داخلی و خارجی آن کشور که به دنبال خبر تبعید او به ترکیه، سخت کنجکاو شده بودند، دور نگه دارند و سرانجام در تاریخ ۲۱ آبان ماه ۴۳ او را به شهر

بورسا، واقع در ۴۶۰ کیلومتری غرب آنکارا انتقال دادند.<sup>۱</sup>

پس از تبعید امام خمینی اطلاعیه‌ای از سوی ساواک در رادیو پخش شد و در مطبوعات به چاپ رسید.

طبق اطلاعیه مؤثق و شواهد و دلایل کافی چون رویه آقای خمینی و تحریکات مشارالیه بر علیه منافع ملت و امنیت و استقلال و تمامیت ارضی کشور تشخیص داده شد، لذا در تاریخ ۱۳ آبان ماه ۱۳۴۳ از ایران تبعید گردید.

سازمان اطلاعات و امنیت کشور<sup>۲</sup>

این اطلاعیه نشان‌دهنده نقض قانون اساسی، موازین بین‌المللی و حقوق بشر است و نمایانگر آن است که ساواک بالاتر از دستگاه‌های قضایی و اجرایی قرار دارد و می‌تواند مرجع تقلید را که طبق قانون از هر گونه تعرض مصون است؛ بدون انجام محاکمه - حتی محاکمه‌ای فرمایشی - از کشور تبعید کند.

«من به جرم دفاع از استقلال و وطن تبعید می‌شوم.» این نخستین جمله‌ای است که امام در حال تبعید به ترکیه و در هواپیما خطاب به یکی از مأموران همراه خود فرمودند.<sup>۳</sup> همان روز سید مصطفی خمینی در حالی که برای مشورت و تلاش برای آزادی امام خمینی در منزل آیت‌الله مرعشی نجفی به سر می‌برد؛ دستگیر و به زندان قزل‌قلعه تهران انتقال یافت.

#### ◆ ادامه مبارزات در غیاب رهبر نهضت

دستگیری و تبعید امام موج خشم و نگرانی را در مجامع مذهبی کشور پدید آورد. حوزه‌های علمیه درس خود را تعطیل کردند. ائمه جماعات در شهرستان‌های مختلف در اعتراض به تبعید امام از برگزاری نماز جماعت خودداری نمودند. ملت غیور و فداکار ایران در برخی اماکن

۱. روحانی، همان، ص ۱۰۵۶ و ۱۰۵۷.

۲. نک: باقر عاقلی، روزشمار تاریخ ایران «از مشروطه تا انقلاب اسلامی»، ج ۲ (تهران: گفتار، ۱۳۷۰)، ص ۱۸۰.

۳. رجبی، همان، ص ۲۷۵.

دست به اعتصاب و تظاهرات زدند. در تهران، قم و برخی دیگر از شهرستان‌ها بازار تعطیل شد. «پس از تبعید امام تا مدت‌ها جای امام معلوم نبود و در بین مردم شایعاتی مبنی بر اینکه امام را به اسرائیل یا آلمان یا ترکیه برده‌اند، وجود داشت.»<sup>۱</sup>

حوزه علمیه قم اعلامیه‌ای در این رابطه منتشر کرد. در اصفهان نیز شبنامه‌ای توزیع شد که مردم را به تعطیل عمومی در روز ۱۶ آبان ۱۳۴۳ دعوت می‌کرد. حوزه علمیه خرم‌آباد طی نامه‌ای سرگشاده به علمای قم نگرانی خود و اهالی لرستان را از تبعید امام خمینی بیان داشتند. روحانیان بهبهانی مقیم قم با ارسال نامه‌ای به رئیس‌جمهور ترکیه مقام علمی و روحانی امام را گوشزد کردند و مسئولیت دولت آن کشور را در قبال ایشان یادآور شدند. شماری از روحانیان تهران نیز طی نامه‌ای به سفیر ترکیه در تهران، پشتیبانی خود را از امام خمینی اعلام داشتند.

به دنبال تبعید امام روزنامه‌های وابسته به دربار شروع به اهانت و هتاک‌ها به ایشان کردند و تلاش نمودند آثار سخنان ماندگار ایشان را خنثی کنند. نمایندگان مجلس نیز برای اثبات شاهدوستی خود به بدگویی امام پرداختند و کاپیتولاسیون و دریافت وام دویست میلیون دلاری از آمریکا را از افتخارات ملت ایران برشمردند.

این اهانت‌ها نیز با واکنش سریع و توفانی مردم روبه‌رو شد. اعلامیه‌های پرباری در پاسخ به این اقدامات رژیم از سوی روحانیان و مردم صادر شد. اعلامیه آیت‌الله سید حسن قمی یکی از آن اعلامیه‌ها بود که گویای تمام جنایات رژیم، خفقان حاکم بر کشور، تبعید بی‌رحمانه و غیر قانونی امام خمینی، محدودیت‌ها و مشکلات علما، روحانیان و مردم مبارز و اوضاع نامناسب اقتصادی کشور بود. در قسمت‌هایی از اعلامیه ایشان آمده است:

ملت مسلمان ایران. همه می‌دانید که دستگاه جبار و هیئت حاکمه ایران در تعقیب جنایات چند ساله خود در این دو ماه اخیر چه جنایات و حوادث ناگوار دیگری به وجود

آورده و چه ضرباتی بر پیکر قرآن مجید و اسلام و استقلال و اقتصاد مملکت وارد آورده است. همه می‌دانید یکی از مراجع بزرگ تقلید حضرت آیت‌الله خمینی را که از حق شرعی و قانونی خود استفاده کرده و از خیانت‌های هیئت حاکمه پرده برمی‌داشت به خارج ایران تبعید کردند و این تبعید تنها به جرم دفاع معظم‌له از حریم دین و قرآن و دفاع از استقلال و عظمت مملکت، دفاع از مال و جان و نوامیس و آبروی ملت ایران، به جرم بیان حق و حقیقت و آشکار نمودن خودسری‌ها و خیانت‌های پشت پرده مسئولین امور صورت گرفته است. آیت‌الله خمینی تبعید شدند زیرا عموم ملت را از خیانت بزرگی که اولیای امور مرتکب شده بودند و می‌خواستند مستور و زیر پرده بماند آگاه ساخت. اکنون دیگر همه ملت می‌دانند که چگونه لایحه شرم‌آوری را مجلسین تحمیلی در نهایت شتابزدگی بنا به پیشنهاد دولت تصویب کرد که مستشاران نظامی امریکا در ایران محاکمه نشوند؛ یعنی در واقع هر مستشار امریکایی می‌تواند هر عمل غیر قانونی و هر جنایتی را که بخواهد در ایران انجام دهد و هیچ مقامی حق اعتراض یا محاکمه آنها را ندارد... جای بسی تعجب و تأسف است در کشوری که مراجع عالیقدر دینی که حتی به حکم قانون اساسی فوق قوه مقننه‌اند، برای بیان سخنان منطقی و قانونی خود در دفاع از حریم دین و قرآن و دفاع از حقوق این ملت بی‌پناه دارای مصونیت نباشند. در کشوری که هیچ‌گونه آزادی در حدود قانون برای طبقات بیدار و رجال علمی و افراد زنده و متفکر کشور در دفاع از حقوق دینی و قانونی خود و ملت ایران وجود ندارد؛ در چنین کشوری مجلسین تحمیلی بنا به پیشنهاد دولت به مستشاران امریکایی در برابر هر گونه جنایت و تجاوزی که اراده کنند مصونیت بدهد؛ هر چند باید گفت از دولت و نمایندگان که فرمایشی و تحمیلی باشند و با اراده ملت به وجود نیامده باشند جز این انتظار نمی‌توان داشت. مجلسینی که حتی یک بار هم در برابر تجاوزات صریح دولت نسبت به حقوق ملت مقاومت نکرد، مجلسینی که تمام نقشه‌های شوم دولت را به صورت لایحه تصویب نمود، مجلسینی که عمل دولت را در گرفتن دو بیست میلیون دلار وام امریکا در برابر سود بسیار سنگین با استقبال تصویب نمود؛ پس از چند روز دیگر

باز مشغول به رسیدگی به لایحه گرفتن هفتاد و شش میلیون مارک از دولت آلمان غربی گردید و بدین وسیله ملت ایران را برای سالیان دراز تا کلوگاه در زیر بار قرض‌های سنگین و سودهای کمرشکن آن قرار داد... دولت و مجلسین انتصابی گویا دست به دست یکدیگر داده و هنوز در صدد به وجود آوردن پرتگاه‌های سهمگین دیگری به منظور نابودی ملت ایران هستند. راستی جای تعجب است رفتاری که دولت و مجلسین فرمایشی نسبت به ملت مسلمان ایران می‌کنند کمتر از رفتار دولت‌های بیگانه با اسرای جنگی نیست. در این ایام سخت زمستان با وجود هزینه‌های کمرشکن زندگی و نبودن کار به حد کافی در کشور و رکود وحشت‌بار بازار و مراکز اقتصاد و خلاصه در این شرایطی که سایه شوم و فقر و بدبختی بر سر همه مردم افتاده است، در چنین موقعیت خطرناک و حساسی به جای آنکه دولت و مجلسین در صدد تأمین آسایش و رفع نگرانی‌های اقتصادی و پایین آوردن هزینه زندگی و تولید منابع درآمد برای ملت باشند روز به روز با بالا بردن کالاهایی که مورد احتیاج عموم و در اختیار آنهاست و وضع مالیات‌های سنگین دردی بر دل‌های بی‌درمان دیگر این ملت مسلمان رنج‌دیده ایران افزوده و یک قدم او را به پرتگاه سقوط و نیستی نزدیک‌تر می‌سازد... اینها همان جنایاتی که برای اجرای آنها استعمار مجبور شد آیت‌الله خمینی را به خارج کشور تبعید کند و مراجع بزرگ دینی را در منازلشان محصور و زندانی نمایند و روابط آنان را با مردم قطع سازند و خفقان در کشور ایجاد نمایند. حکومت وحشت و ترس در پناه سرنیزه و زور به وجود آمد تا شاید بتواند صدای روحانیت را خفه سازد و جلوی بیداری ملت را بگیرد... آری! اگر دست‌های ناپاک آنان به خون ملت و تجاوز به مصالح دینی و به حقوق مردم، آلوده نبود، اگر پرونده کارنامه حکومت آنها سیاه و تاریک نبود، چرا از گویندگان مذهبی و اطباء اجتماع یعنی مراجع بزرگ تقلید که زبان واقعی ملت مسلمان هستند و دردهای درونی آنان را بیان می‌کنند تا این درجه ترس و وحشت دارند تا آنجا که مراجع بزرگ را از ملت ایران دور سازند و یا در محاصره شدید نگاه دارند تا مبادا صدای آنها به ملت برسد یا آنکه مراجع دینی برای نشر مقاصد مصلحانه

خود نه رادیو در اختیار دارند و نه مجلات و روزنامه‌ها و نه وسایل طبع در اختیار آنهاست؛ ولی دستگاه جبار همه این وسایل را به طور کامل در اختیار دارد و علاوه اسلحه و تمام قوای نظامی در اختیار آنهاست. این نیست مگر ترس و وحشت از آگاه شدن ملت بر گوشه از ناپاکی‌ها و قانون‌شکنی‌ها و بیدادگری‌های آنان و از همه عجیب‌تر آنکه با این همه ناپاکی و آلودگی باز به نویسندگان مزدور و جراید جیره‌خوار خود دستور می‌دهند تا به روحانیت اهانت کنند، مسبب حوادث جانگداز پانزده خرداد و بعضی حوادث ناگوار دیگر را روحانیت بدانند. ولی مردم مسلمان به خوبی چهره‌های حقیقی کشتارکنندگان عمومی و مسببین این حوادث را می‌شناسند. آنها و تمام عمال استعمار باید بدانند که تنها در برابر ملت ایران خائن و مجرم شناخته شده و محکوم‌اند بلکه خداوند منتقم در کمیگاه آنهاست «ان ربک لبالمرصاد» ما ضمن دعوت عموم مردم به استمداد و عرض حاجت از پیشگاه حضرت احدیت جل شأنه و توسل به مقام ولایت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف از همه طبقات انتظار داریم که با حفظ کمال آرامش و نظم از طریق قانون برای لغو این لوایح استعماری که با حیثیت و آبرو و استقلال و آزادی و اقتصاد ملت مسلمان ایران غیر قابل سازش است با تمام قوا بکوشند تا بدین وسیله حداقل وظیفه مذهبی و ملی خود را انجام و دین خود را به این کشور اسلامی ادا کرده باشند...

رژیم پهلوی در مقابل این اقدامات مبارزان بار دیگر ماهیت وحشی و دیکتاتور خود را عیان ساخت و شروع به دستگیری و حبس علما و روحانیان نمود. اقدامات رژیم باعث شد مردم به فعالیت‌های گسترده‌تری دست بزنند و بار دیگر شاه و دولت تلاش کردند با ترفندهای فریبنده از خشم عمومی بکاهند.

منصور با حضور در مجلس سنا و بیان مطالبی درباره کاپیتولاسیون سعی در آرام نمودن مردم و توجیه اقدام وطن‌فروشانه خود و شاه داشت.

... رجال معظمی که در اینجا تشریف دارید، شما با یک افکار پاک و با یک تجربه وسیع و با یک دنیا خدمت به این محل آمده‌اید و در اینجا ناظر خدمات دولت هستید و تدابیر و



راهنمایی‌ها و ارشادی که در این نه ماه دولت از مجلس سنا کسب کرده است به قدری مغتنم است که بنده در مقابل چنین مجمعی جز اظهار تشکر و اطمینان، نمی‌توانم عرض دیگری بکنم؛ ولی آنچه در خارج می‌گذرد و آنچه مغرضان و حسودان به شایعه می‌پردازند چنان‌که در یک موردی به طور مثال عرض می‌کنم نسبت به مصونیت سیاسی عده‌ای از مستشاران نظامی آمریکا که در خدمت دولت ایران هستند، چه حرف‌ها که نزدند. این واقعا برای این کشور که با این ثبات و آرامش هست به نظر بنده قدری مذبحخانه و به قدری مغرضانه است که احتیاجی به دفاع ندارد... ولی بنده در اینجا امروز به استحضار مجلس سنا می‌رسانم، با وجود اینکه این قانون از مجلسین گذشت و ابلاغ شد و دولت مجری آن است، ولی با مذاکراتی که با مقامات امریکایی به عمل آمد از طرف دولت آمریکا موافقت شد که نسبت به هر موردی که دولت ایران تشخیص بدهد که ضرورت داشته باشد، دولت آمریکا موافقت خواهد کرد که نسبت به آن فرد سلب مصونیت سیاسی بکند. در حقیقت این یک مسئله‌ای است که ما فقط نسبت به خدمتگزارانی در ارتش ایران حقوقی قائل هستیم با حق اینکه هر موقع ضروری تشخیص بدهیم این مصونیت را سلب بکنیم و دولت آمریکا این موافقت را اعلام کرده است و بنده امروز در مجلس سنا با اعلام آن احساس افتخار می‌کنم تا دیگر وسیله به دست حسودان و بدبینان داده نشود...<sup>۱</sup>

در شرایطی که حسنعلی منصور با وعده‌های دروغین - موافقت دولت آمریکا با سلب مصونیت سیاسی برخی اتباع امریکایی در صورت تشخیص دولت ایران - سعی در آرام نمودن اوضاع داشت، سید مصطفی خمینی از زندان آزاد گردید تا این امید در مردم پدید آید که کاپیتولاسیون لغو شده است و امام خمینی به کشور بازمی‌گردد.

سید مصطفی خمینی پس از گذراندن ۵۷ روز در زندان، ۸ دی ۱۳۴۳ از زندان آزاد و رهسپار قم گشت. پیش از آزادی سرهنگ مولوی - رئیس ساواک تهران - نزد وی آمده و

۱. نک: روحانی، همان، ص ۱۰۹۵ و ۱۰۹۶.

پیشنهاد داد که اگر بخواهد می‌تواند به ترکیه نزد امام برود. حاج آقا مصطفی که نگران وضعیت پدرش بود با این پیشنهاد موافقت کرد؛ ولی پس از مشورت با اساتید و فضلاء حوزه علمیه قم از این موضوع منصرف شد.

سرهنگ مولوی و چند تن دیگر با وی تماس گرفتند و خواستار خروج ایشان از کشور شدند. به دنبال پافشاری وی برای حضور در کشور در ۱۳ دی ۴۳، رئیس ساواک قم به همراه عده‌ای از مأموران به منزل امام خمینی یورش بردند و حاج آقا مصطفی را دستگیر و روانه تهران کردند و در روز ۱۴ دی وی را به استانبول اعزام و سپس به بورسا تبعید کردند؛ تبعیدی که هرگز پایانی نداشت.

چند روز پیش از فرا رسیدن ماه مبارک رمضان، مجلسی از طرف فضلا و اساتید عالی‌مقام حوزه علمیه قم در مدرسه فیضیه ترتیب یافت و آقایان منتظری و مشکینی و بعضی دیگر از اساتید حوزه، طی سخنانی محصلان اسلامی و عموم روحانیان مبارز را که به منظور تبلیغ و ارشاد، عازم مسافرت به اطراف و اکناف کشور بودند، به وظایف اسلامی و ملی آنان آشنا ساختند و در مورد برملا کردن جنایات و خیانت‌ها و قانون‌شکنی‌های هیئت حاکمه، خطر خانمانسوز «اسرائیل» و توطئه‌های پشت پرده رژیم علیه اسلام و ایران و شرح و توضیح و تفسیر منویات و اهداف امام، به آنان رهنمود دادند.<sup>۱</sup>

با فرا رسیدن ماه رمضان روحانیان پیرو امام تصمیم گرفتند در منابر حمایت خود را از امام بیان کنند و توطئه‌های پشت پرده رژیم را افشا نمایند. شاه دستور داد مسئولان در تمامی شهرها برای روحانیان و وعاظ محدودیت ایجاد کنند و آنان را تحت فشار قرار دهند که درباره تبعید امام خمینی، کاپیتولاسیون، اسرائیل، بهائیت و ... صحبت ننمایند.

در یکی از بخشنامه‌های شهربانی در این رابطه آمده است:

به فرموده تیمسار ریاست شهربانی کل کشور مقرر است که به رؤسای کلانتری‌های

مربوطه اکیدا ابلاغ شود که بایستی توجه داشته باشند در مساجد و تکایا و منازل حوزه استحفاظی خود هیچ فردی از وعاظ و آخوندها حق ندارند روی منبر در موارد مشروحه زیر صحبت و مطالبی را بیان نمایند:

۱. هر گونه صحبتی درباره آقای خمینی
  ۲. صحبت درباره لایحه مصونیت مستشاران امریکایی
  ۳. در مورد آزادی سران نهضت آزادی ایران
  ۴. انتقاد از برنامه‌های اصلاحی دولت
  ۵. در مورد گرانی نرخ نفت و بنزین
- ضمنا چنانچه اطلاع حاصل شود که چنین مطالبی گفته شده است، رئیس کلانتری مربوطه مسئول و شدیداً تنبیه خواهند شد.
- ضمنا ریاست معظم شهربانی نیز مقرر فرمودند: «به سرکلانتری ابلاغ نمایید رؤسای کلانتری‌ها قبلا از تشکیل مجالس، اطلاع حاصل و تذکرات لازم را به صاحبان مجالس بدهند و چنانچه واعظی مشکوک باشد از رفتن او به منبر جلوگیری شود.»
- دستور فرمایند نتیجه اقدامات را مرتباً گزارش نمایید تا به عرض برسد.



به دنبال سخنرانی‌های افشاگرانه روحانیان و وعاظ، جمعی از آنان از جمله شیخ محمدجواد حجتی کرمانی، شیخ علی‌اصغر مروارید، شیخ فضل‌الله محلاتی، شیخ غلامحسین جعفری، شیخ

جعفر جوادی شجونی، شیخ مهدی ربانی املشی، سید قاسم شجاعی، سید کاظم قریشی، فرج‌الله واعظی، مقدسیان، کافی خراسانی، موحدی و ... دستگیر و زندانی شدند.

**خیانت‌های حسنعلی منصور در جریان کاپیتولاسیون، تبعید غیر قانونی امام خمینی و بی‌اعتنایی رژیم به خواسته‌های طبیعی ملت ایران زمینه ترور منصور را فراهم آورد.**

سید کاظم قریشی از جمله روحانیانی بود که به جرم سخنرانی در اعتراض به کاپیتولاسیون دستگیر و روانه زندان قزل‌قلعه شد. وی در بازجویی با شجاعت

از اعتقادات خود دفاع نمود و اظهار داشت در سخنرانی‌هایش از مصونیت مستشاران امریکایی و تبعید امام خمینی انتقاد کرده است. با مطالعه خاطرات برخی هم‌زمان مرحوم قریشی می‌توان دریافت که وی و سایر زندانیان هم‌جرمش در ابتدا دورانی آرام در زندان قزل‌قلعه سپری کردند.

مرحوم آیت‌الله سید کاظم قریشی از طلاب خوب و انقلابی خمین بود و من در قم ایشان را می‌شناختم و کم و بیش با یکدیگر ارتباط داشتیم. ولی ارتباط ما زمانی بیشتر و گسترده‌تر شد که هم من و هم ایشان را در رمضان ۱۳۴۳ دستگیر و به تهران منتقل کردند... ارتباط نزدیک‌تر ما با یکدیگر از همان زمان آغاز شد و چند ماهی در زندان در کنار هم بودیم... البته مسئله خاصی مثل شکنجه و آزارهای جسمی برای اشخاصی که در فعالیت‌های سیاسی صرفاً به جنبه تبلیغی می‌پرداختند، وجود نداشت. آزادی مرحوم قریشی هم از زندان، کمی دیرتر از ما صورت گرفت. شاید یک ماهی دیرتر از ما آزاد

شد.<sup>۱</sup>

به دنبال ترور حسنعلی منصور و دستگیری متهمان قتل وی و روی کار آمدن نصیری به جای پاکروان به عنوان رئیس ساواک، اوضاع زندان تغییر کرد و شکنجه جایگزین آرامش زندان قزلقلعه گردید.

... وقتی منصور را کشتند نصیری روی کار آمد. از روزی که نصیری آمد شکنجه شروع شد، حتی زندان‌های انفرادی قبل از این درش

خصوصت‌های آمریکا با ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی شدت یافت. دولتمردان آمریکا که پیش از پیروزی انقلاب برای برپا نگاه داشتن رژیم شاه تلاش می‌کردند؛ از این پس برای سرنگونی نظام جمهوری اسلامی می‌کوشیدند.

باز بود - و گاهی می‌آمدند از عمومی با ما تماس می‌گرفتند - اما به مجردی که او آمد در سلول‌ها را قفل کردند و سلول‌های انفرادی درش بسته شد و از همان شب شکنجه شروع شد. یادم هست همان شب دو نفر را بردند، که از چپی‌ها بودند؛ بازوهایشان را از قفل و بند بیرون می‌آوردند و می‌شکستند، که از آنان اقرار بگیرند، بعد دو مرتبه می‌آمدند بازوی آنها را جا می‌انداختند. جنایات عجیبی کردند، برای خاطر اینکه می‌خواستند شکنجه بدهند.<sup>۲</sup>

سید کاظم قریشی در شرایطی از زندان آزاد شد که جسم وی بر اثر بیماری و شکنجه کاملاً تحلیل رفته بود و مدتی بعد درگذشت. وی یکی از قربانیان احیای کاپیتولاسیون در ایران بود.

۱. خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، ج ۲، ص ۵۰ و ۵۱.

۲. خاطرات و مبارزات شهید محلاتی، ص ۶۹ و ۷۰.

## نامه سرگشاده حجج اسلام و فضلاء تهران به آقای هویدا

اول ذی‌قعدة ۱۳۸۴ - ۱۳۴۳ر۱۲ر۱۴

بسمه تعالی

رونوشت دیوان عالی کشور - رونوشت روزنامه اطلاعات

جناب آقای هویدا نخست‌وزیر

عظمت و استقلال ایران و ایرانی در پرتو اجرای قانون اساسی کشور و خصوصاً قوانین قرآن است. روحانیت شیعه و مراجع تقلید هم هدفی جز اجرای قانون ندارند و مرجع بزرگ تقلید حضرت آیه الله العظمی خمینی دامت برکاته با استفاده از مصونیت قانونی مخالفت خود را با تصویب نامه‌های ضد دینی و دولتهای قبلی اظهار مینمودند متأسفانه بهمین جرم یعنی دفاع از حریم مقدس قرآن و آزادی هم اکنون در کشور ترکیه در حال تمیید بسر میبرند و مسلمانان جهان نگران و در انتظار مظلمه با بی‌سبیری هر چه بیشتر دقیقه‌شماری میکنند

امید است دولت کنونی با رعایت قوانین اسلام و اصول آزادی و با ارجاع آن مرجع عالیقدر بحوزه علمیه قم و آزادی زندانیان بی‌گناه بالاخص علماء و مبلغین اسلامی عملیات گذشته را جبران نموده و علاقه خود را به حفظ حقوق مسلمین و آزادیخواهی اعلام دارد

الاحقر محمد الشاه آبادی عفی عنہ - محمد حسین مسجدجامعی - محمد صادق تهرانی - مهدی الحائری - محمد رضا علوی - الاحقر محمد الراجزی - رضا ساعد - علی تهرانی پهلوانی - سید عبداللہ جعفری تهرانی - المیدم حسن البخراسانی - ضیاء الدین حسینی الاکوری سید عماد الدین شهرستانی - قاسم تهرانی - علی اسنر طاهری - محمود شمس - سید احمد نجفی - سید اصغر هاشمی سیده حسن کسائی - هادی رفیعا - رضا استادی - سید عبداللہ میری - حبیب‌اله مرزوقی شمیرانی - عبدالملکی رفیعا - حسن منفرد - سید احمد قاضوی - غلامرضا زندی - سید محمد صادق زیارتی - سید جعفر قاضوی - سید محمود سجادی - غلامحسین حقانی - داود تهرانی - عبدالحسین معزی - علی اکبر ناطق - مسیح مسجدجامعی - سید ضیاء الدین مجد - احمد الموسوی الکلاتر - مهدی غفاری علی روحانی - محمد حسین نعمتی - حسین کبیر تهرانی - سید رسول موسوی - سید اصغر مجد - سید مصطفی شاکری - سید علی اکبر محتمشی - حسین اوسطی - محسن زندیه - محمد رضا ناصری احمد معصومی - محمد رضا کیمی - اکبر علیان - سید احمد زاهدی قدوسی - مهدی جباری - حسن علیان - محمد نبی نوری - سید حسین رضوی - ضیاء الدین مسجدجامعی - سید محمد کاظم ارفع محمد خندق آبادی

۰۰۰۱۸۵۷۹

### اعلامیه مرجع مجاهد حضرت آیه الله آقای قمی مد ظله العالی

بسم الله الرحمن الرحيم وله الحمد

هر کشور و ملتی که مطابق اینگونه معیارات، مجلسین با هیئت حاکمه ایران معاملات بازرگانی و یا تهوداتی انجام دهند مردم مسلمان ایران آنها را متجاوز بحق خود می‌شناسند دولت و مجلسین انتصابی گویا دست بدست یکدیگر داد و هنوز در سدد وجود آوردن پرتکاهای سهمگین دیگری به منظور نابودی ملت ایران هستند راستی جای تمجیسات رفتاریکه دولت و مجلسین فرمایشی نسبت به ملت مسلمان ایران میکنند کمتر از رفتار دوزخانی بیگانه با امرای جنگ نیست در این ایام سخت زمستان با وجود هزینه‌های کمر شکن زندگی و نبودن کار بعدگانی در کشور و درگذر وحشت بار بار و مراکز اقتصاد و خلاصه در این شرایطی که سایه نوم و فقر و بدبختی بر سر همه مردم افتاده است در چنین موقعیت خطرناک و حساسی جای آنکه دولت و مجلسین در سدد تأمین آسایش و رفح نیازهای اقتصادی و پائین آوردن هزینه زندگی و تولید منابع درآمدی ملت باشند روز بروز با لایبردن کالاهای کمبود و احتیاج عموم و در اختیار آنهاست و بون مع های سنگین دودی بردلای بی‌دلمان دیگر این ملت مسلمان دروغ دیده ایران افزوده و یکدم اورا بر پرنگاه سرتو و نیستن نزدیکتر میسازد آری اینها و مشابه اینها از لغزات بزرگیکه به مصالح دینی و دنیوی این ملت وارد آورده اند حذائق تلخی است که هیئت حاکمه از آگاهی ملت از آنها سخت و بوحشت افتاده و حشائق ناگوار بیست که هر فرد مسلمان ایرانی با شنیدن آنها باید بفرخود پلزد اینها همان جنایاتی که بر اعجاز آیه‌هاست شمار مجبورده آیه الله خمینی را بخارج کشور تبعید کرده و مراجع بزرگ دینی و دینداران مازولان محصور و زندانی نماید و در ابد آنها را با مردم قلع سازند و خفتان در کشور ایجاد نمایند . حکومت وحشت و ترس در پناه سربزه و زور وجود آورد تا شاید بترانه صدای روحانیت را خفه سازد و جلای بی‌داری ملت را بکبرد کشور در حال سکوت و خفتان مریکایی استوار صورتیکه این خفتان هرگز در پناه حکومت سربزه خود بهترین دلیل و اثبات است بر تجاوز و ستمگری و قانون شکنی و خیانت آنان. آری اگر دستهای ناپاک آنان بخون ملت متجاوز و به مصالح دینی و دنیوی مردم آلوده شود اگر پرورنده کارنامه حکومت آتشیاب و تارکین بود چرا که گویند کان، ذهبی و ایلحا اجتماع یعنی مراجع بزرگ تقلید که زبان واقعی ملت مسلمان هستند و در دعای درونی ما انرا بیان میکنند تا ایندجه ترس و وحشت دارند تا آنجا که مراجع بزرگ را از ملت ایران دور سازند و ابد در جاسوسه شید نگاه دارند تا با صدای آنها بملت بسد آنگه مراجع دینی برای شرمه مقاصد مسلحانه خود نراد و در اختیار دارند و نه جلاست و روزنامه و سائل مطبوع در اختیار آنهاست ولی دستکام چهار همه اینها سائل را بطور کامل در اختیار دارد علاوه اسلحه و تمام قوای نظامی در اختیار آنهاست این نیست مگر ترس و وحشت از آگاه شدن ملت بر گوشه از ناباکیها و قانون شکنیها و بیادگری های آنان و از همه عجیب تر آنکه با اینهمه ناپاکی و آلودگی بسیار بزیستگان مزدور و جراثیم جرم خوار خود دستور میدهند تا بر وفای آنهاست کنند مسبب حوادث جانکدار با توده خرداد و بیسوی حوازل ناگوار دیگر را در و اجابت بدانند ولی مردم مسلمان بخون چهره های حقینی کشتار کنندگان مومنین بسیار با نجات رامن شناسند آنها و تمام اعمال استمار باید بدانند که تبادر بر این ماست ایران خائن و مجرم شناخته شده و حکومتی بلکه خداوند منتقم در کمین است آنهاست (ان وبك لنا المرصان) ما ضمن دعوت عموم مردم با سدد ادو عریس حاجت از بیستگاه حضرت احدیت جل شان و توسل بنقام ولایت حضرت ولی امر ارواحنا فداه و عجل الله تالی فرجه الشریف از همه طبقات انتظار داریم که با حفظ کمال آرامش و نظم از سربق قانون برای لغو این اوائج استمار را که با حیثیت و آسرو و استقلال و آزادی اقتصاد ملت مسلمان ایران غیر قابل سازش است با نام تو بگویند تا بدین وسیله حد اقل وظیفه مذهبی و ملی خود را انجام دین خود را باین کشور اسلامی ادا کرده باشند

**الی الله اشکروا منه اسئل و علیه اتوکل و ما توفیقی الی الله و هو حسبی و نعم الوکیل** مشهد مقدس شهر شبان المنظم ۱۳۸۷ حسن فاطمائی قمی

ملت مسلمانان ایران. همه میدانند که دستگاه جبار و هیئت حاکمه ایران در تعقیب تنبایات چندساله خود در این دواماد اخیر چندینابات و حوادث ناگوار دیگری بوجود آورده و چه شرابانی بر بیکتر قرآن مجید و اسلام و استقلال و اقتصاد مملکت وارد آورد است همه میدانند یکی از مراجع بزرگ تقلید حضرت آیه الله خمینی را که از حق شرعی و قانونی خود استغفاره کرده و از خیانتهای هیئت حاکمه پرده بر میداشت بخارج ایران تبعید کرده و این تبعیدتها بجرم دفاع مظلوم از حریم دین و قرآن و دفاع از استقلال و عظمت مملکت دفاع از مال و جان و نوایس و آبروی ملت ایران بجرم بیان حق و حقیقت و آشکار نمودن خود سرها و خیانتهای پشت پرده مسئولان امور صورت گرفت است آیه الله خمینی تبعید شده اند زیر عموم ملت را از خیانت بزرگی که او ایاء امور تکب شده بودند و بیخواستند مستور و زبر پرده بماند آگاه ساخت اکنون دیگر همه ملت میدانند که چگونه لایحه شرم آور را مجلسین تجملی در نهایت شنا نزد کی بنابه پیشنهاد دولت تصویب کرد که مستشاران نظامی امریکا در ایران ممانعت کردند یعنی در واقع هر مستشار امریکایی بتواند هر عمل غیر قانونی و هر جنایتی را که بخواهد در ایران انجام دهد و هیچ مقامی حوازنش با ممانعت آنها ندارد مستشاران خارجی امریکا طبق این لایحه نتکین نمیتوانند بهر یک از مشتمات مذهبی و ملی مسا جارت کنند و بهر یک از مراجع دینی و مقامات کشوری و لشگری امانت نمایند بنوامیس مسردم ختک و نتجاوز نمایند و هیچکس حق جلوگیری ندارد تصویب این لایحه نتکین را که موجب سرفاکنندگی ملت ایران حتی در مقابل انشای نیمه وحشی است از وکلای انصاف خوات و آما نیز با کامل بی شرمی و وفاحت آنرا تصویب نمودند نمایندگانیکه پس از گذشتن مدتی از تصویب این لایحه بنا با عنانرف خودشان تازه و با حیثیت و انصاف و انضام و انضام و انضام و انضام و انضام در مجلس تخرج دارند تکرار کرده و گفتند ما در موقع طرح آن لایحه خسته و کوفته بودیم آیا سزاوارست و کلائی که ادعای کنند برای خدمت بوطن و ملت کام بر میدارند لایحه را که نمایانده چیست و چه عواقب شوم و نکبت بار را در بر دارد تصویب کند و با اینهمه نه تنها بیگانگان اجازه تجاوز بحقون ملت مسلمان ایران را دارند و ارباب شتم و تنزیر شده تر مردم را نسبت به دولت امریکا بر این خفته اند بلکه در صورت سدد و قیمت و اسارت ملت مسلمان ایران را تصویب و امضا کردند و اگر کوچکتر مسلحان در آن میدیدند اینقدر مخفی نمیکردند و ملت را از این تصمیم باخبر میساختند و اینقدر آوار و بجزر بسته خود منصور اعتراف کرده و اگر دائره مصونیت پیش از این توسعه داشته باشد عواقب شوم آن بیشتر و جرمیت و خیانت آنان بالاتر است. جای بسی تعجب و تاسف است در کشوریکه مراجع عالی قدر دینی که حتی بجهت قانون اساسی قوی قوه مقننه اند برای بیان سخنان منطقی و قانونی خود در دفاع از حریم دین و قرآن و دفاع از حقوق این ملت بی بنام اداری سونیت بمانند در کشوری که هیچ گونه آزادی در حدود قانون برای طبقات پیدار و در جل علمی وافر از ندهد و تفکر کشور در دفاع از حقوق دین و قانونی خود ماست ایران وجود ندارد در چنین کشوری مجلسین تجملی بنا به پیشنهاد دولت به مستشاران امریکایی در بر این هر گونه جنایت و تجاوزیکه اراده کنند مصوبیت دهد هر چند باید گفت از دولت و نمایندگانیکه فرمایشی و تجملی باشند و با اراده ملت بوجود نیامده باشند جز این انتظار نمیتوان داشت مجلسینی که حتی بیکبار هم در برابر تجاوزات سریع دولت نسبت به حقوق ملت مقاومت نکرد و مجلسینی که تمام نشه های شوم دولت را بصورت لایحه تصویب نمود مجلسینی که عمل دولت را در گرفتن دو سده میلیون دلار وام امریکا در برابر سرود بسیار سنگین با استقبال تصویب نمود پس از چند روز دیگر باز مشغول برسیدگی لایحه گرفتن هفتاد و شش میلیون مارک از دولت آلمان غربی گردید و بدین وسیله ملت ایران را برای سالها دراز تا کلوگام در دربار فرضیها سنگین و سودهای کمر شکن آن قرارداد مردم دنیا باید بدانند که این چنین مجلسین نه تنها مورد حمایت ملت نیست و اینگونه معویات و اوائج آن از نظر مردم ایران از درجه ارزش و اعتبار ساقط است بلکه

### ◆ ترور حسنعلی منصور؛ عکس‌العمل قهرآمیز ملت

وقتی یک نظام سیاسی و نهادهای آن چنان منزوی، نامشروع، بی‌ثبات و ناکارا شود که برای حفظ نظم به استفاده از زور و تهدید و ابزارهایی از این‌گونه متوسل گردد، شرایط بسیار مخاطره‌آمیز خواهد بود؛ چون در چنین وضعیتی، به کار بردن خشونت و به ویژه ترور از سوی افراد، احزاب و گروه‌ها موجه جلوه خواهد کرد. استفاده از اسلحه و ترور از سوی مخالفان، رابطه مستقیم با خشونت قانونی دارد.

یکی از گروه‌هایی که در پی قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ اقدامات انقلابی خود را آغاز کرد جمعیت مؤتلفه اسلامی بود. اعضای اصلی این سازمان صادق امانی، محمد بخارایی، مرتضی نیک‌نژاد و رضا صفار هرندی بودند. اعضای این گروه با اهدافی مشخص و با الهام از ایدئولوژی اسلامی به اقدام مسلحانه دست زدند. خیانت‌های حسنعلی منصور در جریان کاپیتولاسیون، تبعید غیر قانونی امام خمینی و بی‌اعتنایی رژیم به خواسته‌های طبیعی ملت ایران زمینه ترور منصور را فراهم آورد. حسنعلی منصور، نخست وزیر وقت ایران، سه ماه پس از به تصویب رساندن لایحه کاپیتولاسیون در روز اول بهمن ۱۳۴۳، به ضرب گلوله بخارایی در مقابل مجلس به قتل رسید.

هیئت‌های مؤتلفه اسلامی برای اعدام انقلابی حسنعلی منصور و دیگر مقامات دولتی از سید هادی میلانی مجوز گرفتند. در عملیات ترور حسنعلی منصور بخارایی، نیک‌نژاد و صفار هرندی حضور داشتند.

ترور منصور واکنش مناسبی نسبت به تبعید امام بود. رژیم امام را تبعید کرده بود بدون اینکه اجازه عکس‌العملی عمومی مانند پانزده خرداد را به مردم بدهد؛ ولی این ضربه می‌توانست تا اندازه‌ای تأثیر بگذارد. تنها کشتن منصور هم نبود، بلکه برنامه



آنان این بود که عده‌ای از سران را ترور کنند، هر چند به شاه دسترسی نداشتند.<sup>۱</sup> اعضای گروه به سرعت دستگیر و محاکمه شدند. چهار تن از اعضای گروه به نام‌های محمد بخارایی، رضا صفار هرنندی، مرتضی نیک‌نژاد و صادق امانی به اعدام، شش تن از اعضا به اسامی مهدی عراقی، هاشم امانی، حبیب‌الله عسگراولادی، عباس مدرسی‌فر، ابوالفضل حیدری و محمدتقی کلافچی به حبس ابد با اعمال شاقه و محی‌الدین انواری، احمد شهاب و حمید ایپچی به ترتیب به پانزده، ده و پنج سال زندان محکوم شدند.

کسانی که حسنعلی منصور را ترور کردند، جوانانی کاملاً مذهبی بودند و بر اساس عرق دینی به این کار اقدام کردند. رابطین هیئت مؤتلفه با مراجع و به خصوص امام؛ آقایان مرحوم شهید بهشتی، شهید مطهری، آقای هاشمی رفسنجانی و آقای انواری بودند. آقای انواری مدت دوازده سال به اتهام اینکه رابطه فتوای ترور بوده و فتوا را گرفته است، در زندان بود... افرادی که منصور را ترور کردند می‌خواستند با حذف بزرگترین مهره دستگاه به دربار لطمه بزنند و هشدار بدهند.<sup>۲</sup>

روز ۲۶ خرداد ۱۳۴۴ حکم صادره درباره آنها اجرا گردید. حسنعلی منصور، با پشت‌گرمی به قدرت شاه، در حالی که با بحران شدید اقتصادی و سیاسی در کشور دست به گریبان بود، مدت یازده ماه حکومت کرد. بهای چند کالای اساسی، از جمله بنزین را بالا برد و مردم را بیش از پیش ناراضی کرد. پس از مرگ منصور، امیرعباس هویدا نخست‌وزیر شد. به دستور شاه، سرلشگر حسن پاکروان از ریاست سازمان امنیت برکنار گردید و سرلشگر نعمت‌الله نصیری جای او را گرفت. انتصاب نصیری در رأس سازمان امنیت خاطره خوشونت و بیدادگری‌های دوران بختیار را، در سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تجدید کرد. در دوران نصیری، ساختار تشکیلاتی ساواک توسعه یافت و به صورت دستگاه پلیسی مخوف و بدنامی در سراسر جهان شناخته شد. سرلشگر محسن مبصر، به جای نصیری، که او نیز

۱. خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، ج ۲، ص ۲۳.

۲. خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی، ص ۲۹۰.

سال‌ها در رکن دوم ارتش خدمت کرده بود و در امور پلیسی کارکشته شده بود، در رأس شهربانی کل کشور قرار گرفت. سرهنگ عبدالعظیم ولیان، افسر رکن دوم، با سابقه خدمت در ساواک، مجری برنامه اصلاحات ارضی گردید.

بی‌شک موضع‌گیری امام خمینی در برابر مصوبه مجلس (کاپیتولاسیون) و در پی آن تبعید ایشان، نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران است. تبعید امام به ترکیه و سپس به عراق، که برای جلوگیری از تداوم نهضت انجام گرفت؛ نه تنها موجب انسداد و تداوم حرکت نشد، بلکه فرصت‌سازی امام در شرایط غیر سیاسی حاکم بر حوزه نجف، باعث شد جبهه نوینی علیه حاکمیت استبدادی و استعماری در ایران فراهم گردد و از طریق ارتباط با عناصر برجسته انقلابی، نهضت به صورت بنیانی ادامه فعالیت دهد و حکومت پهلوی را تا سقوط و برقراری حکومت اسلامی هدایت کند.

کاپیتولاسیون سرانجام پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۸، توسط نظام جمهوری اسلامی ایران رسماً لغو گردید. در بیانیه منتشره از سوی وزارت خارجه درباره لغو این قرارداد چنین آمده بود:

به پیشنهاد هیئت وزیران دولت موقت جمهوری اسلامی ایران و تصویب شورای انقلاب اسلامی، قانون و مصوب ۲۱ مهرماه ۱۳۴۳ راجع به اجازه استفاده مستشاران نظامی آمریکا در ایران از مصونیت‌ها و معافیت‌های قرارداد وین (کاپیتولاسیون) از تاریخ ۵۸/۲/۲۳ لغو شد.<sup>۱</sup>

خصوصیت‌های آمریکا با ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی شدت یافت. دولتمردان آمریکا که پیش از پیروزی انقلاب برای برپا نگاه داشتن رژیم شاه تلاش می‌کردند؛ از این پس برای سرنگونی نظام جمهوری اسلامی می‌کوشیدند. واقعه طیس و کودتای نوزدهم مهم‌ترین توطئه‌های آمریکا در این دوره هستند. نقش سفارتخانه آمریکا پس از انقلاب اسلامی بیشتر در جهت

هماهنگی توطئه‌ها و بعضاً طرح‌ریزی آنان ایفا شده است. اسناد به دست آمده از این سفارتخانه حاکی است که کلیه جریان‌های ضد انقلاب به نوعی با این سفارتخانه در ارتباط‌اند. جریان‌های جدایی طلب کردستان، بندر ترکمن و عوامل محرک جریان‌های آذربایجان، نیروهای مارکسیست و حزب توده و... همگی به گونه‌ای در ارتباط با این مرکز فساد بوده‌اند. این مکان مرکز جذب و پرورش و خط‌دهی منافقین داخلی نیز بوده است.

مداخله و حضور سفارتخانه در طراحی واقعه طبس و هماهنگی با مزدوران داخلی این واقعه از جمله بنی‌صدر و قطب‌زاده و اهمیت آن در طراحی کودتای نوژه در اسناد به دست آمده از آن افشا شده است.

دستگاه خبری غرب نیز از جمله ابزارهایی است که در سی سال گذشته، از آن در جهت سرنگونی نظام جمهوری اسلامی استفاده شده است. تخریب اندیشه امام خمینی و معرفی ایشان و انقلاب اسلامی به عنوان خطری برای صلح جهانی نیز از سایر سیاست‌ها بوده است. پناه دادن به عناصر فراری از جمله شاه خائن و حمایت بی‌شائبه از آنان که نه اصول اخلاقی و نه قوانین بین‌المللی آن را تأیید می‌کند از سایر اقداماتی است که توسط امریکایی‌ها در طول سال‌های پس از انقلاب انجام شده است.

# تسخیر لانه جاسوسی امریکا

## علل و زمینه‌ها

سید محمدهاشم پوریزدان پرست<sup>۱</sup>

### ◆ چکیده

با پیروزی انقلاب اسلامی، به رغم خواست ابرقدرت‌ها و از دست رفتن استراتژیک‌ترین کشور وابسته به امریکا و غرب و خطر گسترش مبانی آن به سراسر خاورمیانه و کشورهای اسلامی، دشمنان جهانخوار با بسیج تمام عوامل پیدا و پنهان خود، توطئه‌های گوناگونی را سازماندهی کردند و برای به شکست کشاندن انقلاب اسلامی دست به تهاجمی همه‌جانبه زدند. امام خمینی نیز پس از آماده شدن شرایط نسبی در سه گام بلند، اقدام به تهاجمی جهانی علیه آنان نمود و انقلاب اسلامی را از مرزهای جغرافیایی فراتر برد و ابرقدرت‌های سلطه‌گر را در بیرون مرزها درگیر و انقلاب اسلامی را با بیدارسازی مسلمانان جهانی نمود.

---

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز.

۱. برپایی روز قدس در جمعه آخر ماه رمضان و اعتراض به جنایت بی نظیر در حق ملت مسلمان فلسطین و اعتراض به اشغال قبله اول مسلمین.

۲. راهپیمایی و تظاهرات در کنار خانه خدا علیه مستکبران جهانی به ویژه امریکا و اسرائیل و بیدارسازی مسلمانان جهان برای برپایی حج ابراهیمی و رمی شیاطین انس و جن از سرزمین‌های اسلامی.

۳. تسخیر لانه جاسوسی امریکا در ایران که توسط دانشجویان مسلمان پیرو خط امام آغاز و با حمایت مردم و تأیید امام ابعادی جهانی یافت و هیبت و هیمنه ابرقدرت‌ها را در جهان فرو ریخت.

واژگان کلیدی: امریکا، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، انقلاب اسلامی، امام خمینی(س)، لانه جاسوسی، قدس، حج.

#### ◆ مقدمه

با پیروزی انقلاب اسلامی و با اقدام سریع و قاطع مردم و دستگیری سران باقیمانده نظام شاهنشاهی و به خصوص سران ارتش شاه، که به دنبال تکرار کودتای ۲۸ مرداد و بازگرداندن شاه و حفظ منافع امریکا در ایران بودند و با ناکام ماندن رهبران امریکایی کودتا<sup>۱</sup> که در روز

۱. ظاهراً ژنرال گاست (رئیس هیئت مستشاری نظامی امریکا در ایران) همراه با تعدادی از بلندپایگان نظامی امریکا و تعدادی از فرماندهان ارتش ایران (قره‌باغی، طوفانیان، ربیعی، بدره‌ای و حبیب‌اللهی) کودتای خونین ۲۲ بهمن را رهبری می‌نموده‌اند و ژنرال هایزر که رهبر اصلی کودتا بوده است، برای فروکش کردن احساسات ضد امریکایی مردم ایران و احتمالاً برای خام کردن رهبران انقلاب، ظاهراً در روز ۱۴ بهمن از ایران خارج شده است، اما به گفته تیمسار فردوست، در جلد اول کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ص ۶۲۶، ژنرال هایزر در روز ۲۲ بهمن در ستاد مشترک ارتش ایران و در کنار ژنرال گاست و گروه امریکایی رهبری کودتا، حضور داشت و مورد تهاجم مردم قرار گرفت و برخلاف ۲۸ مرداد ۳۲ که به علت عدم حضور مردم، کیم روزولت، رهبر کودتای ۲۸ مرداد، توانسته بود کودتا را با پیروزی رهبری کند، در زیرزمین ساختمان ستاد مشترک ارتش ایران، با ترس و لرز و وحشت، زندانی شده و ذلت شکست از مردم مسلمان ایران را چشیده است و این در حالی بود که مقامات امریکایی در سطوح مختلف آن، منتظر خبر موفقیت کودتا بودند و با شنیدن این جریان با وحشت و نومیدی و افسوس و حسرت به شکست و افتضاحی که به بار آمده بود و حماسه‌ای که ملت مسلمان و شهادت‌طلب ایران به‌وجود آورده بود، می‌نگریستند.

۲۲ بهمن در ساختمان ستاد مشترک ارتش ایران همراه با رهبران کودتاچی ارتش ایران، تجمع کردند و از آنجا کودتا را اداره می‌نمودند، محاکمه این سران آغاز شد و در برابر چشمان حسرت‌زده رهبران امریکا و هم‌پیمانان غربی آن که نیروهای تربیت شده و وابسته به خود را در چنگال مردم مسلمان و انقلابی ایران اسیر می‌دیدند، دادگاه‌های انقلابی تشکیل و پس از محاکمه، به اعدام محکوم شدند و حکم آنان با سرعتی باور نکردنی به اجرا درآمد.

تصویر اجساد این جنایتکاران که در حقیقت ستون‌های فرو ریخته و خرد شده نظام شاهنشاهی وابسته به غرب بودند، در روزنامه‌ها به چاپ رسید و آخرین امیدهای ضد انقلاب و حامیان آنان را برای برپایی مجدد این نظام بر باد داد.

محاکمه و اعدام آنان در حالی اتفاق می‌افتاد که افرادی به دنبال نجات آنها از محاکمه و اعدام بودند و بعضی از جریان‌های سیاسی موفق شدند چند تن از افراد دستگیر شده، مانند شاپور بختیار، نخست‌وزیر ملی‌گرای شاه و جاسوس کارکشته سازمان‌های جاسوسی غرب و طوفانیان، مسئول خرید سلاح ارتش ایران از امریکا - که اسرار بسیار زیادی از رشوه‌گیری‌های مقامات امریکایی و جریان‌های پشت پرده خرید سلاح را در اختیار داشت - فرار دهند. بیشترین تلاش برای جلوگیری از اعدام امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر سیزده ساله شاه و عضو فرقه استعماری بهائیت - که بیشترین دوران نخست‌وزیری را در تاریخ مشروطه داشت - انجام شد و تلاش‌های زیادی شد تا با تعویق محاکمه او، راهی برای نجاتش پیدا شود.<sup>۱</sup>

امریکا و وابستگان داخلی‌اش با وحشت و نومیدی و افسوس و حسرت، به شکست مفتضحانه خود و حماسه ملت مسلمان و شهادت‌طلب ایران می‌نگریستند. انقلاب اسلامی پس از دویست سال کشمکش و شکست‌های متعدد و کسب تجربیات تلخ، پیروز شده بود. ملت ایران بر پایه این تجربیات، بزرگ‌ترین معجزه قرن را با شجاعت بی‌نظیر و دست‌ان

و اندیشه و ایمان والا و روحیه شهادت‌طلبی خود آفریده بود و نظام کهن شاهنشاهی ریشه‌کن و آخرین کنگره‌های کاخ مدائن فرو ریخته بود و انقلاب اسلامی پیروز شده بود، اما حفظ انقلاب به فداکاری و ایثار و آگاهی بیشتری نیاز داشت. مساجد مرکز بسیج مردم شده بود و جوانان با تجمع در آنجا به نگهبانی و حفظ آرامش و امنیت و کنترل رفت و آمدهای شبانه می‌پرداختند.

### ◆ نفوذ از پنجره‌های باز انقلاب

شیطان‌ها اگر چه از در رانده شده و بیرون رفته بودند، اما چون همیشه سعی داشتند دوباره از پنجره‌ها باز گردند و به درون کعبه‌ای که از بت‌ها پاکسازی شده بود، نفوذ نمایند و چه زود نفوذ خود را از پنجره‌های باز انقلاب آغاز و ضد حمله خود را شروع کردند.

دولت موقت، اولین پنجره نفوذ به درون دژهای انقلاب بود. اگر چه ملت ایران قلب خود را برای آنها به عنوان مسئولانی که از جانب امام انتخاب شده بودند، باز و گسترده کرده بود. جیمی کارتر، رئیس‌جمهور امریکا، طی پیامی به دولت موقت، ضمن به رسمیت شناختن آن، اعلام نموده است که با دولت تازه ایران همکاری خواهد نمود. این جریان با حسن استقبال مهندس مهدی بازرگان، نخست‌وزیر دولت موقت مواجه شده است و این در حالی است که دولت امریکا از توانایی دولت جدید ایران و ترکیب آن ابراز نگرانی نموده است. بازرگان، در حالی که ضد انقلاب حضوری لجام گسیخته برای نابودی انقلاب داشت و با بی‌شرمانه در حال برپایی انواع فتنه‌ها و شرارت‌ها در کشور بود، در میان تعجب همگان اعلام نمود: «انقلاب تمام شده است. مردم زحمات خود را کشیدند و اینک باید به خانه‌های خود بروند، ما خود همه کارها را انجام خواهیم داد!»

اما همه مردمی که خالصانه در انقلاب شرکت نموده بودند با خود می‌گفتند: «چنین قراری نبود! ما آمده بودیم تا انقلاب را تا آخر به نتیجه برسانیم. انقلاب هنوز در اول راه است و بدون

حضور مردم عقیم خواهد ماند و یقیناً به سرمنزل مقصد نخواهد رسید.»

متأسفانه دولت موقت بر خلاف حکم امام، مجموعه‌ای از عناصر یک جناح غیر انقلابی را بر سر کار آورد<sup>۱</sup> و به اعتقادات و ایده‌های مردمی که انقلاب را به انجام رساندند، پشت کرد. عناصری که بر سر کار آمدند عناصر ملی‌گرایی بودند که دور و بر رئیس دولت موقت در سال‌های نهضت ملی شدن صنعت نفت، یا بعد از آن حضور داشتند و اکثر آنها افرادی بودند که به اسلام و انقلاب اسلامی آن‌گونه که امام و مردم مسلمان و انقلابی می‌نگریستند، اعتقاد نداشتند.

رئیس دولت موقت در آخرین روزهای پیروزی انقلاب به پاریس رفت و در آنجا از امام خواست که بگذارد شاه بماند و در چهار چوب قانون اساسی مشروطه، سلطنت کند و نه حکومت! و امام به ایشان جواب داده بودند که شاه الان ضعیف شده و مجبور است این را بپذیرد، اما اگر دوباره قدرت گرفت و با پذیرش چنین چیزی توسط ما، مردم به خانه‌های خود رفتند و انقلاب را پایان‌یافته تلقی کردند، آیا او به کسی رحم خواهد کرد و تضمینی وجود دارد که فقط سلطنت کند؟ و برای قدرت بیشتر دوباره دست به کشتار مردم نزند و کارهای گذشته‌اش را تکرار نکند؟ که او جوابی برای این سؤال نداشت.

تقریباً قریب به اتفاق عناصر دولت موقت اشخاصی همین دیدگاه را داشتند و بیشتر آنها از جبهه ملی و نهضت آزادی‌ای بودند که خود را ایرانی و مصدقی می‌دانستند و با همان دیدگاه‌های مصدق در رابطه با سیاست و دیانت و عدم اعتقاد به دخالت روحانیت و مردم در سیاست قصد حکومت داشتند. مصدق حتی پس از سقوط حکومت خود با یک کودتای امریکایی در دادگاه، همین مطلب را بیان نمود که شاه باید سلطنت کند و نه حکومت و این از

۱. از ۳۰ وزیر انتخاب‌شده در دولت موقت، طی عمر نه ماهه آن، ۲۱ نفر از اعضای نهضت آزادی و ۷ نفر از اعضای جبهه ملی و ۲ نفر از جاما به رهبری دکتر کاظم سامی بوده‌اند. معاونان نخست‌وزیر و استانداران و سایر مسئولان بلندپایه کشور نیز اعضای نهضت آزادی و جبهه ملی و یا از گروه‌هایی بودند که به تشکیل حکومت و نظام متکی به مبانی اسلامی اعتقاد نداشتند.



اصول قانون اساسی مشروطه بود و شاگرد او حتی در روزهای آخر پیروزی انقلاب اسلامی هنوز متوجه نبود دارد چه اتفاقی می‌افتد و مردم ایران چه معجزه بزرگی را می‌آفرینند و او هنوز به دنبال حفظ شاه و حکومت شاهنشاهی مشروطه بود.

متأسفانه دولت موقت عده‌ای از همفکران او را دور خود جمع کرده بود و به رغم گذشت دوازده سال از مرگ جسمی او و ۲۵ سال پس از مرگ سیاسی او، می‌خواست ملتی را اداره کند که با شعار «الله اکبر» و با دست خالی قدرت عظیم نظامی شاه و ژاندارم منطقه خلیج فارس آمریکا را با ذلت بیرون کرده بود و می‌خواست نظام نه شرقی نه غربی را به وجود آورد، یعنی نظامی که هر دو نظام حاکم بر جهان را هم‌زمان نفی می‌نمود، نظامی که خود حرف جدیدی برای جهان و راه جدیدی برای زندگی بشر و سعادت انسان‌ها مطرح می‌نمود و بر قدرت عظیم دینی و معنوی انسان‌های با ایمان تکیه داشت و در منصفه عمل و تلاش و مجاهدت و فداکاری یک ملت به اثبات رسانده بود که می‌توان برای حفظ استقلال و آزادی یک ملت با آمریکا و نظام وابسته‌ای که آمریکا از آن حمایت می‌نماید، در افتاد و در عین حال به نظام کمونیستی نیز تکیه ننمود.

رئیس دولت موقت بیان می‌داشت که اگر شیطان بزرگ امریکاست، شوروی شیطان اکبر است<sup>۱</sup> و با این فلسفه خواهان رابطه با آمریکا بود و بر این باور بود که ما فقط با کمک گرفتن از آمریکا می‌توانیم مشکلات خود را حل نماییم. اگر او بر اساس افکار و عقاید و نوع تربیت که به دلیل نوع زندگی و محل تحصیلاتش<sup>۲</sup> برایش حاصل شده بود چنین فکر می‌کرد، لیکن بعضی دولتمردان اطراف او، از صداقت ساده‌اندیشانه او نیز کمتر بهره‌ای داشتند. نوع اندیشه دینی او

۱. مهدی بازرگان، انقلاب ایران در دو حرکت (تهران: نویسنده، ۱۳۶۳)، ص ۱۷۴.

۲. او در جوانی و در دوران رضاخان جزء اولین گروه دانش‌آموزانی بود که به عنوان بورسیه به فرانسه اعزام شده بود. رضاخان در سخنرانی برای این دانش‌آموزان گفت که من شما را برای درس خواندن به فرنگ اعزام نکرده‌ام. اگر من چنین قصدی داشتم از فرنگ برای شما معلم می‌آوردم. من شما را به فرنگ فرستاده‌ام تا آدم شوید!

نیز اندیشه لیبرالیستی با پوشش اسلامی بود و جهت شناخت اسلام برای علم به خصوص علم تجربی اصالتی در حد وحی قائل بود و آن را وسیله شناخت اسلام می‌دانست. این اندیشه‌ها که در دهه ۲۰ و ۳۰ و اوایل دهه ۴۰ مکتوب شده بود، پس از ماجرای ۱۵ خرداد و کشتار عظیم مردم و گرایش روحی جوانان مبارز و مسلمان به سمت مبارزه مسلحانه برای براندازی رژیم وابسته شاه، جذابیت نسبی خود را نیز از دست داد و حتی جوانان عضو نهضت آزادی از آن روی‌گردان شدند و با توجه به اینکه اساس تفکر آنان اصالت علم بود نه اصالت وحی، با انقلابی شدن علمی! به سمت مارکسیسم - که به عنوان علم مبارزه و انقلاب خود را معرفی می‌نمود - روی آوردند و سازمان مجاهدین خلق ایران را با همان شیوه تفکری نهضت آزادی لکن با تکیه بر «مارکسیسم» به جای «لیبرالیسم» و تکیه بر «علوم اجتماعی» به جای «علوم تجربی» به وجود آوردند.

امام در اواخر عمر از اعتمادی که اوایل انقلاب به لیبرال‌ها نمودند به عنوان اشتباه خود نام برد و بیان داشت که: من همان زمان هم با روی کار آمدن آنان موافق نبودم اما بر اساس مشورت با دوستان و اینکه نظر آنان بر این شخص قرار گرفته بود، موافقت کردم.

هیئت دولت موقت تقریباً همگی از ملی‌گرایان و یاران مصدق بودند. خط مشی سیاسی آنان خط مشی‌ای بود که نه به حضور روحانیت در صحنه سیاست اعتقادی داشت و نه خواهان دخالت مردم در امر حکومت بود<sup>۱</sup> و خواهان شیوه‌های گام به گام و سازشکارانه در مقابله با دشمنان ملت ایران بود و حتی با انقلاب کلاً موافق نبود و به ناچار آن را پذیرفته بود و خواهان قانون اساسی مشروطه و حضور شاه و سلطنت او و نه حکومتش بود.

در حالی که دشمنان انقلاب و تمام وابستگان شرق و غرب با وحشت به پدیده انقلاب اسلامی می‌نگریستند و خود را آماده رویارویی با آن می‌نمودند، متأسفانه اداره امور اجرایی

۱. تنها آنها را برای رأی دادن و آن هم در صورتی که رأیشان، رأی مثبت به اینان بود، می‌خواستند و هر گاه نتیجه آرای مردم خلاف نظر آنان بود، آنان با طرق مختلف با آن مخالفت و آن را باطل می‌دانستند. نمونه بارز آن تصمیم آنان برای باطل کردن مجلس خبرگان بود.

انقلاب به دست چنین افرادی افتاد.

پادگان مهاباد در اوایل اسفند با تهاجم دموکرات‌ها و سایر نیروهای ضد انقلاب وابسته به امریکا سقوط کرد و سلاح‌های موجود در آن به دست آنان غارت شد. دولت بعثی عراق نیز با توجه به وحشتی که از نفوذ انقلاب اسلامی در کشور خود - که اکثریت آن شیعه بودند - داشت بیشترین کمک را به ضد انقلابیون در کردستان و خوزستان می‌نمود تا انقلاب به مسائل داخلی سرگرم شود.

در اوایل فروردین ۵۸ ابراهیم یونسی، یکی از نویسندگان مشهور حزب توده به عنوان استاندار کردستان تعیین شد و به رغم تذکر دلسوزان به آن خطه فرستاده شد. او نیز از این فرصت طلایی حداکثر استفاده را نمود و با استفاده از افراد چپ در امور کردستان همه امکانات آن استان را در اختیار گروهک‌های مارکسیست گذاشت و منطقه حساس کردستان را که مورد طمع ضد انقلاب و ابرقدرت‌های حامی او قرار گرفته بود و با شورش آنان مواجه شده بود به آشوب و درگیری بیشتر کشانید و انقلاب با چالش بزرگی روبه رو شد و خود دولت موقت را با موضوع جدی امنیت آن استان و ائتلاف وقت و امکانات روبه‌رو ساخت. برخورد مسامحه‌کارانه با ضد انقلاب موجب تخریب آنان را فراهم آورد.

اجازه جهت خروج بی‌قید و شرط امریکاییان که موجب شد هر چه را در اختیار داشتند از اسناد گرفته و حتی بعضی مواقع امکانات فوق سری نظامی را از کشور خارج کنند و با اعتراض دلسوزانه جوانان انقلابی به این جریان‌ها و گاهی دخالت برای جلوگیری از آن، فریاد دولت موقت و اعتراض به دخالت افراد غیر مسئول در امور بلند شد.

دوران سختی آغاز شده بود. مردم در انتظار برخورد قاطع با ضد انقلاب و برخورد سریع و قاطعانه با مشکلات بودند، اما بر نظام اداری پوسیده دوران شاهنشاهی، سیاست‌های پوسیده ملی‌گرایی و سیاست گام به گام دولت موقت نیز افزوده شد و مردم را سردرگم بر جای نهاد.

همه از خود سؤال می‌کردند این همه شهید برای چه بود؟ آهسته آهسته رئیس دولت به

تذکرات دلسوزانه امام هم به عنوان دخالت نگریست. ایشان حتی در برنامه‌های تلویزیونی بر امام خرده گرفت و بیان کرد:

احساسات او را برمی‌انگیزانند. آن وقت، آقا وادار می‌شوند، طاقت نیاورند. از بالا سر ما، بدون مراجعه و مشاوره با دولت، بدون اینکه از ما بپرسند، اعلامیه و دستور صادر می‌فرمایند. یکدفعه دست و پای ما را در پوست گردو می‌گذارند. شما هم که ما را کلافه کردید. شما هم که مثل سایر مردم... اقلای امرتان را به ما بفرمایید. تا من بگویم چه باید کرد.<sup>۱</sup>

تسامح دولت موقت به جایی رسیده بود که زنان بی‌حجاب و اعضای ساواک منحل نیز جهت دریافت حقوق معوقه خود در برابر نخست‌وزیری دست به تظاهرات و تحصن زدند و کار به جایی رسید که با اعدام حبیب‌القائیان، سرمایه‌دار صهیونیست، دولت آمریکا به دولت ایران اعتراض نمود و دولت موقت و وزیر خارجه آن عکس‌العمل درستی نشان ندادند و تنها صدای اعتراض امام و مردم بلند شد و دخالت آمریکا در امور داخلی ایران و حمایت از جنایتکاران غارتگر را محکوم نمودند. به دنبال این اعتراض و سخنرانی حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی علیه آمریکا، ایشان به دست گروه فرقان ترور شد.

در اوایل سال ۵۸، ضد انقلاب به پادگان سنندج نیز حمله نمود تا آن را اشغال نماید و منطقه را کلاً از دست انقلاب بیرون بیاورد. تیمسار قرنی، ارتشی غیور و رئیس ستاد مشترک، دستور مقاومت و سرکوب ضد انقلابیون را صادر کرد و بدین وسیله از سقوط پادگان سنندج جلوگیری نمود.

دولت موقت در مذاکرات صلح به سه خواسته ضد انقلابیون که خود را نماینده مردم کرد جا زده بودند برآورده کرد:

- عزل رئیس ستاد مشترک ارتش، تیمسار قرنی
- تعیین استاندار کردستان با نظر آنان

۱. کیهان، (۲۴ اسفند ۱۳۵۷): ص ۴.

- خروج ارتش و سپاه از سنندج

دولت موقت طبق این توافقات تیمسار قزنی را به جرم مقاومت در برابر ایادی ابر قدرت‌ها و به درخواست آنها از کار برکنار می‌کند و ضد انقلاب کینه او را به دل می‌گیرد و گروه فرقان به نمایندگی از تمام ضد انقلابیون و تمام کسانی که از صلابت انقلاب و مقاومت فرزندان آن می‌هراسیدند به ترور آن نظامی‌گیور و شرافتمند اقدام می‌نماید و این در حالی است که قبل از آن تمام ضد انقلابیون در یک تهاجم سنگین تبلیغاتی آن شهید گرانقدر را به کشتار خلق کرد متهم نموده بودند.

با آشکار شدن روحیه دولتمردان و تسامح و سازشکاری و ناتوانی آنان برای ضد انقلاب و تجری و جرئت یافتن آنان، تهاجم تبلیغات سنگینی علیه انقلاب آغاز شد.

دانشگاه تهران و خیابان‌های اطراف، آن روزها از جمعیت موج می‌زد. گروهک‌ها سرمایه‌گذاری وسیعی کرده بودند تا ضمن جذب نیرو از این مناظرات خیابانی، مردم را به انقلاب بدبین نمایند و انقلاب را به هر صورت شده است تحت فشار قرار دهند و در هم بشکنند.

دانشجویان مسلمان دانشگاه‌ها جهت اداره امور انقلاب از دانشگاه‌ها بیرون رفته بودند، هزاران کارخانه دچار رکود و تعطیلی بود و گروهک‌های چپ، بهترین فرصت را برای نفوذ در کارخانجات یافته بودند و به بهانه طرفداری از کارگران، کارخانجات را به اعتصاب و تعطیلی می‌کشاندند و کارگران را با شعارهای گوناگون به خیابان‌ها می‌آوردند. هر روز ده‌ها راهپیمایی برپا می‌شد و شعار (نان، مسکن، آزادی) گروهک‌های چپ و «این باید آن شود و آن این باید گردد» چهار چوب شعارهای آنان را تشکیل می‌داد. آنان ضربات عظیمی را از این طریق به اقتصاد کشور وارد آورده بودند. دلسوزان انقلاب سردرگم گردیدند و نمی‌دانستند چه باید بکنند.

با توجه به اینکه متأسفانه اکثر گروهک‌ها کادرهای تشکیلاتی و رهبریشان از افراد روشنفکر و تحصیلکرده غرب و شرق‌زده بودند، سریعا توانستند در دانشگاه‌ها تشکیلات خود را

بازسازی و به جذب دانشجویان که سیاست‌های دولت موقت، آنان را سردرگم و از انقلاب مأیوس نموده بود، بپردازند.

دانشجویان بی‌تفاوت و کم‌اعتقاد و بی‌مطالعه و افرادی که با دین و دینداری و در نتیجه با علما و مردم مسلمان و انقلابی رابطه کمی داشتند، بهترین قشر برای جذب نیروهای چپ و گروهک‌های ضد انقلاب بودند. دانشجویان مسلمان و تندرو و البته کم‌معلومات و بی‌اطلاع نیز بهترین قشر برای جذب گروهک‌هایی بودند که زیر پوشش اسلام، جهت اهداف قدرت‌طلبانه و نیز ضد انقلابی خود فعالیت می‌کردند.

هر یک از گروهک‌ها نیز در دانشگاه دفتر و دستکی داشت و تقریباً در هر دانشکده بیشتر اتاق‌های درس و اتاق‌های موجود در اختیار آنها قرار گرفته بود و در جذب نیرو و بدبین کردن دانشجویان به نظام نوپای اسلامی که حتی قانون اساسی خود را ننوشته بود، شدیداً فعالیت می‌کردند.

گروهک‌های مارکسیستی با توجه به قدرت تشکیلاتی و توان سازماندهی، موفقیت‌های زیادی در این رابطه به دست آورده بودند. با نفوذ در روزنامه‌های پرتیراژ و در دست داشتن تعدادی نشریه حزبی و گروهی و چند مجله طنز مثل چلنگر و آهنگر فعالیت‌های خود در داخل دانشگاه و در میان کارگران در کارخانجات و در مدارس و نیز اقدامات مسلحانه در استان‌های مرزی را حمایت تبلیغاتی می‌نمودند.

روشنفکران چپ و نویسندگان آنان قلم‌ها را علیه انقلاب از غلاف بیرون کشیده بودند و نامردمانه به همه چیز حتی مقدسات می‌تاختند و جنایات خود را در کردستان و سایر مناطق پشتیبانی و توجیه می‌نمودند و نظام نوپا و مردم‌ساخته اسلامی را به عنوان یک نظام ضد مردمی و وابسته به امریکا معرفی می‌نمودند.

سیاست‌های سازشکارانه دولت موقت و حضور بعضی چهره‌های مسئله‌دار در رأس امور مملکت، بهترین زمینه را برای این گروه‌ها فراهم می‌آورد.

در این تهاجم ناجوانمردانه و اتهام‌زنی فریبکارانه، تمام گروه‌های ضد انقلاب اعم از

گروه‌های چپ مارکسیستی و سلطنت‌طلبان و سانسورچی‌های نظام شاهنشاهی و گروه‌های مسلمان‌نما هماهنگ با هم حضور داشتند. جو آن‌چنان گل‌آلود شده بود که بسیاری از افراد سردرگم و بسیاری از جوانان ساده‌لوح جذب این گروه‌ها شدند.

اتاق گروه‌ها در دانشگاه‌ها، به اتاق جنگ تبدیل شده بود و رهبران آنان با سوء استفاده از شرایط پیش آمده به راحتی در دانشگاه‌ها و خوابگاه‌های دانشجویی جهت براندازی نظام برنامه‌ریزی می‌کردند. برنامه‌ریزی‌های عملیاتی و نظامی در کردستان و ترورها و کشتارها و کمین‌زنی در جاده‌های کردستان، در دانشگاه‌ها طراحی می‌شد و در بسیاری از این اتاق‌ها حتی اسلحه گرم وجود داشت و انبار مهمات گروه‌ها شده بود.

با توجه به درهم‌ریختگی ناشی از انقلاب و عدم شکل‌گیری تشکیلات حکومتی و نبود سازمان اطلاعاتی، نوعی مصونیت بی‌حد و مرز برای آنان به وجود آمده بود. به طور مثال، برای جلسه‌ای دانشجویی به یکی از خوابگاه‌ها دعوت شده بودم. جلسه دیگری در یکی از اتاق‌های همان خوابگاه نیز تشکیل شده بود و از اتاقی که ما در آن جلسه داشتیم افراد حاضر در آن کاملاً مشاهده می‌شدند. در میان حاضران در جلسه بسیاری از افراد غیر دانشجوی گروه‌های مارکسیستی و حتی بعضی از کادرهای بالای آنها که ما آنها را می‌شناختیم، حضور داشتند و این قضیه آن‌چنان عادی شده بود که کوچک‌ترین سعی و تلاشی جهت حتی مخفی کردن آن نیز نمی‌نمودند. در آن زمان نه سپاه به درستی راه افتاده بود و نه تشکیلات اطلاعاتی وجود داشت و شهربانی و حتی ارتش نیز دوران بحران پس از انقلاب و از هم پاشیدگی تشکیلاتی خود را می‌گذراندند.

شعار انحلال ارتش و فشار بر نهادهای انقلابی به منظور از هم پاشیدگی آنها نیز جزء برنامه‌های گروه‌ها بود و متأسفانه حمایت از این نهادها نیز جزء سیاست دولت نبود. متأسفانه اعضای دولت موقت، به رغم مبارزه سازشکارانه‌ای که در دوران شاه داشتند خود در همین چهارچوب‌ها به وجود آمده و تفکر و اندیشه آنان انطباقی با خواست این نسل انقلابی نداشت.

## ◆ سوء استفاده گروهک‌ها از اوضاع

گروهک‌ها سعی نمودند از همین بحران‌ها و با قهرمان‌سازی از خود و تشکیلات خود سوء استفاده نمایند و متأسفانه توفیقات زیادی در این رابطه به دست آوردند.

جوانان مظلوم که چهره نظام را در چهره این دولتمردان فسیل شده و بی‌تحرك - که دشمن از همه طرف داشت به آنان نزدیک می‌شد و یک یک سنگ‌های انقلاب را از دست آنان بیرون می‌آورد - می‌دیدند، به سمت گروهک‌ها جذب و علیه انقلاب موضع گرفتند.

نطق‌های شبانه رئیس دولت و تلویزیون و مقابله او با امام و دستورات ایشان و با نهادهای انقلابی، به جای مقابله با دشمنان کشور و انقلاب، بعضی مواقع مردم را دچار سردرگمی می‌کرد و به سمت ناامیدی و بی‌تفاوتی سوق می‌داد اما چهره امام و سخنان او و امیدی که به آن مرد الهی بسته بودیم، از چنین کاری جلوگیری می‌کرد.

جوانان انقلابی که انتظار داشتند با سرعت و قاطعیت مشکلات حل شود به سردرگمی و

یأس دچار شدند، ضد انقلاب در همه جا

شروع به فعالیت و پیشروی نمود. در

کردستان، ترکمن صحرا، خوزستان و ...

هزاران جوان انقلابی جهت جلوگیری از

پیشروی ضد انقلاب به شهادت رسیدند

اما دولت موقت می‌خواست با گفتگو و

مهربانی و بدون خونریزی با گروهک‌های

ضد انقلاب و در حقیقت جلوگیری از

ریزش خون ضد انقلاب (و نه انقلابیون)

**دولت موقت، اولین پنجره نفوذ به درون دژهای انقلاب بود. اگر چه ملت ایران قلب خود را برای آنها به عنوان مسئولانی که از جانب امام انتخاب شده بودند، باز و گسترده کرده بود.**

مسائل حل شود. پیش از آنکه ضد انقلاب مورد تهاجم قرار گیرد، سپاه و کمیته و نهادهای

انقلابی از جمله دادگاه‌های انقلاب مورد تهاجم آنان قرار گرفت.



طلایی‌ترین فرصت برای گروه‌های ضد انقلاب به وجود آمده بود. صدای دلسوزان انقلاب از همه جا بلند بود، اما گوش شنوایی در دولت برای شنیدن آن وجود نداشت. جوانان مأیوس و سرخورده، بهترین شکار برای ضد انقلاب بودند و آنان با توجه به این فرصت طلایی، با تشکیلات و نیز تعداد کثیری روزنامه و حتی صدا و سیما - که در آن نفوذ داشتند - تلاش کردند انقلاب را مخالف با دموکراسی و آزادی بیان، خشونت‌طلب، ارتجاعی و وابسته به امپریالیسم معرفی کنند و این در حالی بود که از حدود ۲۲۰ روزنامه و نشریه موجود حتی یک نشریه به طور کامل در خدمت انقلاب و اهداف آن نبود. نفوذی‌های گروهک‌ها در روزنامه‌های کثیرالانتشار نظیر کیهان و اطلاعات و آیندگان نیز به طرق مختلف علیه انقلاب و امام و اسلام زیرکانه توطئه می‌کردند. در حالی که گروهک‌های مارکسیستی، سلطنت‌طلب‌ها، ضد انقلابیون، ارتشی‌های فراری و ساواکی‌ها در کردستان صدای هر مخالفی را خفه کرده بودند، روزنامه‌های وابسته به آنان، نظام را به کشتار خلق کرد و مخالفت با آزادی بیان متهم می‌نمودند.

### ◆ تشکیل جهاد سازندگی

جهاد سازندگی با شکل ابتدایی خود توسط آیت‌الله بهشتی و با همت دانشجویان مسلمان<sup>۱</sup> به راه افتاد و آنان با سازماندهی دانشجویان به روستاها می‌رفتند و جهت کمک به کشاورزان و روستاییان و بازسازی مناطق محروم تلاش می‌نمودند. با توجه به وجود اتاق‌های کوهنوردی در قبل از انقلاب، دانشجویان معتقد به امام سریعا از همین تشکیلات و تجربیات و وسایل جهت این امر استفاده نمودند.

دانشجویان دختر و پسر روزهای جمعه به روستاهای اطراف تهران اعزام می‌شدند و جهت لوله‌کشی آب بهداشتی و حتی درو گندم مثلا برای پیرزنی که کسی را نداشت، به کار گرفته

۱. بسیاری از همین دانشجویان دلسوز در جریان تسخیر لانه جاسوسی حضور داشتند.

می‌شدند. شهید بهشتی که به دلیل قدرت تحزب فوق‌العاده، ارتباط نزدیکی با دانشجویان و اصولاً تمام قشرها داشت، دانشجویان فعال را به اموری از این قبیل تشویق می‌نمود و دانشجویان نیز با تمام وجود به این امور مبادرت می‌ورزیدند.

#### ◆ مسئله، مسئله امریکا است

بازی‌های سیاسی، ایجاد مسئله، مشکل و درگیری، مظلوم‌نمایی و تخریب چهره‌های انقلاب موجب شد که امام به صراحت در یک سخنرانی اعلام کند که مسئله، مسئله امریکاست و منافقین و چریک‌های فدایی را وابسته به امریکا معرفی نمود و این در حالی بود که کلیه گروه‌های ضد انقلابی و وابسته به امریکا نقاب مبارزه با امریکا بر چهره خود زده بودند. کلام امام در آن شرایط که هنوز ماهیت آنان کاملاً روشن نشده بود موجب اعجاب بود، اما مرور زمان این کلام امام را اثبات نمود.

#### ◆ ترور شهید آیت‌الله مطهری

به درستی، شهید گرانقدر، آیت‌الله مطهری حلقه واسط میان حوزه و دانشگاه بود. این دو قشر بر اساس توطئه‌های عمیق استعماری از هم جدا شده و حتی در برابر هم صف‌آرایی کرده بودند و زبان مشترکی برای درک یکدیگر نداشتند و این یک فرصت طلایی برای سلطه‌گران بین‌المللی بود که بتوانند بر سرنوشت کشور حاکم شوند.

با بیداری اسلامی در اوایل دهه چهل و فداکاری عظیم توده‌های میلیونی جهت آزادی از سلطه امریکا و انگلیس و دفاع فداکارانه از مرجعیت دینی امام خمینی که نیابت امام معصوم(ع) را بر عهده داشت و چیزی جز انگیزه‌های اسلامی برای آن وجود نداشت، زمینه‌های تفاهم دو قشر دانشجویان و روحانی فراهم شد. اگر چه با باز شدن راه جهاد و فداکاری در پانزدهم خرداد، متأسفانه عده‌ای به دنبال استفاده از نیروی عظیم دین جهت اهداف قدرت‌طلبانه خود برآمدند و

اسلام و دیانت را پوششی جهت مبارزه و جذب نیرو برای اهداف خود و فریب جوانان قرار دادند.

شهید استاد مطهری از جمله کسانی بود که با حضور در دانشگاه از اواسط دهه ۱۳۳۰، سعی نمود فاصله مصنوعی ایجاد شده بین دانشگاه و حوزه و بین علم و دین را از میان بردارد و توطئه‌های فریبکارانه به نام علم را حلاجی و رسوا نماید. انقلاب اسلامی هیچ‌گاه نقش بی‌بدیل او در سلامت انقلاب و جلوگیری از انحراف آن‌را فراموش نخواهد نمود. او از یک‌سو، به علوم مختلف اسلامی در سطح بسیار بالا آشنا بود و تلاش فوق‌العاده‌ای از این جهت انجام داد و نزد اساتید بزرگی چون امام، علامه طباطبایی و آیت‌الله بروجردی به خوبی تلمذ کرده بود و حتی از بعضی ایدئولوگ‌های مدعی پیروی از مکاتب غربی مسلط‌تر بر آن مکاتب بود. از سوی دیگر ایشان با خودسازی اسلامی نمونه‌ای بی‌مانند از انسان مسلمان خودساخته بود، انسانی که در ابعاد مختلف معنوی، سیاسی، علمی، عقلی و مبارزاتی در حد اعجاب‌آوری خود را پرورش داده بود.

حضور او در دانشگاه و نفوذ در میان قشر جوان و تحصیلکرده، همواره خاری در چشم دشمنان کینه‌ورز اسلام و انقلاب و مزدوران آنان بود.

او شدیداً با انحرافات مقابله می‌کرد و این در حالی بود که به آزادی اندیشه به شدت معتقد بود و حتی آن را موجب پیشرفت و شکوفایی اسلام می‌دانست. او می‌گفت که ما باید بهترین مارکسیست تحصیلکرده را، با این شرط که واقعا به مارکسیسم معتقد باشد دعوت کنیم و در دانشکده الهیات دانشگاه تهران برای او کرسی تدریس این مکتب را بگذاریم و این را موجب تقویت دین می‌دانست. اما از اینکه کسی در دانشگاه مدعی اسلام‌شناسی و تدریس اسلام باشد و زیر پوشش آن بخواهد مارکسیسم را تدریس نماید، شدیداً نگران بود و می‌گفت این توطئه است و باید جلو آن گرفته شود.

تبلیغ مکاتب غربی و شرقی زیر پوشش اسلام به دلیل اعتقادات قوی ملت ایران و بی‌توجهی آنان به سایر مکاتب بود. این جریان در سال‌های منتهی به پیروزی انقلاب شدیداً گسترش یافته

بود و گروه‌های منحرف از اسلام، زیر پوشش اسلام، مکاتب دیگر را به خورد جوانان می‌دادند و با تفسیرهای من درآوردی از آیات قرآن سعی می‌نمودند جوانان مسلمان را به سمت خود جلب نمایند و آنان را به فداکاری در راه اهداف خود تشویق کنند و دلیل آن هم این بود که ملاحظه کرده بودند که در ایران انگیزه‌های غیر دینی در حرکت‌های سیاسی، مورد توجه مردم معتقد و مسلمان واقع نمی‌شود و لذا به این فریبکاری و نفاق روی آورده بودند. او در یک مقاله<sup>۱</sup> ضمن تشریح و توضیح این جریان انحرافی، اعلام نمود که چنانچه این جریان‌ها با این تذکرات دست از این کار منافقانه خود برداشتند که هیچ‌وگرنه اینجانب مجبورم از این به بعد آنان را «ماتریالیسم منافق» بنامم.

با پیروزی انقلاب، سلطه‌گران جهانی حضور جوانان به خصوص قشر دانشجو و تحصیلکرده را بزرگ‌ترین رمز پیروزی انقلاب و دلیل این حضور را نیز توجیه عقیدتی و سیاسی و فکری آنان یافتند و لذا تصمیم گرفتند کسانی را که این وظیفه را به خوبی انجام می‌دادند، از سر راه بردارند تا راه به سوی انحراف باز و نسل جوان و تحصیلکرده از انقلاب روی‌گردان شوند.

هنوز هفتاد روز از انقلاب نگذشته بود که دست جنایتکار ضد انقلاب وابسته به ابرقدرت‌ها از آستین جوانکی نادان که تربیت‌یافته مکتب نفاق بود، درآمد و این مأموریت جنایتکارانه را از جانب ابرقدرت‌ها و مزدوران داخلی آنها به انجام رسانید.

خبر شهادت آیت‌الله مطهری را از طریق اخبار ساعت هفت صبح رادیو شنیدیم. در آن لحظه حس کردم دشمنان، نسل تحصیلکرده حال و آینده انقلاب را مورد هدف قرار دادند و هر چه زمان گذشت، آن احساس لحظه شنیدن خبر را بیشتر باور می‌کنم و می‌بینم که دشمنان دانا چه جنایتی را به دست جوانکی نادان مرتکب شده‌اند.

قاتل جوانی ۲۴ ساله بود که اگر چه در شب‌های اول دستگیری به کاری که کرده بود، افتخار

هم می‌کرد، اما پس از پی بردن به شخصیت عظیم علمی و فلسفی و معنوی آن شهید بر سر خود می‌زد و بالا و پایین می‌پرید و تقاضا می‌نمود که به او بنزین بدهند تا خود را به آتش بکشد. اما افسوس و صد افسوس که فلک چرخید و چرخید تا بهار آمد و بوته‌های گل جوانه

زد و رشد کرد و گل سرسبیدی متولد و به بار نشست و طفلی نادان به تحریک باتلاق‌نشینان آن را چید.

شهادت تأسف‌بار آن استاد موجب شد امام سه روز در مدرسه فیضیه به عزرا بنشیند و بگوید که: بکشید ما را، با کشتن ما مکتب ما زنده می‌شود و ملت ما بیدارتر و شما نیز سودی نخواهید برد و قاتل را فاجری دانستند که خداوند دین خود را به دست او زنده نمود و این شعر را خواندند که:

آنکه مردن پیش چشمش «تهلکه» است  
 نهی «لا تلقوا» بگیرد او به دست<sup>۱</sup>  
 شهادت او جامعه پس از انقلاب را که  
 داشت آهسته آهسته تسلیم شرایط و  
 وضعیت اسف‌بار به وجود آمده می‌شد،  
 تکان داد.

متأسفانه دولت موقت بر خلاف حکم امام، مجموعه‌ای از عناصر یک جناح غیر انقلابی را بر سر کار آورد و به اعتقادات و ایده‌های مردمی که انقلاب را به انجام رساندند، پشت کرد. عناصری که بر سر کار آمدند رئیس دولت موقت در سال‌های نهضت ملی شدن صنعت نفت، یا بعد از آن حضور داشتند و اکثر آنها افرادی بودند که به اسلام و انقلاب اسلامی آن گونه که امام و مردم مسلمان و انقلابی می‌نگریستند، اعتقاد نداشتند.

۱. مقصود اشاره به این آیه است: «انفقوا و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه» با دستان خود، خویشان را با انفاق نکردن به هلاکت می‌اندازید. که بعضی این آیه را بهانه می‌کنند برای عدم فداکاری در راه خدا و فرار از جهاد در راه خدا و حفظ جان خود!

این جنایت یقیناً فقط توسط گروه فرقان انجام نشده بود، دست پنهان امریکا مانند همه جریان‌های براندازانه آن روزها در آن، به خوبی دیده می‌شد. اما صد افسوس که دولتمردان نیز با احساس حقارت در برابر امریکا مشغول مذاکرات مستقیم و غیر مستقیم و دفاع از آنان و خدمت به آنان بودند. حدس زده می‌شد فقط او مورد هدف نبوده است بلکه تمام کسانی که چنین نقشی را داشته‌اند مورد هدف هستند و همین‌گونه نیز شد.

### ◆ دانشگاه‌ها و حرکت قهقرایی

وضع دانشگاه‌ها پس از بازگشایی در اسفند ۵۷ به علت عدم حضور دانشجویان مسلمان معتقد به انقلاب - با توجه مشغولیت آنان در اداره امور مختلف مملکت - از جهت سیاسی و حتی اخلاقی تأسف‌آور شد و همین امر موجب تسلط نسبی گروهک‌های ضد انقلاب و رشد سریع و گسترده آنها در دانشگاه‌ها گردید.

تفکرات انحرافی در میان دانشجویان مسلمان به دلیل انحرافات زیادی که قبل از انقلاب در ذهن آنها ایجاد شده بود و با توجه به شرایطی که حاکمیت دولتمردان لیبرال به وجود آورده بود، گسترده‌تر شد و ترور شخصیتی افرادی مثل شهید مطهری که قبل از ترور جسمی آنها، از قبل از انقلاب آغاز شده بود، پس از انقلاب نیز تداوم یافت.

روزی در جلسه انجمن اسلامی موضوع دعوت از او را جهت سخنرانی در دانشگاه خودمان مطرح نمودم، اما با مخالفت عده‌ای از آنها روبه رو شدم و نهایتاً مجبور شدیم از دعوت او خودداری کنیم! و این در حالی بود که سخنرانی‌های ضد انقلابی دائم در همان دانشگاه توسط گروهک‌ها برگزار می‌شد تا با ایجاد شباهت سیاسی دانشجویان را جذب خود نمایند.

### ◆ تشکیل کلاس‌های عقیدتی در حزب جمهوری اسلامی

در این میان یکی از دوستان خبر از تشکیل کلاس‌هایی در حزب جمهوری اسلامی توسط شهید

آیت‌الله بهشتی داد. این کلاس‌ها جهت دانشجویان و در دو میحث «اقتصاد اسلامی» و «شناخت» بود. در این کلاس‌ها ثبت نام کردم و در خدمت او حضور یافتم. اخلاق کریمانه او هر انسانی را جذب خود می‌نمود. متأسفانه به علت ترور شخصیت او که به خصوص بعد از شهادت آیت‌الله مطهری نقطه امید می‌شده بود، بسیاری از دانشجویان مسلمان و عضو انجمن اسلامی و طرفداران انقلاب از آمدن به این کلاس‌ها امتناع می‌کردند. به همین دلیل تعداد دانشجویان شرکت کننده در کلاس حدود چهل پنجاه نفر بیشتر نبود و تنها حدود یک سوم سالن<sup>۱</sup> پر می‌شد و این در حالی بود که دانشجویان شدیداً از جهت اعتقادی و مکتبی به آموزش نیاز داشتند. ولی صد افسوس که دشمن با تهاجم وسیع علیه او و بدبین کردن مردم و به خصوص جوانان از این امر جلوگیری می‌نمود.

آیت‌الله بهشتی و دو نفر دیگر از رهبران حزب جمهوری اسلامی، یعنی آیت‌الله خامنه‌ای و حجت‌الاسلام رفسنجانی توسط عوامل ضد انقلاب به عنوان رهبران ارتجاع معرفی می‌شدند و شدیداً مورد تهاجم قرار گرفته بودند و این در حالی بود که آنها شبانه‌روز خود را وقف انقلاب و پیشبرد آن نموده بودند. آیت‌الله بهشتی، علاوه بر اداره مجلس خبرگان و تدوین قانون اساسی و راه‌اندازی و اداره جهاد سازندگی و دبیر کلی حزب جمهوری اسلامی و شناسایی نیرو جهت اداره امور انقلاب، کلاس‌های عقیدتی را نیز بر پا می‌کردند و برای روشن نمودن مردم سخنرانی‌های متعددی می‌کردند.

بدبینی نیروهای انقلابی نسبت به او و استفاده نمودن از آن همه علم و تجربه و اخلاص از درس‌آموزترین تجربیات انقلاب برای نسل‌های آینده است.

#### ◆ تشکیل مجلس خبرگان

پس از برگزاری رفراندوم و با توجه به مشکلات به وجود آمده در کشور پیش‌بینی می‌شد که

۱. همان سالنی که منافقین آن را منفجر و موجب شهادت ایشان و یارانشان شدند.

تشکیل مجلس مؤسسان با صدها عضو موجب طولانی شدن مدت نوشتن قانون اساسی می‌گردد و این امر دوران بحران را در کشور طولانی و موجب سوء استفاده دشمنانی می‌شود که شورش‌ها و ترورها را با حمایت امریکا آغاز و گسترش داده بودند. امام به همین دلیل نظرشان این بود که پیش‌نویس قانون اساسی تهیه شده توسط دولت موقت به فراندوم گذاشته شود و با تأیید آن توسط مردم بر اساس آن نهادهای حکومتی شکل گیرد. اما دولت موقت و همفکرانش اصرار می‌کردند که باید مجلس مؤسسان تشکیل گردد. در جلسه‌ای در خدمت امام پس از اینکه ایشان سخنان موافقین و مخالفین را استماع می‌نمود به پیشنهاد آیت‌الله طالقانی قرار می‌شود که مجلس کوچک‌تری با حدود هفتاد نفر از نمایندگان خبره مردم تشکیل و قانون اساسی را تدوین نماید.

انتخابات این مجلس برگزار و نمایندگان مردم که اکثراً از علما می‌باشند وارد مجلس خبرگان می‌گردند و به تدوین قانون اساسی می‌پردازند. تشکیل مجلس خبرگان بدون حضور جدی ضد انقلاب در آن موجب می‌گردد آنان که تمام برنامه‌های خود را نقش بر آب می‌بینند و به این صورت از اقدامات آینده خود نیز ناامید می‌گردند، به دنبال انحلال این مجلس بر آیند. بزرگان انقلاب اگر چه در این مجلس اکثریت را به خود اختصاص داده بودند، اما معدودی از بزرگان ضد انقلاب نیز در آن حضور داشتند و رفتار آنان برای ما جوانانی که به امید پیروزی حق بر باطل و حاکمیت اسلام علوی و محمدی، سربازی انقلاب را از اولین روزهای آغازش برگزیده بودیم درس‌آموز بود. از بزرگان انقلاب درس تواضع و علم و حکمت و از بی‌ادبی بزرگان ضد انقلاب نیز ادب می‌آموختیم.

### ◆ برپایی نماز جمعه تهران

نماز جمعه تهران به پیشنهاد آیت‌الله طالقانی و با اجازه امام به راه افتاد و تجمعات عظیم روز جمعه و بیانات آن عالم مجاهد و دلسوز، در برابر تهاجم گسترده ضد انقلاب آغاز شد. زبان



مشفقانه و ناصحانه او چون شمشیر مالک اشتر توطئه‌های ضد انقلاب را در هم می‌کوبید و نقش بزرگی در خنثی نمودن آنها داشت. در هر صورت انقلاب داشت از امکانات اعتقادی خود، مانند برپایی نماز جمعه و ماه رمضان و ماه محرم جهت دفاع در برابر تهاجمات همه‌جانبه دشمنان استفاده می‌نمود. امکاناتی که اسلام جهت تجمع و وحدت مسلمانان و برای مبارزه با دشمنان به خصوص منافقین، در اختیار آنان نهاده است.

## ◆ تهاجم نهایی برای جداسازی کردستان از ایران و صدور فرمان تاریخی

### امام

در اواسط ماه رمضان تهاجم ضد انقلاب در کردستان وارد مراحل تازه‌ای شد. شهر پاوه توسط چند هزار نیروی مسلح گروهک‌ها محاصره شد و با سیاست‌های ساده‌لوحانه دولت موقت در برابر ضد انقلاب و پذیرش گروهک‌ها به عنوان طرف مذاکره می‌رفت تا کردستان از ایران جدا و به دامان سلطه‌گران شرق و غرب سقوط نماید. ارتش بلا تکلیف، سپاه مانده از برخوردهای سازشکارانه دولت و مردم محلی معتقد به انقلاب نیز سردرگم و گرفتار ضد انقلاب شده بودند. با ورود شهید چمران به پاوه و مقاومت دلیرانه ایشان و نیروهای باقی مانده، مردم پاوه از چنگال ضد انقلاب ددمنش نجات یافتند و با کمک آنان تهاجم به نیروهای مزدور آغاز شد.

امام طی پیامی انقلابی به ارتش و سپاه دستور داد که برای آزادسازی کردستان به سمت این استان حرکت نمایند. امام در این پیام مسامحه‌کاران را تهدید نمود و دستور داد که بدون تأخیر باید به سمت کردستان حرکت کنند.

برخوردهای سازشکارانه با دشمنان جنایتکار و ضد انسان و مزدوران سلطه‌گری که حتی ارزش جان یک حشره نیز برای جان انسان‌ها قائل نبوده و نیستند و در حالی که فریبکارانه سلاح حقوق بشر را در دست گرفته‌اند و در ویتنام و سایر نقاط جهان میلیون‌ها انسان را قتل

عام نموده‌اند، جز این نتیجه‌ای نمی‌توانست داشته باشد.

### ◆ تهاجم پی در پی ضد انقلاب در کردستان

مسامحه و سازشکاری و فرصت‌بخشی به ضد انقلاب موجب شد آنان هر روز گامی به پیش نهند و پادگان‌ها در کردستان یکی پس از دیگر سقوط کند و شهرهای کردنشین یکی پس از دیگری به زیر سلطه توطئه‌گران درآید و ضد انقلاب، مخالفان خود را سرکوب و طرفداران بومی انقلاب، مظلومانه یکی پس از دیگری به شهادت برسند و دولت نیز به رغم این جنایات و توطئه‌های پی در پی، با اعزام شخصیت‌های سیاسی و مذهبی، سعی در برقراری صلح و صفا با ضد انقلاب، از راه مذاکره بنماید و به سپاه و ارتش اجازه دخالت در امور ندهد.

در تاریخ ۲۳ تیر، مریوان صحنه توطئه ضد انقلاب گردید و بسیاری از پاسداران محلی مستقر در این شهر، به جرم طرفداری از انقلاب به شهادت رسیدند. در این قضیه شهید چمران به عنوان نماینده دولت برای مذاکره به این شهر می‌رود و موجب بازگشت امنیت به منطقه مریوان می‌گردد.

ضد انقلاب و در رأس آن حزب دموکرات، پس از شش ماه کشمکش و تضعیف دولت مرکزی و تصفیه همه نیروهای مؤمن به انقلاب بومی و سیطره بر اکثر مناطق کردستان، از ۲۱ مرداد ۵۸ یعنی در شب‌های قدر و در آستانه آخرین جمعه ماه مبارک رمضان که امام آن را روز قدس اعلام نموده<sup>۱</sup> و از تمام مسلمانان جهان خواسته بود از این پس در این روز برای حمایت از آرمان فلسطین و مردم فلسطین و آزادی قدس شریف و بسیج امکانات جهان اسلام برای رسیدن به اهداف فوق راه‌پیمایی نمایند و نیز در آستانه تشکیل مجلس خبرگان قانون اساسی که قرار بود روز ۲۸ مرداد افتتاح گردد و یک ماه پس از توطئه مریوان، رهسپار پاوه

می‌گردد. اکثریت مردم این شهر به حکومت مرکزی و انقلاب اعتقاد و ایمان داشتند و برای ضد انقلاب پذیرش چنین مطالبی به خصوص که صدها رزمنده کرد پاوه‌ای مسلحانه از این شهر حفاظت می‌کردند، قابل تحمل نبود و باید این پایگاه مهم انقلابی در هم کوبیده می‌شد تا سراسر کردستان زیر سلطه آنان در می‌آمد. ضد انقلاب به دنبال مسامحه و سازشکاری دولت و وجود نیروهای نفوذی در پادگان‌های محلی، مطمئن بود که می‌تواند ارتش را در صورت اقدام برای سرکوبی به راحتی فلج نماید و این تحصن‌ها و کشمکش‌های درون ارتش که خود را نشان می‌داد و حلقه‌ای از سلسله توطئه‌های دشمن بود، به راحتی درک‌پذیر بود.

مردم پاوه در دفاع از انقلاب و در اعتراض به بسته شدن راه‌های پاوه به کرمانشاه توسط ضد انقلاب و در اعتراض به بی‌تفاوتی نیروهای نظامی، در فرمانداری این شهر متحصن شدند. آنان قطعنامه‌ای را نیز صادر کرده و ضمن اعلام پشتیبانی از انقلاب اسلامی و امام و سپاه پاسداران خواستار تأمین امنیت منطقه توسط ارتش و جلوگیری از حمل سلاح و فروش فشنگ و مواد منفجره و تشکیل دادگاه سیار انقلاب اسلامی و دستگیری ضد انقلابیون و گردنه‌بگیران و محاکمه آنان شده بودند، اما با بی‌تفاوتی مسئولان مواجه گردیدند.

هم‌زمان با تهاجم ضد انقلاب در کردستان، در تهران نیز عوامل مرتبط با دشمنان به بهانه‌های گوناگون شورش به پا می‌کردند.

### ◆ آغاز ضد حمله امام و انقلاب علیه مستکبرین جهانخوار

اولین ضد حمله، راهپیمایی مسلمانان جهان در آخرین جمعه ماه مبارک رمضان پیام امام خمینی در رابطه با راهپیمایی آخرین جمعه ماه مبارک رمضان - که ایشان آن را «روز قدس» نامیده‌اند - در روز ۲۵ مرداد مصادف با پنجشنبه ۲۳ ماه مبارک رمضان صادر شد. با توجه به اهمیت این پیام و تأثیری که در بیداری مسلمانان و بسیج آنان داشت، فردا شب ضد انقلاب برای پاسخگویی به آن به پاوه حمله نمود.

امام در این پیام فرمود:

- روز قدس، روز حیات اسلام است.

- روز قدس فقط روز فلسطین نیست، روز اسلام است، روز حکومت اسلامی است.

- روز قدس، روز جدایی حق و باطل است.<sup>۱</sup>

### ◆ برپایی اولین راهپیمایی روز قدس

برپایی راهپیمایی روز قدس و شرکت اعجاب‌انگیز و بی‌نظیر مردم در این راهپیمایی و سخنان آیت‌الله طالقانی، نشان داد که ملت ایران و سایر ملل مسلمان برای مسئله فلسطین و سرنوشت ملت آواره آن و اشغال قبله اول مسلمین، اهمیت ویژه‌ای قائل است و در برابر اقدامات جهانخواران ساکت نخواهد نشست.

با آشکار شدن روحیه دولتمردان و تسامح و سازشکاری و ناتوانی آنان برای ضد انقلاب و تجری و جرئت یافتن آنان، تهاجم تبلیغات سنگینی علیه انقلاب آغاز شد.

### ◆ تهاجم نهایی برای جداسازی کردستان در غروب روز قدس

در غروب روز قدس یعنی شب ۲۷ مرداد، مصادف با شب ۲۴ رمضان، و در حالی که میلیون‌ها انسان باایمان روزه‌دار در سراسر کشور، اولین راهپیمایی روز قدس را در حمایت از قضیه فلسطین و آزادی قدس و حمایت از مردم مظلوم آن دیار بر پا کرده و برای افطار به خانه‌های خود بازگشته بودند، هزاران تن از نیروهای مسلح از احزاب گوناگون چپ و راست با انواع سلاح‌های سبک و سنگین، در حالی که دست به دست هم داده بودند تا چون جنگ احزاب در

۱. صحیفه امام، ج ۹، ص ۲۷۹ - ۲۷۷.

صدر اسلام، کار انقلاب اسلامی را در کردستان برای همیشه یکسره نمایند، به این شهر هجوم آوردند، اما در آخرین شب که می‌رفت همه چیز پایان یابد، فداکاری پاسداران و ژاندارم‌ها در دو پاسگاه باقیمانده در شهر و حضور فداکارانه شهید چمران در میان مدافعین این پاسگاه‌ها و دفاع مردانه آنان و صدور فرمان تاریخی امام در این شب، ورق را برگرداند و آزادسازی کردستان پس از آن آغاز شد و طی دو هفته کل کردستان از دست ضد انقلاب خارج و آنان به عراق گریختند.

امام پس از گذشت هفت ماه از پیروزی انقلاب اسلامی و هنگامی که انقلاب در معرض خطرناک‌ترین توطئه‌ها واقع شده و کردستان به خاطر مسامحه‌کاری دولتمردان در حال جدایی از ایران قرار گرفته بود، فرماندهی کل قوا را به عهده گرفته و به ارتش که با سازشکاری‌ها و خیانت‌ها و مسامحه‌کاری‌های دولتمردان زمین‌گیر شده و با تبلیغات سوء عوامل بیگانه و با تظاهرات و اعتصابات مداوم عناصر مرتبط با دشمن، روحیه خود را از دست داده بود و کسی نمی‌توانست آن را به حرکت درآورد، دستور حرکت و تهاجم داد.

گوشه‌ای از فرمان امام خمینی به دولت، ارتش و ژاندارمری در نخستین ساعات شروع این روز در رابطه با غائله پاوه چنین بود:

من به عنوان ریاست کل قوا به رئیس ستاد ارتش دستور می‌دهم که فوراً با تجهیز کامل عازم منطقه شوند و به تمام پادگان‌های ارتش و ژاندارمری دستور می‌دهم که بی‌انتظار دستور دیگر و بدون فوت وقت با تمام تجهیزات به سوی پاوه حرکت کنند و به دولت دستور می‌دهم وسایل حرکت پاسداران را فوراً فراهم کند.<sup>۱</sup>

اطلاعیه امام در حدود سحر از رادیو خوانده شد. پس از هفت ماه مسامحه و سازشکاری و ایجاد روحیه یأس و ناامیدی در کشور، در جوانان انقلابی و در نیروهای انقلابی ارتش، شور و هیجانی در کشور ایجاد شد و سیل نیروهای داوطلب از سراسر کشور به سمت پاوه و

کردستان سرازیر گشت.

این فرمان، سرنوشت انقلاب اسلامی را تغییر داد و خیال خام ضد انقلاب را برای جداسازی کردستان بر باد داد.

#### ◆ شایعه باز پس دادن هواپیماهای اف - ۱۴

همزمان با تهاجم برای جداسازی کردستان، دولتمردان موقت به دنبال حراج سلاح‌های ارتش ایران بر آمدند. آنان اعلام نمودند که ایران به هواپیماهای اف - ۱۴ نیاز ندارد و به دنبال باز پس دادن یا حراج آن هستند. فلسفه این کار را نیز دوری از جنگ و دشمنی اعلام نمودند و هنوز این نکته ساده را در نیافته بودند که مگر حضور ۲۵ ساله آمریکا در ایران و سلطه او بر کشور ما به خاطر دشمنی ما با آمریکا بوده است و آیا غارتگران بین‌المللی اصولاً به دشمنی غارت‌شدگان نیازی دارند؟

#### ◆ ترور مجدد یکی از یاران امام

در اوایل شهریور که تازه ماه رمضان به پایان رسیده بود، مجدداً گروه فرقان یکی از یاران خاص و مبارز امام - که سال‌ها در زندان طاغوت به سر برده بود و سابقه‌ای طولانی از اخلاص و مبارزه و فداکاری در راه انقلاب داشت - یعنی شهید مهدی عراقی را همراه با فرزند گرانقدرش به تلافی شکست در کردستان، ترور نمود و امام را در غم ایشان نشانده. معلوم بود که می‌خواهند امام را با گرفتن یارانش از پیگیری اهداف خود باز دارند.

#### ◆ منافقین و آیت‌الله طالقانی

منافقین سعی می‌کردند در اطراف آیت‌الله طالقانی و ستاد برگزاری نماز جمعه نفوذ کنند و از

ایشان و شرح صدرشان جهت اهداف قدرت‌طلبانه خویش بهره گیرند. آیت‌الله طالقانی هم که می‌خواست زمینه جذب آنان را فراهم سازد، مدت‌ها مورد سوء استفاده تبلیغاتی آنان واقع شد. رهبران فریبکار این سازمان، با سوء استفاده از لطف و مرحمت او که به همه جهت، سعی در هدایت و راهنمایی آنان داشت، خود را پشت سر آن مرد الهی پنهان ساخته بودند و آن‌چنان از آیت‌الله طالقانی طرفداری می‌کردند که گویی وجود ایشان متعلق به آنان است و با چند عکسی که رهبران این سازمان کنار ایشان در یکی از ملاقات‌ها گرفته بودند و چاپ آن در هر شماره نشریه سازمان، استفاده فریبکارانه و شیادانه‌ای جهت جذب نیرو می‌نمودند. متأسفانه این چند عکس تأثیر فراوانی در فریب افکار جوانان خام و بی اطلاع و جذب آنان به این سازمان داشت. سخنرانی‌های آیت‌الله طالقانی نیز توسط این سازمان و با آرم آنان به صورت کتاب منتشر می‌شد.

تمام سعی آنان این بود که آیت‌الله طالقانی را مقابل انقلاب نگه دارند و یا حداقل با سوء استفاده از شرح صدر او، این‌گونه نشان دهند که راه آن روحانی مجاهد از راه امام و به خصوص شهید بهشتی جداست و از ساده‌ترین مسائل نیز جهت القای این مطلب استفاده می‌کردند. مثلاً زمانی که آیت‌الله طالقانی در مجلس خبرگان به علت خستگی و کسالت از روی صندلی بلند شد و بر روی زمین نشست این را نشانه تنهایی ایشان و جدایی از سایرین نشان دادند.

این مسائل از چشم تیزبین جوانان انقلابی دور نمی‌ماند و در ذهن آنان نگرانی و بدبینی به آیت‌الله طالقانی فراهم آورده بود. من هم به دلیل آنکه منافقین دور و بر ایشان می‌چرخیدند و عکس یادگاری می‌گرفتند و در نشریات چاپ می‌کردند، ناراحت بودم، اما عظمت روح و سوابق درخشان مبارزاتی و کلام روح‌بخش آیت‌الله طالقانی در نمازهای جمعه برتر از آن بود که این موضوع موجب جدایی از ایشان باشد.

سرانجام با گذر زمان و آشکار شدن ماهیت آنان، آیت‌الله طالقانی نیز در روزهای آخر حیات، در خطبه‌های نماز عید فطر در برابر آنان و سایر گروهک‌های ضد انقلاب از جمله

دموکرات‌ها و فدائیان خلق، صف‌بندی کرد و به شدت به آنان حمله نمود و اظهار نمود که من داشتم خود را به خاطر شما نزد رهبری مسئله‌دار می‌کردم. این در حالی بود که امام ماهیت آنان را در اوایل سال افشا کرده و آنان را در خدمت منافع آمریکا معرفی نموده بود.

### ◆ منافقین و جذب نیرو

عده‌ای از دانشجویان مسلمان و فعال قبل از انقلاب با همین شارلاتان‌بازی‌ها جذب سازمان منافقین شدند و در برابر انقلاب اسلامی ایستادند. با توجه به شدت علاقه مردم و حتی طرفداران گروه‌ها به امام، این سازمان حتی تا زمانی که وارد فاز مسلحانه شد تلاش می‌کرد آشکارا با امام مخالفتی نشود، اما به طرق مختلفی بر آن بود تا ایشان را در ذهن طرفداران ساده‌لوح و فریب‌خورده خود بشکنند. نخست این جریان از طنز و شوخی‌های جاهلانه، مخالفت‌ها و حمله به امام آغاز گردید و در سال‌های بعد مشاهده شد که به چه مخالفت‌های خونینی کشیده شد.

شهریور که قبلاً ذکر آن رفت، ارادم به آیت‌الله طالقانی بیشتر و بیشتر شد اما به ناگهان در روز ۱۹ شهریور و پس از سخنرانی پیرامون شهدای ۱۷ شهریور و جلسات شبانه در کاخ سعدآباد اعلام شد که ایشان وفات یافته‌اند. تهران یکپارچه به پا خاست و در تشییع جنازه موج عظیم جمعیت تا بهشت زهرا به راه افتاد.

منافقین که دو هفته قبل شدیداً تحت حمله آیت‌الله طالقانی واقع شده بودند، خود را در عزای ایشان جلو انداختند و پدر پدر کنان خود را عزادار نشان دادند و این واقعه را نیز فاجعه‌ای اعلام کردند که موجب انحراف انقلاب خواهد شد. این در حالی بود که با توجه به حضور رهبران این سازمان در افطاری منزل آیت‌الله طالقانی و وفات ایشان بعد از افطاری، شایعه دخالت آنان را در فوت مرحوم طالقانی بر سر زبان‌ها انداخته بود.

شور و هیجان مردم در تشییع جنازه و شعارهایی که می‌دادند که «ای سید و سرور ما جای



تو خالی، ای نایب پیغمبر، جای تو خالی» شگفت‌آور بود و امام به منافقین خرده گرفتند که مردمی که با آن عشق و شور، کلنگی را که جهت کندن قبر ایشان به کار رفته بود بوسه می‌زدند، اینها بر اساس افکار شما بود که چنین می‌کردند؟ یا به خاطر عشق به این بود که او یک عالم دین بود و جانشین پیامبر. امام در پیامی ایشان را ابودر زمان و بیان ایشان را چون شمشیر مالک اشتر برنده توصیف نمودند.

#### ◆ امام تنها شد!

با وفات آیت‌الله طالقانی جریان‌های منحرف سلاح‌های خود را به سمت امام و یاران او نشانه گرفتند و عزای تنهایی امام را گرفتند و در حقیقت با این شعار یاران فداکار امام را هدف قرار دادند و آنان را متهم نمودند که در خط امام نیستند و چون امام با قاطعیت در برابر آنان ایستاده بود و آنان که تا آن زمان حتی جرئت نکرده بودند آشکارا برای اعضای گروه‌های خود از افکار و نیت درونی‌شان مطلبی بیان کنند، به طور ضمنی امام را زیر سؤال می‌بردند. در این هنگام زحمات طاقت‌فرسای نوشتن قانون اساسی و اداره نهادهای انقلابی مملکت بر دوش یاران امام بود. هدف، تنها کردن امام با ترور شخصیتی و نیز ترور جسمی یاران مخلص بود، یارانی که علم را با حلم و آگاهی را با تقوی و دشمن‌شناسی و راست‌قامتی آمیخته بودند.

به دنبال توطئه تنها اعلام نمودن امام، سناریوی اصلی نیز مطرح و از زبان تمام شرکت‌کنندگان آگاه و ناآگاه در توطئه، گوش فلک را کر کرد. و آن سناریو «انحصاری شدن امام» و «کانالیزه شدن ایشان» بود و تمام نیروهای ضد انقلاب نوک تیز حمله خود را به سوی یاران امام گرفتند و آنان را تحت سخت‌ترین حملات قرار دادند. امید تمام طرفداران انقلاب از دولت قطع شده بود آنان چون کفش تنگی بودند که به اجبار تا نوشته شدن قانون اساسی و تشکیل نهادهای رسمی باید تحمل می‌شدند و حرکت انقلاب را دچار وقفه و بی‌حرکی نموده

بودند و امام هم چاره‌ای جز ننگه داشتن و حتی تأیید آنان نداشت و ضد انقلاب هم همان گونه که قبلاً بیان شد در تمام سطوح سعی می‌کرد این دوران به هم ریختگی و بی‌قانونی طولانی‌تر شود تا بتوانند نظام و انقلاب اسلامی را به شکست بکشانند.

دشمن هر روز سنگرهای بیشتری را فتح و به قلب انقلاب که امام بود نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد. چشمان خفته دولتمردان سازشکار و غیر انقلابی حاکم، تنها اعتراضات مردم را می‌دیدند و هر ندای مخالف خود را دخالت در امور تلقی می‌کردند و در اعتراض به آن، به امام فشار می‌آوردند دائم استعفای خود را تقدیم امام می‌کردند و امام نیز به رغم میل باطنی خود، مجبور بود آنان را از این کار منع نماید و تا نوشتن قانون اساسی و برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری، حتی آنان را تأیید کند.

با بیداری اسلامی در اوایل دهه چهل و فداکاری عظیم توده‌های میلیونی جهت آزادی از سلطه امریکا و انگلیس و دفاع فداکارانه از مرجعیت دینی امام خمینی که نیابت امام معصوم(ع) را بر عهده داشت و چیزی جز انگیزه‌های اسلامی برای آن وجود نداشت، زمینه‌های تفاهم دو قشر دانشجو و روحانی فراهم شد.

با تصویب اصل ولایت فقیه در ۲۲ شهریور، امید ضد انقلاب بر باد رفت و آنان به خوبی درک کردند که دیگر امیدی به آینده وجود نخواهد داشت، در نتیجه، تهاجم بزرگ تبلیغاتی را علیه مجلس خبرگان و اصل ولایت فقیه آغاز کردند.

با تصویب این اصل و با توجه به اینکه زمان تعیین شده برای مجلس خبرگان تمام شده بود، بعضی از دولتمردان، به خصوص سخنگوی سابق دولت، عباس امیرانتظام، با هماهنگی جاسوسان امریکایی، در هیئت دولت موضوع انحلال مجلس خبرگان را به بهانه تمام شدن مهلت قانونی آن، مطرح می‌کنند و هیئت دولت آن را تصویب می‌نماید و قرار می‌شود رئیس

دولت این موضع را به وسیله رسانه‌های جمعی به آگاهی مردم برساند، اما با اعتراض اعضای شورای انقلاب که عضو هیئت دولت شده بودند، قرار می‌شود طرح انحلال به خدمت امام برده شود و نظر ایشان استفسار گردد و اگر امام با آن مخالفت نمود، دسته‌جمعی استعفای خود را به ایشان تقدیم کنند. امام به شدت ناراحت شد و به ایشان پرخاش کرد که شما چکاره‌اید که می‌خواهید مجلس را منحل کنید، بروید و استعفا بدهید. این توطئه نیز با برخورد قاطع امام نقش بر آب می‌شود.

### ◆ مهر ماه، ماه توطئه‌های بزرگ امریکا و ایادی داخلی آن

چشمداشت ضد انقلاب به مدارس و دانشگاه‌ها برای شکست انقلاب و تلاش ضد انقلاب برای به شکست کشاندن انقلاب از همان راهی که انقلاب پیروز شد.

با باز شدن مدارس و دانشگاه‌ها در ماه مهر، ضد انقلاب آماده تهاجم نهایی و شورش در مراکز آموزشی بود و می‌خواست به همان طریق که انقلاب پیروز شده بود و از طریق مدارس و دانشگاه‌ها و بسیج جوانان علیه انقلاب و در کارخانجات با بسیج کارگران و فلج کردن تولید کشور و در ادارات با بسیج کارمندان و فلج کردن سیستم اداری کشور و در ارتش با برپایی یک کودتا و ایجاد درگیری و کشت و کشتار، توسط ایادی نفوذی خود، انقلاب را به شکست بکشاند.

امریکا آخرین گام‌ها را برای بازگشت بر می‌داشت و این در حالی بود که کردستان نیز در آتش جنگ می‌سوخت و دولت در حال مذاکره با ضد انقلاب جنایتکار بود.

با کشتار پنجاه و چند نفر از پاسداران در کردستان، مردم با شرکت میلیونی در تشییع جنازه آنان عکس‌المعمل نشان دادند. در تبریز نیز حزب خلق مسلمان که ظاهراً از شریعتمداری تبعیت می‌کرد، تهاجم جدیدی را در جبهه جدید آغاز کرده بود.

اوضاع دانشگاه از جهت سیاسی خراب‌تر از آن بود که بتوان از آن سخن گفت. فعالیت

گروهک‌ها شدیداً گسترش یافته بود. بعضی از یاران دیروز هم امروز در برابر انقلاب ایستاده بودند. گروهک‌ها آنها را جذب نموده بودند. صحبت‌های دوستانه با آنان کمتر اثرگذار بود.

متأسفانه دیگر گروهک‌ها با زمینه‌چینی مقابل امام صف‌بندی کرده بودند و اما امام قبلاً ماهیت آنان را برای ما روشن نموده بود: «آنها خود امریکایی‌اند».

گروهک‌های چپ نیز بیشترین شعارهای تبلیغاتی‌شان مبارزه با امپریالیسم و طرفداری از کارگران و کشاورزان بود و نظام جمهوری اسلامی را نیز به عنوان نظامی وابسته به امپریالیسم و طرفدار سرمایه‌داران و مخالف آزادی و دموکراسی معرفی می‌نمودند و خواستار انحلال ارتش بودند، ارتشی که اینک بدنه مسلمان آن به انقلاب پیوسته بود و رهبران جنایتکار آن نیز تصفیه شده بودند. این وابستگان به ابرقدرت‌ها، ارتش و ارتشیان مؤمن و فداکار را - که برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور به فداکاری‌های بزرگی دست زده و شهدای گرانقدری را در این راه تقدیم انقلاب و کشور کرده بود - ضد خلقی توصیف و آن را به کشتار خلق کرد متهم می‌کردند.

جذابیت شعار مبارزه با امپریالیسم آمریکا در آن مقطع، نشان‌دهنده نفرتی بود که ملت ایران طی ۲۵ سال سلطه آمریکا از این نظام سلطه‌گر ضد انسان در دل خود داشت. آمریکا نیز در زیر شعار مرگ بر خودش و با این فریب بزرگ، توسط ایادی پنهان و آشکارش می‌رفت که سنگرهای انقلاب را فتح کند.

#### ◆ مدارس و دانشگاه‌ها؛ جولانگاه ضد انقلاب

امام به دلیل اهمیت مسئله مدارس و دانشگاه‌ها، ضمن پیامی در این رابطه و اشاره به اینکه دشمنان اسلام و غارتگران کشور با توطئه‌ها و نیرنگ‌ها می‌خواهند در این سنگر عظیم که امید ملت و مرکز سرنوشت کشور است، رخنه کنند و شما را از راه حق و راه محرومین و مستضعفین منحرف و با اخلاص‌گری در مراکز علم شما را از هدف‌تان باز دارند، شخصا از یکی

از مدارس قم (دبستان فیض) بازدید کرد و بیان داشت: «اگر کودکان کشور، اسلامی بار بیابند، استقلال و آزادی مملکت بیمه خواهد شد.»<sup>۱</sup>

رئیس دولت موقت نیز ضمن پیامی از دانشجویان و دانش‌آموزان درخواست کرد که نگذارید دشمنان ایران و انقلاب و اسلام با فریب دادن بی‌خبران و به کارگرفتن مزدوران، کانون تحصیل و تربیت را به تعطیل و فتنه بکشانند و وسیله آشوب کشور کنند.

این حساسیت‌ها بی‌دلیل نبود. دشمن در نظر داشت آشکارا برنامه تهاجم نهایی خود را با چیدن مقدماتی آغاز کند و با شروع مهر ماه، توطئه‌ها ابعاد تازه‌ای به خود گرفت و به اجرا درآمد و حمله گسترده‌ای به اصل ولایت فقیه آغاز شد، بعضی افراد منحرف مثل مقدم مراغه‌ای از درون مجلس خبرگان و سایر ضد انقلابیون از بیرون تمام هم خود را متوجه این موضوع کردند.

## سوم مهر

### – ناامیدی سکولارها از انقلاب و صدور نامه سرگشاده بی‌ادبانه!

با تصویب اصل ولایت فقیه در مجلس خبرگان و ناامید شدن سکولارهای ایرانی – که در یک سال گذشته با انقلاب ظاهراً همراه شده بودند تا دوباره چون نهضت مشروطه و نهضت ملی شدن صنعت نفت، در موقعیتی مناسب بر اسب سرکش انقلاب و نهضت سوار شوند و افسار آنان را در دست گیرند و در جهت منافع خود و اربابانشان به کار برند – با وجود اینکه سه ماه از تصمیم امام بر تغییر «مجلس مؤسسان» به «مجلس خبرگان» گذشته بود، آنان در این مقطع به خود آمدند و مجدداً با آن به مخالفت برخاستند. دلیل آن هم این است که آنان نتوانسته بودند با تشکیل «مجلس مؤسسان صنفی» و در اقلیت قرار دادن علما، قوانین عرفی<sup>۲</sup> فرانسه و

۱. صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۸۸.

۲. سکولاریستی

بلژیک را به ملت ایران تحمیل نمایند و لذا پس از تصویب اصل ولایت فقیه، توطئه خود را برای انحلال مجلس خبرگان با کمک جاسوسان امریکایی آغاز کردند.

جبهه ملی نیز در نامه‌ای امام را مورد تاخت و تاز بی‌ادبانه خود قرار داد و نوشت:

متأسفانه دولت، انتخابات مجلس و بررسی نهایی قانون اساسی را به دلخواه عناصر و محافل قشری و انحصارطلب مذهبی انجام داد.<sup>۱</sup> ... تشکیل موبدان در ایران قبل از اسلام که قسمتی از حکومت را تشکیل می‌دادند و همچنین حکومت کلیسا در قرون وسطی در قسمت‌های بزرگی از اروپا که مستقیماً امر حکومت را در دست داشت، نمونه‌های بارزی از حکومت‌های قشرهای ممتاز و مذهبی به شمار می‌رود.<sup>۲</sup>

این تهاجم بی‌ادبانه نشان‌دهنده منتهای ناامیدی و یأس آنان برای انحراف مجدد انقلاب و کسب مجدد قدرت در آینده، پس از تصویب اصل ولایت فقیه و داشتن حق اداره کشور ایران توسط فقیه عادل است.<sup>۳</sup>

### پنجم مهر

حمله دموکرات‌ها به خودروهای نظامی در گردنه قشلاق.<sup>۴</sup>

- امام در برابر تبلیغات گسترده ضد انقلاب و متهم نمودن روحانیت به انحصارطلبی و تشکیل یک قشر ممتاز که پس از تصویب اصل ولایت فقیه اوج گرفته است، قلم به دستان را مورد

۱. به عبارت دیگر، یعنی امام و مراجع عظام تقلید و آیت‌الله طالقانی که مجلس خبرگان را پذیرفتند و خواهان وجود اصل ولایت فقیه در قانون اساسی بودند.

۲. مقایسه ولایت فقیه با «حکومت موبدان در ایران باستان» و «حکومت کلیسا در قرون وسطی»، اگر نشان‌دهنده بی‌اطلاعی نباشد، نشان‌دهنده بی‌انصافی و عوام‌فریبی این افراد است.

۳. در قرآن نیز پس از تعیین امام علی(ع) به ولایت، خداوند می‌فرماید: «الیوم یؤس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوه و اخشون...» امروز کافران از دین شما مأیوس شدند. پس از آنان بیم نداشته باشید و تنها از من بیم به دل داشته باشید.

۴. کیهان، (۴ مهر ۵۸): ص ۵.

خطاب قرار داد و فرمود:

این نهضت را با قدرت روحانیت و اسلام - که ملت ما اسلامی بودند و علاقه به اسلام و کارکنان اسلام داشتند - به اینجا رساندند.  
ملت ما این ملتی است که به مجلس خبرگان وقتی که می‌رسد، روحانی تعیین می‌کند یا آنی که نظیر روحانی فکر می‌کند... شما می‌خواهید که مردم بیایند شما را تعیین کنند که اعتقاد به اسلام ندارید!<sup>۱</sup>

### هفتم مهر

- کابینه دولت موقت ترمیم شد و هشت وزیر جدید وارد هیئت دولت شدند.<sup>۲</sup>  
- خط آهن اندیمشک - اهواز با کار گذاشتن مواد منفجره توسط عده‌ای ناشناس منفجر شد.

◆

**تبلیغ مکاتب غربی و شرقی زیر پوشش اسلام به دلیل اعتقادات قوی ملت ایران و بی‌توجهی آنان به سایر مکاتب بود.**

حزب خلق عرب در خوزستان تحت تأثیر القائات صدام که به تازگی جانشین پدر زن خود حسن البکر و رئیس جمهور عراق شده بود و استکبار جهانی با بر سر کار آوردن او جبهه جدیدی را در خارج از مرزها علیه انقلاب گشوده بود و او نیز برای رسیدن به هدف‌ها و

مأموریت‌های خود که جلوگیری از گسترش انقلاب در کشور عراق و به شکست کشاندن انقلاب اسلامی در ایران بود، ضمن کمک‌های گوناگون به ضد انقلاب در کردستان و ارسال سلاح و تدارکات برای آنها، هر روز به وسیله ایادی خود که به خلق عربی مشهور بودند، در

۱. صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۱۴۲.

۲. کیهان، (۷ مهر ۵۸): ص ۷.

گوشه‌ای از سرزمین خوزستان بمب‌گذاری و لوله‌های نفت را منفجر می‌کرد و عده‌ای را به شهادت می‌رساند.

### ◆ حج؛ دومین ضد حمله علیه ابر قدرت‌های جهانخوار

هنر امام استفاده از پتانسیل‌های نهفته در فرهنگ و اعتقادات اسلامی و پتانسیل‌های نهفته در میان ملت مسلمان ایران و سایر ملل مسلمان بود. استفاده از محرم، عاشورا، ماه مبارک رمضان، نماز جمعه و اینک حج از این موارد است.

با آغاز ماه مهر کاروان‌های حج نیز آماده حرکت شده بودند. اولین حج بعد از انقلاب قرار بود بر پا شود. حج، این ارث بزرگ پیامبران و ارث عظیم حضرت ابراهیم خلیل‌الله، آن موحد و بت‌شکن بزرگ تاریخ، از مسیر خود منحرف و خانه خدا در معنا تخریب و بتخانه جدیدی دوباره چون عصر جاهلیت به جای آن ساخته شد و حاکمان بی‌ایمان و به ظاهر مسلمان، این ولیده‌های شیاطین و این وابستگان به بیگانگان، از آن وسیله‌ای جهت به سکوت کشاندن مسلمانان و به بندگی طواغیت کشاندن آنان و تأمین منافع استعمار گران و سلطه گران بین‌المللی به وجود آوردند.

پس از قرن‌ها سکون و سکوت و طواف بر گرد بتخانه انحراف و تحجر و اختلاف و وابستگی و پس از قرن‌ها حاکمیت طواغیت بر خانه خدا، امام در این سال با صدور اطلاعیه و بیان سخنانی تاریخی، مسلمانان گرفتار طواغیت و سلطه‌گران بین‌المللی را به انجام مناسکی ابراهیمی و حجتی محمدی دعوت نمود و آنان را به وحدت و بیداری و برادری و قیام برای خدا و شهود منافع خود و هدایت الهی فرا خواند و بدین‌وسیله انقلاب اسلامی دومین گام را - پس از گام اول که برپایی راهپیمایی مسلمانان در روز قدس در آخرین جمعه ماه رمضان بود - علیه دشمنان سلطه‌گر جهانی به ویژه امریکا برداشت و با دعوت مسلمانان به برپایی حج ابراهیمی، دشمنان آنان را از حیات و بیداری دوباره مسلمانان با خبر ساخت.



– پیام امام خمینی به زائران بیت الله الحرام

در هر کشوری که هستید از حیثیت اسلامی و ملی خود دفاع کنید و بی پروا در مقابل دشمنان خود، یعنی امریکا و صهیونیسم بین‌المللی و ابرقدرت‌های شرق و غرب، بدون هیچ ملاحظه‌ای، از ملت‌ها و کشورهای اسلامی دفاع کنید و مظالم دشمنان اسلام را بر ملا کنید.

بر هر مسلمانی لازم است که خود را علیه اسرائیل مجهز کند.<sup>۱</sup>

### هشتم مهر

– دکل مخابراتی خوزستان با خمپاره منفجر و ارتباط تلفنی آبادان و خرمشهر با تمام کشور قطع شد.<sup>۲</sup>

### نهم مهر

– دخالت آشکار امریکا در امور ایران در حالی که در سال‌های گذشته، ده‌ها هزار ایرانی در زندان‌ها و زیر شکنجه و یا در قتل عام‌های دسته‌جمعی در

با تصویب اصل ولایت فقیه در ۲۲ شهریور، امید ضد انقلاب بر باد رفت و آنان به خوبی درک کردند که دیگر امیدی به آینده وجود نخواهد داشت، در نتیجه، تهاجم بزرگ تبلیغاتی را علیه مجلس خبرگان و اصل ولایت فقیه آغاز کردند.

خیابان‌ها و میدان‌ها به وسیله ایادی امریکا و شاه در ایران به شهادت می‌رسیدند، نه تنها صدای امریکا و سازمان‌های مدعی حقوق بشر بر نخاست، بلکه جز حمایت و تأیید چیزی از دولتمردان امریکا مشاهده نشد، به صورتی که رئیس‌جمهور جنایتکار امریکا، در شامگاه ۱۷ شهریور، جمعه سیاه، در یک تماس تلفنی از کمپ دیوید همراه با سادات و بگین از جنایت و قتل

۱. صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۱۵۹ و ۱۶۰.

۲. کیهان، (۹ مهر ۵۸): ص ۱.

عام مردم ایران توسط شاه اعلام پشتیبانی کرد اما اینک با محاکمه و اعدام سه جنایتکار، حقوق بشر در خطر قرار گرفت و امریکا با اعدام نوکران خود به یاد حقوق بشر افتاد و در این رابطه به دولت ایران اعتراض نمود. دولتمردان موقت نیز به جای برخورد قاطع با دولت امریکا با برخوردهایی از موضع ضعف و ترس، موجب تجری آنان را فراهم آوردند. بروس لینگن، کاردار سفارت امریکا، با وزیر کشور ملاقات و به خاطر اعدام سه سناتور<sup>۱</sup> به ایران اعتراض کرد.

### یازدهم مهر

- یک بمب قوی در قطار خرمشهر - تهران منفجر شد. بمب‌گذاران درهای واگن را بسته بودند تا مسافران نتوانند خود را نجات دهند.  
- ساعتی بعد از انفجار فوق، پل جاده اهواز خرمشهر با دینامیت منفجر شد.

### دوازدهم مهر

- هشت طراح انفجار بمب در قطار خرمشهر - تهران دستگیر، محاکمه و اعدام شدند.  
- ده پاسدار و نظامی در درگیری غرب کشور شهید شدند.  
- سران حزب دموکرات در خانقین عراق به سر می‌برند.  
- دکتر چمران وزیر دفاع: ایران از سوی یک کشور همسایه تهدید نظامی می‌شود.  
- در دو شب متوالی به مخازن نفت اهواز با خمپاره حمله شد.  
- در ۴۸ ساعت گذشته، ده تن از پرسنل نظامی و پاسداران در حمله حزب دموکرات به شهادت رسیدند و هشت نفر نیز مجروح شدند.  
- بازار فرش‌فروشان آبادان با انفجار بمب به لرزه در آمد.

۱. جمهوری اسلامی، (۹ مهر ۵۸): ص ۱.

### چهاردهم مهر

- انفجار بازار سیف خرمشهر یک کشته و ۳۶ مجروح بر جای گذاشت.
- بازرگان: مثلث شوم بازماندگان استبداد و استیلای خارجی و برخی کشورهای همسایه علیه انقلاب ایران توطئه می‌کنند.
- حمله مسلحانه به منزل دادستان مهاباد.

### پانزدهم مهر

- انفجار لوله نفت و گاز در نزدیکی اهواز
- مهاجمان ضد انقلاب به یک پاسگاه ژاندارمری و یک پادگان در منطقه نوسود حمله کردند.
- آیت‌الله شبیر خاقانی با صدور اطلاعیه‌ای ضمن محکوم کردن انفجار بمب در قطار خرمشهر - اهواز اظهار داشت که عمال امپریالیسم و صهیونیسم دست به اعمالی می‌زنند که حیوانات وحشی نمی‌کنند.
- با آغاز سال تحصیلی، دانشجویان مسلمان در دانشگاه تهران نماز وحدت برگزار نمودند.
- دموکرات‌ها در گردنه هورابی در جاده پیرانشهر - نقده یکصد مسافر اتومبیل‌های شخصی و مینی‌بوس را گروگان گرفتند.
- مهندس بازرگان نارضایتی خود را از تغییر در پیش‌نویس قانون اساسی اعلام کرد.

### شانزدهم مهر

- دموکرات‌ها به پادگان سردشت حمله کردند.
- دموکرات‌ها به پاسداران در بوکان و بانه حمله کردند.
- سیصد مرد مسلح به چهار پاسگاه مرزی حمله کردند.

- امام به سربازان توصیه نمود که دو ماه خدمت اضافی اعلام شده را ادامه دهند و از اعلام آن ناراحت نگردند.

- امام خدمت سربازی را عبادت توصیف نمود.

### هفدهم مهر

- پنجاه و دو پاسدار در جاده بانه - سردشت به وسیله دموکرات‌ها به شهادت رسیدند. از گروه ۷۲ نفری پاسداران فقط ۷ نفر جان سالم به در بردند و بقیه شهید و اسیر شدند. اجساد شهدا به آتش کشیده شده است.

- استاندار کرمانشاه گفت چند کشور خارجی با پول و اسلحه، دموکرات‌ها را تقویت می‌نمایند. - چهار پاسگاه هم‌زمان مورد حمله دموکرات‌ها قرار گرفت. در این حمله ۳۰۰ نفر نیروی مسلح شرکت داشتند.

- در حمله مهاجمان به یک ستون حامل خواربار، ۲ سرباز و درجه‌دار شهید و ۱۸ تن دیگر مجروح شدند.

- در حمله به پاسگاه ژاندارمری‌هان گرمه، در منطقه مرزی نوسود، ۴۰۰ مهاجم شرکت داشتند. مدافعان پاسگاه که ۵۰ نفر بودند، در برابر مهاجمان مقاومت کردند و آنان را مجبور به عقب‌نشینی کردند. این حمله از ۹/۳۰ شب آغاز گردید.

### - مجلس بزرگداشت شهدای سردشت<sup>۱</sup>

به منظور بزرگداشت و تجلیل از خاطره پرشکوه ۵۲ تن از پاسداران شهید فاجعه اخیر سردشت - بانه، مجلس یادبودی از سوی آستانه مقدسه قم در صحن حضرت معصومه (س) با شرکت هزاران نفر از قشرهای مختلف مردم برگزار گردید. امام خمینی نیز در ساعت ۱۹ دیروز در میان ازدحام جمعیت شرکت‌کننده در مجلس مذکور حضور یافتند.

- دکتر یزدی با سایروس ونس، وزیر خارجه امریکا، ملاقات کرد. این اولین ملاقاتی بود که بین وزیر خارجه ایران و وزیر خارجه امریکا صورت می‌گرفت.

### نوزدهم مهر

- تشییع جنازه یک میلیونی پاسداران شهید در تهران و اصفهان.
- امام طی سخنانی فرمود که دولت از سرکوب اشرار در کردستان عاجز نیست، اما ما ملت کرد را از خود می‌دانیم.<sup>۱</sup>
- در حمله به پاسداران، ۱۰ تن از نیروهای دموکرات کشته و ۳ تن دستگیر شدند.
- صادق طباطبایی، سخنگوی دولت، در مصاحبه‌ای بیان کرد که سفیر سابق امریکا اینک در کردستان است.
- حادثه خونین سردشت و حمله به پاسداران انقلاب، موجی از خشم و تنفر در احزاب و گروه‌ها و طبقات مختلف مردم برانگیخت.
- کاخ سفید واشنگتن سالگرد خاطره کمپ دیوید را جشن گرفت و این در حالی است که اسرائیل توافقات کمپ دیوید را زیر پا گذاشته است.
- رئیس شهربانی مهاباد به شهادت رسید
- رئیس شهربانی مهاباد و سه نفر دیگر بر اثر حمله مهاجمین به شهربانی این شهر به شهادت رسیدند.

### بیست و یکم مهر

- به بهانه حفظ امنیت کشتیرانی، چهار ناو جنگی امریکا در خلیج فارس مستقر شد.

- در حمله مهاجمین مسلح رئیس کلانتری مهاباد و ۳ پلیس به شهادت رسیدند.  
- استاندار کرمانشاه: فعالیت‌های خارجی برای مسلح کردن عشایر منطقه گسترش یافته است.  
- هلیکوپترهای خارجی برای بردن دموکرات‌ها وارد خاک ایران می‌شود.

### - موافقت و شرکت مهندس بازرگان در توطئه انحلال مجلس خبرگان

عباس امیرانتظام پس از تهیه طرح لایحه انحلال مجلس خبرگان به بهانه طولانی شدن، با مهندس بازرگان تماس و او را در جریان طرح تهیه شده انحلال مجلس خبرگان قرار می‌دهد و مهندس بازرگان نیز که از تغییر اساسی در پیش‌نویس قانون اساسی و تصویب اصل ولایت فقیه به شدت ناراحت بود، با این جریان موافقت و در این توطئه شرکت کرد.

### - نماینده دولت موقت اعلام کرد که خواست ضد انقلاب منطقی است!

دولت موقت در اوج فتنه و کشتار ارتشیان و پاسداران، شخصی بنام «صادق زیباکلام» را به عنوان نماینده دولت به کردستان فرستاد. دموکرات‌ها طی یک نقشه بسیار مشکوک، ظاهراً او را از محل فرمانداری مهاباد ربودند و پس از چند روز آزاد کردند. او پس از آزادی، طی مصاحبه‌ای اعلام کرد:

با گروهی از سران حزب دموکرات کردستان روبه رو شدم و با آنها به مذاکره پرداختم. در این مذاکرات متوجه شدم که خواست‌های آنها منطقی است!

### بیست و دوم مهر

- طی درگیری پاسداران و دموکرات‌ها در مهاباد و بانه یک پاسدار به شهادت رسید.  
- حمله گسترده دموکرات‌ها به بانه با اقدام متقابل پاسداران دفع شد.  
- نماینده نخست‌وزیری از فرمانداری مهاباد ربوده شد.  
- سیزده مهاجم مسلح کشته شدند.  
- دولت راه‌های سیاسی را در کردستان فراموش نکرده است. وزیر کشور.

### ◆ مصاحبه مهندس بازرگان با خانم اورینا فالاجی خبرنگار ایتالیایی<sup>۱</sup>

مهندس بازرگان در یک مصاحبه با اورینا فالاجی، نکات اعجاب‌انگیزی در رابطه با افکار و اندیشه‌های خود و نهضت آزادی مطرح کرد و شیوه انقلاب امام و مردم ایران را زیر سؤال برد. وی ملت ایران را ملتی توصیف کرد که آماده پذیرش آزادی نیست و آزادی برای او زود است. او در این مصاحبه اظهار داشت:

... امام هرگز نه یک مرد سیاسی بوده است، نه یک ژنرال و نه یک مدیر شرکت، با این توضیحات می‌خواهم بگویم که ایشان هرگز خود را آماده برخورد با چنین مسئولیت‌ها که اکنون بر پشت خود احساس می‌کنند، نکرده بودند. بنابراین از اینکه چگونه باید حکومت کرد و چگونه می‌بایست یک مملکت را اداره کرد ایشان اطلاعی ندارند.

این مصاحبه نشان‌دهنده یأس و ناامیدی و به بن‌بست رسیدن مهندس بازرگان بود. او در این مصاحبه از «سیاست گام به گام» خود در برابر «سیاست انقلابی» امام دفاع می‌کرد و به رغم پیروزی انقلاب اسلامی مدعی شد که اگر سیاست او پیاده می‌شد، مشکلات کمتری به وجود می‌آمد. این مصاحبه و طرح سیاست گام به گام موجب یأس کامل نیروهای انقلابی به خصوص جوانان جان بر کف از وی و سیل انتقادات از سیاست مذکور به سوی او سرازیر شد.



جذابیت شعار مبارزه با امپریالیسم  
امریکا در آن مقطع، نشان‌دهنده  
نفرتی بود که ملت ایران طی ۲۵  
سال سلطه امریکا از این نظام  
سلطه‌گر ضد انسان در دل خود  
داشت.

### بیست و چهارم مهر

— در عملیات پاکسازی و در حمله به  
شهربانی سردشت ۴۷ دموکرات کشته  
شدند.

- ناآرامی‌های بندر انزلی ۳ کشته و ۱۴ مجروح بر جای گذاشت.

- در حمله سنگین مهاجمان به بوکان و درگیری شدید با پاسداران که با مسلسل‌های کالیبر ۵۰ و آرپی‌جی صورت گرفت، یک پاسدار به شهادت رسید و سه نفر مجروح شدند. تعدادی از مهاجمان نیز کشته و مجروح شدند.

- تیمسار فلاحی: ۴۰۰ گروگان که در دست دموکرات‌ها هستند در غارهای مرزی ایران و عراق زندانی هستند.

- مهاجمان به پاسگاه ژاندارمری دوآب نرده حمله کردند.

- در حمله به مقر پاسداران سردشت ۳ پاسدار مجروح شدند.

### بیست و پنجم مهر

- دفتر معاونت در امور انقلاب در نخست‌وزیری دیروز اعلام کرد دوشنبه شب عوامل حزب منحله دموکرات کردستان به محل پاسداران انقلاب اسلامی ایران در سردشت حمله کردند و پاسداران انقلاب مهاجمان را به عقب‌نشینی واداشتند.

- دکتر مصطفی چمران، وزیر دفاع: تا پایان پاکسازی منطقه در سردشت می‌مانم.

- رهبر فرقان شناسایی شد. اکبر گودرزی گروه فرقان را رهبری می‌کند. او ملبس به لباس روحانیت است.

- در حمله به ژاندارمری مهاباد دو درجه‌دار مجروح شدند.

- سه لوله نفت خام در کنار جاده مسجد سلیمان - اهواز منفجر شد.

- مهاجمان به بخش جوانرود حمله نمودند. این بخش چند ساعت صحنه درگیری بین مهاجمین و نیروهای ژاندارمری و نیروهای پاسدار بود.

- دکتر سامی، وزیر بهداشت و درمان، استعفانامه خود را به بازرگان و امام تقدیم کرد.

- حمله وحشیانه اسرائیل به جنوب لبنان. سربازان اسرائیلی در پناه تانک و توپ و هواپیما به



اردوگاه‌های فلسطینی حمله نمودند. در این حمله وحشیانه صدها کودک و زن فلسطینی جان خود را از دست دادند.<sup>۱</sup>

### – شورش و فتنه بندر انزلی توسط چریک‌های فدایی خلق

– گزارش لحظه به لحظه از دو روز برادرکشی در انزلی. ناآرامی‌های بندر انزلی ۱۲ شهید و حدود ۶۰ مجروح بر جای گذاشت. چریک‌های فدایی خلق آتش‌بیار این معرکه بودند.

### بیست و ششم مهر

– تشنجات منطقه غرب تقریباً رو به اتمام است.

– در مورد حوادث اخیر غرب کشور آیت‌الله مدنی بیان داشتند: تشنجات منطقه غرب تقریباً رو به اتمام است و گروه گروه از ضد انقلابیون که ناخواسته به این ماجرا کشیده شده‌اند، اظهار ندامت کرده و مورد عفو امام قرار می‌گیرند. فقط عده‌ای مثل عزالدین حسینی و قاسملو می‌مانند که دست به یک جنگ‌های ناجوانمردانه علیه برادران خود زده‌اند که به خواست خدا در اسرع وقت غائله آنها نیز خاتمه می‌یابد.

– دولت امریکا بار دیگر ناو هواپیمابر ۶۴ هزار تنی میدوی را از دریای چین روانه آب‌های استراتژیک غرب اقیانوس هند نمود.

### بیست و هفتم مهر

با هماهنگی طراحان توطئه انحلال مجلس خبرگان، روزنامه‌های ضد انقلاب تهاجمی دسته‌جمعی را به امام آغاز کردند و ایشان را متهم نمودند که توسط اطرافیان خود کانالیزه شده‌اند. توطئه‌گران سخنرانی‌ها و مقالات فراوانی در روزنامه‌های وابسته به خود نوشتند و

اصل ولایت فقیه را نیز «دیکتاتوری نعلین» (که اولین بار این لغت را بختیار در سال گذشته به کار برد) توصیف نمودند.

#### ◆ ولایت فقیه مغایر اصل حاکمیت ملی است!<sup>۱</sup>

حزب «جمهوری اسلامی خلق مسلمان» که ظاهراً تحت اشراف سیدکاظم شریعتمداری به وجود آمد و عناصر مشکوکی در رهبری آن حضور داشتند، جلساتی برگزار می‌نمود. در ساعت ۴ بعد از ظهر امروز نیز جلسه‌ای در دفتر این حزب برگزار شد.

رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای یکی از توطئه‌گرانی که در جریان توطئه انحلال مجلس خبرگان نقش فعالی داشته است در این جلسه به اصل ولایت فقیه حمله کرد و اظهار داشت: «اختیاراتی که به ولی فقیه در قانون اساسی داده شده است نمی‌تواند قابل قبول واقع گردد. این اختیارات با اصل حاکمیت ملت متناقض است.»

#### ◆ دولت فلسفه بسیار خطرناکی را پیش گرفته و آن سیاست گام به گام است

- آیت‌الله ربانی شیرازی در مراسم نماز جمعه شیراز اظهار داشت:

شورای انقلاب و دولت نتوانسته‌اند خواست‌های انقلابی مردم را جامه عمل بپوشانند. دولت فلسفه بسیار خطرناکی را پیش گرفته و آن سیاست گام به گام است که این سیاست با انقلاب سازگار نیست و با تمام احترامی که برای این دولت قائل هستم و با توجه به دستور امام مبنی بر تأیید دولت، این است که زبان من بسته شده است و از دولت می‌خواهم که انقلابی رفتار کند و این سیاست را کنار بگذارد.<sup>۲</sup>

### – تصرف مرکز رادیو تلویزیون تبریز

در تبریز اعضای حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان، شورشی را سازماندهی کردند و رادیو تلویزیون مرکز تبریز را تصرف نمودند.

### – اربعین آیت‌الله طالقانی

در این روز که مصادف با اربعین آیت‌الله طالقانی است مراسمی به این مناسبت در بهشت زهرا برگزار شد. در این مراسم سید احمد خمینی، طاهر احمدزاده، همسر آیت‌الله طالقانی و.... سخنرانی کردند.

### – امام تنهاست، باید مردم او را نجات دهند

– در مراسم چهلم آیت‌الله طالقانی، طاهر احمدزاده، استاندار خراسان و عضو جبهه ملی، بیان داشت:

ای امام! ای رهبر انقلاب! ای امام مستضعفین! تو ای امام! به اتکا به خلق مستضعف خود و توده‌های عظیم خلق خود که هر گاه ندا داده‌ای بلافاصله پاسخ شنیده‌ای، انقلاب در انقلاب را آغاز کن.<sup>۱</sup>

هدف او و دوستان همفکرش در این مقطع زمانی با توجه به نفوذ عظیم امام، تجلیل ظاهری از ایشان و تخریب شخصیت امام در باطن است:

... خواهران و برادران هر ثانیه از عمر امام را مغتنم بشماریم و پایه‌های انقلاب اسلامی خود را تحکیم بخشیم.

... همه گروه‌ها و سازمان‌ها به هر نحو و هر شکل باید بتوانند با امام رابطه مستقیم برقرار نمایند و مطالبشان را بگویند. جریان‌ات مملکت را از زبان‌های مختلف به گوش امام برسانند. اما نمی‌دانم که چرا باید تنها و تنها از یک کانال و یک طریق با امام رهبر امت باید ارتباط برقرار شود.

ای توده، ای خلق که امام رهبر توست و از میان توست، تو باید امام را از این حلقه محاصره بیرون بیاوری.<sup>۱</sup>

با توجه به توطئه‌ای که به وسیله ملی‌گرایان و با یاری جاسوسان امریکایی طراحی و بر نام‌ریزی شد و حلقه‌های آن یک به یک اجرا گردید، سخنان این شخص علاوه بر چاپ در مطبوعات و پخش در تلویزیون، سه بار از طریق رادیو - که ریاست آن در اختیار صادق قطب‌زاده بود - پخش شد و همین امر موجب گشت که امام به سوء استفاده از رادیو و تلویزیون اعتراض نماید.

شخص امام زیرکانه مورد تهاجم قرار می‌گیرد و متهم به «انحصاری شدن» و «کانالیزه شدن» می‌گردد. روشنفکران و نیروهای ضد انقلاب و به خصوص ملی‌گرایان که توسط بلندگوهای استعماری بزرگنمایی شده بودند با مواجهه با قاطعیت امام و سد شدن راه نفوذ توطئه آنان، امام را متهم کردند که عده‌ای اطراف او را گرفته و از ارتباطشان با مردم جلوگیری کرده و او را به انحصار خود درآورده‌اند. تهاجم آن چنان سنگین بود که قرار شد مردم جهت حمایت از امام در اولین جمعه آبان راهپیمایی کنند.

### بیست و هشت مهر

- در حوادث سنندج ۳ نفر کشته و ۸ نفر مجروح شدند.
- در درگیری جاده نقده ۱۰ مهاجم کشته و یک ژاندارم به شهادت رسید.
- پرتاب بمب به استانداری خوزستان.
- در هشت نقطه سنندج انفجار صورت گرفت.
- دکتر بهشتی: امریکا و اسرائیل و اروپا علیه انقلاب ایران توطئه می‌کنند.

## ◆ توطئه انحلال مجلس خبرگان در هیئت دولت

ملی‌گرایان سکولار نیز همراه با دوستان ملی‌گرای مذهبی‌نمای<sup>۱</sup> خود، به دنبال تصویب اصل ولایت فقیه در روز بیست و دوم شهریور، با کمک و راهنمایی جاسوسان امریکایی دست به توطئه انحلال مجلس خبرگان زدند.

در این روز امیرانتظام پس از تهیه متن لایحه انحلال مجلس خبرگان، قبل از تشکیل جلسه هیئت دولت، آن را به امضای چهارده تن از وزیران کابینه دولت موقت رساند.

این متن که توسط ابوالفتح بنی‌صدر، دادستان کل کشور و احمد صدر حاج سید جوادی،

وزیر دادگستری و شورایی مرکب از چند تن از وزرای کابینه دولت موقت تهیه شده بود، در اختیار عباس امیرانتظام - که محل مأموریت خود را به این بهانه ترک کرده بود که مأموران امریکایی می‌خواهند اطلاعات مهمی در رابطه با تحرکات عراق در اختیار دولت ایران بگذارند - گذاشتند. امیرانتظام نیز با کمک چند تن از وزرای کابینه و پس از جمع‌آوری امضا، آن را در اختیار مهندس بازرگان که او نیز به علت همفکری با آنان با

در هر کشوری که هستید از حیثیت اسلامی و ملی خود دفاع کنید و بی‌پروا در مقابل دشمنان خود، یعنی امریکا و صهیونیسم بین‌المللی و ابرقدرت‌های شرق و غرب، بدون هیچ ملاحظه‌ای، از ملت‌ها و کشورهای اسلامی دفاع کنید و مظالم دشمنان اسلام را بر ملا کنید.

۱. آنان از ایدئولوژی اسلامی فقط نامی با خود داشتند و از اسلام حداکثر به آداب فردی آن معتقد بودند و اگر چه به دخالت دین در سیاست نیز اعتقاد داشتند، اما دنبال اجرای سیاست اسلامی و حاکمیت قانون الهی و نظارت و رهبری و خط‌دهی دینی توسط ولی فقیه در جامعه نبودند.

۲. در حقیقت این قضیه پوششی بود که مأموران امریکایی مرتبط با او درست کرده بودند که دوری او را از محل خدمت توجیه نمایند تا او بتواند مأموریت اصلی را که انجام مقدمات انحلال مجلس خبرگان بود را همراه با دوستان ملی‌گرای خود به انجام برساند.

طرح موافقت کرده بود، گذاشتند تا در هیئت دولت صد در صد به تصویب برسد.

امیرانتظام بر اساس توطئه از قبل طراحی شده، قرار بود بلافاصله این مصوبه را در اختیار خبرگزاری‌ها و مطبوعات و رادیو تلویزیون‌های داخلی و خارجی که تا دیر وقت برای این کار آماده بودند، بگذارد و به این وسیله امام را به پذیرش انحلال مجلس خبرگان وادار کند.

در جلسه هیئت دولت با توجه به اینکه از مدتی قبل چند تن از اعضای شورای انقلاب نیز عضو کابینه شده و در سمت‌های معاونت وزیر مشغول کارهای اجرایی شده بودند، با مخالفت این اعضا یعنی آقایان سید علی خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی و مهدوی کنی مواجه گشتند<sup>۱</sup> و مجبور شدند قبل از اعلام انحلال مجلس با امام مشورت کنند و نظر ایشان را در این رابطه جویا شوند.

توطئه‌گران که تلاش‌های خود را بر باد رفته یافتند، قرار گذاشتند موضوع را خدمت امام مطرح و امام را تهدید کنند که در صورت عدم موافقت با انحلال مجلس خبرگان اعضای هیئت دولت دسته‌جمعی استعفا خواهند داد.

#### ◆ تشنج در سنندج<sup>۲</sup>

بر اثر درگیری‌هایی که بعد از ظهر روز پنجشنبه گذشته در سنندج رخ داد، چندین تن کشته و مجروح شدند.

امام طی سخنانی پیرامون مسائل روز و در مورد توطئه جدید دشمنان انقلاب و تلاش آنان برای متهم کردن ایشان به «انحصاری شدن» و «کانالیزه شدن» بیاناتی ایراد فرمود: «... مغرضین می‌گویند که یک کانال فقط فلانی دارد. من هیچ کانال خاصی ندارم.

۱. علت جمع‌آوری امضا قبل از جلسه نیز حضور آقایان در هیئت دولت بوده است تا وزیران در جلسه نتوانند با استدلال مخالفان نظر خود را تغییر دهند و گرنه وقتی اکثر اعضای یک جلسه، آن هم در سطح هیئت وزیران با مطلبی موافقت دارند، جمع‌آوری امضا از بی‌منطق‌ترین امور است!

۲. جمهوری اسلامی (پنجشنبه ۲۸ مهر ۵۸): ص ۲.

من هیچ اصحابی ندارم. من با همه مردم، با همه قشرها ملاقات می‌کنم، مطالب همه را می‌شنوم.»<sup>۱</sup>

### بیست و نهم مهر

- مهاباد در محاصره ارتش قرار گرفت. در درگیری‌های خانه به خانه، ۷۴ نفر در مهاباد کشته شدند. در طول شب گذشته درگیری سنگینی بین مهاجمین از یک‌سو و پاسداران انقلاب و نیروهای ارتشی از سوی دیگر در جریان بود. از اولین ساعات بامداد امروز، جنگ به صورت خانه به خانه در آمد. در این درگیری‌ها از توپ و تانک و آرپی‌جی استفاده می‌شد. در این درگیری‌ها ۱۵ نفر زخمی شدند.

- معاون سیاسی استانداری کردستان اظهار داشت که شهر مهاباد به محاصره در آمده است و با محاصره این شهر مهاجمین به تله افتاده‌اند و در تلاش‌اند به هر شکلی شده است از شهر خارج شوند و چون این امکان نیست به همین جهت شروع به تیراندازی کرده‌اند. در بین مهاجمین اشخاص خارجی نیز دیده می‌شود.

- در انفجار قطار خرمشهر - تهران ۱۱ واگن از خط خارج شد. در این جریان سه مسافر مجروح شدند.

- در درگیری شدیدی بین پاسداران و نیروهای مهاجم در بوکان که طی شب گذشته ادامه داشت دو تن از پاسداران به شهادت رسیدند.

- در ساعت یازده صبح مأموران امریکایی در جلسه‌ای با مهندس بازرگان و وزیر خارجه او و سفیر ایران در کشورهای اسکانندیناوی! یعنی عباس امیرانتظام<sup>۲</sup>، موضوع بردن شاه را به امریکا به بهانه بیماری مطرح کردند.

۱. صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۳۰۳.

۲. اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۱ (تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۶)، ص ۵۸۰، سند ش ۱۳.

در این جلسه اگر چه دولتمردان ایرانی با این سفر مخالفت کردند، اما مخالفت جدی نیز به عمل نیاوردند. بلکه تلویحا با درخواست تضمین امریکا مبنی بر عدم فعالیت سیاسی شاه و همسرش علیه ایران در کشور امریکا و معاینه شاه و بررسی اسناد پزشکی او توسط دو پزشک ایرانی، حضور او را در امریکا پذیرفتند.

– عباس امیرانتظام در بعد از ظهر این روز نیز مجدداً با یکی از جاسوسان امریکایی بنام جاموتی جلسه داشت.<sup>۱</sup>

– دیدار چهار ساعته هیئت دولت با امام

ساعت چهار بعد از ظهر، مهندس بازرگان با چهار تن از وزیران خود به حضور امام خمینی رسیدند.<sup>۲</sup>

– چرا از آنچه در جلسه گذشت مردم را مطلع نمودند؟!

اما از موضوعات مهمی که در این جلسه گذشت، دولت موقتی‌ها هیچ گاه سخن به میان نیاوردند و مردم را مطلع ننمودند.

موضوع مهم این بوده است که آنان در این جلسه امام را تهدید کرده بودند که در صورت عدم موافقت ایشان با انحلال مجلس خبرگان آنان دسته‌جمعی استعفا خواهند داد و این در حالی بود که در ساعت ۱۱ صبح همان روز مهندس بازرگان و وزیر امور خارجه دولت او، دکتر ابراهیم یزدی همراه با عباس امیرانتظام سفیر ایران در استکهلم! در جلسه‌ای با مأموران امریکایی شرکت کرده و آنان خبر تصمیم دولت متبوع خود دائر بر بردن شاه به امریکا را به آنان ابلاغ کرده بودند و بلافاصله بعد از این جلسه، ایشان با چند تن از وزرای کابینه با هلی‌کوپتر عازم قم شدند و با امام ملاقات کردند.

خبر بردن شاه به امریکا نیز باعث نمی‌شود که آنان از تصمیم خود به تهدید امام برای

۱. همان، ص ۵۸۱، سند ش ۱۵.

۲. جمهوری اسلامی (۳۰ مهر ۵۸): ص ۸.



انحلال مجلس خبرگان و در صورت عدم قبول ایشان استعفای دسته‌جمعی، چشم‌پوشی نمایند!

**– گزارش آیت‌الله خامنه‌ای از این جلسه**

امام به طور قاطع، بدون اندکی تردید اعلام کرده بود که اگر می‌خواهید استعفا بدهید بروید بدهید، مجلس خبرگان باید باشد و به کار خود ادامه دهد.<sup>۱</sup>

### سی‌ام مهر

- شاه به بهانه معالجه سرطان به نیویورک برده می‌شود و این موضوع در رسانه‌ها اعلام نمی‌گردد. این موضوع روز قبل به اطلاع دولتمردان موقت رسیده بود.
  - هجده روز پس از انفجار در راه‌آهن خرمشهر - تهران، مجدداً انفجار بمب ۱۱ واگن قطار خوزستان را از خط خارج کرد.
  - امام: دشمنان اسلام به دست و پا افتاده‌اند که نگذارند اسلام تحقق پیدا کند.
  - کشف یک شبکه بزرگ خرابکاری در خلیج فارس.
  - هفت نظامی در تهاجم نیروهای ضد انقلاب در جاده پیرانشهر - سردشت به شهادت رسیدند.
  - مهاباد دوباره صحنه جنگ شد.
  - اعضای یک شبکه خرابکاری که قصد داشتند از طریق دهانه خلیج فارس وارد ایران شوند با مقادیری اسلحه و مهمات دستگیر شدند.
  - امام: سخن انحرافی را در رادیو و تلویزیون مکرر می‌گذارند و اگر کسی جواب این انحراف را بدهد یا اصلاً نمی‌گذارند و یا به طور انحرافی می‌گذارند.
- امام در مورد این جلسه چه گفته‌اند؟**

امام خمینی یک روز بعد از ملاقات با هیئت دولت موقت و بعد از تهاجمات سخت و گسترده چند روز اخیر علیه اصل پذیرفته شده ولایت فقیه در مجلس خبرگان، در جمع علمای غرب

تهران فرمود:

قضیه ولایت فقیه یک چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشد. ولایت فقیه یک چیزی است که خدای تبارک و تعالی درست کرده است. همان ولایت رسول‌الله هست و اینها از ولایت رسول‌الله هم می‌ترسند.

نطق‌های شما به اسلام ضررش بیشتر از آن توپ‌هایی است که آنها به جوانان ما می‌بندند و تفنگ‌هایی که آنها می‌بندند ضررش به اسلام بیشتر است. برای اینکه آنجا دشمن معلوم است و شما به صورت‌های مخفی به میدان می‌آیید.

قلم‌های شما از سر نیزه‌های رضاخان بدتر است برای اسلام و شما مضرت‌تر هستید از رضاشاه و محمدرضا برای اسلام برای اینکه آنها معلوم بود مخالف هستند و مردم می‌شناختند آنها را، مخالفت می‌کردند با آنها، مقاومت می‌کردند. شما در پوشش اسلام، در پوشش طرفداری از خلق مسلمان، بر خلاف اسلام دارید عمل می‌کنید.

مگر شما می‌توانید که مجلس خبرگانی که ملت با آن آرای زیاد این مجلس را درست کرده، با یک کلمه‌ای که شما بگویید: «ما می‌گوییم که منحل باشد»، مگر با این حرف‌ها شما می‌توانید...<sup>۱</sup>

#### – ولایت فقیه «ضد دیکتاتوری» است، نه «دیکتاتوری»

شما از ولایت فقیه نترسید، فقیه نمی‌خواهد به مردم زورگویی کند. اگر یک فقیهی بخواهد زورگویی کند، این فقیه دیگر ولایت ندارد. اسلام است، در اسلام قانون حکومت می‌کند. پیغمبر اکرم هم تابع قانون بود تابع قانون الهی، نمی‌توانست تخلف بکند.

دیکتاتوری در کار نیست. می‌خواهیم جلوی دیکتاتور را بگیریم. ولایت فقیه، ولایت بر امور است که نگذارد این امور از مجاری خودش بیرون برود. نظارت کند بر مجلس، بر رئیس‌جمهور که مبادا یک پای خطایی بردارد.

برگردید به دامن همین ملت، همان‌طوری که توصیه به دموکرات‌ها کردم. به شما هم

می‌کنم و شما و آنها (را) مثل هم می‌دانم، منتها شما ضررتان بیشتر از آنهاست.<sup>۱</sup>

– بنده تردید دارم که لیله اله‌ریر<sup>۲</sup> این جنگ طولانی، گذشته باشد.

آیت‌الله خامنه‌ای در حالی که عازم حج بود، طی سخنانی در حضور امام و در مجلسی که به مناسبت دومین سالگرد شهادت آیت‌الله سید مصطفی خمینی، در شب یکم آبان در مسجد اعظم قم برگزار شده بود، هشدارهای قابل توجهی به دلسوزان انقلاب داد. این سخنان درست در لحظاتی بیان شد که شاه را به امریکا بردند و هنوز خبر ورود او را منتشر نکرده بودند. سخنان ایشان به خوبی تفاوت دیدگاه‌ها و تفاوت خط سیاسی و فکری مسئولان اجرایی انقلاب از یک‌سو، و رهبران روحانی آن و مردم انقلابی کشور را از سوی دیگر نشان می‌داد. او در قسمتی از بیانات خود گفت:

به خدا مبارزه تمام نشده. بنده تردید دارم که سخت‌ترین میدان مبارزه این ملت در طول پنج سال اخیر در آینده نباشد.

بنده تردید دارم که لیله اله‌ریر این جنگ طولانی گذشته باشد. ملت مسلمان ایران اگر می‌خواهد از اسلامش، از آرمان‌هایش، از دینش، از شرفش و از استقلالش دفاع کند، اگر می‌خواهد خود را به استقلال اقتصادی و سیاسی و سپس فرهنگی برساند، باز باید مبارزه کند. مبارزه تشکل لازم دارد. مبارزه، محبت میان صفوف مبارزان لازم دارد. اینکه امام این همه روی وحدت کلمه تأکید می‌کنند، این از عمق ایدئولوژی اسلامی برمی‌آید و بر می‌خیزد. برای همین است که بزرگان فرموده‌اند: «اسلام، توحید کلمه و کلمه توحید است» و افزوده‌اند: «کلمه توحید از توحید کلمه جدا نیست.»<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۳۱۱.

۲. لیله اله‌ریر سخت‌ترین و خونین‌ترین و پرشورترین و حماسه‌آفرین‌ترین شب در جنگ صفین بوده است و تلفات فراوانی به سپاه حضرت علی (ع) و نیز سپاه معاویه وارد گردید. به خاطر ناله فراوان و جانکاه مجروحان، این شب را بدین صفت موصوف کرده‌اند.

۳. از سخنان آیت‌الله کاشف الغطا.

و از عشق و شور و ایمان مردم می‌ترسند. شخص امام را مورد حمله قرار نمی‌دهند اما ارگان‌های وابسته به امام را به تدریج شروع به کوبیدن کردند. می‌گویند امام تنهاست. به خدا شما می‌خواهید امام را تنها بگذارید. شما می‌خواهید امام تنها بشود. امام تنها نیست. دل این امت با امام است. دلسوزترین انسان‌ها با امام‌اند، در اختیار امام‌اند. این قدر این رهبر را زیر نامش نکوبید.

## ◆ آبان، ماه حماسه

### یکم آبان

#### – دومین سالگرد شهادت آیت‌الله سید مصطفی خمینی

با پایان یافتن ماه مهر توطئه‌آمیز و تداوم این توطئه‌ها در آبان، در طلوعه این ماه امریکا دومین اشتباه بزرگ تاریخی خود را در رابطه با ایران، درست در همان تاریخ اشتباه اول انجام می‌دهد و شاه را بر اساس یک توطئه حساب شده و برای گره زدن آخرین حلقه‌های این توطئه به امریکا می‌برد.

در یکم آبان ۵۶، اشتباه بزرگ شاه و کارتر این بود که با به شهادت رساندن آیت‌الله مصطفی خمینی و قربانی کردن او در مطلع فضای باز سیاسی و حقوق بشر کارتری، انقلاب اول را شعله‌ور ساختند و توده‌های میلیونی را عاصی و به خیابان‌ها کشاندند. به شهادت رساندن ایشان که در آستانه سفر شاه به امریکا انجام شد، بزرگ‌ترین اشتباه شاه و امریکا بود و موجب بیداری توده‌های مردم مسلمان و آغاز انقلاب اسلامی گردید. مجالس ختم ایشان جو خفقان را شکست و شعارهای مرگ بر شاه را عمومی نمود. نتیجه این اشتباه سقوط شاه و فرو ریختن پایه‌های تسلط امریکا بر ایران و پذیرش شکست و از دست دادن جزیره ثبات امریکا در منطقه استراتژیک خاور میانه گردید و ریشه سلطه امریکا را سوزاند و در فاصله پانزده ماه، شاه را سرنگون و امریکا را نلیلانه مجبور به خروج از دنیای سیاست در ایران

نمود.

امریکا با پیروزی انقلاب اسلامی همه چیز خود را از دست رفته می‌دید و نمی‌توانست به خود بباوراند که آن همه منفعت را به این راحتی و با قیام یک ملت دست خالی از دست داده است و لذا پس از پیروزی انقلاب با بسیج تمام وابستگان داخلی و خارجی خود و با برپایی انواع توطئه‌ها می‌خواست دوباره آب از جوی رفته را به جوی بازگرداند، لذا در آخرین روز مهر ۵۸ و درست دو سال بعد از شهادت آیت‌الله مصطفی خمینی و درست در ساعاتی که مجالس دومین سالگرد شهادت ایشان در سراسر کشور برگزار شده بود، کارتر برای جبران شکست اول، شاه را به امریکا می‌برد. این اشتباه بزرگ، آتش کینه انقلابی ملت ایران را پس از نه ماه تحمل شعله‌ور ساخت. دشمن با اینکار به کمینگاه انقلاب وارد شده بود و فرصتی طلایی‌تر از این برای انقلاب وجود نداشت. به همین دلیل امام تهاجم خود را آغاز کرد و در سخنرانی‌های خود بی پروا لبه تیز حملات را به سوی امریکا و وابستگان مزدور قلم و سلاح به دست داخلی او گرداند.

جهت اعلام همبستگی امت و امام، اعلام راهپیمایی شد، و قرار بر این شد که اولین جمعه آبان راهپیمایی برگزار شود.

## دوم آبان

- دو بمب در خرمشهر منفجر شد.
- امروز رسماً اعلام شد که شاه مبتلا به سرطان است و برای معالجه وارد امریکا شده است.
- دولت ایران که چهار روز قبل از این قضیه اطلاع یافته بود، امروز در مورد فعالیت‌های سیاسی شاه در امریکا به این کشور هشدار داد.
- سخنگوی رسمی وزارت امور خارجه امریکا اظهار داشت که دولت واشنگتن قبل از دادن روایت به شاه سابق که پس فردا ۶۰ ساله می‌شود، با مقام‌های ایرانی تماس گرفته بود و

اضافه کرد که مدت اقامت محمدرضا در آمریکا به وضع بیماری وی بستگی دارد.

یک سخنگوی سفارت ایران در واشنگتن نیز به نوبه خود به خبرگزاری فرانسه گفت که با وجود اطمینان کافی که وزارت خارجه آمریکا داده است، سفارت به تحقیقات لازم دست خواهد زد تا معلوم شود آیا شاه سابق واقعا بیمار است یا خیر و اگر مسئله بیماری او حقیقت نداشته باشد، رسماً به دولت آمریکا اعتراض خواهد کرد.<sup>۱</sup>

چنان که گذشت پس از وفات آیت‌الله طالقانی، عوامل ضد انقلاب در چهره‌های گوناگونی که به خود گرفته بودند، تهاجم گسترده‌ای را علیه شخص امام آغاز کرده بودند. تهاجم آن‌چنان سنگین بود که پس از سخنان امام در این رابطه، قرار شد برای حمایت از امام، در اولین جمعه آبان راهپیمایی همبستگی امت با امام برگزار گردد. در این رابطه، ستادی نیز تشکیل شد و طی بیانیه‌ای اعلام کرد:

امام همیشه پیشتاز امت است و در این مرحله حساس انقلاب که توطئه‌گران وحشتزده و عوامل سوذو مذبوحانه می‌کوشند به انواع وسایل حتی با شایعه‌پراکنی و تبلیغات سوء، امام را از امت جدا سازند و این برنامه‌ای است که سال‌ها در نظر داشته‌اند، اجرا کنند و هر بار ملت ایران نشان داده است که امام خویش را می‌شناسد و به راهش ایمان دارد و او را با قطره قطره خون خویش یاری داده و می‌دهد و خواهد داد.

و اینک بار دیگر به منظور سرکوب توطئه‌های داخلی و خارجی، روز جمعه چهارم ذیحجه مطابق با چهارم آبان ماه به راهپیمایی خواهیم پرداخت و نماز جمعه را تجلی‌گاه بیعت جاودانه با امام خواهیم ساخت.<sup>۲</sup>

– اعمال رسوای جاسوسان به اصطلاح فدایی خلق

امام در رابطه با جنایات فداییان خلق که ادعای مبارزه با امپریالیسم را داشتند می‌فرماید: الان هم اینها که هستند و با فدای خلق و فدایی خلق، خلق را به باد فنا می‌دهند! و

۱. اطلاعات (۲ آبان ۵۸): ص ۲.

۲. جمهوری اسلامی (۲ آبان ۵۸): ص ۲.

خرمن‌ها را آتش می‌زنند، کارخانه‌ها را از کار باز می‌دارند، همه خرابکاری‌ها را دارند می‌کنند. جاسوسی‌شان هم ثابت است و ارتباطشان هم با... صهیونیسم و اینها ثابت است، اینها الان افتاده‌اند بین مردم و به اسم اینکه ما فدای شما هستیم... لکن خرمنشان را آتش می‌زنند!! اینها فدایی هستند، لکن در کردستان آن قدر آدم می‌کشند و الان هم در کردستان مشغول همین فتنه‌گری هستند!! فدایی‌های این طوری هستند.<sup>۱</sup>

## سوم آبان

– همه مردم با من تماس دارند

امام در رابطه با تهمت‌هایی که به او زده می‌شد، در سخنرانی پاسخ داد و فرمود:  
می‌گویند که اصلا کسی با فلانی ملاقات نمی‌کند. یک کانال دارد... در صورتی که من از صبح که پا می‌شوم... با مردم مختلف با اشخاص مختلف... طوایف مختلف با من صحبت می‌کنند و حرف‌هایشان را می‌زنند.<sup>۲</sup>

## چهارم آبان

ملت مسلمان و قهرمان و انقلابی ایران نیز با راهپیمایی چهارم آبان و ضمن اعلام حمایت از امام و اعلام آمادگی جهت جانفشانی برای تداوم انقلاب تا آخرین منزل آن، با شعار مرگ بر امریکا، تهاجم خود را به امریکا آغاز نمود و خواستار بازگرداندن شاه شد.  
اوضاع در حال تغییر است. قانون اساسی در حال اتمام است. تهاجم دشمن سنگین است و انقلاب نیز حملات خود را باید آغاز نماید. امام نیز لبه تیز حمله خود را متوجه امریکا و مزدوران داخلی آن می‌کند. اولین گلوله توپ انقلاب، توسط رهبر آگاه آن در مرداد ماه به

۱. صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۳۳۷.

۲. همان، ص ۳۴۷.

سمت استکبار جهانی شلیک شده و دقیقاً بر قلب آنها خورده است.

اعلام آخرین جمعه ماه مبارک رمضان به عنوان روز قدس در این سال و راهپیمایی شورانگیز مردم روزه‌دار در ایران و در خارج در حمایت از مسئله فلسطین و حقوق مردم آواره این سرزمین و اشغال اولین قبله مسلمین، آن‌چنان برای سلطه‌گران جهانی گران بود که عصر همان روز تهاجم مزدوران داخلی آنها برای تصرف پاوه و جدایی کامل کردستان آغاز می‌شود.<sup>۱</sup> قرن چهاردهم دارد به پایان می‌رسد و قرن پیروزی مستضعفان بر مستکبران فرا خواهد رسید.

- به دنبال توطئه دشمنان و هجوم به امام و متهم نمودن ایشان به کانالیزه شدن، شهرها و روستاهای ایران امروز شاهد یکی از راهپیمایی‌های بسیار بزرگ مردم انقلابی برای حمایت از امام بود. در جریان این راهپیمایی خیل عظیم شرکت‌کنندگان یک بار دیگر رهبری امام را مورد تأیید و تأکید قرار دادند و میثاق خود را با ایشان نیرومندتر از گذشته تکرار و تجدید نمودند و به دشمنان هشدار دادند.

- تهران نیز شاهد راهپیمایی چند میلیون نفری مردم انقلابی بود. راهپیمایان از ده نقطه تهران به سمت دانشگاه تهران به حرکت در آمدند و در مسیر خود شعارهایی در حمایت از ولایت فقیه و نیز شعارهای متعددی علیه آمریکا و اسرائیل و صهیونیسم و توطئه‌گران ضد انقلاب می‌دادند.

- بیش از صد هزار نفر از زائران ایرانی همراه با ده‌ها هزار نفر از زائران کشورهای اسلامی در راهپیمایی همبستگی امت با امام در مکه مکرمه شرکت نمودند. این راهپیمایی از میدان شیشه آغاز و تا مسجدالحرام ادامه یافت. راهپیمایان در میان تدابیر امنیتی مأموران سعودی و در حال سکوت کامل پس از پیمودن این مسیر هشت کیلومتری در نماز جمعه شرکت

۱. آن‌چنان این موضوع برای استکبار جهانی سنگین بود که یک هفته بعد مساعدت را مجبور می‌کنند از فلسطین اشغالی دیدار و مقدمات صلح سازشکاران عربی فراهم شود.



نمودند.<sup>۱</sup>

## پنجم آبان

### - تظاهرات ایرانیان در امریکا

- حدود دو هزار نفر از اعضای جامعه ایرانیان امریکا با شعار مرگ بر شاه و زنده‌باد آیت‌الله خمینی در نیویورک علیه حضور شاه در امریکا دست به تظاهرات زدند. این تظاهرکنندگان در میان مراقبت‌های شدید پلیس امریکا از خیابان‌های نیویورک گذشتند، ولی به بیمارستان کروئل - که شاه در طبقه هفدهم آن بستری بود - نزدیک نشدند. یکی از پزشکان بیمارستان اظهار داشت که برای درمان این بیماری، شاه باید شش ماه تا یکسال در امریکا بماند.<sup>۲</sup>

- آسوشیتد پرس اعلام کرد که هم اکنون شصت هزار ایرانی با ویزای تحصیلی در دانشگاه‌ها سرگرم درس خواندن هستند و طبق گزارش‌های دیگر هزاران تن نیز با ویزاهای دیگر به درس خواندن مشغول‌اند.<sup>۳</sup>

- امام خمینی به مناسبت آغاز قرن پانزدهم هجری قمری که با پایان ماه آبان و آغاز ماه آذر شروع می‌شود پیامی برای شورای انقلاب جمهوری اسلامی فرستادند:

در آستانه فرا رسیدن یک هزار و چهار صدمین سال هجرت پر برکت حضرت خاتم‌الانبیاء - صلی الله علیه و آله و سلم - که سرلوحه نهضت انقلابی اسلام، تحت راهنمایی قرآن کریم و رهبری انسان‌ساز والاترین مرد جهان است، مقتضی است با همکاری ملت و دولت برای بزرگداشت این قرن عظیم پربرکت، برنامه‌های انقلابی بر پا دارید.

۱. اطلاعات (۵ آبان ۵۸): ص ۱ و جمهوری اسلامی (۵ آبان ۵۸): ص ۲.

۲. همان، (۶ آبان ۵۸): ص ۱۲.

۳. همان، (۵ آبان ۵۸): ص ۱۲.

قرن گذشته گرچه برای ملت عزیز ما و برای اسلام و کشور مصیبت‌بار بود، لکن نهضت اسلامی ایران در اواخر این قرن، سرنوشت امت اسلام را در قرن آتی دگرگون خواهند نمود.<sup>۱</sup>

## ششم آبان

### - اعلام جشن آغاز قرن پانزدهم

امام با توجه به پایان قریب‌الوقوع قرن ۱۴ هجری و آغاز قرن پانزدهم در اواخر آبان و ضمن دستورالعملی برای شورای انقلاب برای برپایی جشن‌های آغاز پانزدهمین قرن هجرت پیامبر عظیم‌الشأن اسلام بیان داشت:

قرن گذشته گرچه برای ملت عزیز، و برای اسلام و کشور مصیبت‌بار بود لکن نهضت اسلامی ایران در اواخر این قرن سرنوشت امت اسلام را در قرن آتی دگرگون خواهند نمود. امید واثق که شروق در بند، و خصوصاً کشورهای اسلامی، در زیر پرچم توحید به مبارزات خود برای استقلال و آزادی ادامه داده تا از چنگ غرب و شرق توطئه‌گر نجات پیدا کنند و این قرن، قرن نورانی کشورهای اسلامی می‌باشد.<sup>۲</sup>

گویا خداوند همه تاریخ را با هم هماهنگ کرده بود تا در پایان قرن چهاردهم هیبت و همین‌ه مستکبران جهانی در هم شکسته شود.

## هفتم آبان

- در حمله افراد مسلح به ستون نظامی، پنج درجه‌دار و سرباز زخمی شدند.  
- در درگیری‌های بوکان دو پاسدار و یک درجه‌دار به شهادت رسیدند.

۱. صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۳۶۴.

۲. همان.

- دکتر سامی وزیر بهداشت و درمان استعفانامه خود را به بازرگان و امام تقدیم کرد.<sup>۱</sup>

- مهاجمان ضد انقلاب با سلاح‌های سنگین از جمله آرپی‌جی و خمپاره به پاسگاه‌های مرزی باویسی، شیخ سله و پیشگان در منطقه اورامانات حمله کردند. در این حمله چند تن از نیروهای ژاندارمری مجروح و یک تن از مهاجمین کشته شدند.<sup>۲</sup>

- شهردار نیویورک تظاهرات در اطراف بیمارستان کروئل را که شاه در آنجا بستری بود به بهانه رعایت حال بیماران ممنوع نمود. در چند روز گذشته صدها دانشجوی ایرانی به طور متوالی در مقابل این بیمارستان دست به تظاهرات زده بودند.<sup>۳</sup>

- هیئت دولت تجانس و هماهنگی ندارند، استعفا می‌دهم

در دهمین روز آبان، امام طی پیامی از دانش‌آموزان و دانشگاهیان و محصلین علوم دینی خواستند که حملات خود را با قدرت تمام علیه امریکا و اسرائیل گسترش دهند و امریکا را به استرداد شاه جنایتکار وادارند.

متن استعفانامه دکتر کاظم سامی، وزیر بهداری دولت موقت، که در تاریخ ۲۵ مهر نوشته شده و برای امام و مهندس بازرگان ارسال گردیده بود، امروز و هم‌زمان با پذیرش استعفای او از جانب مهندس بازرگان، منتشر شد. او دلایل استعفای خود را چنین بیان کرد:

- عدم تجانس در هیئت وزیران و تمایلات گروهی و فرقه‌ای و دسته‌بندی برای کسب قدرت بیشتر.

- عدم وجود یک سیاست واحد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی برای ساختن یک جامعه انقلابی اسلامی.

۱. اطلاعات (۷ آبان ۵۸): ص ۱۲.

۲. همان، (۹ آبان ۵۸): ص ۱۱.

۳. همان، (۷ آبان ۵۸): ص ۲.

- عدم هماهنگی در برنامه‌های وزارتخانه‌ها و در کل با اهداف انقلاب.
- عدم اعتماد به ادامه خدمت در آینده و در نتیجه عدم امکان برنامه‌ریزی‌های لازم و مدت‌دار.
- عدم همکاری و وجود سانسور در سیستم ارتباط جمعی، به ویژه در رادیو و تلویزیون در معرفی دستاوردهای انقلاب و زمینه‌سازی فرهنگی و انقلابی که امکان عمل انقلابی را از بین می‌برد.<sup>۱</sup>

#### - تمام گرفتاری‌های مسلمین از امریکاست

امام خمینی در دیدار با اعضای انجمن اسلامی دانشجویان مدرسه عالی ترجمه مفیدی از مطالب مهمی در رابطه با امریکا بیان داشتند. به دنبال این سخنرانی و حمله شدید امام به سیاست‌های امریکا، احزاب و گروه‌های سیاسی، مردم را به برگزاری نماز عید قربان و تظاهرات ضد امریکایی و راهپیمایی به سمت سفارت امریکا دعوت نمود. منتخبی از مطالب امام به این صورت است:

- نه ما تنها... شرق باید خودش را که گم کرده پیدا کند.

- فرهنگ غرب از شرق رفته است.

- شما ببینید... با چه موجودات کثیفی در امریکا ما مواجه هستیم.

- بروید دنبال اینکه فکرتان را مستقل کنید.<sup>۲</sup>

ایشان در این سخنرانی به قلم به داستان وابسته به امریکا شدیداً حمله کرد و بیان داشت: شما ببینید که ما با چه موجوداتی مقابل هستیم، امریکا و دولت‌های ابرقدرت با ما چه معامله می‌کنند و ما باز خاضع آنها هستیم. بشکند قلم‌هایی که برای اینها دارد کار می‌کنند... و ببرد زبان‌هایی که به نفع اینها دارد صحبت می‌کند و ملت را می‌خواهد تباه

۱. همان، (آبان ۵۸): ص ۱۲.

۲. صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۳۹۱ و ۳۹۲.

کند... الان تمام گرفتاری ما از امریکا است.<sup>۱</sup>

## هشتم آبان

### دومین گام تهاجم جهانی اسلامی علیه سلطه‌گران جهانخوار

#### - راهپیمایی و تظاهرات در کنار خانه خدا و بیدارسازی مسلمانان

ایام حج فرا رسیده بود و روز دهم آبان عید قربان بود، امام ضمن پیامی به حجاج در هشتم آبان از حجاج خواست توطئه‌های امریکا و اسرائیل را به گوش جهانیان برسانند. حجاج ایرانی همراه با حجاج غیر ایرانی طرفدار انقلاب اسلامی فداکارانه، ضمن راهپیمایی و تظاهرات در کنار خانه خدا به این وظیفه الهی خود جامه عمل پوشاندند و به این وسیله دومین تهاجم جهانی انقلاب برای بیدارسازی مسلمانان آغاز گشت.

- دکتر ابراهیم یزدی در آستانه سفر به الجزایر به منظور خداحافظی و کسب تکلیف و راهنمایی، عصر امروز به حضور رهبر انقلاب رسید. او به مدت یک ساعت با رهبر انقلاب به مذاکره پرداخت. او در پایان ملاقات خود اعلام نمود که فردا همراه با مهندس بازرگان برای شرکت در جشن‌های بیست و پنجمین سالگرد انقلاب الجزایر عازم این کشور خواهد شد. او اضافه کرد: «امام پیام مهمی خطاب به مردم الجزایر و افریقا فرستاده‌اند که این پیام در روز عید قربان تسلیم مقامات الجزایر خواهد شد.»<sup>۲</sup>

## نهم آبان

- در چند روز گذشته ۷ پاسدار در بوکان به شهادت رسیدند. اوضاع در بوکان ناآرام و زد و خورد میان پاسداران و مهاجمین ضد انقلاب ادامه دارد.

۱. همان.

۲. اطلاعات (۹ آبان ۵۸): ص ۱۲.

- امام در پیامی به حجاج به مناسبت روز عرفه فرمود:

«توطئه‌های امریکا و اسرائیل را به گوش جهانیان برسانید.»

- کشف ۸ بمب در خرمشهر

- خبرها حاکیست که شاه قرار است در محل بیمارستانی که ظاهراً در آن بستری است در روز دوم نوامبر (۱۱ آبان) در یک مصاحبه مطبوعاتی شرکت نماید.

## دهم آبان

### ۴۰ قربانی در روز عید قربان!

- ۱۳۶ نفر از نیروهای ارتش به دست عوامل امریکا، شهید و مجروح شدند

- در تهاجم ناگهانی و ناجوانمردانه نیروهای ضد انقلاب به ستون نیروهای ارتشی در درون شهر بانه، بیش از ۴۰ نفر از ارتشیان غیور به شهادت رسیدند و ۷۰ نفر نیز مجروح شدند. از سرنوشت ۶۰ تن دیگر از آنان نیز خبری در دست نیست. این نیروها پس از پایان مأموریت از سردشت به بانه آمده و عازم تهران بودند. مهاجمین در میان مردم موضع گرفته بودند و نیروهای این ستون برای جلوگیری از آسیب رسیدن به مردم از تیراندازی به سوی آنان خودداری نموده بودند.<sup>۱</sup> این جنایت ساعتی پس از بازگشت مردم از مراسم عید قربان در گورستان بانه اتفاق افتاد.

- با قدرت تمام حملات خود را علیه امریکا و اسرائیل گسترش دهید

امام خمینی در آستانه ۱۳ آبان، اولین سالگرد شهادت دانش‌آموزان در مقابل درب ورودی دانشگاه تهران به دست نیروهای شاه که به عنوان روز دانش‌آموز برگزیده شده است، پیامی تاریخی و تاریخ‌ساز صادر نمود و از روحانیون سراسر کشور خواست تا با شرکت در

راهپیمایی این روز و با حضور در دانشگاه‌های سراسر کشور توطئه جدایی دو قشر روحانی و دانشگاهی را خنثی نمایند. در این پیام امام فرمود:

بر دانش‌آموزان، دانشگاهیان و محصلین علوم دینی است که با قدرت تمام، حملات خود را علیه امریکا و اسرائیل گسترش داده و امریکا را وادار به استرداد این شاه مخلوع جنایتکار نمایند و این توطئه بزرگ را بار دیگر شدیداً محکوم کنند.<sup>۱</sup>

#### – برپایی اولین نماز عید اضحی بعد از انقلاب

ترمینال خزانه امروز شاهد برگزاری مراسم عید اضحی بود. حدود دو میلیون نفر جمعیت نمازگزار در حالی که مرتباً تکبیر می‌گفتند وارد محوطه ترمینال شدند. به صورتی که محوطه وسیع ترمینال و اطراف آن پر از جمعیت شد.

#### – راهپیمایی پس از نماز عید قربان

مردم انقلابی ایران که در سال گذشته هفتاد هزار شهید گرانقدر را قربانی آزادی و استقلال و تشکیل نظام جمهوری اسلامی نموده بودند و نه ماه پس از انقلاب با دلی خونین و قلبی پر درد از جنایات ضد انقلاب و سازشکاری دولتمردان، صبر را پیشه کرده بودند و امام به دلیل ضرورت تصویب قانون اساسی و راه افتادن تشکیلات حکومتی، هنوز آنها را برای دفاع از انقلاب فرا نخوانده بود، پس از نماز عید قربان، ضمن راهپیمایی و سر دادن شعار مرگ بر امریکا، دخالت امریکا در امور ایران و بردن شاه را به این کشور محکوم و با صدور قطعنامه‌ای خواستار استرداد او شدند. در این قطعنامه آمده است:

از ملت امریکا می‌خواهیم که از دولت خود بخواهند قبل از عکس‌العمل شدید ملت ما، هر چه زودتر این جنایتکار فراری و سایر عمال خون‌آشام رژیم سابق را برای محاکمه به ایران تحویل دهند.

۱. صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۴۱۲. (این پیام موجب شد که دانشجویان مسلمان پیرو خط امام برای اعتراض به بردن شاه به امریکا، برنامه تسخیر لانه جاسوسی را طراحی نمایند.)

ما خواهان معرفی هر چه زودتر سانسورگران پیام امام و مسموم‌کنندگان افکار و تخریبگران اندهان و استعمارگران و منحرفین و زمینه‌سازان اغتشاش به مردم و دادگاه‌های انقلاب هستیم.

### – برپایی تظاهرات در سرزمین وحی و در میان میلیون‌ها حجاج جهان اسلام

در مراسم اولین حج بعد از انقلاب و در روز عید قربان نیز برای اولین بار حجاج انقلابی ایرانی بر اساس رهنمودهای امام در پیام حج خود، با فریاد مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل، به راهپیمایی و تظاهرات پرداخته و از مسلمانان جهان خواستند که دست به دست هم دهند و در برابر ابر قدرت‌هایی که عزت و کرامت آنان را پایمال مطامع خود نموده‌اند به پا خیزند. این فداکاری بی‌نظیر و ایثار آشکار موجب آگاهی حجاج سایر کشورها شد و زمینه بیداری آنان را فراهم نمود و جبهه جدیدی را علیه مستکبران جهانخوار و سلطه‌گران جهانی گشود. در این راهپیمایی عظیم ده‌ها هزار نفری، ندای اعتراض به سلطه‌گران جهانی از منبر بزرگی که خداوند جهت هدایت و قیام و منفعت مسلمانان در میان آنان برافراشته، به گوش همه مسلمانان و جهانیان رسانده شد. حجاج تظاهرکننده در پایان این راهپیمایی تاریخی با صدور قطعنامه‌ای علیه آمریکا دخالت این ابر قدرت در کشور و بردن شاه را به آمریکا محکوم نمودند. این راهپیمایی بی‌نظیر اولین گام برای بیداری مسلمانان تحت ستم جهان و اولین گام برای برپایی حج ابراهیمی و رمی شیاطین انس و جن و اولین گام برای بیرون راندن سلطه‌گران از کشورهای اسلامی بود.

### ◆ ملاقات با برژینسکی

در همین زمان که ملت ایران چون آتشفشانی که علیه ظلم‌ها و ستم‌ها و غارتگری‌های سلطه‌گران آمریکایی به فوران در آمده بود، خط دیگری در جامعه انقلابی، گام به گام به سمت و سوی آمریکا حرکت می‌کرد و در حالی که مردم ایران که با خون خود و با دست خالی شاه



و اربابانش را از ایران بیرون کرده بودند، آنان در صدد مذاکره و سازش و طلب کمک از امریکا برآمده بودند.

در حالی که سراسر کشور تظاهرات ضد امریکایی به راه افتاده بود و همه با فریادهای مرگ بر شاه و مرگ بر امریکا خواستار بازگرداندن شاه به ایران بودند. دولتمردان کشور هنوز در خواب بودند و پس از گذشت نه ماه از پیروزی انقلاب اسلامی در حال و هوای مرداد سال ۳۲ و آنچه رهبرشان در آن ماه در آن سال انجام داد به سر می‌برند و هنوز در فکر مذاکره با امریکا و جستن راه حلی برای حل مشکلات انقلاب اسلامی با کمک آنان بودند و در حالی که امریکا توطئه‌های گوناگونی را توسط عوامل داخلی‌اش به خصوص عوامل نفوذی خود در دولت موقت، به هم گره می‌زند تا آخرین قدم‌ها را برای بازگشت به ایران بردارد، اینان نه تنها هنوز بیدار نشده‌اند بلکه در فکر انجام توطئه علیه امام و انقلاب<sup>۱</sup> و مذاکره با امریکا بودند ناگهان اعلام شد که بعد از ظهر همین روز در حالی که ساعتی از رسیدن هیئت ایرانی به الجزیره نگذشته است، رئیس دولت و وزیر خارجه‌اش در حالی که حامل پیام ضد امریکایی امام برای مردم الجزایر و مسلمانان جهان نیز هستند، برژینسکی مشاور امنیتی کارتر<sup>۲</sup> را در محل استقرار خود پذیرفتند و به مذاکره با او پرداختند.<sup>۳</sup>

۱. شرکت در توطئه انحلال مجلس خبرگان در آخر مهر ماه و نیز توطئه مذاکره با برژینسکی و امام را در برابر عمل انجام شده قرار دادن و شکستن قبح مذاکره با امریکا و عادی کردن آن.

۲. اعجاب‌انگیز اینکه رئیس دولت موقت نه با همتای خود بلکه با شخص درجه دو کشور دیگری به مذاکره می‌نشیند. برژینسکی بیان داشت که پیشنهاد دهنده ملاقات نیز مهندس بازرگان بوده است. اگر چه مهندس بازرگان این موضوع را نفی کرد ولی در هر صورت این سؤال مطرح است که اگر پیشنهاد ملاقات نیز از جانب امریکا داده شده است، رئیس دولت ایران چگونه به خود قبولانده است این دعوت را بپذیرد در حالی که شاه را به امریکا برده‌اند؟!

۳. از ساعت ۵/۳۰ تا ۷ بعد از ظهر به وقت الجزیره. ( تقریباً در همین ساعتی که جلسه برقرار بوده است آیت‌الله قاضی طباطبایی توسط عوامل امریکا به شهادت رسید و ساعتی قبل نیز عوامل امریکا چهل تن از نیروهای ارتش را در بانه به شهادت رسانده و هفتاد نفر از آنان را مجروح کرده بودند). ابراهیم یزدی در رابطه با دلایل ملاقات

مذاکره مهندس بازرگان با برژینسکی قبل از ملاقات با رئیس‌جمهور الجزایر بوده است.<sup>۱</sup> این خبر در میان اعجاب مردم انقلابی ایران با سرعت توسط خبرگزاری‌ها به همه جهان مخابره شد.

این ملاقات برای مهندس بازرگان و دولت او بسیار گران تمام شد. همان‌گونه که مصاحبه ایشان با اورینا فالآچی و بیان این موضوع که «من از اول با انقلاب موافق نبودم و خواستار سیاست گام به گام بودم و اینک نیز به همان سیاست اعتقاد دارم و آن را از سیاست امام بهتر می‌دانم.» برای ایشان و همفکرانش بسیار گران تمام شد و لبه تیز حمله همه جناح‌های انقلاب را به سویشان گرداند.

مذاکره رئیس دولت موقت و وزیر خارجه او با برژینسکی، مشاور امنیت ملی کارتر در الجزایر آن چنان مردم انقلابی و مسلمان ایران را به خروش آورد و آن چنان برای دو طرف مذاکره کوبنده بود که پیروان خط سازش و طرف‌های امریکایی آنها به دلیل آثار و عواقب آن، هیچ کدام مسئولیت پیشنهاد شروع آن را نپذیرفتند و بر گردن طرف مقابل انداختند.

### – مهندس بازرگان و دکتر یزدی درباره این ملاقات چه گفته‌اند؟

برای روشن‌تر شدن موضوع نظریات هر دو آورده می‌شود:

مهندس بازرگان در این رابطه در مصاحبه‌ای با خبرگزاری پاریس بیان داشت:

سه‌شنبه گذشته یعنی دو روز قبل از عزیمت من به الجزایر<sup>۲</sup> کاردار سفارت امریکا در

تهران به من اطلاع داد که برژینسکی مایل است هنگام اقامت من در الجزایر، ملاقات و

مذاکره انجام دهد و امروز این دیدار انجام شد.<sup>۳</sup>

حجت‌الاسلام سید احمد خمینی در یک مصاحبه مطبوعاتی شرکت نمود. از ایشان در مورد

با برژینسکی بیان کرده است که این تماس در جهت تفهیم کردن مواضع انقلابی ایران به برژینسکی بوده است!

۱. جمهوری اسلامی (۱۲ آبان ۵۸): ص ۱۲.

۲. سفر در روز چهارشنبه بوده است.

۳. حسن یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی (تهران: قلم، ۱۳۷۹)، ص ۲۱۰.

ملاقات آقای بازرگان با برژینسکی سؤال شد. ایشان پاسخ داد:

امام ابدًا از ملاقات آقای بازرگان با برژینسکی اطلاع نداشتند. حتی دکتر یزدی پس از مراجعت از سفر نیز جریان را به اطلاع امام نرساند. من در آن ملاقات [قبل از سفر] حضور داشتم. دکتر یزدی فقط راجع به کسالت شاه مخلوع مطالبی معروض داشت و درباره ملاقات بازرگان با برژینسکی صحبتی به میان نیامد.

### – غافلگیری و تناقض‌گویی وزیر خارجه

دکتر ابراهیم یزدی نیز که به تازگی از الجزایر بازگشته بود و از مخالفت گسترده با ملاقات رئیس و وزیر خارجه دولت موقت با برژینسکی مطلع و کاملاً غافلگیر شده بود، با عجله مطالبی کاملاً متناقض با مهندس بازرگان بیان کرد و موجب رسوایی بیشتر خود و دوستانش شد. وی در پاسخ به سؤال خبرنگاری که پرسیده بود آیا قبل از سفر، موضوع ملاقات با برژینسکی با امام مطرح شده بود یا نه؟ بیان داشت:

اینکه چه کسانی به الجزایر می‌آمدند به درستی نمی‌دانستیم! بنابراین کلیات مسائل و گفتگوهای احتمالی که ممکن بود پیش بیاید را خدمت ایشان [امام] مطرح کردیم. تصور می‌کنم آنچه را که در مورد استرداد شاه انجام داده بودیم و آنچه را که در مد نظر داشتیم [برای استرداد شاه] انجام دهیم، امام تأیید کردند.<sup>۱</sup> (البته ایشان بیان نکرده‌اند که آنچه را که باید به امام می‌گفته‌اند، نگفته‌اند!)

ابراهیم یزدی در تاریخ ۲۷ شهریور ۵۹ در جلسه مجلس شورای اسلامی که نمایندگان پیرامون گروگان‌ها مذاکره داشتند، متناقض با مطالب بیان شده توسط مهندس بازرگان مجدداً جریان را این‌گونه شرح داد:

شما به وزیر خارجه‌تان اعتراض می‌کنید که چرا با یک دیپلمات خارجی ملاقات کرده.... آن هم ما ملاقات نکردیم. او [برژینسکی] عیناً مثل شمر بن ذی‌الجوشن که شب عاشورا به دیدن ابوالفضل رفت به دیدن آقای مهندس بازرگان آمد. مهندس بازرگان هم گفتند چه

## کنیم او را بپذیریم یا نپذیریم؟<sup>۱</sup>

اما ایشان دقت نکرد که مهندس بازرگان اظهار داشت دو روز قبل از سفر به الجزایر کاردار سفارت امریکا در ایران از ایشان چنین درخواستی نموده است! و دکتر یزدی نیز از این جریان مطلع بوده است!

دو روز قبل از سفر، کاردار سفارت امریکا از آنها درخواست کرد که با برژینسکی در الجزایر مذاکره کنند و دکتر یزدی بعد از این تاریخ و قبل از سفر به الجزایر آن هم نه همراه با مهندس بازرگان، بلکه بدون ایشان، به ملاقات امام می‌رود و متأسفانه لازم ندانست که ایشان را از جریان ملاقات با مشاور امنیتی رئیس‌جمهور امریکا مطلع کند. این موضوع به رغم این است که مهندس بازرگان نیز به وی توصیه کرده است که از امام در رابطه با ارتباط با امریکا استفسار نماید و این نیز در حالی است که جو عمومی کشور به شدت ضد امریکایی شده بود و امام نیز به شدت به امریکا حمله نموده بود.

طراحان توطئه انحلال مجلس خبرگان همواره مهندس بازرگان را متهم به عدم قاطعیت نموده بودند و دلیل آن را این موضوع می‌دانستند که وی در جریان انحلال مجلس خبرگان جرئت نمی‌کند در برابر امام بایستد و مصوبه هیئت دولت را در رابطه با انحلال این مجلس قبل از گزارش به امام در رسانه‌ها اعلام کند و اجازه خواستن مهندس بازرگان از امام را موجب عقیم ماندن آن توطئه می‌دانستند.

احتمالاً همین افراد بر اساس توطئه‌ای از قبل طراحی شده، موجب می‌شوند مهندس بازرگان در جلسه خداحافظی با امام برای سفر الجزایر شرکت نکند و دکتر ابراهیم یزدی همراه چند تن از وزرا به خدمت امام می‌رسد و در آنجا با زرنگ‌بازی خاص خود، از گزارش آنچه قرار بود در الجزایر انجام دهند، به خصوص مذاکره با برژینسکی، امام را مطلع نمی‌کند!

یقیناً او و دوستانش به خوبی می‌دانستند که اگر موضوع ملاقات را با امام در میان بگذارند،

امام با آن مخالفت خواهد نمود. لذا با توجه به تجربه شکست توطئه انحلال مجلس خبرگان، موضوع قرار ملاقات با برژینسکی را با امام مطرح نمی‌کنند. اعجاب‌انگیزتر از همه موضوعات این است که هیئت ایرانی در این سفر حامل پیام ضد امریکایی امام، به مناسبت سالگرد پیروزی انقلاب الجزایر بوده است. - حجت‌الاسلام سید احمد خمینی در مصاحبه‌ای در تاریخ ۱۴ آبان ۵۸ در پاسخ به سؤالی در این رابطه اظهار داشت:

آنچه مسلم است آقای نخست‌وزیر برای شرکت در جشن سالگرد آغاز انقلاب الجزایر به این کشور دعوت شده و آقای بازرگان به الجزایر رفت. امام بیش از این چیزی نمی‌دانستند... امام از ملاقات با برژینسکی مطلع نبودند.<sup>۱</sup>

- برژینسکی چه گفته است؟

برژینسکی نیز جریان را این‌گونه بیان کرد:

در جریان این سفر بود که مهدی بازرگان نخست وزیر ایران از من تقاضا کرد که دیداری با هم داشته باشیم.<sup>۲</sup>

غفلت، بی‌توجهی، غیر انقلابی بودن، موقعیت نشناسی، احساس ضعف و حقارت در برابر امریکا بیش از این امکان نداشت.

در صورت تداوم حاکمیت آنان، یقیناً امریکا با صورت و چهره‌ای جدید باز می‌گشت. همان‌گونه که در ۲۸ مرداد در دوران حاکمیت اسلافشان، شاه که در پناه انگلیس بود، از ایران خارج شد و به خاطر ضعف و سستی و سردرگمی و عدم قاطعیت دکتر مصدق در برخورد با ایادی امریکا و عدم بسیج مردم برای مقابله با کودتا، به پشتیبانی امریکا فاتحانه به کشور

۱. جمهوری اسلامی (۱۵ آبان ۵۸): ص ۷.

۲. سایروس ونس و برژینسکی، توطئه در ایران، ترجمه محمود مشرقی (تهران: هفته، ۱۳۶۲)، ص ۱۷۲ و ۱۷۳. (بنابراین، سخن او هم در تأیید سخنان ابراهیم یزدی است که تماس و ملاقات در الجزایر سازماندهی شده است. بنابراین، آیا مهندس بازرگان دروغ می‌گوید؟!)

بازگشت.

دولت موقت کفش تنگی بود که به موجب ضرورت انقلاب و عدم شناسایی نیروهای متعهد توسط رهبران انقلاب، بر پای انقلاب رفته بود و با گذشت زمان و رشد انقلاب و گسترش توطئه‌های گوناگون دشمنان انقلاب و تسامح و تساهل دولتمردان لیبرال پیرو سیاست گام به گام و طرفدار سازش با امریکا، هر روز تحمل‌ناپذیرتر می‌گردید و موجب کندی انقلاب و آزار مردم انقلابی و در تنگنا قرار دادن رهبری انقلاب شده بود و باید دیر یا زود دور انداخته می‌شد. اگر چه در اواخر مهر و اوایل آبان در کابینه اصلاحاتی نیز انجام داده بود تا از فشارهای روزافزون افکار عمومی نسبت به خود بکاهد.

با اعلام ملاقات رئیس دولت موقت و وزیر خارجه‌اش دکتر ابراهیم یزدی، در روز دهم آبان با «زیگنیو برژینسکی» مشاور امنیت ملی کارتر، در الجزایر در سالگرد جشن استقلال این کشور، همه مردم به خصوص دانشجویان بیش از گذشته دریافتند که سازشکاری دولتمردان کشور با امریکا، تأثیر بسزایی در جرأت یافتن امریکا جهت انجام توطئه‌ها داشته است و دولت موقت با این ملاقات، خود را تحت شدیدترین انتقادها توسط تمام قشرهای ملت یافت.

#### – شهادت مظلومانه آیت‌الله قاضی طباطبایی

ساعاتی پس از برگزاری نماز عید قربان و تظاهرات و راهپیمایی عظیم ضد امریکایی مردم و تجمع آنان در مقابل لانه جاسوسی و سردادن ندای مرگ بر امریکا و ساعاتی پس از صدور پیام ضد امریکایی امام و درخواست ایشان از طلاب و دانشجویان برای گسترش حمله علیه امریکا و اسرائیل و وادار نمودن امریکا به استرداد شاه خائن و جنایتکار و ساعاتی پس از راهپیمایی حجاج در حرم امن الهی که به شدت بر ابر قدرت‌های سلطه‌گر و مسلط بر کشورهای اسلامی گران آمد، ایادی امریکا ضربه دیگری بر پیکر انقلاب وارد کردند و آیت‌الله قاضی طباطبایی، امام جمعه مبارز و انقلابی تبریز - که در روزهای گذشته در برابر عناصر امریکایی حزب خلق مسلمان ایستادگی و مردم را در برابر توطئه‌های آنان بسیج نمود و مانع

اصلی به ثمر نرسیدن توطئه آنان در این شهر بود - را پس از برپایی نماز مغرب و عشاء و در حال بازگشت به منزل مظلومانه و ناجوانمردانه به شهادت رساندند.

ایادی آمریکا این جنایت را در شامگاه روز عید قربان در پاسخ به مواضع ضد امریکایی امام و به انتقام تهاجمات امام و امت مسلمان ایران در ده روز گذشته مرتکب شده بودند.

ارتباط میان آمریکا و ضد انقلاب ایرانی واضح‌تر از این نمی‌شود. خدمت نمودن آشکار به دشمنان ملت مسلمان و انقلابی ایران و علنی شدن ارتباط با بیگانگان به خصوص آمریکا و رسوا شدن همیشگی نیز موجب شرم و حیای ضد انقلاب نشد و علت آن نیز این خیال خام است که فکر می‌کردند که انقلاب به بن‌بست کامل رسیده است و آنان آخرین گام‌ها را به سمت پیروزی برمی‌دارند و چون ۲۸ مرداد ۳۲، آمریکا به زودی به ایران باز خواهد گشت و اینان نیز به مطامع حقیرانه خود خواهند رسید و از غارت منابع کشور به خصوص نفت، دوباره سهمی نصیبشان خواهد شد و لذا با جمع‌آوری تمام توان خود به تهاجم سنگینی در تمام جبهه‌ها علیه انقلاب اسلامی دست زدند و به همین دلیل لازم نمی‌دانستند که حتی ساده‌ترین اصول استتار و پنهان‌کاری را نیز رعایت نمایند.

## یازدهم آبان

- امام خمینی به مناسبت شهادت آیت‌الله سید محمدعلی قاضی طباطبایی امام جمعه، که در شامگاه روز عیدقربان، به دست گروه منحرف فرقان به شهادت رسیدند، پیامی صادر نمود:

در انقلابی که ابر قدرت‌ها را به عقب رانده و راه چپاولگری آنان را از کشور بزرگ بسته است، این ضایعات و ضایعات بالاتر، اجتناب‌ناپذیر است. ما باید از کنار این وقایع با تصمیم و عزم و خونسردی بگذریم و به راه خود - که راه جهاد فی سبیل الله است - ادامه دهیم.

شهادت در راه خداوند، زندگی افتخارآمیز ابدی و چراغ هدایت برای ملت‌هاست.<sup>۱</sup>

### – امام و مراجع در مجلس ختم آیت‌الله قاضی

از جانب امام مجلس ختمی برای آن شهید گرانقدر در مسجد اعظم قم برپا شد. در این مجلس کلیه آیات عظام و مراجع تقلید حضور داشتند. امام نیز شخصا در این مجلس شرکت نمود.<sup>۲</sup>

### – به دنبال شهادت مردان بزرگ باید اراده‌ها مصمم‌تر گردد

گروهی از زندانیان سیاسی رژیم گذشته به ملاقات امام رفتند. در این ملاقات امام در رابطه با شهادت آیت‌الله قاضی فرمود:

شما در یک راهی قدم بر می‌دارید که در این راه شهادت‌های بسیاری از مردان بزرگ واقع شده... کسی که برای حق قیام کند، برای اسلام قیام کند، همه چیز باید پیش او سهل و آسان باشد.

شهادت یک هدیه‌ای است از جانب خدای تبارک و تعالی برای آن کسانی که لایق هستند.<sup>۳</sup>

### دوازدهم آبان

– صدام حسین رئیس‌جمهور تازه به دوران رسیده عراق، برای اولین بار پس از قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، سیاست این کشور را نسبت به ایران خصمانه اعلام می‌کند و خواستار استرداد سه جزیره «تنب کوچک و تنب بزرگ و ابوموسی» می‌گردد و اختلافات قدیمی حل شده در ۱۹۷۵ در الجزیره را در مورد اروندرود مجدداً پیش می‌کشد و از ایران می‌خواهد تا از ادعاهای

۱. صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۲۰۴.

۲. اطلاعات (۱۲ آبان ۵۸): ص ۲.

۳. صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۴۴۰.



- ارضی خود نسبت به شطالعرب (اروند رود) صرف نظر کند و جزایر سه‌گانه را در خلیج فارس تخلیه نماید. در ایران به ادعای ارضی عراق در خلیج فارس شدیداً اعتراض می‌شود.<sup>۱</sup>
- مهندس بازرگان در حالی که تازه از سفر الجزایر با همراهان خود بازگشته و تنها وزیر خارجه‌اش در الجزیره برای ادامه مذاکرات باقیمانده است، با خبر تأثرانگیز شهادت نیروهای ارتشی مواجه می‌شود و به همین مناسبت پیام تسلیتی خطاب به فرمانده نیروی زمینی صادر می‌کند و در این پیام خواستار انتقام از ضد انقلاب می‌گردد.<sup>۲</sup>
- در عراق ۱۲ نفر از اساتید و معلمان و مهندسان مبارز عراقی به جرم اعتراض به کشتار دسته‌جمعی عده‌ای از مبارزان عراقی، خود به اعدام محکوم و به دار آویخته شدند.<sup>۳</sup>
- مردم با برگزاری راهپیمایی و تظاهرات و روزنامه‌ها، حزب جمهوری اسلامی، روحانیت و دانشگاهیان هم با انتشار مقالات و بیانیه و اطلاعیه و قطعنامه‌های متعدد به این ملاقات اعتراض نمودند، به صورتی که مهندس بازرگان که با توجه به اوضاع کشور، امروز با سرعت جلسات الجزایر را کوتاه و با گذاشتن وزیر خارجه خود برای ادامه مذاکرات در الجزایر، به ایران بازگشته بود، طی جلسه‌ای تصمیم به استعفا گرفت، اما آن را اعلام ننمود.
- حزب جمهوری اسلامی، دولت را به خاطر ملاقات با برژینسکی استیضاح کرد.
- شما آقای مهندس بازرگان به عنوان نخست‌وزیر دولت موقت انقلاب، در الجزایر با برژینسکی به گفتگو نشستید و ملت ما نمی‌داند نیاز این ارتباط در لحظاتی که ما در پی آنیم تا هر گونه ارتباط غیر عادلانه و برده‌ساز را با جهانخواران بگسلیم، از کجا بر می‌خیزد؟
- جامعه مدرسین حوزه علمیه قم نیز به این ملاقات اعتراض نمود.

۱. اطلاعات (۱۲ آبان ۵۸): ص ۱.

۲. جمهوری اسلامی (۱۳ آبان ۵۸): ص ۱.

۳. همان، (۱۲ آبان ۵۸): ص ۲.

## سیزدهم آبان

- امام طی سخنانی بیان فرمود:

اگر چنانچه این قشرهای متفرق... این مسلک‌های متعدد در یک معنا باهم مجتمع بشوند و آن حفظ کشور و حفظ کیان اسلام با تحقق یک همچو معنا ما به مقاصد عالیه اسلامی... به زودی خواهیم رسید.<sup>۱</sup>

اجتماعات خودتان را برای راه این مستضعفین تقویت کنید.

- اجساد مطهر شهیدان ارتش، امروز از مسجد دانشگاه تهران هم‌زمان با مراسم ۱۳ آبان تشییع شد.<sup>۲</sup>

### - تهاجم انقلاب به ابرقدرت‌ها

به دنبال تهاجمات گوناگون ابرقدرت‌های حاکم بر جهان و وابستگان داخلی آنان به انقلاب اسلامی در کردستان و سایر نقاط کشور و مقاومت اعجاب‌انگیز جوانان فداکاری که انقلاب را به رغم خواست ابرقدرت‌ها به پیروزی رسانده بودند، انقلاب نیز از اواسط تابستان تهاجم خود را به ابرقدرت‌ها آغاز کرد.

### ◆ و اینک سومین گام

#### - تسخیر لانه جاسوسی آمریکا در ایران

تصویب اصول قانون اساسی در حال اتمام بود و رهبران انقلاب توانسته بودند در فاصله نه ماهه پس از پیروزی انقلاب، نیروهای متعهد و کارآمد را در جریان دفاع از موجودیت انقلاب اسلامی شناسایی کنند و آنان را برای امور اجرایی انقلاب به کار گیرند و برای اولین بار از نیروهای غربگرا بی‌نیازی خود را اعلام دارند. انقلاب اسلامی توانسته بود در میان هجوم

۱. صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۴۷۳.

۲. جمهوری اسلامی (۱۳ آبان ۵۸): ص ۱.

سیل آسای توطئه‌های دشمنان کمر خود را راست کند و بر پای خود بایستد.

شرایط داخلی و خارجی با سرعت به نفع انقلاب اسلامی تغییر می‌کرد و امام به عنوان رهبر اسلام ناب محمدی با شعار «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» تهاجم خود را علیه سردمداران اصلی این توطئه‌ها، یعنی ابرقدرت امریکا، گسترش داد و از امکانات اعتقادی امت اسلامی برای قیام در برابر آنان استفاده می‌نمود.

انقلاب اسلامی طی نه ماه گذشته با انبوه توطئه‌های سازماندهی شده عوامل وابسته داخلی و خارجی مواجه شده بود. امریکا نیز خوش‌باورانه احساس می‌کرد با به ثمر رسیدن این توطئه‌ها توسط ایادی آشکار و پنهان خود، به زودی به ایران باز می‌گردد و منافع بادآورده خود را مجدداً تصاحب خواهد کرد و به دلیل همین غرور و احساس پیروزی زودرس او از دیدن بسیاری از حقایق غافل شده بود.

امریکا ساده‌لوحانه تصور می‌نمود با به کار گرفتن عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی در صحنه مطبوعات و سیاست کشور ما و به کار گرفتن عده‌ای نظامی و ساواکی فراری و گروهک‌های وابسته و قدرت‌طلب و ایجاد شورش در نقاط مرزی و برپایی کودتا توسط مزدوران خود در ارتشی که هنوز از بحران انقلاب کمر راست نکرده است و با بر سر کار آوردن و مجهز نمودن صدام از خارج، می‌تواند انقلاب اسلامی را سرنگون سازد و از بیداری اسلامی در منطقه جلوگیری نماید.

اخباری نیز از گوشه و کنار به گوش می‌رسید و از ارتباطات پنهانی برخی از دولتمردان با سفارت امریکا سخن می‌گفت.

دلسوزان انقلاب به خوبی در همه این جریان‌ها دست‌های پنهان ابرقدرت‌های توطئه‌گر به خصوص امریکا را به وضوح مشاهده می‌کردند و لذا شعار «مرگ بر امریکا» که از خرداد آهسته آهسته وارد فرهنگ نیروهای انقلابی شده بود و در مرداد و جریان‌های پاوه و برپایی روز قدس گسترش یافته بود، به صورت اعجاب‌انگیزی از اوایل آبان و انتقال شاه به امریکا در سراسر کشور گسترش و بر زبان‌ها جاری شد. از زمین و آسمان، انقلاب اسلامی با توطئه

ضد انقلاب وابسته به امریکا مواجه شده بود که حتی لازم نمی‌دیدند وابستگی خود را پنهان سازند.

کمتر از یک ماه به پایان قرن چهاردهم هجری مانده بود. امام برای برگزاری جشن آغاز قرن اطلاعیه‌ای صادر نمود.

ناگهان ملت ایران چون آتش زیر خاکستر به خروش و فوران آمد و صاعقه‌وار بر مرکز ایجاد توطئه و فتنه و لانه جاسوسان فرود آمد و فرصت را از امریکا و مزدوران و وابستگان آشکار و پنهان داخلی‌شان ربود. فرصتی که اگر مدت کوتاه دیگری در اختیار توطئه‌گران بود، انقلاب را برای همیشه تاریخ سر به نیست می‌کردند.

### ◆ تهاجم به مرکز توطئه

با شدت یافتن توطئه گروهک‌ها و به شهادت رسیدن تعداد زیادی از ارتشیان غیور و دلاورمردان سپاهی در کردستان و در شهرهای دیگر با کمک‌های اهدایی و تحریکات صدام و بمبگذاری ایادی او و انفجار در لوله‌های نفت خوزستان و توطئه تهاجم به امام و با انتقال شاه به امریکا و احتمال وقوع کودتا توسط وابستگان این ابرقدرت که امام نیز بر آن تأکید نمود و دستور امام به دانشجویان و دانش‌آموزان و طلاب برای گسترش حملات علیه امریکا در دهم آبان - مصادف با عید قربان و شهادت آیت‌الله قاضی در غروب همین روز - دانشجویان مسلمان و متعهد به انقلاب و امام که مشکلات انقلاب و تهاجم گسترده ضد انقلاب را با تمام وجود حس می‌کردند و انقلاب اسلامی را در خطر بزرگی می‌دیدند و حضور انکارناپذیر امریکا را - که از طریق سفارتش در تهران اعمال می‌شد - در تمام حوادث فوق مشاهده می‌نمودند و همانند مردم قهرمان و انقلابی ایران که عکس‌العمل‌های مناسبی را در راهپیمایی وحدت با امام (چهارم آبان) و راهپیمایی روز عید قربان (دهم آبان) و سایر صحنه‌ها نشان داده بودند، آماده انجام هر گونه وظیفه‌ای در این رابطه شده بودند.

در روزهای اولیه پیروزی انقلاب یعنی ۲۵ بهمن و در حالی که هنوز انقلاب کاملاً نظام گذشته را سرنگون نکرده بود و ضد انقلاب هر شب توطئه می‌چید، به ناگهان عده‌ای انقلابی‌نمای مارکسیست که بیشتر آنها عضو فداییان خلق بودند، مسلحانه به سفارت امریکا حمله و آن را اشغال کردند. در آن موقعیت که کشور در بدترین شرایط داخلی خود قرار داشت، این جریان می‌توانست صدماتی جدی به انقلاب وارد آورد و در حالی که اولین قدم‌ها برای حل مشکلات داخلی هنوز برداشته نشده بود، آن را با مشکلات جهانی مواجه سازد و به شکست بکشاند.

اما اکنون در روزهای پایانی کار مجلس خبرگان و در حالی که امریکا از طریق سفارت خود، توطئه‌های متعددی را برای نابودی انقلاب در نه ماه گذشته سازماندهی کرده و شهدای زیادی جهت جلوگیری از پیروزی توطئه‌های آنان تقدیم انقلاب شده است و مردم انقلابی با تمام وجود درک کردند که به رغم تسامح دولتمردان نسبت به امریکا و باز گذاشتن سفارتخانه این ابرقدرت و قطع نمودن روابط دیپلماتیک با آن پس از انقلاب و بدیهی‌هایی که در حق ملت ایران روا داشته بود، باز هم دست از سلطه‌گری و دخالت در امور داخلی کشور ما بر نداشت و به رغم نفرت عظیم ملت انقلابی و فداکار ایران نسبت به شاه، او را به امریکا برده است.

همان‌طور که بیان شد در دهمین روز آبان، امام طی پیامی از دانش‌آموزان و دانشجویان و محصلین علوم دینی خواستند که حملات خود را با قدرت تمام علیه امریکا و اسرائیل گسترش دهند و امریکا را به استرداد شاه جنایتکار وادارند.

دانشجویان، به عنوان نیروی متشکل و پیشتاز انقلاب، که فریادهای حق‌طلبانه‌شان در نخستین روزهای انقلاب در سال ۵۶ موجبات بیداری مردم را فراهم ساخته بود، ندای امام، را قبل از همه دریافتند و اگر چه با تظاهرات و راهپیمایی‌های گوناگون در تمام نقاط کشور و در دهه اول آبان اعتراض خود را به همه جهان اعلام نموده بودند، اما پس از سخنان امام، دیگر جای درنگ نبود. باید ضرب شست انقلاب به ابرقدرت‌های سلطه‌گر و وابستگان داخلی آنها نشان داده می‌شد و دانشجویان مسلمان و پیرو خط امام به پیام امام لبیک مردانه و شجاعانه

می‌دادند و تهاجم خود را علیه آمریکا آغاز می‌نمودند:

در حالی که میلیون‌ها نفر در سالگرد تبعید امام<sup>۱</sup> و اولین سالگرد کشتار دانش‌آموزان و دانشجویان دانشگاه تهران راهپیمایی برپا کرده بودند و در تهران پس از پیمودن راه‌های طولانی در زمین چمن دانشگاه تهران تجمع کرده و توطئه‌های امریکای جهانخوار و دخالت او در این توطئه‌ها و نیز انتقال شاه را به آمریکا محکوم می‌نمودند. جمعیت ظاهراً کوچکی از دانشجویان در مسیر راهپیمایی با رسیدن به درهای سفارت آمریکا - به جای ادامه راهپیمایی به سمت دانشگاه تهران یعنی قربانگاه دانشجویان و دانش‌آموزان - به سوی لانه جاسوسی آمریکا یورش آوردند و با صلابت و شهامت از درهای آن بالا رفتند و آن را گشودند و بدین‌گونه انقلاب دوم، که انقلابی بزرگ‌تر از انقلاب اول بود، آغاز شد و دشمن اصلی انقلاب اسلامی مورد تهاجم قرار گرفت و هیبت دروغین آن برای همیشه در پای اراده ملت ایران فرو ریخت و طنین این فریاد تا آخرالزمان موجب بیداری مستضعفان جهان و موجب حقارت مستکبران جهانخوار خواهد بود.

از آن روز، این روز «یوم الله» شد.

روز خدا،

روز قیام،

روز بیداری،

روز بسیج جبهه حق در برابر جبهه باطل،

روز درس‌آموزی برای مستضعفان،

روز استکبارستیزی.

۱. این تبعید به دلیل اعتراض امام به تصویب لایحه کاپیتولاسیون و مصونیت مستشاران امریکایی در ایران بود.

## اخباری از شهر جنگزده قزوین تا روز ۱۳/۱۰/۵۷

دوین تکثیر ۱۷/۱۰

دیروز برای هفتمین روز متوالی صدای رگبار مسلسل لحظای قطع نشد و حتی یر شب و شب قبل از آن تا شبت ۱۳ صبح مردم از صدای گلوله آوازش نداشتند. تعداد کشته شدهگان در زخمی‌ها از شمار بیرون است. همه آمل صدها زخمی و هزاران کشته تا دیروز برده است. نظامیان چون نقطه از بازار شهر را در ساعتی منع عبور و مرور به آتش کشیدند در پاساژ بزرگ با حدود ۱۳ مغازه ویران شده و تمام اموال و اجناس مردم به غارت نظامیان رفت راهزنی‌ها ارتباطی شهر صیداً تحت کنترل قرار دارد. سوارهای هابی که برای کمک به مردم رفته‌اند هدف گلوله‌باری گردید. تا کنون از روی ماسک‌های با سرتین عبور می‌کنند و در روز ۱۳ سوارهای با سرتین به اسفالت چسبیدند در خیابان یادگان بیدانگس با هلاکت و برسد یک تاکسی به زمین دوخته شد. مزدوران شاه که تحت تعلیم فرهنگ امریکایی رشد کرده‌اند به بیمارستان شاه اسماعیل حمله کرده افراد را آماج گلوله‌باری کردند و تمام زخمی‌های بیمارستان را برده و زنده دفن کردند به جماع عمومی زمانه کورس حمله کرده و زنی را در حمام بارگبار مسلسل در خون خود غلطاندند و همانند کدیگر جواب گلوله‌باران گلوله‌باری است بلکه ملت باید برای یک جنگ دراز مدت و مسلح آماده گردد. آری تا دیروز حتی نتوانست برده اجساد را بردارند چون خودشان را هدف قرار می‌دادند. بر سر در دو شبه مسجد نبی - بزرگترین مسجد شهر از زمین با مسلسل و از هوا با هلیکوپتر به گلوله‌باری و در بجهوی مسجد با سخفات بیش از ده ساعت بیشتر شاهد ماجرا است که سوراخ سوراخ شده است به مطب پزشکان مردمی شهر از جمله دکتر غلامحسین دفتری - دکتر سیدحسین صبیح دکتر ابترابی - دکتر هوشیار و دکتر کاگرمین حمله برده و آتش می‌زنند سلواکها و نظامیان سوار بر ماشینهایی شخصی دیروز و بر سر هر که را در خیابان می‌دیدند به ضرب گلوله می‌کشیدند و اجساد در صدها روی اسفالت خیز با ناله‌هایی است بروحشی‌گری ابرکاد در ایران و سندی است از جنایات رژیم سخط پهلوی. دو شبه خانه بزرگ شهر در شب به آتش کشیده شده است در خیابان شاهرضا بنحوه هیچ‌خانهای سالم نمانده است تمام داروخانه‌ها شهر در آتش کشیده شده است حتی یک کرجه بادوم و شکلات نیز در ایران و تعدادی کشته شده‌اند به یاد ایشان دشمنان

إِنَّ الشَّعْبَ يَوْمًا أَرَادَ الْخَيْرَ فَلَا يَدْرِي أَنَّ نَيْسَ تَجِيبُ الْقَدْرَ وَلَا يَدْرِي لِلَّيْلِ أَنْ يَخْلِي

وَلَا يَدْرِي لِلْقَيْدِ أَنْ يَنْكَسِرَ

خلفی که خواهی سر بلندی و زنده بودن است زمانه جزت استوارم در برادر و نیز ششها با یکدیگر برود و طلوع نور مایان گردد و قیدی‌ها و زنجیرهای آنها استسنا باید که پاره گردند. شعری از جعفران در ایام در شهادت

## [اخباری از قزوین در دی ۵۷]

### اخباری از شهر جنگ‌زده قزوین تا روز ۱۳/۱۰/۵۷

دومین تکثیر ۱۰/۱۷

دیروز برای هفتمین روز متوالی صدای رگبار مسلسل لحظه‌ای قطع نشد و حتی پریشب و شب قبل از آن تا ساعت ۴ صبح مردم از صدای گلوله آرامش نداشتند. تعداد کشته‌شدگان و زخمی‌ها از شمار بیرون است. حداقل صدها زخمی و هزاران کشته تا دیروز بوده است. نظامیان چند نقطه از بازار شهر را در ساعات منع عبور و مرور به آتش کشیدند. دو پاساژ بزرگ با حدود ۳۰۰ مغازه ویران شد و تمام اموال و اجناس مردم به غارت نظامیان رفت راه‌های ارتباطی شهر شدیداً تحت کنترل قرار داد. سواری‌هایی که برای کمک به مردم رفته‌اند هدف گلوله قرار می‌گیرند. تانک‌ها از روی ماشین‌های باسرنشین عبور می‌کنند و دیروز ۲ سواری با ۹ سرنشین به آسفالت<sup>۱</sup> چسبیدند. در خیابان پادگان یک تاکسی با ۵ مسافر و به وسیله راننده یک تانک به زمین دوخته شد. مزدوران شاه که تحت تعلیم فرهنگ امریکایی رشد کرده‌اند، به بیمارستان شاه‌اسماعیل حمله کرده افراد را در آنجا به گلوله بستند و تمام زخمی‌های بیمارستان را برده و زنده دفن کردند. به حمام عمومی زنانه کورش حمله کرده و زن‌ها را در حمام با رگبار مسلسل در خون خود غلطانند و فهماندند که دیگر جواب گلوله‌شان، گل نیست، بلکه ملت باید برای یک جنگ درازمدت و مسلحانه آماده گردد. آری تا دیروز حتی نتوانسته بودند اجساد را بردارند چون خودشان را هدف قرار می‌دادند. پریروز، دوشنبه مسجد نبی - بزرگ‌ترین مسجد شهر را از زمین با مسلسل و از هوا با هلیکوپتر به



گلوله بستند و در<sup>۱</sup> چوبی مسجد با ضخامت بیش از ده سانتیمتر بهترین شاهد ماجراست که سوراخ سوراخ شده است. به مطب پزشکان مردمی شهر از جمله دکتر غلامحسین دفتری - دکتر سید حسین صنیع - دکتر ابوترابی - دکتر هوشیار و دکتر کاکرین حمله برده و آتش می‌زنند ساواکی‌ها و نظامیان سوار بر ماشین‌های شخصی دیروز و پریروز هر که را در خیابان می‌دیدند به ضرب گلوله می‌کشتند و اجساد شهدا روی آسفالت<sup>۲</sup> خیابان‌ها دلیلی است بر وحشی‌گری امریکا در ایران و سندی است از جنایات رژیم منحط پهلوی. دو مسافرخانه بزرگ شهر دیشب به آتش کشیده شده است. در خیابان شاهرضا پنجره هیچ خانه‌ای سالم نمانده است. تمام داروخانه‌های شهر به ویرانی کشیده شده است. حتی یک کوچه با دو موشک‌انداز ویران و تعدادی کشته شده‌اند. «به یاریشان بشتاب»

اذالشعب یوما اراد الحیوه      فلابد ان یستجیب القدر

و لابد للیل ان ینجلی      و لابد للقید ان ینکسر

خلقی که خواهان سربلندی و زنده بودن است، زمانه جز تسلیم، راه دگر ندارد، و نیز شبشان باید که از بین برود و طلوع فجر نمایان گردد، و قیدها و زنجیرهای اسارتشان باید که پاره گردند. «شعری از مجاهدان دلیر الجزایر در سنگرهایشان»<sup>۳</sup>

۱. اصل: درب.

۲. اصل: اسفالت.

۳. اصل: سنگرهاشان.



## [جنايات رژيم از زبان طلاب قم]

بسم الله الرحمن الرحيم

### الم يجعل الارض كفاتا احياء و امواتا

قانون ضد انسانی رژيم به اموات هم دست برد و عزیزان ما را در فاصله‌های دور به قبرستان آریامه‌ری می‌سپرد. سال‌های گذشته عزیزی از دست می‌رفت، صاحبان میت هر کجا دلخواهشان بود اختیار می‌شد و مزار عزیزان همه وقت زیارت می‌گردید ولی محمدرضای قانون‌شکن مرده‌خوار در این باره هم مردم را در اختناق<sup>۱</sup> قرار داد و به شدت در صدد<sup>۲</sup> ایذاء برآمد و مردم آزار شدند. اکنون که شاه تمام پایگاه‌های خود را از دست داد و خداوند کریم او را خوار<sup>۳</sup> و رسوا کرد: لازم است بر تمام شهرستان‌ها برای دفن اموات هر کجا امکان دفن دارد، در نزدیک‌ترین امکانه عزیزان خود را دفن نمایند، مثلا در قم: وادی‌السلام (بقعه‌ها) مقبره‌های قبرستان حاج شیخ، علی بن جعفر و مقبره‌های<sup>۴</sup> دیگر که در دسترسی قرار گرفته است، البته مردم غیور همت گماردند، چنانچه مأموران، مانع گردیدند. لازم است مقاومت نمایند و وحشتی بر دل راه ندهند که بنیان شاه بحمدالله به رهبری امام خمینی ریشه‌کن گردید. خصوصا مزار شهیدان که باید در منظر و مرأی و نزدیک باشد. بر مقبره‌دارها است که با قیمت نازله در اختیار قرار گیرد و عملا جمهوری اسلامی را پایه‌گذاری کنیم و سودجویی را هدیه شاه نماییم - شما ملاحظه فرمایید روزی که جنازه‌ای بر مزار روانه می‌گردد در هر شهر

۱. اصل: خناق.

۲. اصل: در سدد.

۳. اصل: خار.

۴. اصل: مقبره‌های.

باشد: آن روز تماماً صرف می‌گردد و برای روزهای بعد هم جهت زیارت باعث زحمت است.  
چند خبر:

روز شنبه ۷ صفر - ۹۹ - توسط پزشکان، قضات دادگستری، اساتید حوزه علمیه قم راهپیمایی چهارصد هزار نفری باشکوه تمام انجام گردید و قطعنامه‌ای که فراز اصالت آن برکناری شاه کتیف بود، قرائت گردید.

دانشجویی که روز قبل به منزلی پناه برده بود، وسیله دژخیمان شاه به ضرب ۸ گلوله به قتل رسید و بعد از قطعنامه تشییع جنازه گردید، نام شهید (محمد ملک‌لو).

شهید دیگر علی اکبر - از خانه در شب جهت حاجتی خارج گردید: در چند قدمی خانه با اصابت گلوله در خیابان شانزده متری قم روی زمین نقش گردید و ایضا گلوله مأموران به سیم برق اصابت کرده و با قطع سیم برق سه خونخوار<sup>۱</sup> مأمور شاه در دم جان سپردند.

قم - از طلاب

## پرسش و پاسخ

### با کاوشگران تاریخ و دانشوران معرفت

◇ یکی از خوانندگان محترم فصلنامه و بازدیدکنندگان پایگاه اینترنتی «بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر» به نام خانم فرزانه شریف از ما سؤال کردند که آیا «فداییان اسلام» تأثیری در ملی شدن صنعت نفت داشتند؟

✍ به استحضار این خواهر پژوهشگر می‌رسانیم که به طور کلی جنبش‌های اجتماعی را که آرمان مخالف با نظم موجود و برقراری یک نظم مطلوب دارند، باید از دو زاویه مورد تجزیه و تحلیل قرار داد:

- زاویه اول؛ تلاش برای فروپاشی نظم کهنه و قدیمی

- زاویه دوم؛ تلاش برای پایه‌ریزی یک نظم کارآمد و مطلوب

در تلاش برای فروپاشی نظم کهنه و پوسیده عموماً امکان دارد جریان‌ها، گروه‌ها و افراد زیادی با انگیزه‌ها، آرمان‌ها و عقاید متفاوت حضور داشته باشند، زیرا هدف اساسی و اصلی در این مرحله آن است که نوعی وفاق اجتماعی برای مقابله با نظم موجود ایجاد شود. همان‌طوری که در انقلاب اسلامی نیز جریان‌های مختلفی با انگیزه‌های متفاوت خواستار سرنگونی یا اصلاحات در نظام پادشاهی بودند. بنابراین، در جنبش‌های اجتماعی و انقلابی در این مرحله به ندرت اختلاف بروز می‌کند، زیرا همه می‌خواهند نظم موجود از هم پاشیده شود. اختلافات، درگیری‌ها، انکار کردن‌ها در میان جنبش‌ها عموماً در مرحله پایه‌ریزی نظم مطلوب ایجاد می‌شود، زیرا در این مرحله هر کسی تلاش می‌کند خود را وارث جنبش قلمداد کند و عقاید خود را حاکم گرداند و نظم جدید را بر اساس آن پایه‌ریزی کند، بنابراین اختلاف در جنبش‌های اجتماعی عموماً وقتی به وجود می‌آید که نظم موجود از هم پاشیده شود و قرار باشد نظم مطلوب ایجاد گردد.

مطالعه جنبش‌های اجتماعی در تاریخ معاصر ایران و جهان نشان می‌دهد که اغلب آنها در پایه‌ریزی نظام جدید دچار اختلاف‌های خانمان‌براندازی شدند.

مقدمه مذکور به این دلیل آورده شد که نشان دهیم حضور و غیاب افراد و جریان‌ها در جنبش‌های اجتماعی تابع چه محاسباتی است و چرا به ناگهان با وجودی که اسناد قابل توجهی از حضور یک جریان یا فرد در یک جنبش هست، اثرگذاری آنها مورد انکار قرار می‌گیرد؟ دانستیم که علت اصلی آن است که انقلابی بودن و مبارز بودن را صرفاً با حضور در مرحله فروپاشی نظم کهنه محاسبه نمی‌کنند، بلکه در ایجاد نظم مطلوب نیز باید این حضور ملموس باشد. اگر فعالیت‌های «فداییان اسلام» را از این زاویه در جنبش ملی شدن صنعت نفت نگاه کنیم، باید گفت که فداییان اسلام هم در مرحله انکار نظم موجود در خصوص بهره‌گیری از سرمایه ملی نفت توسط انگلیس و نظام پادشاهی و هم در مرحله پایه‌ریزی قانون ملی شدن صنعت نفت حضوری مؤثر و فعال داشته‌اند. اکنون دلایل خود و منابع آن را به شرح زیر تقدیم می‌کنیم:

۱. اغلب منابع تاریخ معاصر به این حقیقت اعتراف می‌کنند که اقدامات فداییان اسلام در اعدام انقلابی عبدالحسین هژیر، وزیر دربار شاهنشاهی و نخست‌وزیر پیشین، در ۱۳ آبان ۱۳۲۸ در شتاب جنبش ملی شدن صنعت نفت و همچنین اعدام انقلابی سپهبد رزم‌آرا، یکی از موانع مهم ملی شدن صنعت نفت و مغز متفکر نظام شاهنشاهی، در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ در تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت تأثیر بی‌چون و چرایی داشته است.<sup>۱</sup>

۲. منابعی که در زیر آورده شد عموماً منابعی است که توسط مخالفان جناح مذهبی جنبش ملی شدن صنعت نفت به نگارش درآمده است ولی اذعان دارند که حرکت فداییان در از میان برداشتن یکی از مخالفان اصلی ملی شدن صنعت نفت آن‌چنان وحشتی ایجاد کرد که هشت روز پس از کشته شدن رزم‌آرا به دست فداییان اسلام، قانون ملی شدن را تصویب کرد.

۳. این شتاب در تصویب قانون در حالی اتفاق افتاد که قبل از آن در زمان رأی دادن به رزم‌آرا از ترس انحلال مجلس توسط شاه، در روز رأی‌گیری در ۲۹/۴/۵ با عده حاضر ۱۰۴ نفر رأی مثبت به او دادند ولی همین مجلس هشت روز پس از اعدام انقلابی رزم‌آرا لایحه ملی شدن نفت را به اتفاق آرا تصویب کرد. چه کسی می‌تواند تأثیر فداییان اسلام را در ملی شدن صنعت نفت انکار کند؟<sup>۲</sup>

۴. فداییان اسلام بیانیه‌ای دارند تحت عنوان الاسلام یعلوا و لایعلی علیه (اسلام برتر از همه چیز و هیچ چیز برتر از اسلام نیست) این اثر منشور حکومت اسلامی فداییان اسلام است که در آبان ۱۳۲۹ نوشته و منتشر شده است. در صفحه ۱۶۴ این بیانیه آمده است که نفت ایران

۱. برای مطالعه نک: فخرالدین عظیمی، بحران دموکراسی در ایران ۱۳۲۰-۱۳۳۲، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری (تهران: البرز، ۱۳۷۴)، ص ۳۲۲ - ۳۰۲؛ محمدعلی همایون کاتوزیان، مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، ترجمه فرزانه طاهری (تهران: مرکز، ۱۳۷۲)، ص ۱۱۷ - ۱۰۰؛ غلامرضا نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۵)، ص ۱۳۱ - ۹۴.

۲. نک: سید حسین خوش‌نیت، اندیشه‌ها، مبارزات و شهادت سید مجتبی نواب صفوی (تهران: منشور برادری، ۱۳۶۰).

سرمایه مسلم ملت مسلمان ایران و فرزندان اسلام و ایران است، هیچ کس را حق هیچ‌گونه نظر و رأی و تصرفی در سرمایه دیگری مطابق هیچ قانون و منطقی نیست، ملت ایران بایستی نفت و هر سرمایه دیگر خود را در هر کجای ایران غرب و شرق و جنوب و شمال و در هر نقطه از نقاط و طننش ایران ... به بازوی توانای خود به یاری خدای توانا استخراج و تصفیه کند و ... در حقیقت فداییان اسلام در این بیانیه نه فقط پیشنهاد ملی شدن نفت، بلکه پیشنهاد ملی شدن تمام سرمایه‌های مردم ایران را دادند.

۵. کسانی که تاریخ ملی شدن نفت را مطالعه کرده‌اند می‌دانند که پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت از سوی دکتر مصدق در جلسه بیست و دوم کمیسیون نفت مجلس شورای ملی در ۴ آذر ۱۳۲۹ ارائه گردید در حالی که قبل از آن به صورت رسمی آیت‌الله کاشانی در سال ۱۳۲۷ و همچنین در پیام خرداد ۱۳۲۹ که توسط خود دکتر مصدق در مجلس قرائت شد مسئله ملی شدن صنعت نفت را تأکید کرد و دیدیم که در منشور حکومت اسلامی فداییان اسلام در آبان ۱۳۲۹ یعنی قبل از پیشنهاد مصدق مورد تأکید قرار گرفت. بنابراین اسناد، نمی‌توان حضور اثرگذار فداییان اسلام را در ملی شدن صنعت نفت در هیچ مرحله‌ای نادیده گرفت.<sup>۱</sup>

امیدواریم شما و همه حقیقت‌پژوهان، تاریخ را با تأمل، تفکر و مدلل مطالعه کنند و چراغ راه آینده خود قرار دهند. مخصوصاً تاریخ معاصر ایران که مورد دست‌اندازی‌های جریان‌های مختلف غربگرایی و سکولار قرار گرفته است و شناختن سره از ناسره و خدمتگزاران و خیانتکاران در آن بسیار دشوار است. کامیاب باشید.





## حماسه عاشورا در غزه

آتش و خون در شهر مقاوم غزه دل هر انسان را که از انسانیت تهی نگردیده باشد به درد می آورد و روح و روان انسان ها را به سختی می آزند.

در آخرین لحظاتی که این فصلنامه در زیر چاپ قرار داشت، اخبار خونبار و جانکاه حمله به غزه رسید و ما را بر آن داشت که به عنوان همدردی با آن عزیزانی که در زیر بمب و آتش و خاک و خون مقاومت می کنند، چند سطری بنگاریم و با حجت الاسلام دکتر سید حمید روحانی گفتگویی کوتاه و گذرا داشته باشیم و یاد شهیدان غزه و دیگر شهدای فلسطین، لبنان، عراق، عربستان، افغانستان و دیگر شهدای جهان اسلامی را گرامی بداریم.

خبرنگار

حمله صهیونیست‌ها به غزه را در این روزها چگونه ارزیابی می‌کنید؟

◀ فرارسیدن ماه عزیز محرم، ماه پیروزی خون بر شمشیر و فاجعه خونین غزه را به پیشگاه مقدس حضرت ولیعصر امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف، مقام معظم رهبری، ملت قهرمان پرور ایران و دیگر ملت‌های مسلمان و آزادیخواه جهان، به ویژه ملت نستوه فلسطین تسلیت می‌گویم. اعظم الله اجورنا و اجورکم.

یورش وحشیانه و ددمنشانه صهیونیست‌های خونخوار به غزه نشان از وحشت، ورشکستگی و نومیدی شدیدی دارد که از خروش و خیزش نیروهای انقلابی و حزب اللهی فلسطین و منطقه سرپای وجود صهیونیست‌ها و اربابانشان را فرا گرفته و ناقوس مرگ آنان را به صدا درآورده است. استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌المللی به درستی دریافته‌اند که مردم بی‌پناه فلسطین و دیگر آزادیخواهان منطقه با الهام از انقلاب اسلامی ایران راه پیروزی را به دست آورده‌اند و با سلاح ایمان و ایثار و مقاومت در راه آزادی سرزمین‌های اشغالی و استعمارزده خود به پاخاسته‌اند و دیری نباید که تومار جهنمی رژیم پویشالی و خون پایه صهیونیست‌ها در فلسطین و جهانخواران را در منطقه خاورمیانه در هم پیچند و سرزمین مقدس فلسطین را رهایی بخشند و استکبار جهانی و در راس آن شیطان بزرگ را از منطقه خاور میانه و دیگر مناطق جهان بیرون برانند، همانگونه که از ایران بیرون راندند. از این رو، امروز صهیونیست‌ها مانند غریقی می‌مانند که برای نجات خود به هر خار و خسی چنگ می‌زنند و دیوانه‌وار خون می‌ریزند و حمله می‌کنند، هرچند می‌دانند که این وحشیگری‌ها و خون‌ریزی‌ها در واقع حرکات مذبحخانه است و نمی‌تواند آنان را از نابودی حتمی نجات بخشد. این واقعیت را امام خمینی(س) سالیان درازی پیش از این نوید دادند:

«...آری فلسطین راه گم کرده خود را از راه برائت ما یافت و دیدیم که در این مبارزه چطور حصارهای آهنین فرو ریخت و چگونه خون بر شمشیر و ایمان بر کفر و فریاد بر گلوله پیروز شد و چطور خواب بنی‌اسرائیل در تصرف از نیل تا فرات آشفته گشت و

دوباره کوب دریه فلسطین از شجره مبارکه لاشرقیه و لاغربیه ما برافروخت...»

امروز تکلیف ملت‌های مسلمان و امت اسلامی در برابر تجاوزات پیاپی صهیونیست‌ها به غزه و دیگر مناطق فلسطینی چه می‌باشد؟!

◀ سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین وظیفه پیروان راستین اسلام را تا روز قیامت مشخص و معین کردند: «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» امروز سرزمین غزه نمایشگر عینی گوشه‌هایی از حماسه عاشورا است. اکنون فریاد «هل من ناصر ینصرنی» به گوش می‌رسد و عاشورائیان بایستی با همه قدرت و نیرو به پاخیزند و به ندای حسینی لبیک گویند. چنانکه مقام معظم رهبری در پیام تاریخی که در پی حمله صهیونیست‌ها به غزه صادر کردند صریحا اعلام فرمودند:

«همه مجاهدان فلسطین و همه مؤمنان دنیای اسلام به هر نحو ممکن موظف به دفاع از زنان و کودکان و مردم بی‌دفاع غزه‌اند و هر کس در این دفاع مشروع و مقدس کشته شود شهید است و امید آن خواهد داشت که در صف شهدای بدر و احد در محضر رسول الله صلی الله علیه وآله محشور شود.»



ﷺ به طور مشخص چه راه‌هایی برای همدردی ملت‌ها با فلسطینی‌ها می‌توان ارائه داد و اصولاً برای آزادی سرزمین مقدس فلسطین چه راه‌کارهایی به نظرتان می‌رسد:

◀ ملت‌های مسلمان و آزادیخواه جهان نخستین کاری که می‌توانند انجام دهند این است که به خیابان‌ها بریزند، به تظاهرات و راهپیمایی دست بزنند فریادهای مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل و مرگ بر سازشکار در سراسر جهان طنین‌انداز شود و این دستوری است که قرآن به ما می‌دهد.

لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم

خداوند دوست ندارد که کسی صدا به ناسزاگویی بلند کند و فریاد بکشد مگر آنکه مورد ستم قرار گرفته است.

تظاهرات خیابانی و راهپیمایی‌های همبستگی می‌تواند استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌المللی و رژیم‌های شرف‌فروخته و سرسپرده برخی از کشورهای عربی و اسلامی را بیمناک سازد و به عقب‌نشینی وادارد.

دوم این که ملت‌های آزاده و قهرمان‌پرور جهان اسلام نباید و نشاید تنها به تظاهرات و راهپیمایی بسنده کند، باید رسماً به صحنه بیاید و ستیز با صهیونیست‌ها را از سرزمین فلسطین به سراسر جهان گسترش دهد، به منافع آمریکا و صهیونیست‌ها در کشورهای مختلف و در هر جا که امکان داشته باشد حمله کند و ضربه بزند، به سفارت‌خانه و مراکز اقتصادی و نظامی دشمن در هر فرصتی آسیب برساند. در مقابل گروهک‌های تروریستی که شیطان بزرگ و صهیونیست‌ها در عراق و افغانستان و در برخی از کشورهای دیگر پرورش داده‌اند، مانند طالبان، القاعده و... باید جوخه‌های آتش ضد تروریستی تشکیل داد و آن رژیم‌های تروریست‌پرور و تروریست‌های مزدور و اربابانشان را درسهای فراموش‌نشده داد. این نیز فرمانی است که قرآن به ما می‌دهد:

اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر



به کسانی که مورد ستم قرار گرفتند رخصت پیکار داده شد و خداوند بر یاری آنان تواناست.

پذیرفتنی نیست که با طرح‌های شیطان بزرگ و رژیم صهیونیستی و با پول رژیم پلیس سعودی تروریست‌های دست‌پرورده آمریکا هر روز در عراق و لبنان و پاکستان و افغانستان خون بریزند، ناامنی به وجود بیاورند و زندگی را برای مردم مظلوم منطقه و زنان و کودکان بی‌پناه خاورمیانه ناامن کنند لیکن برای سرجوخه‌های عربده‌کش آمریکایی و صهیونیستی امنیت و آرامش بسازند. باید جهان را برای نفت‌خواران تبهکار جهانی و صهیونیسم بین‌المللی و رژیم‌های دست‌نشانده آنها ناامن ساخت تا ملت‌های جهان به ویژه زنان و کودکان مظلوم و بی‌پناه امنیت و آرامش یابند.

سوم اینکه ملت‌های اسلامی باید بدانند که در راه آزادی فلسطین نخست باید اسرائیل را در کاخ‌های کشورهای عربی مانند عربستان، مصر و اردن نابود کرد تا بتوان این غده سرطانی را در سرزمین فلسطین از میان برد.

استعمار انگلیس در جنگ اول جهانی مزدوران شرففروخته‌ای مانند خاندان بیابان‌گرد و شرففروخته سعودی را در عربستان به کار گماشت و مهره‌های دیگری مانند ملک عبدالله و ملک فیصل را در اردن و عراق بر تخت سلطنت نشانید و با همدستی این دست نشانندگان توانست «اسرائیل» را پدید آورد.

امروز سرنوشت رژیم‌های سعودی در عربستان، حسنی مبارک در مصر، ملک عبدالله در اردن به سرنوشت رژیم صهیونیستی وابسته است و حرکت‌های رهایی‌بخش گروه‌های حزب‌اللهی در لبنان و فلسطین و عراق و ایران نه تنها زنگ خطر را در گوش صهیونیست‌ها به صدا در می‌آورد، بلکه ناقوس مرگ رژیم‌های مرتجع و دست‌نشانده کشورهای عربی را نیز در گوش آنان می‌نوازد. از این رو می‌بینیم که رژیم صهیونیستی سعودی با همدستی اشغالگران فلسطین و چراغ سبز شیطان بزرگ آمریکا بودجه کلانی را در راه مبارزه با حزب‌الله لبنان و شعله‌ور ساختن آتش جنگ داخلی در آن کشور اختصاص می‌دهد و در برابر حمام خونی که در غزه به راه افتاده سکوت می‌کند و رژیم ننگین حسنی مبارک با بستن گذرگاه رفح در قتل عام فلسطینی‌ها شریک می‌شود چون موجودیت این رژیم‌های پوسیده و پوشالی مرهون وجود رژیم صهیونیستی می‌باشد. بنابراین تا صهیونیسم در کاخ‌های کشورهای عربی حاکم است نابودی آن در سرزمین فلسطین شدنی نباشد. به امید آن روز که ملت‌های مسلمان - همانند ملت ایران - بر کاخ‌نشینان بشویند و منطقه را از لوٹ وجود مزدوران بی‌اراده و خودفروخته استکبار جهانی پاک کنند و آن روز می‌توان اشغالگران فلسطین این دزدان گردنکش و قداره‌بند را با یک خیزش عمومی و خروش همگانی از سرزمین فلسطین بیرون ریخت و به گفته برادر عزیزم سیدحسین نصرالله «رژیم اسرائیل از خانه عنکبوت سست‌تر و پوشالی‌تر است» و بی‌تردید در فلسطین اشغالی نیز خون بر شمشیر پیروز می‌گردد و پیروزی نهایی از آن فلسطین است؛ آن روز دیر نیست. ایس‌الصیح بقریب.